

هو
۱۲۱

گردش افغانستان و پاکستان

نگارش

حضرت حاج سلطانحسین تابنده گنابادی رضا عیشاه طاب نراه

این کتاب در دو هزار نسخه تحت شماره ۱۶۶۵-۱۳۵۵/۱۱/۱۷ در چاپخانه حیدری بچاپ رسید

فهرست مطالب

| | |
|----------|--|
| ۴..... | مقدمه چاپ..... |
| ۵..... | گردش افغانستان و پاکستان..... |
| ۶..... | از گناباد بسوی افغانستان..... |
| ۱۷..... | افغانستان..... |
| ۴۱..... | کابل پایتخت افغانستان..... |
| ۹۵..... | پاکستان..... |
| ۱۲۱..... | کراچی پایتخت پاکستان..... |
| ۱۶۸..... | ایران..... |
| ۱۷۹..... | کتبی که در این یادداشتها از آنها استفاده شده یا نام آنها برده شده است..... |

مقدمه چاپ بسم الله الرحمن الرحيم

ای همه هستی ز تو پیدا شده خاک ضعیف از تو توانا شده
آنچه تغیر نپذیرد توئی آنکه نمرده است و نمیرد توئی

بار خدایا در راه بی‌پایان و سفر دور و درازی که در پیش داریم از تو کمک می‌خواهیم که دست ما را بگیری تا از پانیتیم و روانهای پاک بهترین پیامبران تو محمد بن عبدالله صلی‌الله‌علیه‌وآله و جانشینان بزرگوار او دوازده نفر پیشوایان دین را که در این راه همچون برق خاطف گذشتند بدرگاه تو شفیع قرار می‌دهیم.

امید است از آنانکه طاعت کنند که بی‌طاعتان را شفاعت کنند

یادداشت‌هایی که اکنون بچاپ می‌رسد چهارمین یادداشت‌های مسافرت‌های فقیر میباشد که بنام «گردش افغانستان و پاکستان» نامیدم و با آنکه فقیر مسافرت‌های بسیاری نموده و مخصوصاً پس از سفر افغانستان و پاکستان سفرهای متعدده بحجاز و عراق و سایر ممالک عربی و ترکیه کرده و نیز بفرانسه و آلمان و بلژیک و هلند و ایتالیا سفر نمودم سپس بهندوستان و بحرین و کویت رفته و در همه اسفار در همه‌جا از دانشمندانی ملاقات نموده و استفاده‌های علمی بردم و بعض موزه‌ها و آثار باستانی را هم مشاهده کردم و در بعض آنها یادداشت‌های مختصری هم نوشتم ولی به اتمام نرسانده و مرتب هم ننمودم لذا این سفرنامه در حقیقت تا کنون آخرین سفرنامه است که نوشته‌ام و از جنبه استحسان بنظم رسید که اسفار سلوک هم طبق آنچه عرفا ذکر فرموده‌اند چهار، و اسفار دیگر طریق در آن چهار مندرج است.

این سفر برحسب خواهش و اصرار و مکاتبات عدیده برادر مکرم جناب آقای حاج ابوالفضل حاذقی که در آنموقع نماینده فرهنگی ایران در افغانستان بودند و بحضور پدر بزرگوارم حضرت آقای صالح‌علی شاه قدس سره العزیز عرض نموده و بخودم نیز مرقوم داشتند انجام یافت و تصمیم گرفتم در شهرهای پاکستان هم گردش نموده و بعداً بهندوستان نیز بروم ولی توفیق سفر هندوستان حاصل نشد لیکن بعداً در زمستان سال ۱۳۵۰ (اواخر ۱۳۹۱ و اوائل ۱۳۹۲ قمری) مسافرت هندوستان انجام یافت و از آنجا ببحرین آنگاه برای عمره و زیارت به عربستان سعودی مشرف، و سپس از راه کویت به ایران مراجعت نمودم.

و چون سفرنامه‌های قبل ازین سفرنامه بچاپ رسیده بود بعض دوستان خواهش نمودند که این سفرنامه نیز بچاپ برسد فقیر هم تقاضای آنانرا پذیرفته تصمیم بچاپ آن گرفتم و برادر مکرم محترم جناب آقای حاج سید هبه‌الله جذبی ثابت‌علی زیدت توفیقاته با نقاہت و ضعف زیاد که دارند کما فی‌السابق متعهد مراقبت در امور چاپ آن گردیدند و برادر مکرم آقای سید قدرت الله آزاد وفقه الله نیز عهده‌دار استنساخ و با آقای رضا پاسوار زیدت توفیقاته مشغول تصحیح و مقابله آن شدند و در چاپخانه حیدری که قبلاً هم کتب فقیر را با نهایت علاقه و محبت چاپ کرده‌اند بچاپ رسید از خداوند متعال مزید توفیقات و تأییدات جناب حاج آقای جذبی و اجر و توفیق برای آقای آزاد و آقای پاسوار مسئلت دارم.

والسلام علینا و علی عبادالله الصالحین فقیر سلطاً نحسین تابنده رضا علی شاه

بتاریخ پنجشنبه هفدهم ربیع الاول ۱۳۹۶ عید تولد حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه و آله و حضرت صادق علیه السلام

مطابق بیست و هشتم اسفند ۱۳۵۴.

هو

۱۲۱

گردش افغانستان و پاکستان

بسم الله الرحمن الرحيم

اول دفتر بنام ایزد دانا صانع و پروردگار و حی و توانا
بار خدایا مهیمنی و مدیر وز همه عیبی منزهی و میرا
ما نتوانیم حق حمد تو گفتن با همه کروبیان عالم بالا

پس از ستایش پروردگار عالمیان درود فراوان بر روانهای همه پیغمبران ویژه پیغمبر آخر الزمان و جانشین او علی بن ابیطالب و یازده فرزند پاک نهادش علیهم صلوات الله الملك المنان بالاخص دوازده همین جانشین او امام زمان حجة بن الحسن عجل الله فرجه.

حضرت مولی علی بن ابیطالب علیه السلام میفرماید:

تغرب عن الاوطان في طلب العلي و سافر ففی الاسفار خمس فوائد
تفرج هم واكتساب معيشة و علم و آداب و صحبة ماجد

الحق کلام بزرگی است و صحت آن مشهود است چه فوائد صوری و معنوی سفر بر هیچکس پوشیده نیست نگارنده هم از مسافرت آفاقی که گاهی بسیر انفسی نیز کمک میکند لذت میبرم و بدان شائقم و در هر سفری میل دارم از فوائد روحی و نتایج معنوی بهره مند شوم و اسفار متعدده ای در مدت عمر خود نموده و در بعض آنها برای اظهار شکرگزاری آن نعمت و تحدیث بآن که این دو بیت که از سر چشمه حکمت صادر شده فوائد آنرا اجمالاً بیان میفرماید یادداشت هائی نوشته و مطالبی تاریخی و علمی و مذهبی بتناسب محل ضمناً برای تذکر خود ذکر نمودم و این یادداشت ها که خاطرات مسافرت های من است مورد توجه و علاقه بعض دوستان واقع شد.

در سفر اخیر هم که در خدمت برادر بزرگوار ایمانی و فقیر عالیمقدار آقای سید هبة الله جذبی بافغانستان و پاکستان نمودم نگارنده قصد نوشتن یادداشت نداشته و بواسطه فضل و کمال معظم له بایشان واگذار نمودم و موقعی که در ابتدای سفر تذکر داند عرض کردم خوب است درین سفر شما بجای حقیر بنوشتن خاطرات بپردازید ولی ایشان مجدداً خواهش کردند که از نوشتن خودداری نکنم و چون حقیر در این سفر توفیق درک فیض خدمت ایشان داشتم و بهره روحی میبردم میل ایشانرا اطاعت نموده چهارمین رشته سفرنامه های خود را بنام گردش افغانستان و پاکستان شروع کرده و آنرا تقدیم ایشان مینمایم، امیدوارم ایشان و سایر دوستان که بمطالعه آن میپردازند از لغزش ها در گذرند و از نواقص اغماض فرمایند و آنها را اصلاح فرموده یا بخودم تذکر دهند که اصلاح نمایم.

والسلام علي عبدالله الصالحين و رحمة الله و برکاته، و انا الاقل سلطانحسین تابنده گنابادی بتاريخ هفدهم ربيع الاول ميلاد رسول اکرم صلي الله عليه و آله ۱۳۷۸ قمری مطابق نهم مهرماه ۱۳۳۷ شمسی و اول اکتبر ۱۹۵۸ میلادی.

از گناباد بسوی افغانستان

حرکت از گناباد عصر روز جمعه هیجدهم صفر ۱۳۷۷ مطابق ۲۲ شهریور ۱۳۳۶ و ۱۳ سپتامبر ۱۹۵۷ بهمراهی دائی محترم خود آقای حاج میرزا علی محمد سلطانیپور و آقای سید هبة الله جذبی اصفهانی ساکن تهران که از فقراء بسیار بزرگوار میباشند از بیدخت حرکت و شب بواسطه خرابی اتومبیل در دو فرسخی مهنه قریب چهار ساعت توقف کرده و بعداً حرکت نمودیم، و چون عیب اتومبیل کاملاً رفع نشده بود با تأنی و آهسته حرکت میکرد، دو ساعت بعد از نصف شب وارد تربت شده و چون وقت دیر بود در گاراژ خوابیدیم و بمنزل دوستان نرفتیم، صبح موقعی که خواستیم حرکت کنیم معلوم شد یکی از اشیاء معیب اتومبیل در تربت موجود نیست و باید از مشهد بیاورند لذا تصمیم گرفتیم که با اتومبیل دیگری حرکت کنیم و برای دو ساعت بعد از ظهر قرار حرکت شد.

در این موقع آقای حاج مقیمی که از تجار معروف تربت و از آشنایان دوستان میباشند ملاقات نموده و اصرار کردند که برای نهار منزل ایشان برویم و چون از سفرهای سابق وعده شده بود لذا قبول کرده برای نهار بمنزل ایشان رفتیم. و پس از صرف نهار با ایشان بگاراژ آمده و ساعت دو بعد از ظهر حرکت کردیم و با آنکه بمشهد اطلاع نداده و هم در گناباد و هم در تربت تاکید کرده بودم که اطلاع ندهند مع ذلک یکی از کسانی که از گناباد تا تربت همسفر بودند صبح آن روز با اتومبیل دیگری حرکت کرده و موقع ورود بمشهد به آقایان دوستان اطلاع داده بود و جمعی از اخوان ایمانی و دوستان در خواجه ابوصلت برای پیشواز حاضر شده بودند و حدود ساعت شش و نیم بعد از ظهر که شب اربعین بود بدانجا وارد شدیم و پس از زیارت و ملاقات دوستان بطرف مشهد حرکت و ساعت هفت وارد شهر شده ابتدا بحرم مطهر مشرف و نماز مغرب و عشا را در آنجا خواندیم و بمناسبت تصادف با شب اربعین، بعداً در مقبره مرحومین حاج مقبل السلطنه و مصدق السلطان تفضلی که در صحن مطهر واقع است با آقایان دوستان نشسته و بخواش نگارنده روضه خوان آورده و روضه خوانده شد، بعداً بمنزل آقای حاج محمد علی حمید زاده رفتیم و صبح روز بعد هم بمناسبت اربعین روضه خوانده شد و چند روز توقف مشهد هر روزه قبل از ظهر بحرم مطهر مشرف و سایر اوقات روز مشغول دید و بازدید بودیم شبها هم برای ملاقات اخوان و حضور در جلسات فقری هر شب در منزل یکی از آنان جلسه فقری منعقد و بدانجا میرفتیم و دو ساعت از شب گذشته پس از ختم جلسه برای زیارت بحرم مطهر مشرف میشدیم.

قوچان و بجنورد صبح روز جمعه ۲۵ صفر مطابق ۲۹ شهریور با آقایان عم معظم حاج ابوالقاسم آقا نور نژاد و خالوی محترم حاج میرزا علیمحمد سلطانیپور و موفق السلطان تفضلی و حسن آقا کارگر بطرف قوچان و بجنورد حرکت کردیم فاصله بین مشهد و قوچان ۱۴۴ کیلومتر است، ظهر وارد قوچان شده در منزل آقای مسعود شاکری فرماندار قوچان که اصلاً اهل کاشمر و از اشخاص محترم و متین و خیلی خلیق و مهربان میباشند و چندی هم فرماندار گناباد بودند برای نهار طبق اطلاعی که قبلاً داده بودیم و انتظار داشتند توقف کردیم و پس از صرف نهار دو ساعت استراحت ساعت سه و نیم بعد از ظهر حرکت کردیم و از شیروان که ۱۲ فرسخی قوچان است عبور نموده ساعت هفت بعد از ظهر وارد بجنورد که تا قوچان ۱۴۴ کیلومتر فاصله دارد شدیم.

آقای علی اصغر تفضلی فرماندار پسر آقای موفق السلطان و آقای اصلاخان شادلو شهردار و آقایان غلامحسین یغمائی رئیس پست و تلگراف و مجدی رئیس آمار و انوری بخشدار تا بابا امان که مزرعه‌ای با صفا در سه فرسخی

بجنورد است استقبال کردند و شب وارد منزل آقای تفضلی فرماندار شدیم و جمعی از رؤسای ادارات دیدن نمودند. بجنورد با آنکه شهر کوچکی است ولی از شهرهای زیبا و نظیف و خوش آب و هوای خراسان است و خیابانهای زیاد دارد که تماماً آسفالت میباشد و برق آنهم شبانه‌روزی است و رؤسای ایل شادلو در آنجا سکونت دارند، صبح روز بعد به بش قارداش که در هشت کیلومتری بجنورد واقع است برای تماشا رفتیم. بش قارداش بترکی معنی پنج برادر را دارد چون دارای پنج چشمه است که پهلوی همدیگر از کوه جوشش دارد و آب فراوانی از آنها بیرون می‌آید و پنج چنار بزرگ نیز در آنجا موجود است این محل بسیار با صفا و در دامنه کوه واقع شده و دارای درخت‌های انبوهی میباشد که همه آنجا را سایه نموده و یکی از آن پنج چشمه قدری گرم است و آب این پنج چشمه در استخر بزرگی وارد میشود و از آنجا برای زراعت می‌رود این استخر نیز خیلی مفرح و دیدنی است و ماهی‌های بزرگی هم در آن موجود است که چون مردم با نظر احترام بدانجا مینگرند و ماهی‌های آنرا صید نمیکنند بزرگ میشوند، در دامنه کوه در جلوی استخر محلی که مشرف بر آن میباشد قبر سردار مفخم بجنوردی رئیس ایل شادلو قرار گرفته و خودش در آنجا برای خود آرامگاهی ساخته و تابلویی در شرح حال او در آنجا نوشته شده و در آخر آن تصریح شده که در اینجا هیچیک از اولیاء یا امامزادگان مدفون نیستند و بعدها بر مردم شبهه نشود.

از آنجا که مراجعت نمودیم آقای یار محمد خان شادلو ایلخانی ایل شادلو و نماینده مجلس با جمعی از بستگان خود دیدن نمودند و بعداً با آقای شادلو شهردار طبق قرار قبلی برای گردش و دیدن جنگل‌هایی که بین بجنورد و گنبد قابوس در عرض راه قرار گرفته رفتیم و در محلی بنام گلستان که در وسط دره بین جنگل‌های انبوه از درخت‌های قوی واقع شده و بسیار با صفا و خوش منظره و دارای چشمه باصفائی نیز هست توقف کردیم.

این محل تا بجنورد ۱۵۷ کیلومتر فاصله دارد و هوای آن خیلی مرطوب ولی بسیار باصفاست.

در آنجا نهار خوردیم و مهمان آقای شادلو بودیم و عصر ساعت سه از آنجا حرکت نموده ساعت هفت وارد بجنورد شدیم و بعد از ادای نماز بیازدید آقای شادلو ایلخانی رفتیم و از آنجا برای صرف شام بمنزل آقای حسن صلاحی رئیس اداره قند و شکر که قبلاً وعده داده بودیم رفتیم و سپس به منزل آقای تفضلی مراجعت نمودیم.

مراجعت بمشهد صبح ساعت هفت از بجنورد حرکت کرده و قبل از ظهر در قوچان آقای شاکری فرماندار را ملاقات نموده و سپس برای نهار بگلشن آباد یازده فرسخی مشهد مزرعه ملکی آقای علیرضا خان میر عمادی که قبلاً وعده کرده بودیم رفتیم، این مزرعه دو کیلومتر از جاده خارج است و قریه نزدیک آن که جاده از وسط آن عبور می‌کند موسوم به قل قوچان است ساعت سه و نیم بعد از ظهر از گلشن آباد حرکت کرده ساعت پنج بعد از ظهر وارد مشهد شدیم و علت تعجیلی که برای مراجعت از بجنورد داشتیم آن بود که روزهای سوگواری آخر ماه که بقول مشهور نزد شیعه، رحلت حضرت رسول صلی الله علیه و آله در آن ایام واقع شده و رحلت حضرت مجتبی علیه السلام و حضرت رضا علیه السلام نیز در آن روزها است در مشهد مشرف باشیم و درک زیارت آستانه مقدسه را بنمائیم لذا در بجنورد توقف زیادی نکردیم.

در رحلت حضرت رسول صلی الله علیه و آله قول کلینی آنست که در دوازدهم ربیع الاول اتفاق افتاده و اهل سنت نیز متفقاً همان را گفته‌اند و اقوال دیگری نیز در این باب ذکر شده ولی البته هر روزی که بنام آن بزرگوار باشد محترم است،

چون احترام و فضیلت اوقات و امکانه بواسطه همان اضافه تشریفیه است.

عصر موقعی که وارد شدیم آقای حاج حمیدزاده طبق معمول هر ساله در آن چند روزه مجلس سوگواری داشتند و ما نیز در آن روز توفیق رسیدن مجلس را پیدا کردیم و در جلسه سوگواری شرکت نمودیم جلسات روضه خوانی منزل ایشان پنج روز آخر ماه صفر است، روز بعد هم آیت الله فقیه سبزواری که عالم جلیل القدر و از مراجع تقلید و مورد علاقه همه مردم میباشند و با نگارنده نیز لطف مخصوصی دارند برای شرکت در سوگواری بمنزل آقای حاج حمیدزاده تشریف آوردند.

در این چند روزه در مشهد مجالس سوگواری زیادی است و دستجات مختلفه نیز در هر دو سه روز مخصوصاً روز بیست و هشتم که مشهور است رحلت حضرت رسول صلی الله علیه و اله میباشند و آخر ماه که رحلت حضرت رضا علیه السلام است خیلی زیادند و در خیابانهای مشهد حرکت میکنند و بمجالس روضه میروند سادات رضوی نیز که افتخار انتساب بحضرت رضا علیه السلام دارند در روز آخر ماه مجتمع شده و با حال تأثر و عزا داری و نوحه خوانی با شرکت نایب التولیه و علمای سادات بطرف حرم مطهر میروند و در آنجا نیز نوحه خوانی میکنند و این دسته دارای ابهت مخصوصی میباشند، دستجات دیگر هم از سینه زن و زنجیر زن از اصناف مختلفه و طبقات شهر درین چند روزه خیلی زیاد هستند.

شب آخر ماه هم که شب رحلت حضرت رضا علیه السلام است از طرف نایب التولیه از رجال و رؤسای ادارات لشگری و کشوری و اعیان و معروفین شهر برای ادای خطبه دعوتی میشود در صحن مطهر که مملو از جمعیت است بطوریکه راه رفت و آمد بسته میشود و مجبورند درها را ببندند و خطبه مفصلی از طرف خطیب بنام حضرت رضا علیه السلام خوانده می شود و بعداً شمع هائی بدست اعیان مدعوین و خدام میدهند و روشن میکنند و بطرف حرم مطهر میروند در آن شب مجلس منعقد در صحن مطهر عظمت و ابهت زیادی دارد.

ربیع بن خثیم صبح روز ۲۸ صفر برای زیارت قبر ربیع بن خثیم که در شمال شرقی مشهد و چند کیلومتر (قریب دو فرسخ) فاصله دارد و معروف به خواجه ربیع است رفتیم، ربیع بن خثیم بن عائد بن عبدالله مکنی بابی زید اسدی از صحابه بزرگ حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام و یکی از هشت نفر زهاد معروف آن زمان بوده کلمه خثیم بتقدیم ثاء مثلثه بریاء بصیغۀ تصغیر بر وزن زیر است.

ربیع از مخضرمین^۱ بوده یعنی درک زمان جاهلیت و اسلام هر دو نموده و از زهاد معروف و زمان خود بود چون در آن زمان هشت نفر بزهد معروف شده بودند که عبارت بودند از اویس قرنی و ربیع بن خثیم و هرم بن حیان و عامر بن عبد قیس و ابومسلم اهبان بن صیفی غفاری^۲ و مسروق بن اجدع و حسن بن یسار بصری و اسود بن یزید بن قیس نخعی، چهار نفر اول از اصحاب امیرالمؤمنین و از زهاد واقعی بودند.

دو نفر بعدی از اصحاب معاویه و از ریاکاران و دشمنان علی و فرزندانش بودند، درباره حسن بصری هم بسیاری از علماء طعن زده و بر او ایراداتی گرفته اند و او را رئیس قدریه گفته اند ولی بعقیده اهل طریقت و عرفاء درک خدمت

^۱ - مخضرم با ضاد معجمه.

^۲ - اهبان به ضم همزه بر وزن عثمان.

امیرالمؤمنین و کسب فیض از پیشگاه حضرتش کرده و از دوستان آنحضرت محسوب است.

اسودبن یزید نخعی نیز طبق آنچه شیخ بزرگوار طوسی ذکر کرده از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام بوده است. در ربیع بن خثیم تقریباً اختلافی نیست که از دوستان حضرت بوده و بزهد و تقوی شهرت داشته و غزالی در باب ششم از کتاب دهم احیاء العلوم مینویسد که ربیع در منزل خود قبری کنده بود و هر موقع احساس میکرد که دل او مانع دنیا شده و سختی در راه خدا پیدا کرده داخل قبر شده و میخوابید و پس از مدتی می گفت: رب ارجعون لعلی اعمل صالحاً فیما ترکت، و این را چندبار تکرار میکرد آنگاه خود از طرف خداوند میگفت:

یا ربیع قد رجعتک فاعمل. یعنی ای ربیع ترا برگرداندیم اکنون عمل نیک کن. ربیع در موقعی که قشون اسلام برای فتح بعض بلاد خراسان بدانجا متوجه شدند با آنها رفت و در سال ۶۱ یا ۶۳ هجری از دنیا رفت و در همانجا مدفون گردید و بطوریکه در مجالس المؤمنین منقول است حضرت رضا علیه السلام موقعی که در خراسان تشریف داشتند بارها سر قبر ربیع برای خواندن فاتحه تشریف بردند و حتی از آنحضرت نقل شده که فرمود: بهره‌ای از مسافرت خراسان نبردم مگر زیارت ربیع، که دلالت بر جلالت قدرت و مقام او میکند.

ولی این نکته نیز ناگفته نماند که بعضی از علمای رجال ربیع را قدح نموده و تضعیف کرده‌اند چنانکه در تنقیح المقال مرحوم حاج شیخ عبدالله ما مقانی از مرحوم سید نعمت الله فاضل جزائری و محدث نوری همین عقیده را ذکر کرده و حتی مجلسی هم در کتاب وجیزه که در علم رجال است مینویسد: ربیع بن خثیم از زهاد ثمانیه و مورد اختلاف است که معلوم می شود خود مجلسی هم تردید دارد.

مزار خواجه ربیع در وسط باغ مصفائی واقع شده و دارای ضریح و ساختمان خوبی میباشد و اخیراً نیز تعمیراتی در آنجا نموده‌اند.

تهیه مقدمات حرکت

در چند روزه توقف مشهد ضمناً مشغول تهیه وسایل حرکت و رفع نواقص گذرنامه نیز بودیم و چون اجازه خروجی من از شهربانی تهران و در سال ۱۳۳۵ بود لذا شهربانی مشهد گفت: باید برای تمدید آن از تهران کسب تکلیف شود و تلگرافاً سؤال کردند و تا رسیدن جواب چند روز طول کشید و صبح روز پنجشنبه غره ۱۳۷۷/۱ مطابق ۴ مهر ۱۳۳۶ تصمیم گرفتیم که سه شنبه هفته بعد حرکت کنیم ولی اتفاقاً در همان روز تلگرافی برای آقای تفضلی مدیر عامل جمعیت شیر و خورشید سرخ خراسان که بنا بود در این سفر همراه باشند از تهران رسید که: آقایان هیئت مدیره جمعیت مرکزی شیر و خورشید سرخ برای تجدید انتخابات هیئت مدیره شیر و خورشید سرخ خراسان سه شنبه با خط آهن وارد مشهد می شوند و پنجشنبه عصر حرکت می کنند ایشان مجبور بتوقف شدند و از این نظر چند روزی حرکت را بتأخیر انداختیم روز جمعه صبح برای ملاقات آیه الله آقای سید هبةالدین شهرستانی که چندی بود در مشهد مشرف بودند برای بار دوم رفتیم، مرتبه نخستین، ایشان کسالت داشتند و عیادت نمودیم و دفعه دوم کسالتشان کاملاً رفع شده بود معظم له از سابق با نگارنده نهایت لطف را داشتند و در آن سفر نیز کمال ملاحظت فرمودند و در موقع کسالت ضمناً از رماتیسم و درد و پا شکایت نموده فرمودند:

برای درد پا نشستن روی پوست تخت خوب است ولی متأسفانه در اینجا پیدا نشده و نتوانستیم تهیه کنیم، نگارنده فوری بگناباد حضور پدر بزرگوارم عرض کردم که اگر در آنجا موجود باشد فوری بفرستند ایشان هم یکی فرستاده

ضمناً مرقوم داشته بودند که: هدیه‌ای هم مناسب مقام ایشان تهیه و بضمیمه تقدیم شود لذا یک عباى زمستانی نائینی نیز تهیه شد و در ملاقات ثانوی از طرف حضرت والد خدمتشان تقدیم شد و سلام معظم‌له را هم خدمتشان عرض کردم ایشان پس از اظهار امتنان و ابلاغ سلام بحضرت آقای والد، فرمودند:

سبحان الله سبحان الله من چون از عراق در تابستان حرکت کرده و عباى زمستانی با خود نیاورده بودم این عبا هم امانت است و امروز صبح یکساعت قبل با یکی از دوستان همین مذاکره را نموده و گفتم: در مراجعت باید در تهران این را بصاحبش رد کنم و عباى زمستانی تهیه نمایم و چون از خدا خواستم اکنون شما این عبا را آوردید و خدا را شکر کردند که آنچه تاکنون خواسته‌اند بایشان عنایت شده‌است، بعد از چندی که مذاکرات مختلف بمیان آمد از ایشان تودیع نموده بیرون آمدیم.

شهر نیشابور و چون رفقای نیشابور اصرار داشتند که چند روزی به نیشابور برویم لذا در آن موقع که چند روزی وقت داشتیم قبول کردیم و عصر شنبه بطرف نیشابور حرکت نموده اول غروب وارد شدیم و دو سه روزی توقف نمودیم و در آن چند روزه مشغول دید و بازدید رفقا و دوستان بودیم و زیارات مزارات آنجا نیز رفتیم ابتدا زیارت قبر شیخ بزرگوار سعیدبن سلام شیخ ابوعثمان رفتیم.

حضرت شیخ اهل قیروان مغرب و از اقطاب سلسله و جانشین شیخ ابوعلی کاتب بوده و سال‌ها در مکه مجاور بود اتفاقاً سفری به نیشابور نمود و در آنجا در سال ۳۷۳ هجری از دنیا رفت و در پهلوی شیخ ابوعثمان حیری و شیخ ابوعثمان نصیبی مدفون گردید.

شیخ ابوعثمان حیری نامش سعدبن اسماعیل و اصل وی از ری بوده و در حیره که نام محله‌ای از نیشابور است ساکن گردید و ارادت بشاه شجاع کرمانی داشته و در سال ۲۹۸ وفات نموده، شیخ ابوعثمان نصیبی نیز اهل نصیبین بوده که شهریست بین موصل و شام و اکنون شهر مرزی ترکیه است و طبق آنچه در مراصد الاطلاع و بعض کتب لغت ذکر شده بفتح نون و کسر صاد و بر صیغۀ جمع میباشد و از بعض ادبا بصیغۀ تصغیر و تشبیه شنیده‌ام، شیخ ابوعثمان نصیبی از شبلی روایت کرده‌است.

مزار شیخ مغربی سابقاً گمنام و کسی از آن اطلاع نداشت و به امام‌زاده سلامان مشهور بود تا آنکه مرحوم میرزا حسینعلی خان موثق السلطان که از فقرای بزرگوار بود موقعی که در نیشابور سکونت داشت در زمان جناب حاج ملاسلطان محمد سلطانعلی شاه پی بدانجا برده و ساختمان مختصری در آن نمود و اخیراً آقای حاج کاظم شریفان^۲ که از فقرای با محبت و از تجار معروف نیشابور می‌باشند در سال ۱۳۶۷ قمری مطابق ۱۳۲۷ شمسی با اجازه از پدر بزرگوارم جناب آقای صالح علیشاه تصمیم بتکمیل ساختمان آنجا گرفته و تاکنون مخارج زیادی در آنجا نموده و ساختمان آبرومندی بنا نهاده‌اند از خداوند متعال ازدیاد توفیق و وسعت و برکت برای ایشان خواستارم^۴.

از آنجا برای زیارت قبر شیخ فریدالدین محمد بن ابراهیم عطار رفتیم، شیخ عطار از بزرگترین عرفای زمان خود بود و

^۲ - در تاریخ ۱۴/۱/۱۳۹۶ مطابق ۲۵ فروردین ۱۳۵۵ برحمت ایزدی پیوست رحمه‌الله‌علیه.

^۴ - پس از رحلت پدر بزرگوارم مجدد فقیر تأکید نمودم که ساختمان و تعمیرات را ادامه دهند و مخارج را پرداختم و اکنون بحمدالله وضع آن مرتب و دارای برق و لوله‌کشی آب نیز میباشد و موقوفه مختصری هم برای کمک بمخارج ضروری برای آن تهیه شده‌است.

مولوی از او ستایش زیادی نموده از جمله گوید:

عطار روح بود سنائی دو چشم او ما از پی سنائی و عطار میرویم

مؤلفات شیخ خیلی زیاد است، شیخ در فتنه چنگیز اسیر یکنفر از مغول شده، دیگری او را به هزار دینار میخريد شیخ گفت: مرا مفروش که قیمت من زیاده است دیگری آمد و او را بمشت گاهی خریداری کرد شیخ فرمود بده که بیش از این نمی‌ارزم مغول غضبناک شده شیخ را بشهادت رسانید و معروف است که چون سر شیخ را از بدن جدا کرد شیخ سر خود را بدو دست گرفته قریب نیم فرسخ دوید و بعداً از پای درآمد و حتی بعضی گفته‌اند در آن موقع اشعاری هم گفت که اکنون به بی‌سرنامه معروف است.

این واقعه در سال ۶۱۷ و بنا به قولی ۶۲۷ اتفاق افتاد و سن شیخ بطوریکه میگویند ۱۱۴ سال بوده است. قبرش در آنجا معروف و دارای گنبد و ساختمان و صحنی است و موقوفات مختصری هم دارد و آقای کاظم جنیدی که از برادران ایمانی می‌باشند تولیت آنجا را دارند.^۵

سپس بزار امامزاده محمد محروق رفتیم، آن مزار بطوریکه دانشمند جلیل متبحر آقای شیخ عبدالحسین احمد امینی در جلد سوم الغدیر در رد قول محمد ثابت مصری و اتهامات او^۶ مینویسند مدفن محمد بن محمد بن زید بن علی بن الحسین علیه السلام است که ابوالسرایا سَری بن منصور شیبانی در کوفه پس از محمد بن ابراهیم بن اسماعیل طباطبا با او بیعت کرد و عراقین را گرفت.

سپس حسن بن سهل ذوالریاستین بامر مأمون قشونی را بریاست هرثمة بن اعین برای دفع او فرستاد و او را اسیر نموده بخراسان آوردند و در منزل تحت نظر گرفتند بعداً او را بدستور مأمون در سال ۲۰۲ مسموم نمودند بطوریکه از شدت سم بر خود می‌پیچید و لخته‌های جگرش از حلقش بیرون می‌آمد و او بدانه نظر میکرد تا از دنیا رفت و از این نظر او را محروق گفتند و سن او در آن موقع بیست سال بود.

در کتب رجال هم نام محمد بن محمد مذکور ولی مدفن او تعیین نشده است، در مقاتل الطالبین هم حال او و خروج ابوالسرایا مشروحاً مذکور است و مرحوم حاج شیخ عباس قمی نیز در کتاب تنمة المنتهی در وقایع ایام مأمون شرح آن را ذکر کرده است.

مرحوم سید مهدی خان لاهوتی بدایع نگار در کتاب بدایع الانساب نقل از کتاب شجرة الاولیاء تألیف سید احمد اردکانی مینویسند که امام زاده محروق محمد بن حسین ذی الدمعة بن زید بن علی بن الحسین علیه السلام است.

مزار امامزاده در خارج نیشابور در باغ مفصلی واقع شده که خیلی مفرح و نشاط انگیز است. در خارج از مزار نیز قبر حکیم غیاث الدین ابوالفضل عمر بن ابراهیم خیام که از بزرگترین فلاسفه و ریاضی دانان ایران است واقع شده، خیام در سال ۴۷۱ هجری بامر ملک‌شاه سلجوقی با هشت نفر منجم دیگر مأمور اصلاح تقویم گردید، و تقویمی که او با همکارانش ترتیب دادند از تقویم مشهور بتقویم گرگوری که مربوط بپاپ گرگوار میباشد و در سال ۱۵۸۳ میلادی ترتیب داده کاملتر است و تقویم خیام معروف بتقویم جلالی است.

خیام از شاگردان ناصرالدین محمد منصور و معاصر با حسن صباح و خواجه نظام الملک بوده است وفاتش در سال

^۵- آقای کاظم جنیدی در تاریخ ۱۶ شعبان ۱۳۹۲ سوم مهر ۱۳۵۱ برحمت ایزدی پیوست رحمة الله علیه.

^۶- ص ۳۱۷ چاپ دوم.

۴۹۸ یا ۵۱۷ هجری بوده و در شهر شادیاخ که در خارج از نیشابور بود مدفون گردید. این رباعی از رباعیات اوست:

گر گوهر طاعتت نسفتم هرگز و ر گرد گنه زرخ نرفتم هرگز
نومید نیم ز بارگاه کرمت زیرا که یکی را دو نگفتم هرگز

روز چهارشنبه ۴۰ دقیقه بعد از ظهر با خط آهن از نیشابور حرکت نموده و ساعت چهار بعد از ظهر وارد مشهد شدیم و بمنزل عم محترم حاج آقای نورنژاد رفتیم.

حرکت از مشهد

روز پنجشنبه و جمعه مشغول تهیه وسایل حرکت بودیم و صبح شنبه دهم ربیع الاول ۱۳۷۷ مطابق ۱۳ مهر ۱۳۳۶ بهمراهی آقایان سید هبةالله جذبی و صادق^۷ تفضلی (موفق السطان) و آقا رضا صالحی فرزند حاج ابوالحسن صالحی رئیس التجار بیدختی با اتومبیل سواری متعلق با آقای محمود فغفوری که از برادران ایمانی با محبت هستند و کرایه کرده بودیم ساعت ده از مشهد حرکت و دو بعد از ظهر وارد تربت جام شدیم و در منزل آقای حسین صالحی رئیس پست و تلگراف که از فقرای با محبت میباشند ناهار صرف نمودیم.

تربت جام شهر کوچکی است که دارای آب و هوای خوب و نزدیک مرز ایران و افغانستان واقع شده و بمناسبت اینکه آرامگاه شیخ احمد جام در آنجا قرار گرفته بدین نام مشهور شده و قبلاً فقط جام مینامیدند، اکثر اهالی آنجا حنفی مذهبند و عده شیعه خیلی کمند.

پس از خواندن نماز و صرف ناهار آقای حاج قاضی جلال الدین که عالم حنفی آنجا و پیشوای آنها و از احفاد شیخ احمد جام میباشند برای ملاقات آمدند ایشان خیلی خلیق و با ذوق میباشند و نهایت محبت و احترام نمودند نگارنده از ملاقات ایشان اظهار خوشوقتی نموده و علاقه خود را بملاقات اظهار، و تذکر دادم که امروز بطور کلی صلاح ما مسلمین در اختلاف و تفرقه نیست بلکه باید شیعه و سنی اختلافات را یکسو نهند و با یکدیگر متحد شوند که شاید بتوانند خود و جامعه اسلامی را از این ذلت نجات دهند. ایشان نیز این قسمت را تأیید کرده و گفتند من هم در اینجا با اهالی همین دستور را میدهم.

پرسیدم آیا دفتر و محضر هم دارید؟ گفتند تا پارسال داشتم و بعداً به پسر و واگذار کردم و فعلاً امامت جماعت می کنم و سه وعده از اوقات نماز را در یک مسجد ودوی دیگر را در مسجد دیگر نماز میخوانم.

در این بین آقای خواجه فخرالدین رئیس طریقه نقشبندی که پیروان آن در حدود زیادند برای ملاقات وارد شدند و پس از تعارفات لازمه و احوالپرسی و اظهار مسرت از ملاقات، طریقه ایشان را پرسیدم؟ گفتند طریقه من نقشبندی است پرسیدم آیا همه پیروان این سلسله در همه جا از شما پیروی میکنند؟ یعنی آیا شما مطاع کل و شیخ سجاده هستید یا نه؟ گفتند: من فقط در تربت جام و طیبات و اطراف آنها راهنمایی میکنم و در بلاد دیگر مشایخ دیگری هستند و در هر محلی شیخی دارند مثلاً در هند و پاکستان و افغانستان مشایخ جداگانه دارند، گفتم آیا سلسله نقشبندی در همه جا یکی است و یکنفر مطاع کل و شیخ سجاده وجود دارد و سایرین همه منتسب باو میباشند یا نه؟ گفتند: سلسله نقشبندی فعلاً رشته های مختلفی دارند و از یکدیگر جدا هستند و مطاع کل در سلسله نیست و در هر محلی شیخی مشغول دستگیری و راهنمایی است نگارنده تعجب کردم! چون در همه سلاسل یک نفر شیخ مطاع کل وجود دارد و تشتت بعید بنظر میآید.

^۷ - در تاریخ ۱۴ ذیحجه ۱۳۹۴ مطابق هفتم دیماه ۱۳۵۳ برحمت حق پیوست رحمة الله علیه.

سپس پرسیدم که آیا دستور ذکر خفی هم می‌دهید یا نه؟ گفتند: بلی دستوری که در سلسله ما داده میشود خفی است نه جلی، و ذکر باید قلبی باشد و ذکر جلی در مجالس خود نداریم و بهمین جهت سماع هم نداریم چون غالباً سماع در سلسله است که ذکر جلی دارند و ما نیز مانند سلسله نعمة اللهیه سماع نداریم چون بطوریکه از بعضی تحقیق کرده‌ام آنها نیز همینطورند، من تصدیق نموده گفتم همینطور است و چون در سلسله نعمة اللهیه تقید با آداب شرع مطهر لازم است از اینرو مجلس سماع نیست و اجازه نمیدهند.

آنگاه ایشان گفتند: سلاسل دیگری که در اینجا هستند از قبیل قادریه مجالس سماع و ذکر جلی دارند نه ذکر خفی، سپس گفتند: من چند سال قبل از بیدخت عبورنموده و در مزار مرحوم حاج ملاسلطان محمد با رفقا نماز جماعت خوانده و از آن مکان فیض برده‌ام و آنجا را دارای روحانیت و عظمت زائد الوصفی دیدم.

آنگاه آقای جذبی پرسیدند آیا جلسات و اجتماعات خاصه فقری در سلسله شما موجود است یا نه؟ گفتند: نه و فقط بعد از نماز عصر تا موقع نماز مغرب در مسجد می‌نشینیم و دوستان برای ملاقات بدانجا می‌آیند و ضمناً مطالب مذهبی نیز مذاکره میشود.

شیخ احمد جام ضمناً موقعی که آقای خواجه فخرالدین وارد شدند با آقای حاج جلال الدین خیلی گرم بوده و

هر دو نسبت بیکدیگر احترامات زیادی قائل بودند و مذاکراتی هم که میشد با هر دو بود بعد از قدری مذاکرات بهمراهی آنها برای زیارت قبر شیخ احمد جام رفتیم شیخ احمد بن الحسن مکنی بابی النصر از اولاد جریر بن عبدالله بجلی و از مشایخ معروف بوده و در سنه ۴۴۱ یا ۴۴۰ در قریه نامق از توابع ترشیز (کاشمر کنونی) متولد شده و سلسله نسبش بدینطریق است:^۸ احمد بن ابوالحسین حسن بن محمد بن جریر بن عبدالله بن لیث بن جریر بن عبدالله بجلی و بزنده پیل بکسر اول که بمعنی پیل بزرگ است نیز معروف بوده و خدمت شیخ ابوطاهر فرزند شیخ ابوسعید ابوالخیر رسیده و خرقة پوشیده مجاز گردید و سالها ریاضت کشید و نقل کنند که بشرف صحبت خضر علیه السلام رسید، جمع زیادی را راهنمایی کرد معاصر با شیخ احمد غزالی و شیخ ابوالفضل بغدادی که هر دو از اقطاب سلسله معروفیه میباشند بود، در سال ۵۳۶ در زمان خلافت المقتدی بالله عباسی از دنیا رفت و کلمه (احمد جامی قدس سره) تاریخ وفات اوست.

قبر شیخ دارای معنویت و روحی است و در جلوی ایوان مسجدی قرار گرفته و روی آن مسقف نیست بلکه مسجد عبارت از ساختمانی است که در زیر گنبد بزرگی قرار گرفته و جلوی آن ایوان است و در جلوی ایوان در خود صحن قبر شیخ واقع شده و در وسط قبر درخت پسته کهن سالی است که بر روحانیت و منظره آن افزوده است.

در بالای قبر شیخ قبر پسرش ضیاءالدین یوسف و پائین پای شیخ قبر پسر دیگرش عمادالدین عبدالرحیم واقع شده است و بطوریکه مینویسند ۳۹ پسر و سه دختر داشته که ۱۴ پسرش از جمله دو نفر نامبرده از مشایخ بوده‌اند، ایوان هم دارای کاشی کاری خیلی عالی است و یک ساختمان مسقف دیگری نیز که درب آن بایوان باز میشد دارای گچ بری خیلی ظریفی بود که نظیر آن خیلی کم است و بطوریکه آن دو نفر می‌گفتند موجب بهت و حیرت سیاحان خارجی واقع شده و اهمیت زیادی برای آن قائل شده‌اند.

^۸ - در حالات شیخ بکتاب خلاصة المقامات تألیف ابوالمکارم بن علاء الملک جامی که معاصر شاهرخ میرزا بوده رجوع شود.

طبیات و شیخ زین‌الدین آنگاه از آنجا بیرون آمده و اوائل غروب با آقایان تودیع نموده بطرف طبیات که شصت و چهار کیلومتر تا تربت جام فاصله دارد حرکت کردیم، طبیات قصبه‌ای نزدیک مرز ایران و نام قدیم آن تایباد است و طبیات معرب آن میباید و قبلاً جزء خواف بوده ولی اکنون بخشی جداگانه میباید، حدود ساعت هفت بعد از ظهر وارد شدیم، و چون آقای سرگرد زنگنه فرمانده ژاندارمری خواف قبلاً اصرار داشتند که تاریخ حرکت خود را از مشهد بایشان اطلاع دهیم لذا قبلاً بایشان تلگراف شد که شنبه حرکت میکنیم. ولی تلگراف اشتباه گرفته شده و سه شنبه نوشته بودند و ایشان هم آقای سرگرد ساعدی فرمانده ژاندارمری طبیات که از دوستان بودند همینطور اطلاع داده بودند لذا در روز شنبه اصلاً انتظار ورود ما را نداشتند و هیچکدام در آنجا نبودند. در این بین استوار بهرامی آژودان ژاندارمری طبیات که از بستگان آقای فغفوری مالک اتومبیل بود اطلاع پیدا کرده و مارا بمنزل خود بردند و با آنکه موقع ورود آقای مصورعلی آموزگار مدرسه که از برادران ایمانی و خیلی با محبت می‌باشند اطلاع داده و ایشان منتظر بودند ولی با کسب رضایت ایشان بمنزل آقای بهرامی رفتیم و ایشان خیلی محبت و پذیرائی نمودند.

ضمناً آقای تفضلی دستور دادند که ورودشان را به آقای سرگرد رضایی فرمانده پادگان طبیات اطلاع دهند و نامه‌ای هم که برای ایشان داشتند فرستادند آقای سرگرد رضایی موقعی که مسبق شدند خودشان آمدند و خیلی اصرار کردند که بمنزل ایشان برویم ولی چون قبلاً دعوت آقای بهرامی را پذیرفته بودیم عذر خواستیم و شب در همانجا ماندیم. صبح بمزار شیخ زین‌الدین ابوبکر علی تایبادی که در خارج شهر واقع است رفتیم. شیخ زین‌الدین از زهاد معروف زمان خود بوده و او غیر از شیخ زین‌الدین خوافی است هرچند در کنیه و لقب یکی هستند زیرا شیخ زین‌الدین تایبادی از مشایخ قرن هشتم و بطوریکه در نفحات‌الانس مذکور است او یسی بوده و از روحانیت شیخ الاسلام احمد نامقی جامی کسب فیض نموده ولی شیخ زین‌الدین خوافی بعد از او بوده و در شوال ۸۳۸ وفات نموده و طبق گفته نفحات و آنچه در ریاض العارفین است در طریقت از مشایخ سلسله سهروردیه بوده و ارادتش بشیخ عبدالرحمن مصری میرسد و او مرید شیخ جمال‌الدین و او مرید شیخ حسام‌الدین شوشتری و او مرید شیخ عبدالصمد نطنزی و او مرید شیخ نجیب‌الدین علی بن بزغش^۹ شیرازی و او مرید شیخ شهاب‌الدین عمر سهروردی و او مرید عم خود شیخ ابوالنجیب ضیاء‌الدین عبدالقاهر سهروردی^{۱۰} و او مرید شیخ احمد غزالی طوسی بوده و شیخ احمد از مشایخ سلسله معروفیه است. ولی بعقیده ما اتصال ظاهری هم لازم است و تنها ارتباط در خواب یا اتصال بروحانیت برای سلوک و تربیت کافی نیست و شیخ تایبادی نیز اتصال ظاهری داشته است.

امیر تیموری موقعی که عازم تسخیر هرات بود در تایباد خدمت شیخ رسید شیخ او را نصیحت نمود از جمله گفت: اگر تو با بندگان خدا بعدالت رفتار نکنی دیگری بر تو مسلط خواهد شد امیر تیمور پرسید آن شخص کیست؟ گفت: عزرائیل، امیر تیمور در ضمن تنبّه آنرا بفال نیک گرفت و گفت: هیچکس را از سلاطین بر من ظفر نخواهد بود. ملک غیاث‌الدین پیر علی از ملوک کرت که در هرات سلطنت داشته بشیخ ارادت داشت و شیخ همواره او را بعدل و داد دستور و پند میداد، روزی جمعی از ظلم و ستم او بشیخ شکایت بردند شیخ این رباعی را بملک نوشت:

افراز ملوک را نشیب است بترس در هر دلکی از تو نهیب است بترس

^۹ - بزغش بضم باء و سکون زاء معجمه و ضم غین معجمه و بطوریکه میگویند لقب یکی از بزرگان بوده است.

^{۱۰} - سهرورد بفتح سین مهمله و سکون هاء و فتح راء مهمله و واو و سکون رای دوم بطوریکه مینویسند قصبه ایست نزدیک زنجان.

با خلق ستمگری کنی و نندیشی تو در هر سخنی با تو حسیب است بترس
ولی ملک بدان وقعی نگذاشت و اتفاقاً طولی نکشید که حکومتش بتوسط امیر تیمور منقرض شد و خودش نیز در
سال ۷۸۵ در سمرقند در اسیری کشته شد.

این بیت از شیخ است:

تو خود آئینه‌ای در خود نظر کن که بینی عاقبت روی نکوئی
سلسله نسب ظاهری شیخ بطوریکه در روی سنگ قبر او حک شده باینطور است: شیخ زین الدین ابوبکر بن شیخ احمد
بن شیخ محمد بن شیخ محمود بن شیخ سهیل، وفاتش بطوریکه در ریاض العارفین است دوم شوال ۸۳۳ بوده ولی در
روی سنگ قبر نوشته شده:

سنه احدی و تسعین بود تاریخ گذشته هفتصد از سلخ محرم
شده نصف النهار از پنج شنبه که روح پاک مولانای اعظم
سوی خلد برین رفت و ملائک همه گفتند از جان خیر مقدم

این اشعار از عمادالدین زوزنی است.

آرامگاه شیخ هم مانند شیخ احمد در مسجدی جلوی ایوان واقع شده و روی آن سقفی ندارد و در کنار قبر شیخ هم
درخت پسته کهنی قرار گرفته است و چون صحن مسجد هم وسیع است منظره زیبا و مفرحی دارد ایوان مسجد هم دارای
کاشی کاری مجلل و زیبایی است.

سپس از آنجا مراجعت نموده و با اتومبیل آقای سرگرد رضانی که انتظار ما را داشت برگشتیم و در جلو منزل آقای
سرگرد رضانی پیاده شده و در آنجا آقای سرهنگ مهین یار رئیس مرزبانی نیز منتظر بودند پس از معرفی طرفین و
تعارفات لازمه بمنزل آقای سرگرد رضانی رفتیم و در آنجا با آقای سرهنگ مهین یار برای کار گذرنامه مذاکره شد و
برای دادن گذرنامه برای آقای فغفوری و امکان حرکت با اتومبیل ایشان در داخله افغانستان سؤال شد ایشان گفتند: طبق
مقررات باید قبلاً وسایل گذرنامه را آماده نمایند و بعداً گذرنامه بگیرند و دادن گذرنامه موقتی از طرف مرزبانی برای
ایشان و جواز عبور برای اتومبیل در اینجا برای ما میسر نیست و ممنوع است و بایستی قبلاً اقدام و تهیه مینمودند بعداً
خواهش کردیم حال که چنین است برای تهیه اتومبیل جهت حرکت ما اقدام نمایند، ایشان اظهار داشتند: اتفاقاً اتومبیل
پست افغانستان صبح‌های یکشنبه وارد طبیات میشود و عصر حرکت میکند و همین امروز وارد و عصر هم حرکت خواهد
کرد، و ممکن است با آن بهرات حرکت کنید یا آنکه با سلام قلعه مرز افغان تلفن شود که به کنسولگری ایران در هرات
تلفون نمایند که اتومبیل بفرستند ولی ما شق دوم را پذیرفته و گفتیم خواستن اتومبیل از هرات لازم نیست و بوسیله پست
با آنکه وضع آن خیلی بد است حرکت می‌کنیم ولی ایشان بدون اطلاع ما با سلام قلعه تلفون کرده و از آنجا هم بهرات
تلفون کردند و اطلاع دادند.

در این بین یکی از مأمورین مرزبانی چند تذکره نزد ایشان آورده گفت از چند نفر هراتی است که با اتومبیل سواری
آمده‌اند و خودشان قصد مشهد دارند ولی اتومبیل آنها مراجعت میکند، ایشان فوری اظهار داشتند که خداوند وسیله
راحتی برای شما مهیا نموده که با آن حرکت کنید در آن موقع از مسافری اتومبیل سؤال شد راننده گفت: مسافر آن
عبدالغفور خان رئیس هلال احمر هرات است که خودشان آنرا سره می‌باشند (بفتح سین و راء و کسر میم و سکون شین و
تاء و سره بمعنی سرخ، و می‌باش بمعنی ماه و لغت پشتو است) مینامند و صاحب اتومبیل برادرش عبدالشکورخان از تجار

معروف هرات است، موقعی که از طرف آقای سرهنگ برای رفتن ما با ایشان مذاکره شده بود حسن استقبال کردند و بعداً ایشان هم برای ملاقات آمدند در موقع ملاقات اظهار خوشوقتی از همراهی ما نمودند و مخصوصاً از جهت اینکه آقای تفضلی هم مدیر عامل جمعیت شیر و خورشید سرخ خراسان و وجه ارتباطی از نظر کار با یکدیگر داشتند بیشتر اظهار خوشوقتی کردند و قرار شد با اتومبیل ایشان حرکت کنیم برای کرایه هم که مذاکره شد قبول نمودند، برای اثاثیه هم قرار شد با اتومبیل پستی بفرستیم در این بین آمدند و گفتند یک اتومبیل جیب خالی که از هرات بمشهد برای تعمیر رفته برگشته و خالی است و مربوط بیکی از بستگان عبدالشکور خان نیز میباشد لذا قرار گذاشتیم اثاثیه را هم با جیب ببریم، در این بین آقای رهی رئیس گمرک طبیات که جوان بسیار مؤدب و متین و مهربانی میباشد با آقای مولوی معاون گمرک که شخص ادیب و دانشمند و مورد علاقه همه اهالی آنجا بودند برای دیدن آمدند و خیلی مهربانی نمودند. بعداً ما خواهش کردیم که هرچه زودتر کارهای گمرکی ما و اتومبیلها را انجام دهند که ما حرکت کنیم آقای سرگرد رضانی اصرار داشتند که ناهار را بمانیم آقای رهی هم گفتند کارهای گمرکی قدری طول می کشد و گمان نمی رود بتوانید قبل از ظهر حرکت کنید لذا مجبور بماندن شده و قرار شد سه بعد از ظهر حرکت کنیم.

سپس از آنجا بیرون آمده با آقای رهی و آقای مولوی با داره گمرک رفتیم و کارهای گمرکی را انجام دادیم. بعداً برای زیارت قرآن بزرگی که در افغانستان بدستور دربار سلطنتی با خط مرغوب و چاپ اعلی و ترجمه منتشر شده بمنزل آقای مولوی رفتیم و این قرآن را که ایشان از افغانستان تهیه نموده بودند زیارت کردیم و از جمله قرآن دیگری داشتند که در سال ۱۳۱۱ قمری در کراچی چاپ شده و هر ورق آن یکطرف قرآن و یکطرف دیگر محتوی چند ستون بود که هر کدام یکی از کتب تفسیر چاپ شده بود و این نیز خیلی خوب بود کتب نفیس هم داشتند بعداً از آنجا برای ناهار بمنزل آقای سرگرد رضانی رفتیم و پس از خواندن نماز و صرف نهار و قدری استراحت ساعت سه بعد از ظهر تهران، مطابق ساعت چهار کابل با آقایان خدا حافظی نموده با اتومبیل آقای عبدالشکور خان حرکت کردیم ولی آقایان هم تا اسلام قلعه محل گمرک مرزی افغانستان که قریب سه فرسخ تا طبیات فاصله دارد بدرقه آمدند و ما در آنجا از محبت همه آقایان مخصوصاً آقای سرگرد رضانی اظهار تشکر و سپاسگذاری نموده و تودیع کردیم.

افغانستان

اوضاع جغرافیایی افغانستان

مملکت افغانستان بطوریکه در تاریخ افغان از انتشارات انجمن آریانا دائرة المعارف آن کشور چاپ سال ۱۳۳۴ شمسی ذکر شده در حدود هشتصد هزار کیلومتر مربع مساحت آن میباشد ولی در اطلس تاریخ اسلامی ترجمه آقای محمود عرفان صفحه ۴۰، ۶۴۷۵۰۰ کیلومتر مربع مساحت آنرا ذکر کرده است. طول آن بین ۶۰ درجه و ۳۰ دقیقه و ۷۵ درجه و ۵۰ دقیقه و عرض آن بین ۲۹ درجه و ۳۰ دقیقه و ۳۸ درجه و ۳۰ دقیقه و جمعیت آن کاملاً محقق نیست و آن کشور هنوز آمار صحیح کامل از جمعیت خود ندارد چون بیشتر آنها از عشایر و ایلات و چادر نشین میباشند و تهیه آمار صحیح آنها خیلی مشکل است و غالب مطلعین نفوس آن کشور را بین هشت و نه میلیون ذکر میکنند ولی در اطلس تاریخ اسلامی دوازده میلیون ذکر شده است.

افغانستان در مغرب خود بایران متصل و از شمال بجمهوری‌های تاجیکستان و ترکمنستان و ازبکستان شوروی و از جنوب ببلوچستان و از مشرق به پشتونستان که جزئی از پاکستان است و دیگر بخاک محدود میباشد.

افغانستان غالباً کوهستانی و هوای بیشتر آن معتدل و مایل بسردی است و فقط مختصری از جنوب آن گرم است و مهمترین جبال آن جبال هندو کش است که خیلی مرتفع و طولانی و بزرگترین قله آن موسوم به تیراجیر در قسمت شرقی است که ۷۷۴۰ متر ارتفاع دارد و امتداد این جبال از مشرق و شمال شرقی بطرف مغرب و جنوب غربی میباشد بطوریکه خاک افغانستان را در جنوب و شمال خود بدو قسمت نموده است، کوههای سلیمان و کافرستان و هزارجات و کوه بابا و فیروز کوه و سیاه کوه و سفید کوه نیز در افغانستان واقع شده‌اند، دریاچه مهم و معروف افغانستان دریاچه هامون است که قسمتی از آن در خاک ایران نزدیک سیستان واقع شده و رودهای مهم آن یکی رود جیحون است که آمودریا نیز میگویند و بدریاچه اورال میریزد دیگر هیرمند که در ایران بدریاچه هامون میریزد دیگر رود کابل است که از افغانستان گذشته در پاکستان برود سند می‌پیوندد و دیگر مرغاب رود که از افغانستان گذشته در خاک ترکستان روس در ریگزارهای مرو فرو میرود و دیگر هری رود که پس از مشروب کردن خاک هرات بطرف شمال میرود و در ترکستان روس بریگزار فرو میرود.

دین مردم افغانستان اسلام است و غالباً حنفی هستند عده بسیار کمی نیز شیعه میباشند ولی خیلی در اقلیتند و دولت هم نسبت به آنها رفتار خوشی ندارد و در اطلس تاریخ اسلامی مذکور است که صدی نود جمعیت آن که ده میلیون و هشتصد هزار میشود سنی و صدی نه که قریب یک میلیون و هشتاد هزار است شیعه و یکصدم آن نیز مذاهب دیگر است. افغانستان در دوره‌های گذشته جزئی از خاک ایران و قسمتی از ایالت خراسان بوده و نژاد آنها نیز همان نژاد آریائی است که ایرانیان دارند و هرچند امروزه رجال افغانستان و سیاسیون آنان و نویسندگان جدید دارند که افغانستان را دارای استقلال اساسی و اختلاف نژادی نشان دهند و حتی در تواریخ و کتب جغرافیایی خود خراسان کنونی را جزئی از خاک افغانستان مینویسند، ولی سوابق تاریخی را باین القآت نمیتوان تغییر داد و کتب تاریخی سابق عموماً بضمیمه بودن بخراسان ایران شهادت میدهند و شهر بلخ در موقعی که نیشابور مرکز خراسان بوده جزء خراسان بوده است و اینکه مذهب آنها در زمان صفویه مانند سایر ولایات ایران به تشیع تبدیل نشد باین جهت بود که منظور اصلی صفویه رسمیت دادن مذهب تشیع و استقلال ایران و خارج کردن از سلطه عثمانی بود و چون این منظور عملی شد صاحبان مذاهب را

آزاد گذاشتند و مخصوصاً ایلات سرحدی را در مذهب آزاد قرار دادند و بیشتر اهالی مرزهای ایران مذهب تسنن داشتند از اینرو در افغانستان نیز سختگیری زیاد نداشتند.

در اواخر صفویه اهالی افغان دعوی استقلال کردند و محمود پسر میرویس خان هوتکی امیر قندهار از طایفه غلجائی قیام نمود و ولایات ایران را بواسطه ضعف دولت صفوی فتح کرد و شاه سلطانه حسین صفوی را کشت و چند مدتی سلطنتی تشکیل داد (۱۱۳۱-۱۱۳۷ هجری) و پس از او اشرف پسر عموی او پسر میر عبدالله چند صباحی سلطنت کرد (۱۱۳۷-۱۱۴۲ هجری) و در سال ۱۱۴۲ توسط حسین خان هوتک نایب الحکومه قندهار بنام خونخواهی از محمود بقتل رسید ولی او نیز توسط نادر شاه در سال ۱۱۵۱ هجری از بین رفت و افغانستان مجدداً جزء ایران شد پس از قتل نادر تا زمان تشکیل دولت قاجار بیشتر خاک ایران و افغانستان محل شورش و طغیان شده و هر ایالتی دم از استقلال و خودسری میزد از جمله در افغانستان نیز شورش هائی برپا شد ولی پس از آمدن آقا محمد خان قاجار بمشهد حاکم افغان هم تسلیم شد و در زمان فتحعلی شاه مجدداً دعوی استقلال کردند و این اختلافات و طغیانها غالباً بنام تعصب مذهبی و مخالفت با تشیع بود از اینرو سنیان آنجا اطاعت میکردند و پس از طغیان در زمان فتحعلی شاه قشون ایران به محاصره هرات پرداختند ولی متأسفانه افغانها از کمپانی هند شرقی که از طرف نیروهای انگلیس تقویت میشد کمک گرفته و بکمک دولت بیگانه که خارج از دیانتشان نیز بود خود را از ایران مجزا نمودند ولی انگلیس از آن صرف نظر نکرده و تحت قیمومت آنها واقع شد تا آنکه در سال ۱۳۳۷ هجری قمری مطابق ۱۹۱۹ مسیحی پس از جنگهائی که بین امیر امان الله خان پادشاه افغان و قشون انگلیس واقع شد رسماً استقلال یافت و دولت انگلیس هم استقلال آنرا برسمیت شناخت.

زبان افغان بیشتر فارسی است و زبان پشتو هم رایج و در حدود صدی چهل و پنج از اهالی بدان تکلم می کنند ولی اخیراً دولت افغان برای اینکه کاملاً مردم را از ایران دور نمایند بزبان پشتو بیشتر اهمیت میدهند و روز بروز زیادتر می شود و حتی بیشتر مکاتبات رسمی هم بزبان پشتو است در صورتیکه ضمیمه بودن بایران در قرون گذشته واضح است و حتی در کتاب (افغانستان) که قبلاً نام بردیم صفحه ۱۷ ستون ۲ پس از ذکر عنوان تاریخ مینویسد: مملکتی که در تاریخ معاصر آسیا و جهان بنام افغانستان یاد میشود در قرون وسطی با اسم خراسان و در قرون قدیمه بنام آریانا شهرت داشت» و کلمه ایران همان آریانا میباشد پس ایران شامل افغان هم بوده است. زبان پشتو هنوز تحقیقاً معین نشده که آیا متفرع از زبان ایرانی یا از زبان هندی یا مجزی از آن دو ریشه است. افغانستان طبق قانون اساسی مصوبه هشتم عقرب ۱۳۱۰ مملکت مشروطه و دارای پادشاه و قوه مقننه و قضائیه و اجرائیه است و پادشاه فعلی اعلیحضرت محمد ظاهر شاه^{۱۱} از پادشاهان سلسله محمد زائی است که اول آنها دوست محمد خان بوده که در سال ۱۲۵۹ قمری بحکومت افغان رسید.

هرات موقعی که باسلام قلعه رسیدیم برای ثبت گذرنامهها و کارهای گمرکی پیاده شدیم اتومبیل کنسولگری ایران در هرات نیز در آنجا انتظار ما را داشت پس از مختصر توقفی ساعت پنج بعدازظهر حرکت کردیم.

فاصله بین اسلام قلعه و هرات ۲۴ فرسخ است و در بین راه تا دو سه فرسخی هرات آبادی نیست البته دورتر از راه گاهی آبادی هائی دیده میشود ولی در عرض راه آبادی وجود ندارد و راه هم خیلی بد و خسته کننده است و بطور کلی

^{۱۱} - در ۲۶ تیرماه ۱۳۵۲ شمسی توسط سردار محمد داودخان کودتا شد و رژیم سلطنتی ملغی و جمهوری برقرار و محمد داودخان رئیس جمهور گردید.

تمام جاده‌های افغانستان بد است، در دو سه فرسخی هرات آقای هاشم مکرم نورزاد سر کنسول دولت ایران در هرات با آقای محمد سعید مشعل شهردار هرات پیشواز نمودند در افغانستان شهردار را رئیس بلدیة یا شاروال که مخفف شهر والی است میگویند و بایشان هم آقای شاروال میگفتند، در موقع ملاقات آقای نورزاد تبریک ورود گفته و بعداً نیز آقای شاروال از طرف خود و اهالی خیر مقدم گفتند و نگارنده هم از لطف و محبت آقایان تشکر کرده و اظهار داشتم که قبول زحمت آقایان و اظهار لطف و پیشواز موجب تشکر است ولی بهیچوجه باین زحمت راضی نبودیم ولی آقایان علاقه خود را باستقبال اظهار نمودند آنگاه حرکت کردیم در بین راه خواهش کردیم که مارا بمهمانخانه خوبی راهنمایی کنند ولی آقای نورزاد قبول نکرده و اصرار داشتند که در کنسولگری مهمان ایشان باشیم و ما نیز اصرار داشتیم که بمهمانخانه برویم بالاخره بر حسب اصرار ایشان و آشنا نبودن محلّ دیگر بکنسولگری رفتیم و قریب ساعت نه وارد شدیم آقای مشعل نیز بهمراهی ما آمده و قدری نشستند سپس خداحافظی نموده رفتند و آقای نورزاد در آن چند روز کمال محبت و پذیرائی نمودند، هرات از شهرهای بسیار قدیمی و دارای تاریخ درخشانی است، این شهر بسیار خوش و آب و هوا و بواسطه رود هری رود و فروع آن مشروب میشود.

عرضش از خط استوا ۳۴ درجه و ۲۰ دقیقه و طول آن ۶۲ درجه و ۱۰ دقیقه و طبق آنچه در ریاض السیاحه مذکور است طول آن از جزائر خالدات مطابق هیئت قدیم ۱۰۴ درجه و ۲۰ دقیقه است. انحراف قبله از جنوب بمغرب ۶۲ درجه و ۳۰ دقیقه و ۲۹ ثانیه است و ارتفاع آن از سطح دریا بین ۶۰۰ و ۸۰۰ متر است و چون طول تهران ۵۱ درجه و ۲۵ دقیقه و ۵۸ ثانیه میباشد طول هرات ۱۰ درجه و ۴۴ دقیقه و ۲ ثانیه زیادتر از طهران است و چون در هر درجه اختلاف طول چهار دقیقه و در ۱۵ درجه یکساعت اختلاف نصف النهار میشود بنابراین حساب تفاوت بین نصف النهار هرات و تهران ۴۳ دقیقه میشود و ظهر حقیقی تهران ۴۳ دقیقه پس از ظهر هرات میشود.

درباره بنای هرات و تاریخ آن در تواریخ قدیمه اقوال مختلفی ذکر شده از قبیل آنکه هرات^{۱۱} نان دختر ضحاک بوده که آنجا را بنا نهاد یا آنکه یکی از پیمبران بنا نموده یا آنکه خضر و الیاس و ذوالقرنین (طبق بعض اخبار) ساخته‌اند اقوال دیگری هم در ابتدای بنای آن گفته‌اند که از مجموع این اقوال قدمت بنای آن معلوم میشود.

هرات در زمانهای پیشین خیلی آباد و نفوس آن خیلی زیاد بوده و چند دسته از امراء و مملوک در آنجا ریاست نمودند از جمله طاهریان که نخستین آنها طاهر ذوالیمینین بود در آنجا حکومت داشتند و آخرین این سلسله محمد بن طاهر بن عبدالله بن طلحة بن طاهر بود که دولت او توسط یعقوب لیث صفاری بنهایت انجامید و مرکز حکمرانی آنها شهر فوشنج که معرب پشنک است و در چهار فرسخی هرات واقع است بوده و نیز ملوک کرت که از نژاد سلاجقه و بستگی بشاهزادگان غوری نیز داشتند در اواسط قرن هفتم هجری حکومت وسیعی تشکیل دادند و مرکزشان هرات بود و دوره این حکومت در حدود ۱۴۰ سال بود و آخرین آنها غیاث الدین بیرعلی بود که در سال ۷۸۵ توسط امیر تیمور گورکانی بقتل رسید بعداً میرزا شاهرخ پسر امیر تیمور نیز از طرف پدر در سال ۸۰۷ حکومت هرات یافت و در زمان او هرات بنهایت وسعت و عظمت رسید و چون شاهرخ پادشاهی دادگستر و مروج دین و دانش بود دانشمندان و سایر طبقات از جاهای دیگر روی بدانجا آوردند و رونق مدارس و حوزه‌های علمی آن در همه جا پیچید و بیشتر آثار تاریخی هرات از زمان شاهرخ و جانشینان اوست و شاهرخ در سال ۸۵۰ بدرود زندگانی گفت و از جانشینان او نیز سلطان حسین میرزا

^{۱۲} - ریاض السیاحه در ذکر هرات.

بایقرا که از احفاد میرزا عمر شیخ بن امیر تیمور بود بعدل و داد و ترویج دین و دانش مشهور بود و وزیر او امیر علی شیر نیز همین رویه را داشت لذا هرات در آن زمان خیلی آباد بود.

شهر هرات همانطور که خاطره‌های خوب و خوش در خود دارد یادگارهای تلخ نیز دارد و بارها گرفتار طوفان‌ها و حوادث مدهش گردیده از جمله حادثه الغیریان^{۱۳} در سال ۱۵۰ هجری که حمله بهرات نمودند و جمع بسیاری بقتل رسیدند و ظهور خوارج در آنجا در سال ۲۰۶ و قحط و غلا در سال ۳۲۸ و حادثه باطنیان در سال ۴۹۱ و واقعه مغول در سال ۶۱۷ و غیر آنها که در کتاب آثار هرات تألیف آقای خلیلی افغان چاپ هرات در سال ۱۳۰۹ شمسی جمعاً ۱۴ حادثه بزرگ ذکر شده که هر کدام از آنها منجر بکشتار زیاد اهالی و خرابی های بسیار در شهر گردید.

شهر هرات کنونی با آنکه آثار آبادانی از آن نمایان و استعداد آن برای آبادی فراوان است مع ذلک شهرست خراب و آباد نیست و جمعیت آنهم فعلاً زیاد نیست و در حدود هشتاد و پنج هزار نفر دارد، شهرداری هم کار آبادانی زیادی در آنجا انجام نداده فقط میدان وسیعی در آنجا ساخته که چند خیابان از آن جدا میشود و این میدان خیلی وسیع و زیبا و در وسط آن گلکاری مفصلی شده و در وسط گلکاری که مرکز میدان است حوض زیبایی که از روی زمین ارتفاع دارد ساخته شده و چراغهای برق زیادی نیز شبها در آنجا روشن است که بر زیبایی آن میافزاید، چند خیابان هم از آن جدا میشود که بعضی آنها دارای مناظر طبیعی زیبایی میباشند.

ولی آثار تاریخی و مقابر بزرگان در هرات خیلی زیاد است که ما بعضی آنها را در دو سه روزه توقف آنجا دیدن نمودیم، عرفا و علمای زیادی هم از آنجا ظهور نموده‌اند که از متقدمین آنها خواجه عبدالله انصاری و در قرون اخیره نیز مرحوم آقا رضا ملقب برضا علیشاه هروی از مشایخ سلسله نعمة اللہیہ که ارادت بسید معصومعلیشاه داشته و در سال ۱۲۱۱ قمری در کاظمین برحمت الهی پیوست، دیگر ملاً محمّد علی ملقب بعین علیشاه که خدمت نورعلیشاه اول رسیده و در سال ۱۲۲۰ در هرات از دنیا رفت.

توقف و گردش در هرات

روز دوازدهم ربیع الاول بعقیده اهل سنت روز رحلت حضرت رسول صلی الله علیه و آله است و جمعی از بزرگان شیعه نیز از جمله محمّد بن یعقوب کلینی در کافی و شیخ طوسی در امالی (طبق نقل بحار) و محمّد بن علی بن شهر آشوب مازندرانی در کتاب مناقب و چند نفر دیگر رحلت را در ربیع الاول ذکر کرده‌اند و در تفسیر گازر تألیف ابی المحاسن حسین بن حسن جرجانی که از علما و مفسرین شیعه است در جلد چهارم اول سوره توبه مینویسد که: حضرت حجّ وداع کرد و بمدینه آمد و بقیه ذوالحجه و محرم و صفر و چند روزی از ربیع الاول بود و بجوار رحمت ایزدی پیوست، و بعقیده اهل سنت روز تولد و معراج نیز هست از اینرو در ممالک اسلامی که مذهب تسنن دارند مراسم با شکوهی بنام حضرت برپا می‌شود چنانکه در یادداشتهای سابق نیز تذکر داده‌ام، در افغانستان نیز روز یکشنبه یازدهم و دوشنبه دوازدهم بهمیت مناسبت در همه جا مجالسی بنام حضرت برگزار گردید و رجال دولت و مذهب نطق‌هایی نمودند از جمله در مسجد جامع هرات جلسه مفصلی در روز یکشنبه منعقد شده و استاندار و جمعی از دانشمندان نطق‌هایی در حالات و صفات حضرت نمودند و شعراء اشعاری که سروده بودند خواندند، ولی در ممالک اهل سنت مجالسی که تشکیل میشود یا بعنوان جشن یا بعنوان یادبود است که اعم از جشن و سوگ است زیرا مراد ذکر

^{۱۳} - گمان میرود از کلمه غیر که بمعنی مخالف و جدا میباشد گرفته شده و استادلیس رئیس آنها بود.

مدایح و خصائل حمیده و اعمال صالحه پیغمبر و آل اوست که هم توسل معنوی بآنها پیدا شود و هم از آنها سرمشق گرفته شود و منظور از جشن و سوگ مذهبی هر دو همین است و در غالب کشورها با آنکه روز دوازدهم را هم تولد و هم رحلت حضرت میدانند مع ذلک جشن میگیرند نه سوگواری، زیرا سوگواری در میان اهل سنت معمول نیست و جشن تولد هم فقط برای حضرت رسول صلی الله علیه و آله میگیرند و سوگواری در میان شیعه طبق دستور ائمه هدی علیه السلام ابتدا فقط در ایام عاشورا برای حضرت سیدالشهداء علیه السلام معمول بود و بعداً بتدریج برای همه ائمه هدی علیه السلام معمول گردید و بعداً اروپائیان نیز از شیعه تقلید کرده روز مرگ بعض دانشمندان و بزرگان خود را در جلسه تذکر و یادبود منعقد میکنند.

و ثانیاً تولد آنحضرت از نظر واقعی مهمتر از رحلت است زیرا بر اثر تولد آنحضرت اسلام ظاهر و انقلاب عظیم روحی و مادی در سراسر جهان مخصوص جزیره العرب ایجاد شد ولی در رحلت آنحضرت اسلام باقی و قرآن موجود و بعقیده ما عترت نیز که بزرگترین یادگار آنحضرت است در میان ما موجود و حقیقت آنحضرت از بین نرفته و نمرده بلکه در جانشینان آنحضرت وجود دارد پس در حقیقت آنحضرت نمرده و زنده جاوید است از اینرو آثاری که بر تولد آنحضرت مترتب است بمراتب بیشتر و مهمتر است.

صبح دوشنبه آقای حاج عبدالحسین منجم باشی که از دانشمندان معروف هرات و از منجمین بزرگ میباشند و هر ساله تقویمی استخراج و چاپ میکنند و مذهب تشیع هم دارند چون از آمدن ما آگاه شده بودند برای دیدن آمدند و اظهار خوشوقتی از ملاقات ما کردند سپس از وضعیت تقویم و استخراج آن از ایشان سؤالاتی نمودیم و جواب مشروح علمی دادند و یک نسخه خطی رقمی از تقویمی که برای آن سال استخراج کرده بودند بما ارائه دادند نگارنده پرسیدم آیا تقویم رقمی نیز چاپ میکنید؟ گفتند: چون علاقه‌مندان بآن خیلی کمند و مصرف آن زیاد نیست از اینجهت چند سال است چاپ نمیکنم. من گفتم متأسفانه در ایران هم بهمین نظر چند سال است چاپ نمیشود و نزدیک است این اثر علمی مهم از بین برود زیرا نه دولت بحفظ آن علاقه‌مند است و نه مردم ابراز علاقه میکنند امروزه کسانی که تقویم رقمی و رموز آنرا بدانند خیلی کمند و من چون بدان آگاه و هیئت قدیم را تحصیل کرده‌ام علاقه زیادی بدان دارم و از اینکه چند سال است چاپ نمیشود خیلی متأسفم و بعقیده من حق این است که هم دولت و دانشگاه ایران و هم افغانستان نگذارند این علم مهم و اثر علمی از بین برود و آنرا حفظ کنند و تشویق نمایند نهایت آنکه دستور دهند کسانی که در علم نجوم و هیئت قدیم واردند و اقدام بنوشتن تقویم معمولی یا رقمی میکنند هیئت و نجوم جدید را هم تکمیل نمایند و در دانشکده علوم و رشته ریاضیات هم کرسی هیئت و نجوم قدیم و هم از جدید داشته باشند چون ما فعلاً در دوره کنونی از خود که چیز مهمی نداریم اقلأ افتخارات سابقه را حفظ کنیم، ایشان نیز تصدیق نمودند، آنگاه از وضع شیعه در افغانستان ویژه هرات از ایشان سؤال نمودم؟ ایشان گفتند: عده شیعه در افغانستان کمند و دولت هم چون مذهب حنفی دارد و متعصب است و از طرفی چون شیعه اظهار علاقه و دوستی بایران میکنند زیرا مذهبشان یکی است و دولت برعکس جدیت دارد که مردم را از ایرانیان دور کند از اینرو دولت نظر خوبی بشیعه ندارد و بآنها خوش نمیگذرد و در مذهب خود هم تقیه میکنند حتی در هرات که نسبتاً شیعه از سنی بیشتر است چون حکومت سنی است آنها آزادی کامل ندارند» پرسیدم اکثریت شیعه در چه قسمت هستند؟ گفتند: اکثریت شیعه در هرات و نزدیک آن میباشند و در کابل شیعه خیلی کم و در زحمتند و در قسمتهای شمالی مثلاً در مزار شریف میتوان گفت که شیعه وجود ندارد و اگر هم باشد گمنام و از اظهار مذهب خود کاملاً تقیه میکنند.

مسجد جامع هرات

پس از آنکه ایشان تودیع نمودند برای دیدن مسجد جامع هرات رفتیم ابتدا بحجره تجاری آقای عبدالشکور خان که قبلاً نامشان بردیم رفتیم و با ایشان برای دیدن مسجد حرکت کردیم این مسجد بسیار زیبا و دیدنی و از بناهای سلطان غیاث الدین محمد بم سام غوری است که در سال ۵۹۷ برای نماز امام فخرالدین رازی بنا نموده و بطوریکه میگویند قبلاً نیز معبد بوده و مردم بدانجا توجه داشتند، نگارنده تا کنون کمتر مسجدی بآن بزرگی و زیبایی دیده‌ام، چهار ایوان بزرگ و پنج در و ۴۶۰ قسمت گنبدی در اطراف دارد که همه آنها بیکدیگر متصل و اگر موقع نماز جمعیت زیاد باشد در همه آن قسمت‌ها میتوانند اقتداء کنند و اتصال محفوظ است، در زمان سابق کاشی کاری مفصلی داشته و در آن اسماء الهی و آیات قرآنی و احادیث نبوی با کاشی در بالای دیوارها نوشته شده ولی بعداً بمرور زمان قدری از آنها رو بخرابی نهاده و از بین رفته و امیر حبیب الله خان پسر امیر عبدالرحمن خان که از سال ۱۳۱۹ تا ۱۳۳۷ در افغانستان حکومت داشته آنرا تعمیر نمود قبل از او نیز در زمان سلطانحسین میرزا بایقرا توسط نظام الدین امیر علیشیر تعمیراتی در آن بعمل آمد در هر طرف مسجد یک ایوانی در وسط قرار دارد زمین مسجد بطوریکه مسموع شد صد متر در صد متر است و در کتاب آثار هرات مساحت صحن مسجد را ۴۹۲۰ متر مربع تعیین نموده و بقیه از مساحت در زیر بنا است، در وسط هم حوض بسیار بزرگ و زیبایی ساخته شده و چاهی هم در مسجد حفر شده که آب گوارائی دارد، در جلو درب ورودی نیز محوطه کوچکی است که در آن موقع که ما دیدیم در آنجا مشغول ساختن کاشی برای تعمیرات مسجد بودند، متصل بمسجد نیز مدرسه بزرگی است که برای تحصیل علوم دینی مقرر شده است.

در طرف شمال مسجد محلی است که قبر سلطان غیاث الدین غوری بانی مسجد که در ۵۹۸ هجری فوت نموده با چند نفر از احفاد او قرار دارد و قبر ملک معزالدین حسین از امرای کرت نیز که در سال ۷۷۱ هجری از دنیا رفته در آن مقبره است، جلو ساختمان مسجد هم میدان وسیعی بناشده و دیوار مسجد قسمت بیرون آن که رو بمیدان است با وضع زیبایی کاشی کاری و تزیین گردیده و نام پادشاه کنونی افغانستان در آنجا ذکر شده و در آن میدان گلکاری خوبی شده که بر زیبایی منظره آن میافزاید.

در ایوان غربی مسجد پهلوی محراب صندوقی چوبی قرار گرفته که بطوریکه در آثار هرات مذکور است و خادم و معمار مسجد نیز اظهار می‌کردند اشیاء متبرکه که در رمضان سال ۱۳۴۰ توسط فخری پاشا سفیر عثمانی اهداء شده در آن صندوق قرار گرفته و آن اشیاء بطوریکه در آن کتاب ذکر شده از اینقرار است غبار صندوق مطهر روضه نبوی صلی الله علیه و آله وسلم و قطعه‌ای از پوش روضه و قطعه‌ای از شمع داخل روضه و قدری صندل از صندل‌های بخور روضه متبرکه و برش صف نماز پوش روضه مبارکه و پرده‌های اندرون‌خانه متبرکه و قدری غبار از روضه مطهره حضرت زهراء علیهما السلام، ما میل داشتیم که آن اشیاء متبرکه را زیارت کنیم ولی چون متولی نبود و کلید در دست او بود از اینجهت موفق نشدیم.

در این مسجد خرابیهای زیادی وارد شده و دولت افغانستان که درین قبیل امور مراقبت کامل دارد مشغول تعمیر آن مسجد نیز بود و چند نفر کاشی ساز مشغول تهیه کاشی بودند و معماری هم که مراقبت کار بنائی بود در آنجا حاضر بود و راهنمائی‌های لازم را مینمود و این مسجد حقیقتاً دیدنی و بر عظمت تاریخی شهر هرات دلالت کامل دارد.

دنباله توقف هرات

پس از دیدن مسجد اول ظهر بکنسولگری مراجعت نمودیم در آن موقع آقای عبدالرئوف فکری که از دانشمندان و شعرای معروف هرات و شیعه میباشند و مدیر مجله (هرات) هستند دیدن نمودند و از اوضاع ادبی و فرهنگی افغانستان سخن بمیان آمد، ایشان ابزار علاقه شدیدی بزبان فارسی که زبان اصلی افغان است نموده و از دولت افغان و اولیای امور که جدیت برای پیشرفت دادن زبان پشتو و جلو رفتن آن از زبان فارسی دارند گله نمودند، پرسیدم آیا در هرات هم زبان پشتو استعمال میشود؟ گفتند: بزبان هرات و حدود غربی و شمالی افغان فارسی است و بزبان پشتو کمتر آشنائی دارند و عموم شیعه علاقه زیادی هم بایرانیان از نظر اتحاد مذهب دارند.

پس از صرف ناهار، ایشان تودیع نموده و قرار شد که روز بعد اول وقت بیایند که با ایشان برای دیدن آثار باستانی و مقابر بزرگان برویم.

عصر ساعت چهار بعدازظهر طبق دعوت استاندار هرات آقای محمد اسماعیل خان مایار (مخفف ماهیار) برای صرف چای باستانداری رفتیم و پس از معرفی آقای نورزاد و آشنایی با ایشان اظهار خوشوقتی از ملاقات ما نمودند، نگارنده گفتم خیلی میل داشتم از نزدیک با برادران افغانی که علاقمند بآداب دینی و مذهبی هستند و هر دو دارای یک دین و ملیت میباشیم آشنائی پیدا کنم و ضمناً آثار باستانی افغان را بینم و قبور بزرگان را زیارت کنم از اینجهت تصمیم باین سفر گرفتم ایشان اظهار کردند که: ما نیز از ملاقات برادران ایرانی خود که بجهت متعدده با یکدیگر نزدیک میباشیم و وجه اشتراک داریم خیلی خوشحال میشویم و از ملاقات شما مسرورم، و امیدوارم در سفر افغانستان بر شما خوش بگذرد، سپس مذاکرات دیگری از وضع عمومی ایران و افغانستان بمیان آمد و پذیرائی گرمی از ما نمودند بعداً تودیع نموده بیرون آمدیم و بگردش در شهر و دیدن میدان عمومی شهر که خیلی زیبا است پرداختیم و در راهی که بمنزل مراجعت میکردیم مقبره‌ای دیدیم که مردم بدان توجه داشتند از صاحب آن پرسیدیم؟ گفتند قبر علی بن موفق است که از اوتاد و اولیاء بوده و ما نیز با آنکه نمیشناختیم از نظر یاد مؤمنین فاتحه عمومی خواندیم و البته یاد گذشتگان برای احیاء خوب و باعث تنبّه و عبرت است.

عبدالله بن معاویه بن عبدالله بن جعفر صبح سه شنبه با آقای فکری برای دیدن و گردش شهر بیرون رفتیم، ابتدا به محل قبر عبدالله بن معاویه بن عبدالله بن جعفر طیار که بارگاه مفصلی دارد رفتیم، نام عبدالله بن معاویه در کتب رجال و اصحاب حدیث ذکر نشده ولی ابوالفرج^{۱۴} اصفهانی در کتاب مقاتل الطالبیین شرح حال او را ذکر کرده و طعن زیادی بر او وارد آورده و نوشته که: اگر گمان این نمیبود که شاید حالات او بما نرسیده نامی از او نمی‌بردیم و مینویسد: عبدالله خیلی بدخلق و ستمکار و فاسد العقیده بود و یاران و همنشینان بدی نیز داشته و مینویسد: عبدالله در زمان یزید بن ولید بن عبدالملک معروف به یزید^{۱۵} ناقص که هرج و مرج در ممالک اسلامی حکمفرما بود در کوفه دعوی خلافت

^{۱۴} --ابوالفرج علی بن حسین بن محمد بن احمد بن هبثم بن عبدالرحمن بن مروان بن عبدالله بن مروان بن محمد بن مروان بن الحکم بن ابی‌العاص بن امیه بن عبدشمس بن عبدمناف از امویانی بود که مذهب تشیع داشت صاحب مؤلفات زیادی از جمله اغانی است که از کتب مهمه محسوب میشود در ۲۸۴ متولد و در ۱۴ ذیحجه ۳۵۶ وفات یافت.

^{۱۵} --وجه تسمیه بناقص آن بود که حقوق لشگریان را بمقداری که ولید بن یزید بن عبدالملک (مقتول در جمادی‌الثانیه ۱۲۶) افزوده بود کم کرد یا بواسطه آنکه مروان حمار بطور تمسخر او را بجای یزید ناقص میگفت، خلافت او بیش از چند ماهی طول نکشید و در ذیحجه ۱۲۶

کرد و خود را داعی از طرف رضای آل محمد گفت و بصورت اهل صلاح در آمد و جمعی با او بیعت کردند ولی در آنجا از عامل یزید شکست خورد و دعوت خود را در جاهای دیگر منتشر نمود و در اندک مدتی بسیاری از بلاد مطیع او شدند و اصفهان را مرکز خود قرار داد و مردم را به بیعت خود مستقلاً دعوت نمود و در زمان مروان بن محمد معروف به حمار آخرین خلیفه بنی امیه پیروانش او را در دفع قشون مروان کمک نکردند و با برادران خود بخراسان فرار کرد و بابومسلم خراسانی پناه برد، ولی او نیز وقتی فهمید که از اولاد رسول و فرزندان عباس نیست او را گرفته حبس کرد و او را از حبس نامه تندی بابومسلم نوشت و ابومسلم غضبناک شده او را مسموم کرد و بعضی هم مینویسند او را کشت و سر او را نزد عامر بن ضباره فرمانده قشون مروان فرستاد و او نزد مروان فرستاد و بعضی هم می گویند: او را زنده نزد ابن ضباره فرستاد و ابن ضباره او را کشت و سرش را نزد مروان فرستاد این واقعه در سال ۱۲۷ هجری بوده.

و از اینکه نام او در کتب رجال شیعه نیز مذکور نیست معلوم میشود انتسابی بائمه هدی علیه السلام نداشته ولی ممکن است در اواخر که دنیا از او برگشت حال او نیز تغییر کرده باشد در کتاب *تتمة المنتهی* تألیف مرحوم حاج شیخ عباس قمی در ذکر وقایع زمان هارون الرشید مذکور است که در سنه ۱۸۳ عبدالله بن معاویه در هرات وفات کرد و او در ایام مروان حمار خروج کرد و ابوجعفر دوانیقی عامل او بود و در سال ۱۲۹ ابومسلم او را بحیله گرفت و در هرات حبس نمود و در محبس بود تا بمرد، از این عبارت معلوم میشود که قریب ۵۴ سال در محبس بوده است و در کتاب *خلاصة المقال في احوال الائمة و الال* تألیف آقای حاج شیخ عباس فیض قمی در ذکر اعقاب حسن مثنی مینویسند که: از دختران حسن فاطمه را معاویه بن عبدالله بن جعفر طیار تزویج نمود و از بطن وی معاویه را پنج پسر و یک دختر باسامی عبدالله و یزید و صالح و حماد و حسین و زینب بوجود آمدند و عبدالله بن معاویه را هم فرزندان او بود از جمله بنام معاویه و حسن که معاویه در سال ۱۲۵ در کوفه خروج کرد و بر جبل و دامغان و فارس و کرمان مستولی شد ولی در سال ۱۲۹ از لشکر خلیفه شکست خورد و با برادر خود حسن بهرات گریخت تا از ابومسلم کمک بجوید و حاکم هرات بدستور ابومسلم او را خفه کرد و حسن را آزاد نمود^{۱۶} که از این عبارت حدس زده میشود که شاید صاحب آن قبر معاویه بن عبدالله بن معاویه باشد علی ای حال قبر او در هرات مورد توجه مردم است و برای زیارت بدانجا میروند محل بارگاه او نیز جای خیلی با صفائی است و در روی تپه‌ای واقع شده که سابقاً معروف به کهنه‌ز بوده و گچ کاری‌ها و نقاشی‌های خیلی زیبا دارد.

میر حسینی هروی قبر میرحسینی هروی عارف معروف نیز در داخل مقبره قسمت شمالی ضریح عبدالله قرار دارد میر حسینی از عرفای معروف زمان خود بوده نامش حسین بن عالم بن ابی الحسین از ولایت غور بوده و غور از شهرستانهای تابعه هرات است در هرات نشو و نما یافته و علوم متداوله را تحصیل نموده بعداً خدمت شیخ بهاء الدین زکریای^{۱۶} ملتانی که از مریدان شیخ شهاب الدین سهروردی متولد ۵۳۹ و متوفی ۶۳۲ بوده رسیده و در مراتب سلوک بمقامات رسید، صاحب تألیفات زیادی است از جمله *نزهت الارواح* و *روح الارواح* و *صراط المستقیم* که نثر است و *کنز الرموز* و *زاد المسافرین* که نظم است و بسیار وجد و حال در آن نهفته و هر صاحب حالی از خواندن آن بشور و وجد می‌آید چنانکه گوید:

درگذشت.

^{۱۶} - متولد ۵۶۵ و متوفی ۶۶۶ هجری.

شبلی چو در این تحیر افتاد
آمد بر آن جهان پر شور
پرسید که این چه کارسازیت؟
الله چه لفظ یا چه نام است
گفتا نیم از حقیقت آگاه
تحقیق تو چیست بی تو بودن
بر خویش در سؤال بگشاد
مقبول ازل حسین منصور
در حقه نگر چه مهره بازیست
کو ورد زبان خاص و عام است
لیکن همه در تو بینم این راه
زین بیش نمیتوان نمودن

سوالاتی عرفانی هم بنظم نموده که شیخ بزرگوار شیخ محمود شبستری در جواب آنها گلشن راز را سروده و مطلع اشعار سؤالیه این است:

زاهل دانش و ارباب معنی
نخست از فکر خویشم در تحیر
سؤالی دارم اندر باب معنی
چه چیز است آنکه خوانندش تفکر

با بسیاری از عرفای زمان خود مانند شیخ فخرالدین^{۱۷} عراقی و شیخ اوحد الدین^{۱۸} مراغی ملاقات نموده و در ۱۶ شوال ۷۱۸ وفات نموده و این رباعی در تاریخ وفات او است:

ده و شش از مه شوال هفتصد و هجده
روان سید سادات عصر میر حسینی
نموده واقعه افتخار آل محمد
شد از سراچه دنیا بدار مالک مخلص
بعضی هم وفات او را در ۷۱۹ و بعضی در ۷۲۳ گفته‌اند.

محمد دیباج سپس به مزار امامزاده محمد دیباج رفتیم ابوالقاسم محمد از فرزندان حضرت جعفر بن محمد الصادق علیه السلام بود که بواسطه نیکوئی صورت دیباج و دیباجه که بمعنی ابریشم است معروف گردید علمای رجال در حالات و مدح و ذم او اختلاف دارند از عبارات مقاتل الطالیین مدح او استفاده میشود که پدر خود روایاتی دارد و در رجال مامقانی از شیخ طوسی هم همین نظر نقل شده و از عبارت نجاشی هم اینطور مستفاد میشود و از ارشاد شیخ مفید نقل نموده که محمد بن جعفر خیلی شجاع بود و معمول هم داشت که یک روز روزه میگرفت و یکروز افطار میکرد ولی عقیده زیدیه را در خروج بشمشیر داشت و در سال ۱۹۹ در مکه بر مأمون خروج کرد و زیدیه از او تبعیت کردند و مأمون عیسی جلودی را برای دفع او فرستاد و عیسی او را شکست داد و اسیر نموده نزد مأمون برد مأمون خیلی احترام نمود و او را همیشه پهلوی خود می‌نشانند و انعام و جوایز زیاد باو میداد و محمد نیز با نهایت تبختر و تکبر با مأمون رفتار میکرد و در خراسان از دنیا رفت.

و از بعض دیگر نقل میکنند که محمد بن جعفر برای برادر خود حضرت موسی بن جعفر علیه السلام نزد هارون سعایت نمود و حضرت رضا علیه السلام نیز نسبت باو عنایتی نداشتند و مینویسد که خروج با شمشیر هم که بدون اجازه حضرت رضا علیه السلام بود دلالت دارد بر اینکه نسبت با آنحضرت هم اطاعت نداشت و اذعان بامامت حضرت نداشت و گرنه بدون اجازه آنحضرت خروج نمیکرد.

^{۱۷} - متولد ۶۱۰ متوفی ۶۸۸.

^{۱۸} - متوفی ۷۳۸.

در مقاتل الطالبيين از علی بن محمد نوفلی روایت کرده که: محمد در سال ۲۰۰ هجری در خراسان از دنیا رفت و جنازه او را با تجلیل حرکت دادند و خود مأمون نیز تشییع نمود و پایه تابوت را گرفت و خودش او را در لحد گذاشت و قروض او را که قریب سی هزار دینار بود پرداخت.»

از ظاهر این عبارت معلوم میشود که در مرو که پایتخت مأمون بود از دنیا رفت یا آنکه در ضمن مسافرتی که مأمون هم بود تصادفاً در هرات از دنیا رفته ولی در هرات از آقای فکری و بعضی دانشمندان دیگر شنیدم که مأمون او را بهرات فرستاد و در آنجا بدستور والی هرات مقتول گردید و قبر دیباج در روی همان تپه کهنه‌ز واقع شده و قدری با قبر عبدالله بن معاویه فاصله دارد و مردم برای زیارت بدانجا میروند.

در بستان السیاحه در ذیل کلمه جرجان ذکر شده که قبر محمد بن امام جعفر الصادق علیه السلام در آنجا است و در رجال مامقانی نیز در ذیل حالات محمد دیباج نقل از عیون اخبار الرضا ذکر شده که پس از آنکه جلودی برای دفع او رفت او خود را از خلافت خلع کرد و بطرف خراسان حرکت نمود و در جرجان وفات یافت.

فخر المدارس آنگاه برای دیدن فخرالمدارس رفتیم، این مدرسه عبارت از مدرسه علوم دینی است که طبق برنامه وزارت معارف افغانستان مشغول کار است و اخیراً رسمیت یافته بود.

رئیس آن آقای مولوی^{۱۹} نعمه الله است که پیر مردی است در حدود ۷۵ سال دارد و بسیار خلیق و مهربان و متواضع میباشد معاون ایشان آخوند ملا عبدالوهاب و طرز دفتر و کار آنجا بترتیب اداری و مرتب است.

ابتدا آقای فکری ایشان را ملاقات نموده و مذاکره کرده بودند که اگر وقت داشته باشند ما برای ملاقات ایشان برویم ایشان نیز با گشاده‌روئی فوری قبول نموده و موقعی که ما بدانجا رفتیم برای پیشواز ما بیرون آمدند و با نهایت خوشروئی ما را پذیرفتند و راهنمایی نمودند که در سالن پذیرائی که اطاق بزرگ دارای مبل بود نشستیم سپس معاون خود را معرفی نمودند، آنگاه من خود و همراهان را معرفی نمودم ایشان اظهار مسرت از ملاقات کردند.

ایشان با مقام علمی که دارند بسیار متواضع و دارای لباسی بسیار ساده و ارزان و بی پیرایه مانند لباس‌های دهاقین و زارعین دهات خراسان میباشد و چون پوشیدن عبا در افغانستان اصلاً معمول نیست و روحانین هم بدون عبا میباشند ایشان نیز بدون عبا بودند و ما از وضع سادگی ایشان محظوظ شدیم.

نگارنده از وضع و ترتیب و برنامه مدرسه پرسیدم؟ گفتند: این مدرسه فعلاً تحت نظر وزارت معارف است و من مدت‌ها کوشش کردم که باین مدرسه رسمیت دهم و بالاخره حضور اعلیحضرت رسیدم و از ایشان تقاضا نمودم که بوزارت معارف دستور رسمی شدن آنرا صادر فرمایند ایشان هم نظر بعلاقه وافری که بامور دینی دارند فوراً بوزارت معارف امر رسمی شدن آنرا دادند.

پرسیدم دوره آن چند سال است؟ گفتند این مدرسه دارای دوازده صنف است (صنف بمعنی کلامی است) که شش صنف آن متوسطه و شش صنف عالی است» پرسیدم چه موادی از علوم در این مدرسه تدریس میشود و فقهی که در آن تدریس میشود فقه کدام مذهب است؟ گفتند فقط فقه حنفی تدریس میشود و من جدیت کرده‌ام که علاوه بر علوم دینی از علوم جدید نیز مانند ریاضیات و همچنین یکی از زبان‌های خارجی در آن تدریس شود زیرا سابقاً طلاب علوم دینی

^{۱۹} - مولوی در افغانستان همان کلمه ملا است که در ایران مصطلح و معمول میباشد.

گمان می‌کردند علوم جدید با دیانت اسلام مخالف است و از آن دوری مینمودند در صورتیکه اگر دقت کنیم همه این علوم مؤید دین و کمک بعقیده توحید میکند نهایت آنکه باید از راه صحیح آن تعلیم گرفت و بسیاری از آن علوم هستند که اطلاع بر آنها امروزه برای شخص مبلغ که بخواهد تبلیغ اسلام نزد غیر مسلمین نماید ضروری است.»

نگارنده گفتیم اتفاقاً عقیده من نیز همینطور است که باید مبلغین مذهبی اقلاً یکی از زبانهای زنده دنیا آشنا باشند که بتوانند برای صاحبان آن سخن گویند و حقایق اسلام را بیان نمایند و همچنین اطلاع از علوم جدید و آشنائی بدانها علاوه بر آنکه مکمل توحید است برای اثبات بعض مطالب و عقائد دینی و تبلیغ دانشمندان آن علوم مفید است و رویه شما درین مورد بسیار بیجا و پسندیده است.

سپس گفتیم حال که شما میخواهید جمع بین علوم قدیمه و جدیده نمائید خوب است در رفع اختلاف بین شیعه و سنی نیز بقدر وسع بکوشید که همین اختلافات باعث ذلت و انحطاط ما شده است و از جمله چون در هرات عده شیعه نیز زیادند برای تشویق آنها کرسی تدریس فقه شیعه را نیز برای مدرسه ایجاد نمائید. گفتند: اتفاقاً درین قسمت نیز خیلی کوشا هستیم و حتی اگر از طلاب شیعه هم باشند درینجا میپذیریم و من سالها است که همین عقیده را دارم و امیدوارم که این اختلافات که باعث خرابی وضع ما شده از بین برود.

گفتم اختلاف در عقیده مخالف وحدت اجتماعی نیست و بلکه خود آن اختلاف نیز اگر دقت کنیم بین عقلای طرفین در حقیقت وجود ندارد زیرا بین عقلا و منصفین شیعه و سنی تقریباً اختلافی نیست در اینکه وصایت معنوی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بعد از او بعلی کرم الله وجهه رسید و اتقی و اعلم و افضل صحابه بود و نیز شکی نیست در اینکه خلافت صوری و ریاست ظاهری اسلام را ابوبکر بعهده گرفت و فقط اختلاف درین است که آیا علی نیز نسبت بدین امر رضایت داشته یا نه؟ شیعه میگویند علی بدین امر راضی نبود و خود را احق و اولی میدانست و البته اولی هم بود و اهل سنت گویند این امر با رضایت علی بود بدلیل آنکه بعداً نیز در همه امور مملکتی با علی مشورت میکردند و آنچه علی میگفت قبول میکردند و علی هم آنچه لازم بود در مشورت بیان میکرد و مضایقه نداشت و البته این اختلاف در امروز تأثیری ندارد و برای ما مفید نیست و جز آنکه ضعف و زبونی ما را زیاد گرداند اثری ندارد و گفتند: اتفاقاً همینطور است و ما نیز در مقام و فضیلت و تقوای علی علیه السلام و برتری او بر سایر صحابه شکی نداریم بلکه او را از حدقه چشم خود دوست تر داریم» درین موقع با گفتن این کلام اشک در چشمان ایشان ظاهر شد که احساسات درونی و محبت قلبی ایشان را نسبت بمقام علویت علیه السلام میرسانید.

سپس مذاکرات دیگری در این حدود شده و بعداً برای دیدن کتابخانه مدرسه که در زیر زمین و طبقه پائین آن قرار گرفته بود رفتیم این کتابخانه دارای سه هزار جلد کتاب و مورد استفاده طلاب مدرسه بود و وضع مرتبی داشت و در همانموقع هم چند نفر از طلاب مشغول مطالعه بودند.

آنگاه یکی از کلاسها برای استماع درس استاد رفتیم پرسیدم چه صنف است؟ گفتند صنف دوازده است موقع ورود از طرف استاد و شاگردان ابراز محبت شد و تعارفات لازمه بعمل آمد سپس از استاد که آخوند ملا محمد خان نام داشت خواهش کردم بدرس خود ادامه دهند و ایشان صحیح بخاری را که مشغول تدریس بودند مجدد شروع بمذاکره کردند و اخباری که درباره رحلت حضرت رسول صلی الله علیه و آله بود میخواندند و شاگردان که ابتدا عبارت را می خواندند در خواندن آن خیلی دقت داشتند و تقریباً بی غلط میخواندند که دلالت داشت بر اینکه در دقائق ادبی و علوم نحو و صرف نیز مراقبت و کوشش دارند، نگارنده از طرز تدریس تمجید نموده و از محبت آنها تشکر کرده و تودیع نموده بیرون

آمدیم، سپس مجدد با رئیس مدرسه مذاکراتی درباره لزوم اتحاد شیعه و سنی نموده و بعداً با اظهار خوشوقتی از ملاقات تودیع کرده بیرون آمدیم.

خرابه‌های مسجد و مدرسه قدیم

بعداً برای دیدن آثار مسجد و مدرسه قدیمه که در آنجا بود و نزدیک بمحل فخرالمدارس و قدری خارج شهر واقع شده رفتیم چهار منار از مدرسه سلطان حسین بایقرا ابن میرزا منصورین میرزا بایقرا ابن میرزا عمر شیخ بن امیر تیمور است که از سنه ۸۷۲ تا ۹۱۱ سلطنت کرده و بعدل و ترویج علم و دانش و دین معروف بود باقی است. این منارها خیلی مهم و نمونه بزرگی از صنعت معماری سابق است این مدرسه در سال ۸۹۸ با تمام رسیده و بطوریکه در تذکره نصرآبادی تألیف میرزا محمد طاهر نصرآبادی اصفهانی در تذکره هزار نفر از شعرای دوره صفویه در خاتمه کتاب خود مینویسد سید عبدالقاهر هروی در ماده تاریخ مدرسه بایقرا این رباعی را گفته است:

این عمارت که خیره گشت از او چشم صورتگران چین و ختا اسم بانی و سال تاریخش شاه سلطان حسین بایقرا
که ۸۹۸ میشود.

یک منار هم از مسجد امیر علیشیر است که اکنون اثری از مسجد و مدرسه نیست ولی در آن زمان از مهمترین مدارس و مساجد زمان خود بوده و مدرسه آن مرکز علم و دانش و طلاب علوم از اطراف و اکناف برای تحصیل روی بدانجا آورده بودند چهار منار هم که از مسجد گوهرشاد^{۲۰} زن میرزا شاهرخ بن امیر تیمور بوده افتاده و خراب شده است از این منارها یکی بکلی افتاده و سه چهار قطعه شده ولی همان قطعات دلالت بر عظمت آن ساختمان میکند و بیشتر کاشی‌های روی آن باقی است، سایر منارها سر جای خود باقی است و نیفتاده و کاشی‌های آن مقداری افتاده ولی بیشتر آن هنوز موجود است، از سایر قسمت‌های این دو بنای بزرگ اصلاً اثری نیست و حتی دیوارهای اطراف آن نیز افتاده است.

متصل بدانجا محلی است که گفتند: قبر خود گوهرشاد است» دارای گنبدی است از کاشی که بسیار مهم و از شاهکارهای صنعت قدیم است و ترک ترک برداشته شده بطوریکه یک قسمت آن فرورفته و قسمت دیگر برآمده است و شکل بسیار زیبایی را دارد و چون ترک ترک است آن را کلاه درویشی در هرات میگویند.

نزدیک بدان قبر نظام‌الدین امیر علیشیر جغتائی نوائی وزیر دانشمند با تدبیر سلطان حسین میرزا بایقرا است که بطوریکه در تذکره نصرآبادی مینویسد با سلطان حسین شیر هم خورده است و از اهل ترکستان و از دانشمندان معروف بوده و هم نسبت بدانشمندان علاقه زیادی داشته و در ترویج علم و دانش کوشش بسیار مینموده در ۸۴۴ متولد شده و در سال ۹۰۶ وفات یافته است.

در زمان وزارت خود آثار خیریه زیادی از قبیل مدرسه و مسجد و خانقاه و مصلی و امثال آنها بیادگار گذاشته و شعر هم خوب میگفته و در فارسی فنائی و در ترکی نوائی تخلص مینموده و این رباعی از اوست:

گر در حضرتم بگفتگویت باشم و در سفرم بجستجویت باشم
در وقت حضور روبرویت باشم در غیبت روی دل بسویت باشم

ارادت تمامی بسید قطب‌الدین میرحاج داشته و بطوریکه در آنجا گفتند: قبر میرحاج نیز پهلوی قبر امیرعلیشیر است. سید قطب‌الدین میرحاج اهل و ساکن گناباد و از فرزند زادگان حضرت شاه نعمت‌الله ولی بوده و بزهد و ترک دنیا و

^{۲۰} - در سنه ۸۶۱ توسط میرزا سلطان ابوسعید بقتل رسید.

عزالت از خلق علاقه تمامی داشته و شیخ عبدالرحمن جامی و امیر علی شیر برای ملاقات بمنزل او رفته بودند و این دو بیت از اوست:

باز این دل شکسته خیال وصال کرد
چیزی خیال کرد که نتوان خیال کرد

و نیز گفته:

آنچنان از مرض عشق تو بگداخت تنم
که مرا هر که ببیند نشناسد که منم
در شعر امیر حاج و گاهی میرحاج تخلص مینمود ولی به انسی معروف میباشد. وفاتش بطوریکه در ریاض العارفین^{۲۱}
مذکور شده در هرات اتفاق افتاده ولی در آتشکده آذر بیکدلی^{۲۲} مینویسد که در سنه ۹۲۳ در جنابذ وداع عالم فانی
گفت:

فخرالدین رازی قدری که از آنجا بخارج شهر میآیم قبر امام فخرالدین رازی است. امام فخرالدین بن محمد بن عمر بن حسین بن حسن علی الیتمی البکری ملقب به فخرالدین معروف به ابن خطیب طبرستانی که در ری متولد شده و از علمای بزرگ مذهب شافعی بود تولدش بطوریکه ابن خلکان^{۲۳} در کتاب تاریخ خود موسوم به (فیات الاعیان و انباء ابناء الزمان) مینویسد در ۲۵ رمضان ۵۴۴ و بقول بعضی ۵۴۳ واقع شده است، در حوزه درس او قریب دوهزار نفر برای استفاده حاضر میشدند و در موقع حرکت و سواری نیز دارای تجمل بسیاری بود، معاصر خواجه نظام الملک و حسن صباح بود و ابتدا در مجلس درس از اسماعیلیه بعنوان ملاحظه خیلی بد میگفت و لعن و نفرین میکرد روزی مردی ظاهرالصلاح بعنوان طالب علم بمجلس درس آمد و از آن ببعد چندی حاضر میشد و نهایت وقار داشت و گاهی نکته‌های دقیق علمی بیان میکرد بطوریکه پس از دو هفته مورد توجه همه و مورد اعتماد استاد واقع شد روزی پس از اتمام درس باستاد گفت مطلبی محرمانه دارم استاد او را بکتابخانه خود که اطاقی خلوت و در درون اطاقی دیگر بود برد شاگرد در را بست و کارد تیزی که لای کتاب بود درآورد و استاد را بزمین زد و کارد را بر گلویش نهاد و گفت سیدنا^{۲۴} می‌فرماید این است برهان برنده ما که سزاوار فهم تو باشد ولی بواسطه مقام علمی تو از کشتن تو صرفنظر کردیم آنگاه بدره زری که محتوی سیصد دینار زر سرخ بود پیش او گذاشته گفت: برهان دوم ما این است که اگر از زبان درازی صرفنظر کنی هر ساله آنرا در ری از ابوالفضل بناتی نماینده ما دریافت کن و اگر منصرف نشدی برهان نخستین را بکار خواهیم برد اما بتضرع و زاری آمده قول داد که بدنگوید و برهان دوم را پذیرفت و از آن ببعد قدح و ذم نمیکرد روزی یکی از شاگردان علت را پرسید امام لبخندی زده گفت: برهان قاطع ایشان را بچشم خود دیدم»
اما تفسیر بزرگی دارد بنام مفاتیح الغیب که بتفسیر کبیر معروف و بارها چاپ شده ولی خود او موفق باتمام آن نشده

^{۲۱} - تألیف مرحوم رضا قلیخان هدایت.

^{۲۲} - لطفی علی بیگ بن آقاخان بیکدلی شاملو متخلص باذر متوفی در سال ۱۱۹۵ قمری.

^{۲۳} - احمد بن محمد بن ابراهیم بن ابی بکر بن خلکان هکاری ملقب بشمس الدین و مکنی بابی العباس مشهور باین خلکان از دانشمندان و مورخین بزرگ اسلامی بوده در سال ۶۰۸ در شهر اربل متولد و در ۶۸۱ در دمشق وفات یافت، وجه تسمیه باین خلکان آنست که جدش روزی در مجلسی مفاخر آباء و اجداد خود را که از آل برامکه بودند ذکر میکرد و میگفت: کان ابی کذا و جدی کذا حاضرین بدو گفتند خل کان یعنی گذشتگان را بگذار و از خود بگو از آنروز خلکان بکسر و تشدید لام معروف شد.

^{۲۴} - مراد از سیدنا رئیس اسماعیلیه است.

شیخ نجم‌الدین احمدبن محمد قمولی دنباله آنرا نوشته ولی او نیز پیش از اتمام وفات نمود و احمدبن خلیل خوئی قاضی القضاة آنرا باآخر رسانید، مؤلفات بسیار دیگری هم دارد، از جمله شرحی بر اشارات شیخ ابوعلی نوشته و در همه جا مقید بوده که گفته‌های شیخ را رد کند و در بسیاری از موارد و مطالب دیگر هم غالباً تشکیلات میکرده ازینجهت بعضی از بزرگان و علمای شیعه او را فخرالمشکین گفته‌اند، پس از امام شرح دیگری هم از طرف خواجه نصیرالدین^{۲۵} طوسی بر اشارات نوشته شده و همه تکشیکات امام را رد نموده است.

امام سفری بخوارزم نموده و از آنجا بماوراءالنهر رفته سپس به ری مراجعت نمود و چندی توقف کرد از آنجا مجدد بخراسان نزد سلطان محمد خوارزمشاه رفت و مورد تعظیم و اکرام گردید، و عاقبت در هرات متوطن شد و مردم بدو علاقه‌مند شدند و بر منبر میرفت و وعظ میکرد و گاهی در بین وعظ حال او منقلب شده و گریه مینمود در عید فطر سال ۶۰۶ در هرات از دنیا رفت و در قریهٔ مزداخان^{۲۶} که نزدیک هرات بود دفن گردید، امام هم بفارسی و هم بعربی شعر خوب میگفت از جمله بعربی گفته:

نهایة اقدام العقول عقال و اکثر سعی العالمین ضلال
و لم نستقد من بحثنا طول عمرنا سوي ان جمعنا فيه قيل و قالوا

و بفارسی گفته:

کنه خردم در خور اثبات تو نیست و آرامش جان جز بمناجات تو نیست
من ذات ترا بواجبی کی دانم داننده ذات تو بجز ذات تو نیست

و نیز گفته:

هرجا که زمهرت اثری افتاده‌است سودازده‌ای در گذری افتاده است
در وصل تو کی توان رسیدن کانجا هرجا که نهی پای سری افتاده است

قبر امام فخرالدین اکنون هم در هرات مورد علاقه کامل اهل سنت میباشد و برای زیارت بدانجا میروند.

مولوی عبدالرحمن جامی قدری دیگر که از شهر دور می‌شویم قبر ملا عبدالرحمن جامی است که آنجا نیز

خیلی با صفا و دارای منظره خوبی است و چند درخت پسته در اطراف و روی قبر سبز شده است.

مولوی عبدالرحمن ملقب به عماد الدین و مشهور به نورالدین از بزرگان سلسله نقشبندیه و از اهل خرگرد جام بوده در سال ۸۱۷ متولد شده و در ۸۹۸ وفات یافته پدرش نظام‌الدین دشتی و جدش شمس‌الدین دشتی از محله دشت اصفهان بوده‌اند بر حسب تصادف بجام آمده متوطن شده بودند جامی در طریقت به نقشبندیه منتسب بوده و بطوریکه خودش در نفحات الانس ذکر میکند ارادت بخواجه سعدالدین کاشغری داشته و بعضی هم او را مرید خواجه عبیدالله احرار و او را مرید خواجه سعدالدین گفته‌اند و البته با یکدیگر منافاتی ندارد چون خواجه عبیدالله هم مرید خواجه سعدالدین بوده و ممکن است بوسیله خواجه عبیدالله ارادت بخواجه سعدالدین پیدا کرده باشد، خواجه سعدالدین مرید نظام‌الدین خاموش و او مرید خواجه علاءالدین غجدوانی (بکسر غین معجمه و سکون جیم و کسر دال مهمله) و او مرید خواجه بهاءالدین

^{۲۵} - متولد یازدهم جمادی‌الاولی ۵۹۷ و متوفی هجده ذیحجه ۶۷۲.

^{۲۶} - بضم میم و سکون زاء و فتح دال.

نقشبند بوده و خواجه مرید سید کلال بخارائی و او مرید خواجه محمد بابا سماسی و او مرید خواجه علی رامینی و او مرید خواجه محمود فغنوی و او مرید خواجه عارف ریو کروی^{۲۷} و او مرید خواجه عبدالخالق غجدوانی و او مرید خواجه ابویعقوب یوسف همدانی و او مرید شیخ ابوعلی فارمدی و او مرید شیخ ابوالقاسم گورکانی بوده است.

در تشیع و تسنن مولانا اختلاف است موحوم قاضی نورالله در مجالس المؤمنین که بسیاری از کسانی را که بعضی سنی گفته اند نامبرده و شیعه گفته جامی را شیعه ندانسته و مرحوم حاج میرزا زین العابدین شیروانی نیز در ریاض السیاحه تصریح به تسنن او کرده مینویسند که سنی حنفی بوده ولی مرحوم آقای حاج شیخ^{۲۸} عبدالله حائری که از اکابر علماء و از بزرگان و مأدونین سلسله نعمه اللهیه و از طرف جد بزرگوار اعلی آقای سلطانعلیشاه و جد امجد حضرت نورعلیشاه و پدر بزرگوارم جناب آقای صالحعلیشاه مجاز بوده و در طریقت بلقب رحمتعلیشاه ملقب بودند، در مقدمه کتاب سبحة الابرار که در سال ۱۳۵۳ قمری در تهران چاپ شده تشیع او را معتقد و اثبات نموده اند شرحی هم از روضات الجنات نقل نموده اند که ایشان بوسائطی از عالم جلیل شیخ علی بن عبدالعالی کرکی معروف بمحقق ثانی ذکر کرده اند که جامی خودش به تشیع خود تصریح نموده و نیز از روضات نقل کنند: که هر که در منزل جامی از عیال و نزدیکان و خدمه بودند مذهب تشیع داشتند و جامی بآنها تأکید در تقیه میکرد ولی در اینکه بظاهر مذهب حنفی داشته شکی نیست چون در آن زمان مذهب تشیع گمنام و اهل سنت نسبت بشیعه خیلی بد رفتاری میکردند لذا شیعه در هر محیطی بودند مجبور بودند تقیه نموده و مذهب آن محیط را اظهار نمایند و بعضی عرفاء که نمیخواستند آنها اظهار کنند و خلاف هم نمیخواستند بگویند: الصوفی من لامذهب له میگفتند یعنی صوفی تقید بمذاهب چهارگانه شما ندارد زیرا آنها مذهب را بهمان چهار مذهب اختصاص میدادند و منظور آنها هم از نداشتن مذهب همان چهار مذهب بود نه آنکه اصلاً مقید بهیچ مذهبی نباشند.

نزد سلطان ابوسعید بن سلطانمحمد بن میرانشاه بن امیر تیمور که در سال ۸۷۲ مقتول گردید و نزد سلطانحسین میرزا بایقرا و سایر ملوک و امراء احترام تمام داشت علماء و دانشمندان هرات و بلاد دیگر نیز کمال احترام و علاقه نسبت بمولانا داشتند و مردم نیز از لوازم خدمت و ارادت فروگذار نداشتند.

در اکثر علوم نظماً و نثراً عبری و فارسی تصنیف و تألیف نموده از جمله کتاب بهارستان و نفحات الانس و دیوان قصائد و غزلیات و سبحة الابرار او معروف است و رساله های تحفة الاحرار و یوسف و زلیخا و لیلی و مجنون و غیر آنها نیز بنظم دارد کتب ادبی و فقهی نیز تألیف نموده است، از جمله غزلیات او این است:

| | | | | | |
|-------------------------|---------|---------|------------|-----|---------|
| نفحات و صلک | او | قدت | جمرات شوقک | فی | الحشاء |
| ز غمت بسینه کم | آتشی | که | نزد زمانه | کما | تشاء |
| بتو داشت خو دل گشته خون | | زتو | بود جان | مرا | سکون |
| فهجرتنی | فجعلتنی | متحیراً | | | متوحشاً |
| دل من بعشق تو | می نهد | قدم | وفا | بره | طلب |
| فلئن سعیت فیه | سعی | و لئن | مشیت | فیه | مشی |

^{۲۷} - ریو کرو بکسر راء مهمله و سکون یاء و واو و کسر کاف فارسی و فتح راء بعد از آن و او از دهات نزدیک بخارا است.

^{۲۸} - مرحوم حاج شیخ عبدالله حائری فرزند مرحوم شیخ زین العابدین مازندرانی متولد ۱۲۸۴ و متوفی در سلخ ذیحجه سال ۱۳۵۶ قمری.

| | |
|------------------------|---------------------------|
| ز کمند زلف تو هر شکن | گرهی فتاده بکار من |
| بکرم گشائی زلف خود | که ز کار من گرهی گشا |
| تو چه مظهری که ز جلوۀ | تو صدای صبیحۀ صوفیان |
| گذرد ز زروۀ لامکان | که خوشا جمال ازل خوشا |
| همه اهل مسجد و صومعه | پی ورد صبح و دعای شام |
| من و ذکر طره طلعت | تو ، من الغداة الى العشاء |
| چه جفا که جامی خسته دل | ز جدائی تو که میکشد |
| قدم از طریق وفا بکش | سوی عاشقان بلا کشا |

قبر جامی نیز در صحن مسجد قرار گرفته و ایوان و مسجد خوبی ضمیمه آن میباشد و بسیار خوش منظره است، قبر شیخ سعدالدین کاشغری مرشد جامی نیز در آنجا است که طبق آنچه در نفحات الانس ذکر شده در هفتم جمادی الآخر سال ۸۶۰ وفات یافته و دو پسر از او بنام خواجه محمد اکبر معروف بخواجه کلان متوفی در ۹۱۴ و خواجه محمد اصغر معروف بخواجه خرد متوفی در ۹۰۶ از او مانده بود و قبر رضی الدین عبدالغفور لاری فارسی که از اولاد سعدبن عباده انصاری و از شاگردان جامی بوده و در پنجم شعبان سال ۹۱۲ وفات نموده و عبدالله هاتفی خواهر زاده جامی که از شعراء معروف بوده و در گفتن مثنویات بر شعراء زمان خود تفوق داشته و در محرم سال ۹۲۷ از دنیا رفته در همان مکان و پهلوی قبر جامی واقع شده است.

مولوی حسین کاشفی در راهی که بطرف قبر امام فخرالدین میروود در نزدیک آن قبر ملا حسین کاشفی قرار گرفته، کمال الدین حسین بن علی بیهقی سبزواری متخلص کاشفی از دانشمندان بزرگ زمان خود بوده و در طریقت نقشبندیه وارد و بجامی ارادت داشته و طبق آنچه فرزندش در رشحات نوشته بواسطه خوابی که در مشهد مقدس دیده و سعدالدین کاشغری را در رؤیا ملاحظه نموده بهرات رفته و چون سعدالدین وفات نموده بود خدمت جامی کسب فیض کرد و بواسطه فضل و دانش که داشت در اندک مدتی مورد توجه سلطانحسین بایقرا و امیر علیشیر گردید و چون بسیار وعظ نیکو میکرد مردم هم ارادت و علاقه کاملی باو پیدا کردند و در مجالس وعظ او حاضر میشدند و دارای حلاوت کلام و جاذبه بیان بود که همه را بخود میکشید و بطوریکه در روضة الصفاء مذکور است در علم نجوم و انشاء کسی با او برابری نمیکرد در سال ۹۱۰ وفات یافت مؤلفات او زیاد و بطوریکه در کتاب افغانستان صفحه ۲۳۸ مینویسد مؤلفاتی که در دست است به ۳۷ می رسد مهمترین تألیف او روضة الشهداء است که در ذکر فاجعه کربلا در سال ۹۰۸ بنام عبدالله نواده دختری سلطانحسین میرزا بایقرا نوشت و خیلی مؤثر است و چون در اوائل مرسوم شدن مجالس عزاداری حضرت سید الشهداء کتابی جامع تر از روضة الشهداء در وقایع عاشورا نبود از روی کتاب روضة الشهداء ذکر مصائب می شد از این رو مجالس عزاداری آنحضرت بمجلس روضه خوانی معروف گردید و اکنون هم همان نام مصطلح و مشهور است کتاب انوار سهیلی نیز که بنام امیر احمد مشهور به سهیلی پیرسی ساده و توضیح کتاب کلیله و دمنه مشهور میباشد از مؤلفات او است.

شعر نیز می گفت و این چند بیت از یکی از غزلیات اوست:

همراهان رفتند ما خوش خفته در منزل هنوز
ما ز روی کاهلی در بند آب و گل هنوز
خاکساران طبیعت مانده بر ساحل هنوز
در کتاب اصل حل ناگشته یک مشکل هنوز
عالمی بیخود شدند و محتسب غافل هنوز

رهروان در کار و ما از کار خود غافل هنوز
چابکان گام وفا در ملک جان و دل زده
اهل دل از قعر بحر آورده گوهرها بدست
گشت صرف قال و قیل مدرسه عمر عزیز
کاشفی در حیرتم کز نشئه ساقی عشق

این رباعی نیز از او است:

آشوب بلای تو عطای دل ما
وز نام حبیب تو صفای دل ما

ای شربت درد تو دوی دل ما
از نامه حمد تو شفای دل ما

فرزندش فخرالدین علی نیز در طریقت نقشبندیه وارد و کتاب رشحات را در ذکر خلفای نقشبندیه و تفصیل حال خواجه عبیدالله احرار نوشته و بطوریکه در طرائق الحقائق در شرح حال کاشفی مذکور است خودش در رشحات نوشته خواجه کلان فرزند بزرگ سعدالدین کاشغری را دو دختر بوده یکی بحباله نکاح جامی و یکی بعقد ازدواج او در آمده که مراد خود نویسنده یعنی فخرالدین علی است که بنابراین قول، او و جامی هر دو مصاهرت خواجه کلان را داشته‌اند ولی در تذکرة العارفين مینویسد که: کاشفی سبزواری مصاهرت جامی را پذیرفت و فخرالدین علی صبیبه زاده جامی، در صورتیکه این قول مخالف صریح نوشته رشحات است که خود فخرالدین علی نوشته و همچنین از عبارت مجالس المؤمنین نیز قول تذکرة العارفين مستفاد است و در روضات الجنات در حالات کاشفی ذکر شده که: خواهر جامی را تزویج نمود که فخرالدین علی بنابراین قول خواهر زاده جامی میشود، ولی این قول نیز مخالف رشحات است، دیگر از مؤلفات او لطائف الطوائف است که مشتمل بر قصص و حکایات است.

فخرالدین در شعر صفی تخلص مینمود این غزل از او است:

مکن گویا بحر فی جز ثنای خود زبانم را
معطر کن چو نخل از بوی وحدت مغز جانم را
بمن هم مهربان کن اندکی نامهربانم را
که در پای تو افشانم چو گل نقد روانم را

الهی غنچه ذکر خفی گردان دهانم را
نهال معرفت در جویبار خاطر م نشان
کمند جذبۀ خورشید را بر ذره‌ها بستی
بخلو تخانه وصلم طلب کن چون صفی باری

در سال ۹۳۹ وفات یافت و او در آرامگاه پدرش مدفون نیست بلکه در داخل شهر مدفون میباشد.

ملاقاتهای رجال پس از زیارتها و دیدن آرامگاهها و آثار باستانی ساعت یازده و نیم به کنسولگری مراجعت

نموده و با آقای نورزاد طبق دعوتی که قبلاً از طرف استاندار و شهردار شده بود بیابان شیدائی که باغ بسیار باصفا و خوش منظره و زیبایی در خارج هرات میباشد و در دست شهرداری است و قریب ۲۰ کیلومتر تا هرات فاصله دارد رفتیم و از طرف آقای شهردار چند نفر دیگر نیز دعوت شده بودند و پذیرائی گرم و مفصلی نمودند و در سفره ناهار گوسفند درستی را که طبخ نموده و در وسط آن چند خروس پخته جای داده بودند حاضر کرده و الوان و اقسام مختلفه از برنج طبخ نموده و سایر قسمتهای آن نیز بهمین ترتیب بود، خود باغ هم خیلی مصفا و چند طبقه است و در یک قسمت آن درختهای انبوهی واقع شده و استخر بزرگ زیبایی هم در آنجا ساخته شده و ساختمان آن نیز زیبا و مدرن است، آقای

استاندار بواسطه مشغله فوری که برای ایشان پیش آمده بود نتوانستند حاضر شوند و آقای شهردار از طرف ایشان عذر خواهی نمودند، ساعت یک و نیم بعد از ظهر بشهر مراجعت نمودیم.

ساعت ۴ بعد از ظهر طبق تلفن و وعده قبلی که شده بود آقایان شیخ محمد اعظم خان منشی مخصوص استاندار که در افغانستان مدیر قلم مخصوص نایب الحکومه (چون استاندار را نایب الحکومه هم میگویند) از طرف استاندار و قاضی غلام ایشان خان قاضی القضاة هرات و میرامین الدین انصاری مدیر روزنامه اتفاق اسلام و خطیب هرات که وکیل مجلس هم هستند و نام ایشان را فراموش نموده‌ام بدیدن آمدند و آقای شیخ محمد اعظم خان سلام استاندار را رسانیده و تبریک ورود گفتند آنگاه من از اظهار محبت آقای استاندار و همچنین محبت آقایان اظهار مسرت و امتنان نموده و از اینکه توفیق دیدن افغانستان و شهر هرات پیدا شده خوشوقتی خود را ابراز و گفتم شهر هرات مفرح و زیبا است و مخصوصاً برای کسانی که دارای عواطف مذهبی و دینی باشند شهر محترمی است چون قبور بسیاری از بزرگان مذهبی از علماء و صوفیه در آنجا واقع شده و بسیاری از عرفاء مانند خواجه عبدالله انصاری و میر حسینی و رضا علیشاه هروی و عین علیشاه و غیره از آنجا ظهور نموده‌اند، و شایسته است که شهرداری مراقبت کامل و جدیت وافی در آبادانی و زیبائی شهر کند که بیش از پیش جلب توجه همه دستجات سیاحان بنماید، ایشان تصدیق نموده در آن باب اظهار داشتند که هرات بواسطه خرابیهای زیادی که در گذشته بر آن وارد شده مردم آن نسبتاً بضاعت زیادی ندارند و شهرداری از اینجهت بنیه مالی زیادی ندارد و مع ذلک شهرداری در آبادانی و زیبائی شهر جدّ وافی مبذول میدارد.

سپس آقای تفضلی بعنوان مدیر عامل جمعیت شیر و خورشید سرخ خراسان از محبت آقایان اظهار تشکر نموده و از دیدن افغانستان ابراز مسرت کردند و از وضع هلال احمر همه افغانستان و خود هرات سؤال کردند؟ ایشان اظهار داشتند که هلال احمر (سره میاشت) در افغانستان با آنکه جدید التأسیس است پیشرفت‌های زیادی نموده و در هرات هم شعبه آن دائر شده و امیدواریم پیشرفتهای سریعی نصیب آن بشود.

آنگاه با آقای قاضی القضاة مشغول مذاکره شدم و گفتم برای من کمال خوشوقتی دارد که بملاقات شما نائل میشوم چون شما هم از نظری یکنفر روحانی و مذهبی هستید و از این جهت وجه اشتراک بیشتری در بین است و البته باید شما و امثال شما که جنبه قیادت مذهبی جامعه دارید بکوشید که حتی الامکان حس بد بینی و عداوت و کینه را که در بعض افراد عوام و نادان اهل سنت نسبت به شیعه در بعض جاها موجود است برطرف کنید زیرا این اختلافات باعث بدبختی و ذلت ما مسلمین شده است، چرا باید بعض اهل سنت شیعه را کافر بدانند؟! در صورتیکه در پیغمبر و قرآن و قبله باهم متحد می‌باشند و اختلاف در عقیده نباید سبب جنگ و جدال و عناد بشود، ایشان هم همین نظریه را تصدیق نموده گفتند در همه جا فعلاً تحولی پیدا شده و روشنفکران و قائیدین اسلامی همین موضوع را تعقیب میکنند و کوشش دارند که بین مذاهب مختلفه نزدیکی برقرار کنند زیرا بمفاسد و مضار اختلاف پی‌برده و درک نموده‌اند که ذلت مسلمین بواسطه همین اختلافات است.

سپس با آقای میر امین الدین مذاکره نمودم که شما در جامعه و فرهنگ مقام و وظیفه بزرگی دارید چون یکی از وسائل و اسباب تنویر افکار مطبوعات و جرائد است که باید وسیله نشر حقایق باشند و بوسیله آنها باید حقایق را بمردم گفت و آنها را بوظایف دینی و ملی خود آگاه ساخت و در ذکر مطالب کاملاً رعایت بیطرفی نموده و حب و بغض را در آن دخالت نداد و همواره باید عفت قلم را حفظ نمود تا تذکرات شما در مردم حسن تأثیر داشته باشد و من روزنامه شما را که دیدم پسندیدم چون سبک آن خوب بود و امیدوارم در روشی که دارید موفق باشید، ایشان گفتند من هم جدیت

دارم که حتی الامکان رعایت موازین اخلاقی و دینی را در مطالب روزنامه نموده برخلاف آن رفتار نکنم. آنگاه آقای خطیب اظهار کردند که من قریب سی سال پیش مسافرتی بایران و گناباد نموده و همه دهات آنجا را میدانم و از وضع آنجا شرحی بیان نمودند، پس از مذاکرات دیگری که با آقایان شد تودیع نموده رفتند.

گازرگاه و خواجه عبدالله انصاری سپس با آقای نورزاد برای زیارت قبر خواجه عبدالله انصاری بگازرگاه رفتیم گازرگاه محلی است مرتفع در دامنه کوهی در شمال شهر بسیار با صفا و مفرح و قریب یک فرسخ تا شهر فاصله آنست، در وجه تسمیه آن جهات مختلفه ذکر شده از جمله آنچه از بستان السیاحه مستفاد میشود و جامعتر است در آنجا مرقوم شده که: در سال ۲۰۶ خوارج در هرات بسرکردگی حمزه نامی خروج نموده و عبدالله بن عبدالرحمن غمار از نیشابور مأمور دفع آنها شده و در صحرای گازرگاه جنگ عظیمی واقع شد و از طرفین جمع کثیری کشته شدند و آنها را در هفت چاه دفن کردند و مردم زیارت آن مقام رفته تبرک میجستند تدریجاً در آنجا کاریز کنند و خانه ساختند و شیخ اسماعیل صوفی مشهور به عمویه در آنجا بعبادت اشتغال داشت و مسجد و رباط ساخت و خواجه عبدالله انصاری نیز بدانجا رغبت تمام داشت و مردم بمیل او اموات خود را در آنجا دفن میکردند، از مضمون این عبارات معلوم میشود که بمناسبت وقوع آن جنگ در آنجا بکارزار گاه معروف شده بود و ممکن است بعداً برحسب کثرت استعمال گازرگاه شده باشد یا آنکه طبق گفته جامی چون گازر جامه شوی را گویند و در آنجا بواسطه اینکه مردم بدانجا عقیده مند شده و بدعا و مناجات و عبادت میپرداختند متبرک شده و جامه‌هایی که بلوث معصیت سیاه میشود بآب زلال رحمت خداوندی سفید میکرد و ازینرو نام گازر گاه بر آنها نهاده شده یا آنکه چون کاریز گاه بوده بعداً گازرگاه شده‌است.

این محل اکنون هم نزد همه اهالی محترم و مقدس است و قبر عارف جلیل خواجه عبدالله انصاری در آنجا واقع شده و زیارتگاه عموم اهالی از دور و نزدیک میباشد.

ابو اسماعیل عبدالله ملقب بشیخ الاسلام فرزند ابی منصور محمد بن ابی معاذ علی بن احمد بن علی بن ابی منصور جعفر بی‌مت^{۲۹} بن ابی ایوب الانصاری، و مت در زمان عثمان بنا بقول جامی در نفحات یا در زمان عمر بقول خزینة الاصفیاء تألیف غلام سرور خان هندی با احتف بم قیس مأمور خراسان شده و با او برای فتح هرات آمد و پس از فتح در همانجا مقیم شد، خواجه^{۳۰} در دوم شعبان سال ۳۹۶ در ۱۷ ثور در زمان خلافت القادر^{۳۱} بالله عباسی و سلطنت سلطان محمود^{۳۲} غزنوی در کهندز از توابع طوس و بنا بآنچه در کتاب (افغانستان صفحه ۲۰۰) مذکور است در هرات متولد گردید، در اوائل بلوغ علوم مرسومه زمان را تکمیل نمود و برای تکمیل کلام نزد ابوبکر حیری در نیشابور تلمذ کرد و تفسیر را از خواجه امام یحیی عماد شیبانی تعلیم گرفت و علم حدیث را از بسیاری دیگر از علمای زمان کسب کرد و سیصد هزار

^{۲۹} - بفتح میم و تاء دو نقطه.

^{۳۰} - شرح حال مفصل خواجه در سال ۱۳۱۸ شمسی توسط نگارنده نوشته شده و در مقدمه رسائل خواجه در چاپخانه ارمنان در سال ۱۳۱۹ چاپ شده است.

^{۳۱} - از سنه ۳۷۶ تا ۴۲۷ خلافت نمود.

^{۳۲} - از سنه ۳۸۷ تا ۴۲۱ سلطنت نمود.

حدیث حفظ نمود و در طریقت خدمت شیخ ابوسعید^{۳۳} ابوالخیر و بسیاری از مشایخ زمان رسیده و دست ارادت بشیخ ابوالحسن خرقانی^{۳۴} داد چنانکه خودش گفته: عبدالله مردی بود بیابانی، در طلب آب زندگانی، ناگاه رسید به ابوالحسن خرقانی، چندان کشید آب زندگانی که نه عبدالله ماند و نه خرقانی» و بعداً از جانشینان شیخ گردید و خواجه صاحب کرامات و خوارق عادات بسیار بود و مردم ارادت کاملی باو داشتند.

خواجه در اصول تابع معتزله و در فروغ دیانت بظاهر از اهل سنت و پیرو احمد بن حنبل بود و منصب شیخ الاسلامی داشت و در رعایت احکام نیز تعصب زیاد داشت و بامر معروف و نهی از منکر که لازمه مقامش بود میپرداخت و حتی گاهی خمخانه می شکست و حتی با صوفیانی هم که ظواهر شریعت را مهمل می گذاشتند مخالفت میکرد و چون مذهب حنبلی داشته بعضی گمان برده اند که او از حشویه^{۳۵} و قائل به تجسم و تشبیه بود ولی این نسبت خطا است زیرا منظور او تمثیل بوده و مطالب و معارف حقه را جز به تشبیه و مثال نمیتوان ادا کرد و چنانکه در آیات و اخبار نیز مشهود است و عرفا نیز همین رویه را معمول داشتند.

در تسنن او نیز اشکال است زیرا صوفیه عموماً سلسله اجازه را بعلی علیه السلام میرسانند و خودش در رساله هفت حصار که جزء رسالات او توسط چاپخانه ارمان چاپ شده نام ائمه هدی علیه السلام را صریحاً ذکر نموده و خداوند را بحرمت آنها قسم داده است، و عمل او بر وفق مذهب حنبلی برای این بوده که مردم هرات در آن زمان آن مذهب را داشتند و او از نظر تقیه اظهار تبعیت مینموده است.

خواجه در سال ۴۸۱ در زمان المقتدی^{۳۶} بالله فرزند القائم بامرالله عباسی در هرات وفات یافت و در گازر گاه مدفون گردید و عمرش ۸۵ سال بود.

مؤلفات خواجه زیاد و سبک تحریر او مسجع و مقفی است از جمله مؤلفات او طبقات الصوفیه است در شرح حال بزرگان تصوف که شیخ ابو عبدالله^{۳۷} سلمی ابتدا آنرا بزبان عربی تألیف نموده و بعداً خواجه عبدالله انصاری آنرا پارسی هروی ترجمه و تدوین کرد، پس از او نیز مولوی عبدالرحمن جامی آنرا تکمیل و حالات بزرگان بعد از آنها را نیز تا زمان خودش ضمیمه نمود و نفحات الانس نامید که در سال ۱۸۵۷ میلادی در کلکته بطبع رسید و ذم الکلام و زاد العارفين و کنز السالکین و منازل السائرین و انوار التحقیق در مناجات و مقالات و مواعظ و مناجات نامه و محبت نامه و هفت حصار و غیر آنها نیز از مؤلفات خواجه است مناجات های او دارای سوز و گداز بسیار و در هر شنونده و خواننده آگاهی مؤثر است از جمله گوید: الهی اگر کاسنی تلخ است از بوستان است و اگر عبدالله مجرم است از دوستان است، الهی کاشکی عبدالله خاک بودی تا نامش از دفتر جهان پاک بودی، الهی دیگران مست شراب و من مست ساقی، مستی ایشان فانی و از من باقی.

^{۳۳} - متوفی در ۴۴۰.

^{۳۴} - ابوالحسن علی بن جعفر خرقانی متوفی در سال ۴۲۵.

^{۳۵} - حشویه یکدسته از معتزله میباشند که بظواهر بعض آیات قرآن متمسک شده و قائل بتجسم گردیده اند که آنها را مجسمه و مشبهه نیز گویند و این کلمه از ماده حشو است یعنی مردمان پست و فرومایه و وجه تسمیه آنست که آنها در عقیده خود فرومایه هستند.

^{۳۶} - خلافتش از ۴۶۷ تا ۴۸۷ و بقولی تا ۴۹۱.

^{۳۷} - ابو عبدالله محمد بن حسین سلمی نیشابوری متوفی در ۴۱۲ و بعضی کنیه او را ابو عبدالرحمن گفته اند و سلمی بضم سین مهمله و فتح لام مخففه منسوب یکی از قبائل عرب است.

مست توام از باده و جام آزادم بند توام از دانه و دام آزادم
مقصود من از کعبه و بتخانه توئی تو ورنه من ازین هر دو مقام آزادم

اشعار و رباعیات او نیز بسیار مطبوع و دلپذیر است از جمله:

من بنده عاصیم رضای تو کجاست تاریک دلم نور و ضیای تو کجاست
ما را تو بهشت اگر بطاعت بخشی آن مزد بود، لطف و عطای تو کجاست

مزار خواجه و متولی آن

مزار خواجه در قسمت مرتفعی واقع شده و دارای صحن بزرگ و حجرات زیادی در اطراف می‌باشد و در جلوی درب ورودی نیز مسجد بزرگی می‌باشد و دارای روحانیت و صفای معنوی خاصی است و در انتهای صحن رو بقبله ایوان قدیمی بسیار زیبایی قرار گرفته و در جلو ایوان در خود صحن قبر خواجه است که دور آن نرده گذاشته شده و در گوشه آن نیز درخت بنه کهنسالی موجود است که بر زیبایی آن میافزاید، در حجرات اطراف و در خود صحن نیز قبور بسیاری است که مربوط بزرگان صوفیه مخصوص از همان سلسله و سلاطین و امراء میباشد ولی بیشتر حجرات اطراف آن خراب شده و محتاج بتعمیرات اساسی است و چیزیکه بیشتر در آنجا جلب توجه کرد صورت قبری بود که در جلو درب ورودی مزار قرار گرفته و سنگ آن سفید و بصورت سگی بود که رو بمسجد خسیده است، پرسیدم قبر کیست؟ گفتند قبر معماری است که در اوائل ساختمان آن، متصدی ساختمان بوده و سنگ را هم خودش تهیه نموده و وصیت کرده بود که در روی قبرش بگذارند که اشاره دارد بآنکه سگ آندرگاه است و بطوریکه در تواریخ ذکر شده نام آن معمار زین‌الدین بوده است.

عده زیادی از دراویش هم در مدخل مزار و ایوان ورودی مسجد دیده میشدند که با حال توجه و تذکر نشسته بودند و همه سکوت داشتند در نزدیک آنجا هم اشجار و گلکاریهایی وجود دارد و جلو آن ساختمانی است که محل توقف متولی و جانشین خواجه میباشد و طرز آن قدیمی و مدور و بسیار جالب و دارای دو طبقه است و چله خانه بزرگان آن سلسله بوده و بهمان ترتیب سابق خود باقی و تغییری نکرده است.

ما پس از زیارت مزار خواجه برای دیدن متولی که در آن عمارت سکونت داشتند و بنام میر^{۳۸} صاحب و میر گازر گاه معروف است و قبلا از کنسولگری بایشان اطلاع داده شده بود و انتظار ما را داشتند رفتیم و ایشان خیلی محبت و احترام نمودند و نام کوچک ایشان غلام حیدرخان است.

میر صاحب از شخصیت‌های مذهبی و معروف هرات و مورد علاقه و توجه عموم میباشد و مسکن ایشان همانجا است، پس از تعارفات لازمه از موقوفات آنجا سؤال کردم؟ گفتند: موقوفات اینجا در قدیم خیلی زیاد بوده که بمصرف خدام و تعمیرات و زائرین و وافدین و معتکفین و متحصنین میرسیده بطوریکه بیشتر هرات وقف بوده و آنرا باغچه انصارین میگفتند ولی اکنون بسیاری از آن موقوفات از بین رفته و کمی از آن باقی مانده ولی بازهم موقوفاتی دارد.

پرسیدم آیا کسانی که در صحن و ایوان ورودی و داخل مسجد بودند از خدامند یا زائر میباشند؟ گفتند یک عده از آنها برای زیارت و جمعی هم برای عبادت و اعتکاف آمده و چند روزی در آنجا اقامت میکنند جمع دیگر هم بستی هستند، منظور از بستی را پرسیدم؟ گفتند در اینجا معمول است اگر کسی نزد دولت مجرم باشد و تحت تعقیب قرار گرفته باشد یا

^{۳۸} - کلمه میر بر جانشینان خواجه و بستگان نزدیک اطلاق میشود و کلمه صاحب نیز در افغانستان و پاکستان بجای آقا استعمال میشود.

جرمی نسبت بیکی از افراد مردم نموده باشد اگر بتواند خود را باینجا برساند از صدمه آنها ایمن است و اینجا برای او بست است و مردم هم آنرا در نظر داشته و مجرمی که بدانجا پناه برد بیرون نمیآوردند و تا موقعی که در آنجا است از تعقیب مصون است و موقوفه‌ای هم داریم که برای مصرف بستی‌ها است و تا موقعی که در اینجا باشند هر اندازه توقف آنها طول کشد ولو تا آخر عمر باشد بآنها جا و خوراک می‌دهیم و وسائل آسایش آنها را فراهم می‌کنیم:

در این موقع که وقت مغرب رسیده بود من و همراهان حرکت کرده در گوشه‌ای نماز خود را خواندیم و مجدد برگشتیم آنگاه از ایشان درباره سلسله پیر حاجات که منسوب بخواجه است پرسیدم که آیا اکنون هم رشته باقی است یا نه؟ گفتند: بلی موجود است» از شیخ و پیشوای سلسله پرسیدم؟ گفتند: اکنون من سمت ارشاد را در سلسله دارم، مذاکرات معمولی دیگر نیز بمیان آمد و بعداً تودیع نموده بشهر مراجعت کردیم.

سلسله پیر حاجات در اینجا مناسب است راجع بسلسله پیر حاجات که منسوب بخواجه عبدالله انصاری است مختصری ذکر کنیم.

سلسله پیر حاجات یکی از سلسله‌ای است که بمعروف کرخی منتهی میشود و وجه تسمه بدان نام توجه و علاقه مردم بخواجه بوده که بدو متوسل شده و بقبرش نیز برای برآمدن حاجت ملتجی میشدند و او را پیر حاجات میگفتند از اینرو سلسله بدان نام موسوم گردید و ارادت خواجه همانطور که قبلاً ذکر کردیم بشیخ ابوالحسن خرقانی بوده و این سلسله در حفظ آداب شریعت مراقبت کامل و جدّ وافی داشتند و سماع را هم معمول نداشتند و شیخ ابوالحسن مرید شیخ ابوالعباس^{۳۹} احمد بن محمد بن عبدالکریم قصاب آملی بوده و او مرید شیخ محمد بن عبدالله طبری و او مرید شیخ ابو محمد احمد بن^{۴۰} محمد بن حسین جریری (جریر بلفظ تصغیر بر وزن زبیر از دهات اطراف بصره است) و او مرید شیخ الطائفه جنید^{۴۱} بغدادی بوده است.

جانشین خواجه نیز شیخ محمد بن احمد بن ابی نصر حازم است و سلسله طریقتی پیر حاجات که اجازات آنها اتصال دارد در اینجا ختم می‌شود و بنا بقول بعضی تا زمان شیخ عبدالله^{۴۲} یافعی که از اقطاب سلسله نعمه‌اللهیه و مرشد حضرت شاه سید نورالدین^{۴۳} نعمه‌الله ولی بوده و بیشتر سلسله بایشان منتهی شده، امتداد داشته و بایشان منتهی شده است و بنا بر هر دو قول کسانی که بعداً دعوی جانشینی و پیشوائی نموده‌اند اجازه آنها بسابقین اتصال نداشته و شیخ مجاز سلسله نیستند و میر صاحب نیز که بسیار شخص خلیق و مؤدب و مهربانی بود باصطلاح معروف جنبه اجاقی دارند و از همین نظر مورد احترام مردم واقع شده و تولیت هم از نظر خانوادگی و وراثت ظاهری به ایشان رسیده است و دستوراتی هم که به پیروان میدهند از همین نظر است.

^{۳۹} - متوفی در سال چهارصد هجری.

^{۴۰} - در سنه ۳۱۱ وفات یافته است.

^{۴۱} - در سال ۲۹۷ یا ۲۹۸ باختلاف اقوال وفات یافته است.

^{۴۲} - متولد ۶۹۸ و متوفی در ۷۵۵ یا ۶۰ یا ۶۷ یا ۶۸ یا ۷۱ باختلاف اقوال طبق نقل ریحانه‌الادب جلد چهارم صفحه ۳۳۱ تألیف آقای شیخ محمدعلی تبریزی مدرس.

^{۴۳} - متولد در ۲۲ رجب ۷۳۰ یا ۷۳۱ متوفی در ۲۲ رجب ۸۳۴ سلسله نعمه‌اللهیه بآن بزرگوار منتسب و بدان افتخار دارند و تاکنون سلسله اجازه باقی و عده زیادی انتساب باین سلسله دارند.

مقدمات حرکت روز سه‌شنبه برای حرکت از هرات مذاکره کردیم و میل داشتیم با اتومبیل سواری که در اختیار باشد حرکت کنیم که در بین راه هم گردش نموده و هر جا بخواهیم توقف کنیم ولی آقای کنسول و دیگران متفقاً گفتند راه بین هرات و کابل خیلی بد و خسته کننده و باعث زحمت است و بهتر این است که با هواپیما حرکت کنیم و ما با آنکه علاقه‌مند بودیم که بین راه را هم گردش کنیم ولی چون همه متفقاً حرکت با هواپیما را بهتر میدانستند لذا تصمیم بدان گرفتیم و مذاکره شد که برای ما بلیت بگیرند و ایشان یک نفر مأمور تهیه بلیت نمودند که برای روز چهارشنبه ساعت ۱۲ و نیم حرکت کنیم کرایه از هرات تا کابل هر نفر ۱۱۱۰ افغانی بود که معادل ۱۸۱۰ ریال برای ما شد، فاصله^{۴۴} بین هرات و قندهار از راه فراه ۴۰۷ میل (۶۱۰ کیلومتر) و از قندهار تا کابل از راه غزنه ۳۱۵ میل (۴۷۳ کیلومتر) که جمعاً ۷۲۲ میل (۱۰۸۳ کیلومتر) مطابق ۱۷۲ فرسخ میباشد.

صبح چهارشنبه برای دیدن و عیادت محمد اکبر برادر آقای عارف ساکن نیشابور متخلص بهلال که از برادران دینی و ساکن هراتند رفتیم و طبق آدرسی که گرفته بودیم منزل ایشان را پیدا کردیم، ایشان قریب یکسال و نیم بود که بر اثر تصادفی پای ایشان شکسته و در خانه نشسته بودند و وضع ایشان خوب نبود از دیدن ما خیلی خوشحال شدند و چون چندین سال قبل از آن بگناباد آمده بودند بسیاری از آشنایان و بستگان را می‌شناختند و از حالات بسیاری از آنها سؤال نمودند و مذاکرات انس و محبت شد، سن ایشان در حدود ۷۵ سال و از آقای عارف کوچکتر هستند و چشمشان هم خیلی ضعیف شده و بخوبی نمی‌دیدند، آقای جذبی از وضع ایشان سؤال کردند؟ گفتند مدتی است گرفتار این صدمه شده‌ام و در زحمت هستم و از آقای عارف برادرم نیز اطلاعی ندارم، پس از احوالپرسی و رساندن سلام حضرت آقای والد و برادر ایشان آقای عارف و سایر دوستان و مذاکرات دوستانه با ایشان تودیع نموده بیرون آمدیم و بکنسولگری مراجعت نمودیم، آنگاه آقای فکری بکنسولگری آمده و با ایشان مذاکرات دوستانه نمودیم و سپس در ساعت ده و نیم پس از تودیع و اظهار تشکر از محبت آقای کنسول و آقایان کارمندان کنسولگری برای فرودگاه، حرکت کردیم، آقای نورزاد سر کنسول نیز کمال محبت نموده و با آنکه اصرار داشتیم که در همانجا با ایشان تودیع کنیم قبول ننموده و تا فرودگاه که قریب دو فرسخ تا شهر فاصله دارد آمدند و تا موقع حرکت ما بودند و در این چند روزه که مهمان ایشان بودیم کمال محبت و پذیرائی را از ما نموده و از لوازم پذیرائی بهیچوجه فروگذار نکردند لذا در اینجا لازم می‌دانم تشکر و امتنان خود را از ایشان تذکر دهم.

ایشان در هرات خدمات زیادی برای دولت و ملت ایران انجام داده و رفتارشان نزد اولیای امور بسیار پسندیده است بطوریکه همه با نظر احترام بایشان مینگرند و در همان موقع هم مشغول اقدام برای تأسیس کتابخانه و قرائتخانه در کنسولگری بودند که اهالی هرات باین وسیله بیشتر با ایران و ایرانیان ارتباط و آشنائی پیدا کنند و محل کنسولگری هم که سابقاً تمیز و مرتب نبوده و محتاج بتعمیرات زیادی بوده با وضع بسیار آبرومندانه و مجللی که شایسته محل یک نمایندگی خارجی است تعمیر شده است.

در مدت چند روزه توقف آنجا مراقبت کامل در آسایش و راحتی ما داشتند و در مواقع خصوصی مذاکرات علمی و مذهبی نیز که با احساسات دوستی توأم بود مینمودند و اصرار داشتند که توقف زیادتری بکنیم ولی چون وقت ما کم بود

^{۴۴} - کتاب افغانستان صفحه ۱۲۳.

و هواپیما در هفته فقط دو روز یکی شنبه و یکی چهارشنبه حرکت میکرد و اگر چهارشنبه حرکت نمیکردیم مجبور بودیم تا شنبه بمانیم لذا با اظهارتشکر و امتنان از محبت های ایشان تصمیم بحرکت در چهارشنبه گرفتیم.

قندهار ساعت ۱۲ و نیم از هرات حرکت کردیم و دو ساعت و ربع بعد از ظهر وارد فرودگاه قندهار شدیم فرودگاه چند کیلومتر تا شهر فاصله دارد و ما با علاقه زیادی که قبلاً برای دیدن قندهار داشتیم موفق به توقف نشدیم و حتی در هرات تحقیق کردیم که اگر مهمانخانه خوبی در قندهار باشد بلیت هواپیما تا آنجا بگیریم ولی گفتند: مهمانخانه مرتبی ندارد و توقف در آنجا باعث زحمت و ناراحتی است لذا ناچار شده بلیت برای کابل گرفتیم و در قندهار توقف نکردیم و با آنکه قندهار را ندیدیم ولی چون یکی از شهرهای معروف افغانستان است لذا مختصری راجع بآن تذکر میدهیم.

قندهار از شهرهای درجه دوم افغانستان و در جنوب شرقی آن کشور در کنار رود ارغند آب واقع شده است طول^{۴۵} آن ۶۵ درجه و ۴۶ دقیقه و عرض آن ۳۱ درجه و ۴۰ دقیقه و انحراف قبله از جنوب بمغرب ۶۳ درجه و ۱۰ دقیقه و ۴۶ ثانیه است و نصف النهار آن تقریباً ۵۷٫۵ دقیقه قبل از تهران است، هوای آن نسبتاً معتدل و بگرمی قسمتهای شرقی مانند جلال آباد و سردی قسمتهای شمالی مانند مزار شریف نیست ولی از خود کابل گرمتر است نام اصلی آن بطوریکه مینویسند گندهارا بوده و بطوریکه در بستان السیاحه مذکور شده آن شهر در قدیم متصل بکوه بوده و نادرشاه^{۴۶} پس از تسخیر خراب نموده نزدیک آن شهری ساخت و آنرا نادر آباد نامید و بعداً احمدشاه^{۴۷} ابدالی آنرا خراب و در نیم فرسخی شهر قدیم شهری ساخت و اشراف البلاد نامید، سکنه آنجا بیشتر شیعه اند ولی چون حکومت در دست اهل سنت است و خیلی متعصبند از نیرو شیعه نفوذی ندارند جمعیت آن شصت هزار نفر است.

در اطراف شهر قندهار باغات زیادی است و انار و انگور و انجیر آن معروف و غالباً در کابل بفروش میرسد، پارچه پشمی هم در آنجا میافند که در داخله افغانستان مصرف میشود و پوستین هم میدوزند تسبیح معروف بشاه مسعودی نیز غالباً در قندهار ساخته میشود و محل آن قریب هفت فرسخی شهر است ولی اخیراً خیلی کم شده است یکی از شعرای آنجا بنام آتشی است که معاصر بابر میرزا نخستین امیر بابریه از نوادگان امیر تیمور گورکانی بوده و در اوایل قرن دهم ظهور کرده است این بیت از اوست:

سرشکم رفته رفته بی تو دریا شد تماشا کن بیا در کشتی چشم نشین و سیر دریا کن
و بعضی این شعر را به انسی قندهاری نسبت داده اند شعرای دیگری نیز از آنجا ظهور نموده اند که در کتاب افغانستان نام آنها مذکور است.

^{۴۵} - عرض و طول بلاد از روی کتاب معرفة القبله دانشمند جلیل مرحوم سرتیپ مهندس عبدالرزاق بغایری نوشته شده است.

^{۴۶} - در سال ۱۱۶۰ بقتل رسید.

^{۴۷} - از ۱۱۶۰ تا ۱۱۶۸ امارت داشت.

کابل پایتخت افغانستان

اوضاع طبیعی و سیاسی کابل هواپیما ۲۰ دقیقه در فرودگاه قندهار توقف نموده و ما نماز خواندیم بعداً حرکت کرد و ساعت چهار و ربع بعدازظهر وارد فرودگاه کابل شد.

کابل از بزرگترین و زیباترین شهرهای افغانستان و پایتخت آن مملکت و قریب دویست هزار نفوس دارد و از شهرهای بسیار قدیم دنیاست و در زمان اسکندر مقدونی نیز وجود داشته و در شمال شرقی افغانستان و جنوب جبال هندوکش قرار دارد و نواحی مختلف آن از ۱۷۶۰ تا ۱۸۰۰ متر از سطح دریا ارتفاع دارد و از طرف جنوب و شمال بدو کوه محصور است، طول جغرافیائی آن ۶۹ درجه و ۹ دقیقه و عرض آن ۳۴ درجه و ۳۱ دقیقه و انحراف قبله از جنوب به مغرب ۷۰ درجه و ۵ دقیقه و ۳۷ ثانیه است و نصف‌النهار آن یکساعت و ۱۱ دقیقه پیش از تهران است.

در معجم‌البلدان تألیف شهاب‌الدین یاقوت حموی متوفی در سال ۶۲۶ مینویسد کابل در اقلیم سوم است. طول آن از جانب مغرب صد درجه و عرض آن از جانب جنوب ۲۸ درجه باشد در لغت نامه دهخدا نقل از قاموس الاعلام ترکی مذکور است که کابل بارتفاع ۱۹۱۷ گز، در هشتصد هزار گزی مشرق هرات و ۵۱۵ هزار گزی جنوب شرقی بلخ واقع است، ساعت رسمی آن که در همه مملکت افغانستان معمول است یکساعت و نیم جلوتر از ساعت رسمی ایران میباشد و با ساعت پاکستان مطابق است رود معروف برود کابل که خود آنها بجای رود، دریا میگویند از داخل شهر از جنوب بشمال از بین دو کوه معروف به شیر دروازه و اسمائی داخل شهر کابل میشود و طول این رودخانه ۴۶۰ کیلومتر و از سرچشمه آن تا کابل ۱۰۰ کیلومتر است و از کوههای هزاره جات بارتفاع ۲۷۵۰ متر سرچشمه میگیرد و بالاخره برود سند میریزد این رودخانه در تابستان تقریباً خشک میشود.

کابل پر جمعیت‌ترین شهر افغانستان و طبق آنچه در اطلس تاریخ اسلامی مذکور است در موقع نوشتن آن کتاب در سال ۱۹۵۴ میلادی در حدود ۱۵۵ هزار جمعیت آن بوده است و از سایر شهرهای افغانستان خوش آب و هوا تر نیز هست و در اطراف آن نیز باغهای زیادی است که بر طراوت و زیبایی آن میافزاید و هوای آن در تابستان تا ۴۰ درجه سانتیگراد و در زمستان به ۲۰ درجه زیر صفر میرسد.

کابل^{۴۸} در زمان تسلط بودائیان در نزدیک شهر کنونی و قریب ۸ کیلومتر با آن فاصله داشته و امروز آنرا کابل بودائی میگویند و فقط خرابه‌ها و آثار مختصری از آن باقی است، در بستان السیاحه مذکور است که شهر کابل قدیم در چهار فرسخی و سمت مشرق شهر کنونی بوده و شهر جدید را سلطان محمود غزنوی بنا نهاده است.

شهر کنونی تقریباً متصل بدو کوه است و در این دو کوه از پائین به بالا دیوار ضخیم قطوری دیده میشود که از پائین بیلا میرود و بطوریکه میگفتند این دیوار در قدیم برای حصار و باروی شهر ساخته بودند و در قسمتهای بالا هم چند ساختمان برای دیده‌بانی بنا کرده بودند که در موقع حمله دشمن مراقب باشند و بمدافعین اطلاع دهند و بواسطه آن حصار، شهر را حفظ کنند و تماشای این دیوار اهمیت تاریخی شهر را بخوبی نشان میدهد و در زمان قدیم که این حصار معمور بوده شهر کابل فقط بوسیله هفت دروازه با خارج ارتباط داشته است.

مردم کابل بیشترشان مذهب حنفی دارند و در مذهب خود خیلی متعصب و بشیعه بنظر بدبینی مینگرند دولت هم همینطور

^{۴۸} - کتاب افغانستان صفحه ۱۱۱.

است، عدۀ بسیار کمی هم شیعه در شهر وجود دارد ولی مجبورند در آداب مذهبی خود تقیه نمایند و دولت هم بآنها توجهی ندارد و در عسرت میباشند.

پادشاه افغانستان که اکنون محمدظاهر شاه^{۴۹} فرزند محمد نادرشاه میباشند در خود کابل هستند و مرکز سیاسی و تجاری و فرهنگی مملکت همین شهر است و جدیت زیادی برای آباد کردن و زیبائی آن دارند.

چند نفر از اصحاب ائمه هدی علیه السلام اهل کابل بودند از جمله وردان کابلی (بفتح واو و سکون راء) ملقب به کنکر بر وزن جعفر با دو کاف تازی و مکنی بابی خالد از حواریین حضرت سجاد علیه السلام و از پنج نفری بود که در اول امر خدمت حضرت بودند که فضل بن شاذان ذکر کرده در اول زمان علی بن الحسین علیه السلام کسی خدمت حضرت نبود مگر پنج نفر: سعیدبن جبیر، سعیدبن مسیب، محمدبن جبیر بن مطعم، یحیی بن ام طویل و ابو خالد کابلی که معلوم میشود شخص جلیل القدری بوده، درک خدمت حضرت باقر علیه السلام نیز نموده است و نیز بشیر کابلی و اردشیر بن ابی الماجد از روات بوده اند.

شعرای زیادی منسوب بدانجا هستند که شرح حالشان در کتاب افغانستان ذکر شده از جمله محمد صالح شکسته از شعرای قرن هشتم و نهم که در طریقت نقشبندیه نیز وارد بوده این اشعار از او است:

| | |
|-------------------------------------|-------------------------------------|
| هوای صبحگاهی ساغر سرشار میخواید | سواد سرمه شب دیده بیدار میخواید |
| بامیدی که در کویت بسان سایه ره یابم | تم بسیار میکاهد دلم بسیار میخواید |
| شکستی شیشه دل را نمیدانم چسان سازم | ترا آئینه میخواید دلم دلدار میخواید |

ورود بکابل موقعی که وارد فرودگاه کابل شدیم آقایان کامبیز شایسته فرزند آقای محمد شایسته سفیر کبیر ایران در کابل و صباحی و تاج بخش کارمندان سفارتخانه برای استقبال حاضر شده بودند از طرف سره میاشت (هلال احمر) هم آقای غلام حضرت خان کوشان معاون سره میاشت و عبدالحمیدخان از کارمندان برای استقبال آقای تفضلی آمده بودند و مراسم معرفی بعمل آمد آنگاه تشریفات ثبت گذرنامه و امور گمرکی انجام شد و بعداً با اتومبیل آقای سفیر بشهر رفتیم و مستقیماً بسفارت آمدیم.

محل سفارت ایران در یکی از خیابانهای خوب کابل واقع و سابقاً عمارت سلطنتی و محل اندرونی امیر^{۵۰} امان الله خان پادشاه سابق افغانستان بوده که موقعی که دولت ایران استقلال آن کشور را برسمیت شناخت و سفیر کبیر اعزام داشت چون در این امر مقدم بر سایر کشورها بود امان الله خان آنها را با علیحضرت پادشاه ایران با اثاثیه لازم اهداء نمود و اعلیحضرت رضا شاه آنها را بسفارت ایران اهداء فرمود، و قسمت خارج و بیرونی آنها امیرامان الله خان بسفارت ترکیه واگذار کرد این عمارت دارای باغ مفصل و بزرگی است و ساختمان آن نیز بسیار زیبا و جالب است و در یکی از اطاقهای آن دو صندلی قیمتی از نقره میباشند که میگویند مربوط بچشم عروسی امیرامان الله خان و ملکه ثریا است که در آن موقع روی آن نشسته اند و آن نیز با اثاثیه و تجملات دیگر اهداء شده است.

آقای محمد شایسته سفیر کبیر که با نگارنده سابقه آشنایی داشتند و بارها در بغداد و طهران ملاقات نموده بودم کمال

^{۴۹}- در سال ۱۳۵۳ توسط سردار محمد داودخان که از نزدیکان محمد ظاهرشاه میباشند کودتا شد و رژیم سلطنت لغو و جمهوری اعلام شد.

^{۵۰}- در سال ۱۳۳۷ قمری (۱۲۹۸ میلادی) بسطنت رسید و در ۱۳۴۷ (۱۳۰۷) از سلطنت خلع شد.

محبت و مهربانی را نمودند و از ایشان راجع با آقای حاج ابوالفضل حاذقی مستشار فرهنگی ایران در افغانستان که از برادران طریق هستند و چند روز بود انتظار ورود ما را داشتند سؤال نمودم اظهار داشتند، که موقع رسیدن تلگراف، بمنزل ایشان اطلاع دادیم ولی خودشان در منزل نبودند بعداً در آنجا صرف چای و شیرینی شد آنگاه بهتل کابل که مقابل اداره مستقل مطبوعات و نزدیک بانک ملی قرار گرفته و بهترین هتل شهر کابل و در بهترین محل شهر میباشد و قبلاً در آنجا محلی برای ما در نظر گرفته شده بود رفتیم و اثاثیه ما هم بوسیله اتومبیل دیگر سفارت بدانجا آورده شد.

آقای سفیر خواهش کردند که پس از رفع خستگی و مرتب نمودن محل برای شام نزد ایشان مراجعت کنیم و ما هم پذیرفتیم، پس از حرکت ما از آنجا، آقای سفیر بمنزل آقای حاج حاذقی رفته ورود ما را اطلاع داده بودند و ایشان هم فوراً بمهمانخانه نزد ما آمدند و پس از احوالپرسی از بی اطلاعی خود اظهار تأسف نمودند و گفتند: من چند روز است که انتظار ورود شما را دارم و اصرار کردند که باید بمنزل ایشان برویم ولی ما بمناسبت خستگی و زحمت حمل و نقل اثاثیه عذر خواستیم، پس از ادای نماز با ایشان بسفارتخانه رفتیم و شام را نزد آقای سفیر صرف نمودیم و برای خواب بهتل مراجعت کردیم آقای سفیر مجدد خواهش کردند که برای نهار روز بعد هم نزد ایشان برویم ابتدا ما عذر خواستیم ولی نپذیرفتند و بالاخره قبول کردیم.

گردش در کابل عصر موقعی که به هتل آمدیم آقای غلام حضرت خان کوشان نیز همراه آمده و با آقای تفضلی مذاکره کردند که برنامه ای برای دیدن مؤسسات خیریه و گردش در شهر تهیه نمایند و قرار شد روز بعد برای دیدن محل جمعیت برویم و از آنجا با ایشان بعض آثار باستانی را دیدن کنیم، لذا ساعت ۹ صبح از مهمانخانه برای محل جمعیت سره میاشت حرکت کردیم خواستیم زودتر بیرون بیاییم ولی آقای حاج حاذقی و چند نفر دیگر گفتند در افغانستان شروع بکار از ساعت نه است و زودتر بیرون نمی آیند و صبح هم رجال و اعیال و مأمورین غالباً دیر از خواب بیدار میشوند و این امر باعث تأسف ما شد که یک مملکت اسلامی که نسبتاً در امور مذهبی خیلی تعصب دارد چرا بسحر خیزی مقید نباشد و اینطور دیر شروع بکار کند؟! لذا ما نیز مجبوراً ساعت نه بیرون آمدیم و با اتومبیل سره میاشت که در انتظار ما بود رفتیم، ابتدا آقای کوشان خوش آمد گفته پذیرائی نمودند بعد آقای اختر محمد خان رئیس جمعیت که جوان با اطلاعی است وارد شده و مراسم آشنائی بعمل آمد و اظهار محبت نمودند و آقای تفضلی از وضعیت هلال احمر افغانستان سؤال نمودند آقای اختر محمد خان اظهار داشتند که: هلال احمر افغانستان خیلی جدید است ولی در مدت کمی که از تأسیس آن میگذرد خدمات زیادی انجام داده و چندین مؤسسه خیریه تأسیس نموده و مردم خیرخواه نیز کمک های فراوانی نمودند و هفته مخصوصی هم برای جمع آوری اعانات و خیریه داریم که اتفاقاً مصادف با هفته آینده است سهامی هم در بعض بانکها داریم که مجموع درآمد این قسمت ها در سال ۱۳۳۳ در حدود دو میلیون و نیم افغانی (در حدود ۴۱۰۰۰۰ ریال) بوده و ساختمانهایی هم جزء دارائی جمعیت میباشد و درآمدهای دیگری هم از شعبات صحیه و غیره داریم کسانی هم که عضویت دارند اعاناتی پرداخته اند که غیر از قسمت بالا است جمعی هم پوست گاو و گوسفند داده اند که فروش شده جزء درآمد جمعیت شده و هر سال درآمد جمعیت روی در ازدیاد است.

شعبات جمعیت هم فعلاً در دوازده شهر افغانستان که عبارت از قندهار، هرات، مزار شریف، قطن، میمند، مشرقی، غزنه، پروان، بدخشان جنوبی، گرشک و فراه میباشد تأسیس شده است.

کمک هایی هم بمستحقین شده و میشود از جمله در زمستان ۳۳ هریک از شعبات بیکصد و پنجاه نفر مستحق لباس

داده و بعداً نیز در دو سه سال گذشته اضافه شده و مؤسسات صحتی و پرورشی نیز از طرف جمعیت تأسیس شده است.

آقای تفضلی از حسن پیشرفت کار جمعیت اظهار خوشوقتی و تقدیر نموده سپس مختصری از کارهای خیریه شیر و خورشید سرخ خراسان مخصوصاً دارالایتام که از طرف جمعیت اداره میشود و ایشان سرپرستی آن و سایر مؤسسات جمعیت را دارند بیان نمودند و آقای اختر محمدخان اظهار علاقه بدیدن آنها کردند آنگاه نگارنده گفتم من با آنکه یکنفر مذهبی هستم و بهیچوجه در امور سیاسی دخالت نداشته و ندارم و ملاقات‌های سیاسی را هم خوش ندارم ولی چون جمعیت شما جمعیت خیریه و دور از سیاست است و برای تعاون عمومی تشکیل شده بملاقات و آشنائی با شما و دیدن این مؤسسه علاقمند بودم چون کار این جمعیت و شما که در رأس آن هستید در حقیقت باعمال مذهبی و امور دینی نزدیکتر است و با سیاست ارتباطی ندارد و مصداق «تعاونوا علی البر و التقوی» واقع میشود و خدمت بجامعه و افراد بشر در حقیقت یکنوع عبادت است که «عبادت بجز خدمت خلق نیست» ازینرو حدود عملیات شما وسیع، و محدود بمرزهای سیاسی نیست بلکه خدمت بنوع بشر و مافوق مرز سیاست است و طبق قوانین بین‌المللی نیز میتوانید در خارج از حدود مرزهای سیاسی کشور خود عملیات را ادامه دهید چنانکه هر موقع در کشوری بلای خانمانسوز یا فاجعه هولناکی برای جامعه و عده‌ای پیش آید مؤسسات خیریه ممالک مختلف دیگر فوری کمک میکنند ولو آنکه روابط سیاسی آن دو مملکت تیره باشد و این امر خود دلیل بر این است که امور مربوط باجتماع در حقیقت راجع بروح و مافوق ماده و طبیعت است و از این نظر جزو دین محسوب میشود زیرا دین هم در مقام عالی خود مافوق ماده است و حدود و مرزهایی که از نظر طبیعی یا سیاسی در این عالم ایجاد شده یا میشود در آن اثری ندارد و از این جهت شما نیز در حقیقت متصدی یک امر مذهبی میباشید و مراقبت در کاری که دارید و خدمتی که انجام دهید هم باعث رضای خدا و مردم و هم موجب نیکنامی نزد خلق است امیدوارم در این خدمت موفق بوده باشید.

ایشان از تذکر نگارنده ابراز امتنان و مسرت نموده گفتند: اتفاقاً همینطور است و من از اینکه چند نفر برادران اسلامی ایرانی مخصوصاً یکنفر روحانی از ما دیدن نموده و مؤسسه ما را بازدید میکند خیلی خوشوقتم و این خود باعث تشویق ما است که شما با ما نظر محبت و تقدیر دارید.

سپس از آنجا بهمراهی یکی از اعضاء سره میاشت با اتومبیل بگردش در شهر پرداخته و بعداً بعمارت دارالامان که در خارج شهر بر فراز تپه‌ای موسوم به تپه تاج و پنج میل تا شهر فاصله دارد رفتیم این امارت بدستور امیر امان الله خان پادشاه سابق افغانستان بر روی تپه‌ای که مشرف بر شهر و اطراف آنست و منظره بسیار زیبایی دارد ساخته شده و عمارت آن نیز خیلی مفصل و زیبا و دارای منظره بسیار خوبی است ولی متأسفانه پس از رفتن امان الله خان از افغانستان متروک واقع شده و هیچکس در آنجا نیست ازینجهت رو بخرابی نهاده است و شایسته است که دولت افغانستان نگذارد این عمارت زیبا منهدم شود و در ابقای آن باید مراقبت کامل نماید.

پس از دیدن آنجا برای ناهار بسفارتخانه نزد آقای سفیر کبیر که قبلاً قول داده بودیم رفتیم و پس از مذاکرات دوستانه خصوصی و صرف ناهار بهتل مراجعت نمودیم و عصر بگردش در خیابانها پرداخته و شب بعد، که شب جمعه و شانزدهم ربیع‌الاول بود طبق دعوت آقای حاج حاذقی بمنزل ایشان رفتیم و آقای سفیر هم بدانجا آمدند آقای سفیر شرح علاقه‌مندی خود را بما و ارادتی که بحضرت آقای والدو مرحوم جد بزرگوار داشتند بیان نموده و ملاقاتی را که با مرحوم آقای حاج ملا علی نورعلیشاه ثانی جد بزرگوار نگارنده در قزوین نموده بودند و قبلاً هم برای حقیر ذکر کرده بودند شرح دادند و کرامتی هم بایشان نسبت داده‌اند آقای جذبی اظهار داشتند اتفاقاً امروز که روز پانزدهم ربیع‌الاول

است مصادف با روز رحلت^{۵۱} ایشان می‌باشد و فقرای ما امروز در همه‌جا بیاد ایشان مجلس سوگواری منعقد می‌کنند. آقای سفیر از موضوع اظهار تأثر نموده گفتند حال که چنین است خوب است شرح رحلت ایشان را بفرمائید که هم من مطلع شوم و هم تذکری باشد آقای جذبی مختصری از حالات ایشان و بعداً شرح مسمومیت ایشان را در کاشان و حرکت بتهران و وفات در بین راه و آوردن جنازه بحضرت عبدالعظیم و دفن در آنجا بیان کردند و اظهار نمودند که من شرح حال مختصری از ایشان در یک مقاله نوشته‌ام آقای سفیر خواهش کردند که اگر موجود باشد بایشان بدهند که مطالعه کنند آقای جذبی نسخه‌ای را که موجود داشتند برای مطالعه با آقای سفیر دادند و مجلس آن شب بیاد آن بزرگوار خاتمه یافت و پس از شام به مهمانخانه مراجعت نمودیم.

صبح روز جمعه طبق دعوت آقایان اختر محمدخان و کوشان بکلانته‌میر که قریب بیست کیلومتر تا کابل فاصله دارد و راه آن از جاده کابل بمزار شریف است رفتیم، این مزرعه در بالای تپه‌ای واقع شده و در اطراف آن نیز دهات و مزارع سرسبز زیادی است و این کلانته ملک شخصی اعلیحضرت پادشاه افغانستان و مشرف بر اطراف است و منظره بسیار زیبایی دارد و ما نهار در آنجا مهمان آقایان بودیم.

این محل که بکلانته میر معروف است باغ انگوری مفصلی دارد که پادشاه افغانستان اجازه استفاده از آنها بعموم عابرین داده‌اند و در بالای تپه ساختمان ساده و مختصری برای موقعیکه خود اعلیحضرت بدانجا می‌آیند شده و چون معمول افغانستان که علاقه‌مند بامور مذهبی می‌باشند بلکه مرسوم همه ممالک اسلامی (متأسفانه بغیر از ایران) این است که هر مؤسسه و بنگاه که دارای کارمندان زیادتری می‌باشد مسجدی اختصاصی بتناسب خود بنا میکند و مؤسسات مهم عموماً دارای مسجدی در محل کار خود می‌باشند و کاخ‌های سلطنتی هم مسجد دارد در کلانته هم نزدیک بعمارت سلطنتی قدری بالاتر از آن در بالای تپه مسجد بسیار زیبای کوچکی از طرف اعلیحضرت ساخته شده که هنوز ناتمام است و دارای نقاشی‌های خیلی عالی است و آیات قرآن نیز در کتیبه داخلی و خارجی و اطراف محراب نوشته شده و ساختمان کوچکی مشتمل بر چند اطاق هم برای امام جماعت و خادم آنجا ساخته شده است و ما از مشاهده این قسمتها در افغانستان از جهت اینکه علاقه‌مندی آنها را بامور دینی می‌رساند خوشوقت میشدیم و از جهت اینکه چرا ایرانیان در این امور از سایر ممالک اسلامی عقب‌ترند متأسف می‌گشتیم، امروز ممالک مسیحی در علاقه‌مندی بامور دینی از ممالک اسلامی جلوترند و ممالک سنی مذهب هم از کشور ایران که تنها کشوری است که رسماً مذهب تشیع دارد جلوترند و بامور دینی بیشتر از ما ابراز علاقه می‌کنند، جای بسی تأسف است که ما ایرانیان اینطور بآداب دینی خود بی‌علاقه باشیم، فساد اخلاقی و هرج و مرج اجتماعی و اخلاقی که در میان ما امروز حکمفرما است بر اثر بی‌قیدی و بی‌علاقگی نسبت بامور دینی است صلاح جامعه بصلاح افراد است و صلاح فرد هم بتقویت وجدان دینی و روحی اخلاقی است ما باید کوشش نمائیم که این وجدان را در خود بیدار کنیم و تربیت نمائیم و لازمه آن مراقبت در احکام و حفظ شعائر اسلامی است.

ما تا عصر در آنجا بودیم و بگردش پرداختیم و عصر مراجعت نمودیم و موقعی که بمهمانخانه آمدیم آقای حاج حادقی اصرار کردند که بمنزل ایشان برویم و بهیچوجه راضی بماندن در مهمانخانه نبودند بالاخره بر حسب اصرار ایشان مهمانخانه را ترک گفته بمنزل ایشان رفتیم.

صبح روز شنبه که روز هفدهم ربیع‌الاول و روز تولد حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله بعقیده شیعه بود ابتدا بسفارتخانه

^{۵۱} - جناب حاج ملاعلی نورعلیشاه ثانی فرزند و جانشین مرحوم حاج ملاسلطانمحمد سلطانعلیشاه در ۱۸ ربیع‌الثانی ۱۲۸۴ قمری متولد و در ۱۵ ربیع‌الاول ۱۳۳۷ بر اثر مسمومیت از دنیا رفتند.

رفتیم و تبریک عید باق‌ای سفیر و کارمندان گفتیم، این روز نزد ما طبق اخبار و روایاتی که رسیده روز تولد حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله است و از اینجهت ادارات دولتی در ایران تعطیل است و عموم مردم جشن میگیرند ولی اهل سنت ولادت را در دوازدهم ربیع‌الاول که روز رحلت هم میدانند ذکر میکنند ازینرو در ممالک اهل سنت همان روز دوازدهم تعطیل است و هفدهم تعطیل نمی‌کنند در افغانستان هم همینطور است ولی سفارت ایران در آنروز تعطیل داشت و ما نیز بعنوان تبریک نزد آقای سفیر رفتیم.

سپس برای دیدن بنگاه مبارزه با مالاریا رفتیم، رئیس آن آقای دکتر عبدالرحیم‌خان معاون وزارت بهداشتی (باصطلاح خودشان معین وزارت صحت) و معاون ایشان دکتر عبدالقدیرخان بود که در آنموقع منتظر ما بودند و بما خوش آمد گفتند و بعداً شرح اقدامات دولت را درباره مبارزه با مالاریا اظهار داشتند و گفتند: سابقاً صدی بیست اهالی افغانستان مبتلا بمالاریا بودند و این امر خیلی باعث زحمت و ناراحتی عموم بود ولی در اثر اقدامات و مساعی این بنگاه امروزه این بیماری خیلی تقلیل یافته مثلاً در قندوز^{۵۲} که در شمال افغانستان است و سابقاً مرکز مالاریا بوده و مردم خیلی از آنجا تنفر داشتند اکنون بر اثر اقدامات این مؤسسه مالاریا بکلی از آنجا رخت بر بسته و از بین رفته و بطوریکه اکنون از بهترین جاهای ییلاقی مملکت ما محسوب میشود ما نیز بنوبه خود اقدامات ایشان را ستوده و تذکر دادیم که خدمت بجامعه در دیانت اسلام از بزرگترین عبادات محسوب میشود و کسانیکه برای رفاه و آسایش جامعه میکوشند نزد خداوند مأجور میباشند و نزد مردم نیز مورد احترام و تعظیم بوده پیش وجدان خود نیز سرافراز میباشند و ما امیدواریم که شما و کارمندان این بنگاه در این خدمت اجتماعی بیش از پیش موفق باشید آنگاه قسمتهای مختلف بنگاه را با آزمایشگاه و کتابخانه و غیره دیدن نموده با اظهار خوشوقتی و امتنان تودیع کرده بیرون آمدیم.

موزه کابل سپس از آنجا برای دیدن موزه کابل که مقابل کاخ چهل ستون است رفتیم کاخ چهل ستون از ساختمانهای امیر حبیب‌الله^{۵۳} خان پدر امیرامان‌الله خان است که بسیار مفصل و زیبا و اکنون محل وزارت مالیه و وزارت فوائد عامه است.

موزه کابل با مقایسه بسایر امور آن مملکت بسیار غنی و دیدنی است چون آثار زیادی را از ادوار قبل از اسلام و بعد از آن از خاک کنونی افغانستان یا خاک کشور ایران و از سلاطین بزرگ ایرانی قبل از اسلام و بعد از اسلام دارا میباشد. تأسیس آن در سال ۱۲۹۸ شمسی در عمارت معروف بباغ بالا در شش کیلومتری مغرب کابل بالای تپه‌ای در وسط تاکستانی بوده که از عمارات زمان امیر عبدالرحمن‌خان است و در آن زمان اشیاء موجوده در آنجا عبارت از کلکسیونهای شخصی سلاطین و امرای افغان و رجال مملکت بوده و تحت نظر دربار اداره میشده بعداً در سال ۱۲۹۹ شمسی از دربار منفک و بوزارت معارف واگذار گردید و در سال ۱۳۰۰ شمسی (۱۹۲۲ میلادی) که اجازه حفريات بهیئت فرانسوی داده شد بزودی بر ثروت و عظمت موزه افزوده شد و در سال ۱۳۰۳ محل آن از باغ بالا بکابل داخل عمارت سلطنتی و دربار در عمارتی که باغچه میگویند منتقل شد و در اندک مدتی آثار زیادی از قرون قدیمه و عهد یونانیان و بودائیان و سایر ادوار کشف و در موزه جای داده شد ولی در انقلاب سال ۱۳۰۷ که مردم شورش نموده و امان‌الله‌خان از سلطنت خلع شد پس از آنکه حبیب‌الله بچه سقا حکومت یافت معارف نیز تعطیل و مدارس از بین رفت و

^{۵۲} - بضم قاف و سکون نون و ضم دال یکی از شهرهای افغانستان که تا کابل ۳۳۹ میل (در حدود ۵۱۰ کیلومتر) فاصله دارد.

^{۵۳} - فرزند امیر عبدالرحمن‌خان در سال ۱۳۱۹ پس از پدر بامارت افغانستان رسید و تا سال ۱۳۳۷ حکومت داشت.

عمارات سلطنتی و سایر عمارات تاریخی و مؤسسات فرهنگی و دولتی مورد دستبرد و غارت واقع گردید و مخصوصاً عمارات سلطنتی و موزه که در داخل آنها بود از بین رفت.

و در مدت ۹ ماهه حکومت بچه سقا بهمین طور بود و پس از او که حکومت ثباتی پیدا کرد و وزارت معارف مشغول کار شد موزه نیز مجدد تأسیس و محل کنونی که در ده کیلومتری جنوب غربی کابل واقع و یکی از عمارات جدید دارالفنون است منتقل گردید و وزارت معارف مشغول تجدید و خرید آثار باستانی گردید و کوشش زیادی برای اعاده وضع آن نمود اکنون در این موزه اشیاء مختلفه زیادی از آثار باستانی افغانستان و پادشاهان ایران و خرابه‌های قدیم آنجا دیده میشود که مقداری از آن مربوط بقبل از اسلام و قسمتی هم از دوره‌های مختلف اسلامی است که بترتیبی که آنها را مشاهده نمودم ذکر میکنم از جمله آثاری است که مربوط بشهر بگرام است که در حدود ۱۸ کیلومتری شرق کابل واقع شده که بیشتر آنها آثار سنگی است و از جمله مجسمه‌ای از بودا که از شانه‌هایش آتش و از کف‌های پایش آب بیرون می‌آید و نیز لوحه بزرگی است که چندین صحنه مختلف از زندگانی بودا را نشان میدهند مانند صحنه تولد و صحنه پیشگویی یکنفر ساحر درباره بودا و نیز موقع تهیه سفر او از خانه پدر و ترک دنیا گفتن او و غیر اینها و در غرفه دیگر نیز آثاری از همان شهر از عاج و غیره از آثار صنعتی یونانی و هندی و متفرقه مربوط بقرن هفتم پیش از میلاد میباشد.

و در قسمت دیگر آثاری از شهر هده در ۸ کیلومتری جنوب جلال‌آباد که اولین مکتب بودائی پس از ورود از چین بآن حدود بوده و در سال ۱۳۰۲ توسط مسیو فوشه فرانسوی بدست آمده مشاهده میشود که با آثار بگرام و پایتاه در سه غرفه قرار دارد از جمله آثار گچی مانند مجسمه بودا در حال رام کردن فیل و بودا در زیر درخت و بودا با طفلی که پیشگوئی میکرده و مجسمه برهما و اندرا و بودا و مجسمه بزرگ بودا و مجسمه او که روی تخت نشسته و غیر آنها که تمام گچی است و آثاری هم سنگی موجود است مانند صحنه تقسیم خاکستر بودا بعد از وفاتش و صحنه رفتن بودا نزد برهمن و پنهان شدن مار در کشکول بودا و صحنه‌های مختلف دیگر مربوط به بودا و غیر آنها که تمام از سنگ و ذکر همه آنها موجب تطویل بلاطائل است، در جای دیگر آثاری از شهر شهربانو در ۱۸ کیلومتری شمال خلم و غرفه دیگر از شهر غلغله بامیان از جمله اوراقی است که تاریخ قبل از مغول در آن ذکر شده و خطوط آن مربوط به همان دوره است، از شهر بامیان نیز که دارای مهمترین آثار تاریخی قدیم میباشد آثار زیادی دیده می‌شود و این شهر در ۲۴۵ کیلومتری شمال غربی کابل واقع است و دارای دو مجسمه ۵۳ متری و ۳۵ متری از بودا میباشد و آثاری که از آنجا بدست آمده مربوط بحفريات سال ۱۹۳۱ میباشد و قسمتی از این آثار از زیر خاک از معبد نزدیک مجسمه ۳۵ متری است که عبارت از سرهای کوچک گلی و چوبی است قسمتی هم نقاشی‌های مختلف است که از دیوارهای معبد دره ککرک در ۱۵ کیلومتری میباشد و از بهترین نقاشی‌های قرن ۴ و ۵ مسیحی است و دارای صورتهای مختلف از اشخاص است که این تصاویر در خود معبد در هشت دایره قرار گرفته بود که یکی در مرکز گنبد معبد و هفت‌تای دیگر در دیوارهای اطراف بوده و همه آنها دارای صورت بودا میباشد و در وسط دایره صورت بودا و در اطراف برهمنان هستند که بیکدیگر نگاه میکنند و بطوریکه احتمال میدهند معبد نامبرده تا زمان غلبه مسلمین بر بامیان که اواخر قرن نهم میلادی (قرن سوم هجری) بوده وجود داشته و بلکه آباد بوده و موقعی که مسلمین غلبه کردند بودائیان دیوارهای معبد و نقاشی‌های آنرا با کاهگل پوشاندند که از دسترس مسلمین در امان باشد و صورتی هم از یکنفر از پادشاهان کوشان که از اقوام سیتی بودند و در قرون اولیه میلاد در آن حدود سلطنت داشتند دیده میشود که از شکار توبه میکند و با دو صورت از بودا در یک قسمت از دیوار نقاشی شده است صورتی هم از مجسمه ۵۳ متری بودا در آنجا میباشد و صفحاتی هم بخطوط سانسکریت

یافت میشود و آثار مختلفی دیگری نیز از بامیان در آنجا موجود است.

در چند محل دیگر نیز آثاری از شهرهای قندوز که در ۸۰ کیلومتری شمال کابل است و از قند فستان نزدیک سیاه کرد قوربند و از شهر شترک در ۳ کیلومتری مشرق بگرام و از شهر نادعلی (زرنج قدیم پایتخت سیستان) که مربوط به سه هزار سال قبل از میلاد میباشد وجود دارد.

در غرفه دیگری آثاری از شهر نورستان و مجسمه‌های چوبی از آنجا موجود است که مجسمه‌های اشخاصی است که از دنیا رفته‌اند و فامیل و خانواده آنها بعداً برای احترام یا پرستش بساختن آنها اقدام میکردند شهر نورستان در شمال غربی افغانستان و در دامنه جنوبی سلسله جبال هندوکش واقع شده است و در جغرافیای قدیم نورستان نام داشته و بعداً چون تا اواخر قرن ۱۳ هجری بت پرست بوده‌اند بنام کافرستان مشهور شده بود و امیر عبدالرحمن خان که از ۱۲۹۷ تا ۱۳۱۹ قمری حکومت افغانستان را داشت آن خطه را که از امرای افغان اطاعت نمی‌نمودند فتح نمود و بت پرستی را از بین برد و نفوذ حکومت را در آنجا مستقر ساخت و از آن ببعد مردم آنجا اسلام آورده و نام آنجا نورستان شد.

آثار دیگری هم مربوط بازمینه قبل از اسلام از شهرهای مختلف دیگر افغانستان و خرابه‌های شهرهای باستانی در موزه دیده میشود.

از ادوار مختلفی اسلامی نیز آثار زیادی دیده میشود از جمله از پله‌ها که بطرف طبقه دوم بالا میرویم قرآنهاي مختلف بسیار اعلی بخط کوفی و نسخ و کتب مختلفی و نقاشی‌ها و مینیاتورهای زیاد موجود است و در یک غرفه از طبقه دوم بعضی از آیات قرآنی بخط کوفی که میگویند خط مولی علی بن ابیطالب علیه السلام میباشد (نمره ۸۴ و ۸۷) و بعضی آیات بخط حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام (نمره ۸۵) و بعض آیات بخط عثمان روی پوست آهو (نمره ۸۳) و قرآن بخط کوفی با ترجمه بخط نسخ از سوره شعراء از نواحی خرابه‌های غلغل بامیان (نمره ۹۱) و قرآن بسیار اعلی در دو جلد محشی بتفاسیر که در آن نوشته شده «وقف خانقاه شیخ انصاری» و عکس نامه حضرت رسول صلی الله علیه و آله بمقوقس پادشاه مصر و نامه حضرت بمنذر بن سامی پادشاه بحرین (نمره ۹۹ و ۹۶) و کتب مهم خطی از قبیل مثنوی مولوی و دیوان حافظ مصور با جدول طلائی خط محمد محسن در سال ۹۰۷ بنام سلطان حسین میرزا باقرا نوشته شده و بهارستان جامی که در سال ۹۸۳ یعنی ۹۱ سال پس از تألیف (تاریخ تألیف ۸۹۲ میباشد) بخط علیرضا نامی نوشته شده ولی معلوم نیست علیرضا عباسی باشد و بوستان شیخ سعدی بخط میرعمادالحسینی بزرگترین خطاط معروف زمان صفویه که در ۱۰۱۳ نوشته شده است و غزلیات سعدی بخط میرمحمدبن علی که در ۱۰۱۲ تحریر شده و در ۱۳۳۷ از طرف امیر بخارا امیر حبیب الله خان اهداء گردیده است و رباعیات خیام با تصاویر و فرس نامه مصور و غیر آنها.

مینیاتورهای زیادی هم در یک غرفه از طبقه تحتانی و در راهروها دیده میشود که بسیار نفیس و زیبا است و بطوری که میگفتند این قسمت از موزه در انقلاب بچه سقا از سایر قسمتها بیشتر تلفات و خسارات دیده و خیلی آثار از بین رفته مخصوصاً آثار زیادی از بهزاد هروی نقاش و مینیاتور ساز معروف از بین رفته و آثار دیگران هم خیلی مفقود شده است، از جمله اشیائی که دیده میشود مرقعاتی از تصاویر حضرت یوسف از اول خواب دیدن یوسف و حسد بردن برادران بر آنحضرت و انداختن بچاه تا موقع وفات آنحضرت همه را بصورت تصویر نشان داده و بسیار زیبا و جالب است و صورتی هم از امیر علیشیر و صورتی از اکبرشاه ثانی و از ملادوفیضیه عالم قرن یازدهم هجری در افغانستان و صورتی از مجلس امیر تیمور با ارکان دولت و وزیرانش وجود دارد که همه خیلی زیبا است و رسم الخطهای مختلف مانند رسم الخط میرعلی هروی و عبدالرحمن الحسینی و غیر آنها و اشیاء دیگر از قبیل قلمدان و جلد مذهب و غیر آنها دیده می‌شود.

و در طبقه اول در دهلیز آن چند میز آئینه‌دار موجود است که آثار مربوط بغزنه و غورات در آن دیده میشود و آثار غزنه مربوط بعهد درخشان آن شهر است که زمان سلطنت غزنویان بوده و مخصوصاً زمان سلطان محمود که این شهر در عظمت و بزرگی با بغداد رقابت داشته و در نهایت اوج و جلال بوده است.

و با آنکه حفاری علمی زیادی در آنجا تاکنون نشده معذک آثار زیادی که توسط رعایا و زارعین در موقع کشت و زرع بدست آمده وجود دارد که بیشتر آنها فلزی است و شاید بهمین جهت کمتر بدان آسیب رسیده است و در راهروها آثار مختلفی از جمله پرده زر دوزی کار بخارا از قدیم و دو درب از سنگ مرمر با حجاری خیلی ظریف از محمدحسن خان قندهاری در سال ۱۳۰۰ قمری بنام امیرعبدالرحمن خان و یک سنگاب کهنه قدیمی از شهر کهنه قندهار مربوط بمسجدی که اوقاف و وظایف آن نیز ذکر شده ولی اکنون از آن اثری نیست، اشیاء مختلفی دیگری نیز در این راهرو دیده میشود.

در دیوارهای دو طرف پله‌ها که طبقه دوم بالا میرویم نقاشی‌های مختلف و صورت بیشتر سلاطین و امرای افغانستان تا پادشاه فعلی محمدظاهر شاه دیده میشود و در راهروی بالا اسلحه‌های مختلفی که در افغانستان از زمان قدیم معمول بوده تا دوره کنونی از جمله تفنگ‌های ساخت خود افغانستان وجود دارد و نیز لباس‌های اقوام و عشایر مختلفی افغانستان و دوره‌های مختلف دیده میشود.

در یکی از غرفه‌های بالا مسکوکات زیادی از دوره‌های قبل از اسلام تا عصر کنونی و مسکوکات مکشوفه از میرز که قریب ۸۰ کیلومتر در جنوب کابل میباشد و مربوط بدوره‌های قبل از ورود اسکندر و یونانی‌ها میباشد و تعداد آنها خیلی زیاد است موجود میباشد آثار و اشیاء مختلفی دیگری نیز در آنجا وجود دارد که ورود در شرح آنها لزومی ندارد و از مشاهده این موزه پی‌میبریم که نسبت بکشور افغانستان خیلی مفصل و غنی است.

کارخانه حجاری و نجاری پس از مشاهده موزه برای نهار بمنزل آقای حاج حاذقی مراجعت کردیم و دو ساعت و نیم بعدازظهر برای دیدن کارخانه حجاری و نجاری کابل که در خارج کابل در خیابانی که بطرف موزه میرود واقع است رفتیم^{۵۴} رئیس کارخانه عبداللطیف خان است که رئیس اطاق تجارت و عضو سره میاشت (هلال احمر) نیز میباشد و معاون ایشان عبدالرحمن خان موقع میباشد، موقع ورود بکارخانه هر دو در آنجا بودند و ما را با محبت و مهربانی پذیرفتند و پس از چند دقیقه استراحت بهمراهی آقایان برای گردش کارخانه رفتیم ابتدا فروشگاه کارخانه را دیدن کردیم و اشیائی را که ساخت خود کارخانه و برای فروش موجود بود مشاهده نمودیم از جمله اشیاء سنگی از سنگهای مختلف مرمر طبیعی از کوچک و بزرگ از قبیل جای عکس و جاسیگاری و میزهای کوچک و بزرگ و میز گرد با شکل موزائیک از سنگهای مرمر مختلف و مبل‌ها و میزها و اشکافهای زیبای خیلی عالی و سایر اشیاء مختلفی حجاری و نجاری موجود بود.

بعداً قسمت کارخانه را که با برق کار میکرد دیدیم ابتدا سنگ‌های خیلی بزرگ چند تنی را که در صحن کارخانه

^{۵۴} - موقع نوشتن این یادداشتها کارخانه حجاری و نجاری برقی در ایران خیلی کم بود لذا آن کارخانه در کابل بنظر ما خیلی مهم بود ولی بعداً در شهرهای مختلفی ایران از تهران و مشهد و غیر آنها کارخانه‌هایی درین بابت ایجاد شده است و بطور کلی حجاری و نجاری افغانستان مخصوصاً حجاری آن از قبیل در و قاب و سقف اطاق بسیار خوب است.

گذاشته شده بود روی دستگاه آهنی گذاشته و طناب‌های قطور سیمی بآن وصل نموده بعداً آنرا با برق بطرف کارخانه زیر دستگاه ارّه میبردند، بعداً زیر ارّه‌های کوچکتري برای نازک کردن آنها و ارّه‌های کوچکتر هم برای اره کردن قسمت‌های کوچک و محلی برای صیقلی دادن و محلی هم برای ساختمان اشیاء مختلفه دیده میشد و در یک قسمت هم کارهای موزائیک آنها میگردید و الواح مختلفه نیز حک میشد.

کارخانه نجاری آن هم با برق بود، در وسط صحن کارخانه نیز محلی بنام مسجد بود که کارگران در موقع نماز بدانجا میآمدند و بامام جماعت مخصوص اقتداء مینمودند و این مسجد مخصوص همین کارخانه بود چون همانطور که قبلاً ذکر کردیم بیشتر مؤسسات خصوصی در افغانستان دارای مسجد میباشد و مشاهده این امور ما را تحت تأثیر خاصی قرار میداد.

گردشهای دیگر پس از دیدن آنجا بمسجدي که در کنار رودخانه در قسمت بالای شهر واقع و معروف بمسجد شاه دو شمشیره است رفتیم این مسجد در طبقه دوم واقع و دارای پله‌هایی و زیر آن خالی است و بشکل زیبایی ساخته شده ولی خیلی کوچک است و صحن ندارد و بلکه فقط یک مسقف تقریباً مدوری است امام جماعت هم دارد وجه تسمیه بشاه دو شمشیره بطوریکه گفتند آنستکه موقعی که جنگ میکرد در هر دو دست خود شمشیر گرفته بود و جنگ میکرد و مسجد را بنام او قرار دادند و عمارت سابق این مسجد توسط نصرالدین همایون بابرشاه پادشاه مغولی بنا شده است نزدیک بدان، مقبره‌ایست که مردم برای زیارت بدانجا میرفتند و ما نیز بدانجا رفتیم در آنجا نوشته بود: قبر لیس بن قیس بن عباس بن عبدالمطلب فاتح ثانی کابل که در سال ۸۱ هجری شهید شد و جسد او را عبدالرحمن بن اشعث از میدان جنگ بکابل حمل کرد و مردم عقیده کاملی بدانجا دارند و برای زیارت میروند ولی در کتب رجال نامی از او دیده نشده است و حتی برای عباس هم فرزندی بنام قیس ذکر نشده و ابن^{۵۵} اثر در جلد سوم کتاب اسدالغابه فی معرفه الصحابه مینویسد عباس ده فرزند ذکور داشت از اینقرار: فضل، عبدالله، عیبالله، قشم، عبدالرحمن، معبد، حارث، کثیر، عون و تمام، ولی نام قیس ذکر نکرده است.

سپس برای ملاقات آقای صوفی‌زاده تاجر هراتی که آقای عبدالشکورخان از هرات بایشان نوشته بود و در آن دو سه روز چندبار ملاقات کرده و آشنائی حاصل شده بود رفتیم ایشان هم در همه ملاقاتها خیلی اظهار محبت مینمودند تجارتخانه ایشان در چهار راه ملک اصغر واقع است پس از انجام کارهایی که داشتیم بمنزل آقای حاج حاذقی رفتیم موقعی که بدانجا رفتیم آقا سید ماشاءالله شاه (در افغانستان کسانی را که نسبت صوری به پیغمبر صلی الله علیه و آله دارند و از فرزندان آنحضرت میباشد شاه میگویند چنانکه در ایران سید و در اصطلاح عرب شریف نامیده میشوند) پسر مرحوم سید حیدر شاه (که از برادران ایمانی ما بوده و یکسال قبل از آن مرحوم شده بود) با برادر خود سید سلیمان شاه که هر دو از برادران ایمانی ما میباشد با چند نفر دیگر برای ملاقات آمدند و مدتی از ملاقات آنها خوشوقت و با آنها مأنوس بودیم.

صبح یکشنبه ابتدا بسفارتخانه ایران رفتیم و باطاق آقای صباحی برای مذاکره در امور تذکره و اطلاع دادن باولیای امور شهربانی (باصطلاح خودشان کماندانی) رفتیم موقعی که وارد سفارت شدیم پیرمردی که دربان سفارت است در جلو درب ایستاده بود آقای حاج حاذقی گفتند این شخص را که می‌بینید اظهار میدارد که مدتی جلادامیر عبدالرحمن خان بوده و جمعی را بدستور او کشته است نگارنده از این کلام هم متعجب شده و هم متأسف گردیدم بطوریکه اصلاً راغب

^{۵۵} - عزالدین ابوالحسن علی بن محمد بن عبدالکریم جرزی متوفی در سال ۶۳۰ هجری.

بدیدن او نبودم تعجب من از این بود که چگونه اینطور سن زیادی نموده در صورتیکه بیشتر این قبیل اشخاص عمر زیاد نمیکنند و باضافه قیافه او آن سن را نشان نمیداد و تأسف من از این بود که چگونه سفارت ایران اینطور شخصی را برای درباری استخدام نموده که برای سفارت باعث بدنامی است و باضافه از دیدن او متأثر و منزجر شدم بعداً که در اطاق مذاکره شد دیگران هم موضوع را تأیید کردند و گفتند از اشخاص دیگر همین قسمت را شنیده‌اند نگارنده و آقای جذبی مایل شدیم که از خودش سؤالاتی کنیم آقای حاج حاذقی اظهار کردند که خودش خجالت میکشد و مایل نیست در آن باب گفتگویی شود آقای جذبی اظهار داشتند که ممکن است بطرق دیگر سؤالات تاریخی از گذشته نمود سپس آقای حاج حاذقی او را باطاق احضار نموده و اظهار داشتند که آقایان میل دارند از تاریخ گذشته افغانستان مطالبی بیان کنید او گفت چندین نفر از سلاطین در افغانستان حکومت‌ها کرده‌اند که من بخاطر دارم و اعلیحضرت کنونی عادلتر از دیگران میباشند آقای جذبی پرسیدند از کدامیک از سلاطین بخاطر دارید؟ گفت از زمان امیر عبدالرحمن خان بخاطر دارم من گفتم مگر سن شما چقدر است؟ گفت درست بخاطر ندارم ولی در زمان مرگ امیر عبدالرحمن^{۵۶} خان در حدود ۳۵ الی ۴۰ سال عمر من بود گفتم بنابر این در حدود ۹۵ سال عمر شما میباشد ولی مطابق این سن شکسته نشده‌اید آقای جذبی پرسیدند هیچگاه در دستگاههای حکومتی هم وارد بوده‌اید؟ گفت بلی در زمان امیر عبدالرحمن خان در حدود ۱۵ الی ۲۰ سال از مأمورین امیر بودم آقای جذبی سؤال نمودند که شغل شما در آن موقع چه بود او ابتدا قدری سکوت کرده و بعداً با خجالت اظهار کرد مأمور سیاست مجرمین بودم پرسیدم منظور از سیاست چیست؟ گفت کسانی که مورد غضب امیر واقع میشدند و میخواست آنها را از بین ببرد دستور میداد که آنها را بکشیم پرسیدم چند نفر بودید؟ گفت سه نفر مأمور اینکار بودیم گفتم وقت معینی داشت یا نه گفت هفته‌ای سه شب بود که هر که را میخواست بکشد در یکی از این سه شب دستور میداد آقای جذبی پرسیدند آیا در تمام مدتی که با امیر عبدالرحمن خان بودید کارتان همین بود؟ گفت بلی پرسیدند آیا در تمام این شب‌ها محکوم به اعدام و قتل وجود داشت یا بعض اوقات حکم اعدام کسی صادر نمیشد؟ گفت کمتر شبی از این سه شب بود که کسی محکوم بقتل نشود بلکه بخاطر ندارم که شبی از سه شب را بدون اجرای حکم بگذرانیم پرسیدیم هر شبی چند نفر بود گفت شبی یک یا دو سه نفری میشدند که من مأمور قتل آنها باشم، ما از این بیانات خیلی متأثر شدیم بطوریکه نفرت و انزجار عجیبی از او در دل ما پیدا شد و مدتی با حالت بهت و سکوت بودیم او که وضع تأثر و اندوه ما را دید خواست برای خود قدری بهتر کند گفت ولی من نسبت بمحکومین بمحبت رفتار میکرده و بآنها میگفتم که بروید با فامیل خود وداع کنید و اگر وصیتی دارید بکنید و قبلاً خودتان غسل کنید اگر نماز میخواهید بخوانید، بخوانید و بعداً هم به یک ضربه آنها را راحت میگردم که خیلی در زجر و شکنجه نباشند!! ما بر تأثر و اندوهمان افزود که چگونه یکنفر باین قساوت باشد و بخیال خود رعایت امور دینی هم بکند در صورتیکه تقیه و اکراه و اطاعت امر حاکم جابر ظالم شرعاً فقط در موقعی است که نسبت بتعدی و تجاوز در اموال غیر باشد ولی اگر بنای قتل نفس باشد مسلم نباید اطاعت آن حاکم جابر بنماید ولو آنکه برای خودش خطر مالی یا ناموسی یا جانی داشته باشد، و چگونه این اشخاص خجالت نمیکشند و بخیال خود جنایت‌های خود را با مخلوط نمودن بامور دینی کوچک و سبک میکنند؟!

پس از این مذاکرات من از او پرسیدم آیا شما از گذشته نادم و پشیمان و نزد وجدان خود خجالت زده و سرافکنده

^{۵۶} - در سال ۱۳۱۹ قمری فوت نمود.

نیستید و تأثری در وجود شما از این بابت نیست؟! او قدری خجل و متأثر شده و سر را بزیر انداخت و گفت من خیلی از کرده‌ها پشیمانم و پس از مرگ امیرعبدالرحمن خان توبه کرده و بخداوند ملتجی هستم و آداب دینی خود را ترک نمیکنم گفتم تنها این توبه کافی نیست زیرا قتل نفس، جنایت و حق‌الناس است باید بروید و بازماندگان مقتولین را خودتان ببینید و بآنها التماس کنید و از آنها حلیت بخواهید گفت بیشتر آنها را نمیشناسم چون عده هم زیاد بوده و باضافه بازماندگان نزدیک آنها غالباً نیستند یا مرده‌اند گفتم هر کدام را میشناسید و حیات دارند بروید و حتی الامکان از آنها طلب عفو و گذشت کنید چون شما گناهان بسیار بزرگی را مرتکب شده‌اید و عفو خداوند بستگی برضایت و گذشت بندگان او که بازماندگان مقتولین هستند میباشد، این مذاکرات و این وضع چون خیلی شگفت‌آور و تأثرانگیز بود در اینجا مشروحاً نوشته شد و امیدوارم خداوند متعال ما را بحقوق خودش و خودمان آگاه نموده و توفیقی عنایت کند که از تعدی و تجاوز دور باشیم.

کتابخانه مطبوعات سپس از سفارتخانه بیرون آمده برای دیدن کتابخانه اداره مستقل کل مطبوعات رفتیم. در افغانستان انتشارات جرائد و مجلات بطور کلی تحت نظر دولت است، و هیچکس آزادانه حق انتشار روزنامه یا مجله ندارد و اخبار و مقالات باید قبلاً سانسور شود بعداً آنرا درج کنند و در سایر مطبوعات هم دولت نظارت کامل دارد و ازینرو بحکومت دیکتاتوری شبیه است، اداره مخصوصی هم بنام اداره مستقل کل مطبوعات تشکیل شده که جزء هیچیک از وزارتخانه‌ها نیست و مستقل است و رئیس آن جزء هیئت دولت میباشد و این اداره چاپخانه مفصلی هم دارد که کتب چاپ میکند.

کتابخانه مفصل بزرگی هم برای مطالعه مراجعین ضمیمه آنست که کتابخانه دولتی میباشد و ما برای دیدن آن کتابخانه بدانجا رفتیم.

رئیس کتابخانه سید قاسم رشتیا است که موقع ورود و معرفی آقای حاج حاذقی نسبت بما خیلی محبت و احترام نمود و بطور کلی اهالی افغانستان در همه جا نسبت بما احساسات دوستانه و مودت آمیز داشتند و احترام و محبت زیاد مینمودند که معلوم میشد ایرانیان را دوست دارند.

پس از تعارفات لازمه نگارنده از عده کتب کتابخانه سؤال کردم گفتند مجموع تعداد کتب هفده هزار جلد است که مقداری از آن خطی و چهارصد جلد خطی قدیمی خیلی مرغوب است من اظهار علاقه بدیدن بعض آنها نمودم ایشان چند جلد را آوردند از جمله کتاب رشحات در ذکر حالات مشایخ نقشبندیه تألیف فخرالدین علی فرزند کاشفی سبزواری که قبلاً نامشان بردیم تاریخ کتابت آن ۹۰۹ هجری است که در زمان خود مؤلف بوده و کلیات کاتبی با خط خوب و تذهیب مرغوب و کتاب سلسله الذهب جامی که آن نیز مذهب و مرغوب بود، کتاب دیگری بنام براهین قاطعه در ترجمه صواعق^{۵۷} محرقه که اصل کتاب عبری و تألیف شهاب‌الدین احمد مشهور به ابن حجر مثنی مکی که از علمای متعصب اهل سنت بوده در سال ۹۵۰ مییاشد و ترجمه آن بقلم کمال الدین فخرالدین جرجی در تاریخ ۹۹۴ نوشته شده و این کتاب در ذکر فضائل خلفای راشدین است و در آخر هم راجع بخلافت حضرت حسن بن علی علیه‌السلام

^{۵۷} - علامه جلیل قاضی نورالله شریف الدین بن نورالدین حسینی مرعشی شوشتری (مقتول در ۱۰۱۹) کتابی نوشته بنام الصوامر المهرقة در جواب کتاب الصواعق المحرقة.

ذکرینموده و بعداً تصحیح خلافت معاویه را کرده و استدلال میکند که چون خود حسن بن علی علیه السلام خلافت را با شروطی بمعاویه واگذار نمود و معاویه هم بآن شروط وفا کرد ازینرو از آنموقع بیعد معاویه خلیفه حق بود و اخباری هم در فضایل معاویه ذکر کرده و مطالبی که ذکر نموده بعقیده نواصب نزدیکتر است تا بعقیده اهل سنت، ازینرو بعضی ابن حجر را ناصبی گفته‌اند و حتی راجع به یزید هم شرحی ذکر کرده و درباره خوبی و بدی او میگوید اختلاف است در صورتیکه غیر ناصبیان کسی در بدی یزید اختلافی ندارد و عموم مسلمین از سنی و شیعه او را تقبیح نموده و بلکه اکثریت قریب باتفاق اهل سنت هم لعن او را جائز میدانند.

کتب خطی دیگری هم در آنجا موجود بود که چون وقت مفصلی نبود ملاحظه اجمالی نمودیم، آنچه باعث تعجب و تأسف شد آن بود که این کتابخانه که مؤسسه رسمی دولتی است و باید همه قسم کتب داشته باشد اصلاً کتابی در فقه شیعه ندارد و نگارنده برای مطالعه یک مسئله فقهی و اختلافاتی که بین شیعه و اهل سنت در آن باب هست از کتب استدلالی فقه شیعه خواستم و خود مدیر کتابخانه پس از جستجوی زیاد گفت «متأسفانه کتب فقهی شیعه نداریم و چند جلد از کتب اهل سنت آورد در صورتیکه کتابخانه باید جامع بوده و دارای همه قسم کتب مختلفه بوده باشد و این دلیل نهایت تعصب جاهلانه آنها است.

ملاقات با اشخاص بعداً بگردش در شهر و دیدن کتابخانه‌ها و کتابفروشی‌ها پرداختیم و موضوعی را که بیشتر دقت داشتم مطالعه تاریخ افغانستان بود بهمین جهت در یکی از کتابفروشی‌ها تاریخ افغانستان را گرفته قدری مطالعه کردم نکته جالب توجه این بود که در ضمن نوشته بود باین مضمون که «افغانستان مملکت ما که در قدیم آنرا خراسان می‌گفتند شامل اراضی و خاک زیادی است» و در آنجا خراسان فعلی و سیستان کنونی را جزء افغانستان گفته و از عبارت آن معلوم میشد که میخواهند خراسان و سیستان را جزء افغانستان بگویند و این نهایت پروئی است چه شکی نیست که مرکز خراسان در ازمنه گذشته غالباً نیشابور و بعداً هم مشهد بوده و مرکزیت غزنه یا هرات یا مرو کمتر بوده و باضافه در همان موقع خراسان را جزئی از ایران می‌گفتند و باید دید خراسانی که امروز هم جزء ایران است کدام است و مملکت آنها هم جزء خراسانی است که از خاک ایران بوده است.

عصر چند نفر از اهالی افغان بدیدن آمدند از جمله آقای محمد قاسم واجد مدیر روزنامه انیس دیدن کردند و خیلی اظهار محبت و احترام نمودند و موقعی که خلوت شد و دیگران رفتند تشیع خود را اظهار داشته و از وضع دولت افغانستان و سختگیری که نسبت بشیعیان میکنند خیلی شکایت داشتند و گفتند: اگر بفهمند^{۵۸} تشیع یکنفر را، با او سختگیری نموده و او را از ادارات دولتی بیبانه‌های دیگر اخراج میکنند، نگارنده متأثر شده گفتم هر دولتی باید بافرد کشور خود بیک نظر نگریسته و آسایش همه را رعایت کند و هرچند مذهب رسمی دولتی وجود داشته باشد ولی سایرین نیز باید آزادی داشته باشند مخصوصاً مذهب تشیع که یکی از مذاهب بزرگ اسلامی است بلکه باید دولت حتی الامکان بکوشد که اختلافات را مرتفع کند و بین افراد جامعه روح هم‌آهنگی و یگانگی ایجاد نماید و شیعه و سنی را بهم‌دیگر نزدیک کند نه آنکه تعصبات جاهلانه را بکار برده و بآتش تفرقه دامن زند که عاقبت الامر بضرر دولت و مملکت تمام میشود ترقی هر

^{۵۸} - مطالب مذکوره و سختگیریها نسبت بشیعه و بدینی نسبت بایران و ایرانیان در حکومت سابقه بود ولی وضع و نظریه حکومت فعلی مخالف رژیم سابق است و تغییر نموده است.

جامعه و مملکت بسته باتحاد تشریک مساعی افراد با یکدیگر است و هر جا اختلاف حکمفرما باشد روی آسایش را نمی‌بینند.

پس از ایشان آقای محمد صالح پرونتا که سابقاً رئیس کمیته المپیک افغانستان بوده و بواسطه تشیع او را از کاربر کنار کرده بودند و شخص فاضل و دانشمندی است برای دیدن آمدند و چون بیگانه‌ای در مجلس نبود ایشان هم از روش دولت افغانستان گله‌مندیهائی داشتند که علاوه بر آنکه تبعیض‌هائی قائل میشود با شیعه عداوت مخصوصی دارد و مدتی در این باب مذاکره بود و باعث تأثر شدید ما شد و بعداً هم که ایشان تودیع نموده رفتند آقای حاج حاذقی با اظهار دلسوزی راجع بایشان همه بستگان ایشان را بعلاقه‌مندی بمذهب تشیع و صحت عمل و درستی ستوده گفتند: فامیل ایشان از خانواده‌های معروف و متعین کابل هستند و برادرشان از وزراء بوده و یک برادرشان هم مهندس دولتی بوده و چون دولت بتشیع ایشان پی‌برد ببهانه‌های مختلف آنها را از کار برکنار کرده و امروز خانه‌نشین هستند و بواسطه صحت عمل که دارند چون برای خود ذخیره نداشته و مکتب و تمولی ندارند پس از برکناری از کار دولتی همه آنها خیلی در زحمت و عسرت میباشند.

این موضوع خیلی باعث تأثر ما شد در صورتیکه در این دوره که اسلام این ضعف و زبونی را پیدا کرده باید دولت‌های اسلامی بکوشند اختلافات را از بین ببرند و بین افراد جامعه ایجاد اتحاد و انفاق نمایند و متأسفانه در افغانستان برعکس است چون مملکت افغان جدیدالتأسیس و متترع از ایران است اولیای آن میخواهند بکلی قطع علاقه و ارتباط بین دو خاک ایران و افغان نمایند و لازمه آنرا اینطور میدانند که نسبت بمذهب تشیع که مذهب رسمی ایران است با نظر بدینی نگاه کنند و شیعه افغان را که علاقه قلبی تامی بایرانیان دارند و در فشار و مضیقه بگذارند بلکه مردم عموماً هم شیعه و هم سنی مگر معدودی از جهال مایلند که بهم نزدیک شوند و حتی هر دو دسته نسبت بما خیلی محبت مینمودند و در هر جا که خود را معرفی کرده میگفتیم که برادران اسلامی شما از ایران میباشیم خیلی مهربانی میکردند ولی تزییقات دولت مانع نزدیکی بیشتر آنها است.

روز بعد برای بازدید آقای پرونتا رفتیم بعداً برای تعقیب کارهای توقف و گذرنامه بسفارتخانه رفتیم و از آنجا بیرون آمده با آقای جذبی برای بازدید آقای واجد رفتیم و از ایشان اوضاع مملکت افغانستان را از نظر کلی سؤال نمودیم ایشان باز از اوضاع خیلی شکایت داشتند و علاقمندی افغان‌ها را نسبت بایرانیان ذکر کردند از وضع جرائد افغان سؤال کردم گفتند: جرائد همه تحت نظر دولت است و مدیران و کارمندان جرائد نیز از دولت حقوق میگیرند.

سپس برای اشتراک روزنامه انیس مذاکره نمودم و وجه اشتراک را پرداختم بعداً ایشان یک جلد از دیوان اشعار خود را بنگارنده و یک جلد هم با آقای جذبی اهداء نمودند و ما اظهار تشکر کرده و مذاکرات دیگری هم شد بعداً تودیع نموده بیرون آمدیم و برای ناهار بمنزل آقای حاج حاذقی که در همانجا بودیم رفتیم. عصر آقای عبدالرحمن خان سهیمی اهل کابل که نمایندگی جرائد و مجلات ایران را داشت دیدن نمود و از وضع جرائد ایران در افغانستان پرسیدیم؟ گفتند: مردم افغان نسبت بجرائد ایران علاقمندند و خریداران جراید زیادند در این موقع آقای عبدالله‌خان رشیدی آذربایجانی که برای کار تجارت بکابل آمده و نسبت بایشان سختگیری زیادی میشد و مدتی بود که در افغانستان بلا تکلیف بودند با فرزند خود آقای هوشنگ رشیدی برای ملاقات آمدند و از وضع افغانستان و سختگیری که نسبت بایرانیان میشود خیلی شکوه داشتند و گفتند من برحسب تشویق وزیر خارجه افغانستان باینجا برای تجارت آمدم ولی اکنون قریب دو سال است نسبت بمن سختگیری میشود و تکلیف مرا تعیین نمیکند و خسارات زیادی متحمل شده‌ام و همین سختگیری‌ها

سبب شده که ایرانیان علاقه‌ای بآمدن و ماندن افغانستان ندارند و در کابل ایرانی که مشغول کار باشد و سکونت داشته باشد تقریباً وجود ندارد.

خاندان مجددی پس از رفتن آنها آقای محمد هاشم مجددی دیدن کردند، ایشان از خاندان معروف مجددی و از محترمین سلسله نقشبندیه هستند و فرزند آقای محمد صادق مجددی و فامیل ایشان از احفاد شیخ احمد سرهندی میباشند.

سرهند از شهرهای هندوستان و شیخ احمد فاروقی معروف بمجدد الف ثانی از معروفترین مشایخ نقشبندیه است که طریقه مجددی از فرقه‌های نقشبندیه منسوب بایشان است و پیروان زیادی در هندوستان و پاکستان و افغانستان دارند و مرکز جانشینان ایشان افغانستان میباشد، در سال ۹۷۱ متولد شده و سلسله نسب صوری ایشان بخلیفه ثانی به سی و دو واسطه میرسد، شرح حال ایشان در کتاب عمده المقامات تألیف خواجه حاج محمد فضل‌الله از احفاد شیخ (متولد ۱۱۸۴ و متوفی ۱۲۳۸ در قندهار) که در ذکر حالات ائمه اطهار علیه‌السلام و مشایخ نقشبندیه است مذکور گردیده.

شیخ احمد در سلسله قادریه و چند سلسله دیگر از سلاسل طریقت وارد شده و بعداً بطریقه نقشبندیه گرائیده و در آن طریقه صاحب مقاماتی گردید و شهرتی بهم رسانید و امروزه نام او را در آن طریقه با نهایت تعظیم و احترام ذکر میکنند و مقام او را بلندتر از سایر مشایخ میدانند و او را بامام ربانی نام میبرند، مکاتیب ایشان در دو جلد مفصل چاپ شده و معروف بمکاتیب امام ربانی صاحب است که در آن فرقه خیلی طالب دارد، نگارنده آنرا دیده‌ام در آن کتاب دعوی کشف و شهودهایی برای خود میکند و مشاهدات خود را در بعض مکاتیب که بمرشد خود نوشته مفصل ذکر نموده‌اند در بعض آنها مشاهداتی برای خود ذکر کرده که خود را بالاتر از بسیاری از انبیاء و اولیاء و ائمه هدی علیه‌السلام مشاهده کرده‌اند که بعقیده ماخلاف ادب بلکه اشتباه است زیرا ما مقام ائمه هدی علیه‌السلام را مافوق سایر بزرگان میدانیم و معتقدیم که همه خوشه‌چین خرمن آنان و از خوان آنها فیض میبرند بعض مطالب دیگر نیز در آن مکاتیب موجود است که مطابق سلیقه و عقیده نگارنده نیست، وفات شیخ در ۲۹ صفر سال ۱۰۳۴ قمری بوده و در همان سرهند از دنیا رفت و مدفون گردید و چون بمجدد الف ثانی معروف بود فرزندان ایشان بمجددی معروف شدند.

هفت فرزند ذکور داشت بنام شیخ محمد صادق و شیخ محمد سعید و امام محمد معصوم و محمد اشرف و شیخ محمد فرخ و شیخ محمد عیسی و شیخ محمد یحیی، شیخ محمد صادق یک فرزند داشت بنام شیخ محمد، و شیخ محمد سعید ملقب بخازن‌الرحمه در سال ۱۰۷۱ وفات یافت و شیخ عبدالاحد و خواجه علیرضا از فرزندان او بودند شش پسر دیگر هم داشت و محمد معصوم ملقب بعروة الوثقی در نهم ربیع‌الاول ۱۰۷۹ وفات نمود و فرزندان زیاد بودند که چند نفر آنها سمت خلافت او را داشتند و فرزند بزرگش شیخ محمد صبغة‌الله، اکبر خلفای او بود ملقب به قیوم الزمان که در نهم ربیع‌الثانی ۱۱۲۲ وفات نمود، بطور کلی احفاد شیخ محمد سرهندی خیلی زیاد و امروز در ممالک هند و پاکستان و افغانستان طائفه مجددی و احفاد شیخ بسیارند ولی خلفای سلسله اکنون در کابل میباشند.

آقای محمد هاشم مجددی نیز از محترمین این سلسله و پسر عم شیخ فعلی طریقت نقشبندیه میباشند و پدرشان محمد صادق مجددی که نگارنده پس از مراجعت از سفر حج، ایشان را در مصر ملاقات کردم و در آنموقع سفیر افغانستان در مصر بودند فرزند غلام قیوم هستند. آقای محمد هاشم ورود ما را خیر مقدم گفته و اظهار محبت نمودند پس از تعارفات

معموله و اظهار مسرت از ملاقات ایشان، سؤال کردم آقای محمّد صادق مجددی که در سال ۱۳۲۹ سفیر افغانستان در مصر بودند و من در آنجا با ایشان ملاقات کردم با شما چه نسبت دارند؟ گفتند ایشان قبله گاهی من (یعنی پدر) میباشند و من هم مدتها در خدمت ایشان در مصر بودم و چند سال است مراجعت نموده‌ام، گفتم ایشان فعلاً در کجا هستند؟ گفتند ایشان در مدینه منوره مجاور شده‌اند سپس از نسبت ایشان با مرحوم نورالمشایخ رئیس سلسله نقشبندیه پرسیدم؟ گفتند ایشان کاکای من بودند (در افغانستان عمو را کاکا و خالو را ماما و برادر بزرگتر را لالا میگویند) و فرزند ایشان آقای ابراهیم جان که خلیفه ایشان میباشند پسر عموی من هستند.

گفتم شغل اداری هم دارید یا نه؟ گفتند در وزارت معارف کار میکنم، از وضع معارف آنجا پرسیدم؟ گفتند نسبت بوضع افغانستان خیلی خوب است و تعلیم و تربیت در همه مدارس حتی مدارس عالیه مجانی است و حتی در مدارس ابتدائی قلم و کاغذ و دفتر هم مجانی بشاگردان داده میشود گفتم این امر بسیار پسندیده و کمک شایانی باشاعه تعلیمات میکند و قدم بزرگی برای باسواد کردن مردم میباشد.

از موقع و وضع امتحانات مدارس پرسیدم؟ گفتند: امتحانات مدارس اینجا از نیمه قوس (آذر) شروع میشود و تعطیلات اینجا در زمستان است نه تابستان چون هوای افغانستان در زمستان خیلی سرد بطوریکه روابط بعض شهرها نیز مقطوع و راهها مسدود میشود و تهیه سوخت و مرتب نمودن مدارس از حیث گرمی اطاق و حضور شاگردان باشکال برخوردار میکند و سردی هوا برای محصلین خیلی مشکل است لذا در زمستان بجای تابستان تعطیل میشود، سپس گفتم در مجله «المسلم» که مجله العشره المحمديه هم نام دارد و در مصر چاپ میشود و ناشر افکار تصوف آنجا میباشد در شماره دهم سال ششم ماه جمادی الاولی ۱۳۷۶ نوشته شده که دو نفر از سلاطین جهان در رشته تصوف وارد هستند یکی اعلیحضرت محمّد ظاهر شاه پادشاه افغانستان که در رشته نقشبندیه واردند و دیگری اعلیحضرت ملک ادریس سنوسی^{۵۹} که در رشته سنوسیه وارد و شیخ آن طریقه میباشند اطلاع شما در این باب چیست؟ گفتند اعلیحضرت محمّد ظاهر شاه خیلی اظهار محبت و ارادت میکنند ولی داخل در سلسله نیستند، اعلیحضرت ملک ادریس خودشان وارد طریقه سنوسیه و شیخ طریقه میباشند و قبلاً در مصر بوده‌اند و با پدر من خیلی محبت و علاقه داشتند و من هم بارها ایشان را ملاقات کرده‌ام، پرسیدم چطور شده که با داشتن مقام روحانیت و پیشوائی یک رشته از طریقت قبول سلطنت نموده‌اند؟ گفتند چون مردم لیبی نسبت بایشان کمال علاقه را دارند و از ایشان لایقتری را نیافته‌اند از ایشان تقاضا نموده و ایشان قبول نمیکردند و بعداً بواسطه اصرار و ابرام اهالی مجبور بقبول شدند.

آنگاه آقای جذبی از عده افراد نقشبندیه پرسیدند؟ گفتند در همه افغانستان در حدود یک میلیون میباشند ولی عده آنها را در خارج افغانستان اطلاع ندارم، سپس ایشان تودیع نموده رفتند.

پغمان صبح روز سه‌شنبه برای دیدن پغمان که نزدیک شهر کابل و از بیلاقات زیبا و خوش منظره و خیلی خوب میباشد و ۲۵ کیلومتر تا کابل فاصله دارد رفتیم، کلمه پغمان هرچند فعلاً مفرد و یک کلمه محسوب میشود ولی بعقیده نگارنده مرکب از دو کلمه باغ و مان میباشد زیرا بواسطه طراوت و صفا و اشجار انبوه و زیادی که دارد همه آن بیک باغ میماند ازینرو در ابتدا باغمان (یعنی بیاغ میماند) گفته شده و بعد ابر حسب کثرت استعمال پغمان شده است.

^{۵۹} - ملک ادریس بعد از کودتای سرهنگ معمرالقذافی از سلطنت خلع شد و رژیم سلطنت ملغی گردید.

پغمان قسمت ییلاقی شهر کابل و کاخ ییلاقی سلطنتی در آنجا و بیشتر وزراء و رجال و اعیان مملکت عمارت‌های بسیار زیبا و مدرن در آنجا ساخته‌اند و خیلی دیدنی است، ما صبح زود با تاکسی برای دیدن آنجا رفتیم. تاکسی در افغانستان خیلی زیاد نیست و محل معینی هم دارند که غالباً باید در همانجا سوار شوند مگر آنکه تصادفاً مسافری در جای دیگر داشته باشد که پیاده شود و کرایه تاکسی در کابل بقرار هر کیلومتر دو افغانی و شانزده پول است و هر صد پول یک افغانی است که باصطلاح آنها عبارت از دو قران باشد و پول افغانی در آن موقع با پول ایران که ما تبدیل نمودیم در مشهد هر هزار افغانی یکهزار و ششصد و سی ریال (۱۶۳ تومان) و در هرات یکهزار و ششصد و شصت ریال تبدیل نمودیم بنابراین کرایه تاکسی در هر کیلومتر تقریباً سه ریال و هفت شاهی ایرانی میشد و این قیمت با مقایسه گرانی نفت و بنزین زیاد نیست نهایت آنکه چون تاکسی‌ها محل معینی دارند کرایه مراجعت بهمان محل را هم میگیرند بنابراین اگر کسی یک راه بخواهد برود کرایه او دو برابر قیمت مذکور میشود.

پغمان در دامنه کوه و در جنوب غربی کابل واقع شده و دارای آب و هوای خوب و مناظر بسیار زیبایی است و همه آن پر از درختهای تنومند و انبوه میباشد، ابتدا باغ سلطنتی را که روی تپه‌ای واقع شده گردش نمودیم این باغ خیلی زیبا و دارای چند طبقه بوضع طبیعی مطابق بالا رفتن تپه میباشد و از بالا پائین دارای مناظر مختلف و گلکاری‌های زیاد و اقسام مختلف درختان زیبا است و در طرف شرقی آن پله‌هایی است که بطرف پائین میرود و خیلی زیبا ساخته شده و در آنجا محوطه‌ای واقع شده که جلو آن حوض زیبایی است که آب از چندین متر ارتفاع از طبقات سنگی ساخته شده و بالای آن بشکل محرابی است ریزش میکند و بدان حوض می‌آید و در یک طرف آن عمارت سلطنتی است و باز در طرف پائین آن استخر مفصل زیبایی است و تمام اطراف اینها را درختان انبوه احاطه نموده و در قسمت بالا که خیلی وسیع و دارای گلکاری‌های زیاد و درختان میوه‌دار بسیار در هر طبقه میباشد جویهای آن از سنگ مرمر ساخته شده است عمارت‌های دیگری هم از مؤسسات دولتی یا رجال افغانستان در آنجا موجود است از جمله عمارت عمومی پادشاه افغانستان و چندین عمارت مجلل دیگر در خلال درختان انبوه خودنمایی میکند دروازه سنگی خیلی زیبایی هم برای پغمان تهیه نموده‌اند.

فاکولته شرعیات پس از گردش مختصری در پغمان برای دیدن فاکولته شرعیات که مدرسه عالی دینی است و در پغمان میباشد رفتیم فاکولته لغت فرانسوی بمعنی دسته معلمین و یک شعبه در یک علم میباشد و برای مدرسه عالی در بعض جاها اصطلاح شده است این مدرسه در باغ بزرگ بسیار مصفائی که دو قسمت عمارت بشکل دو آپارتمان مجزی دارد و در وسط باغ واقع شده‌اند قرار گرفته و کلاسها در مواقعی که بارندگی نیست و هوا مساعد است در زیر سایه درختان تشکیل میشود از جمله در آن موقع که هوا بسیار خوب و مساعد بود بیشتر کلاسها در زیر سایه درختان بزرگ انبوه تشکیل شده و صندلی‌های هر کلاس را حلقه‌وار گذاشته و معلم برای شاگردان آن کلاس تدریس میکرد.

موقعی که وارد شدیم از یکی از افراد آنجا تقاضای ملاقات با رئیس مدرسه نمودیم ما را بطبقه فوقانی هدایت نمودند در این بین دو نفر آمده بما خوش آمد گفتند یکی از آنها عربی تکلم میکرد نگارنده اسم و ملیت ایشان را پرسیدم؟ گفتند نام من عبدالعالی مصطفی و اهل مصر میباشم و برای تدریس ادبیات عربی مصری مرا خواسته‌اند و اکنون در متوسطه تدریس عربی میکنم نام آن شخص دیگر را پرسیدم؟ گفتند محمد ولیخان مدرس ادبیات مدرسه میباشد در این بین شخص دیگری آمده دست داد و خوش آمد گفت آقای محمد ولیخان معرفی کردند که ایشان آقای محمد

سرورخان معاون قسمت متوسطه مدرسه شرعیات میباشند من از ملاقات این آقایان اظهار مسرت نمودم و بعداً ما را باطابق خودشان راهنمایی کردند در این بین دیگری وارد شده و محبت کرد گفتند آقای عبداللطیف خان معاون فاکولته و قسمت عالی میباشند.

آنگاه نگارنده گفتم چون من دارای لباس روحانیت، و تحصیلاتم در علوم دینی بوده همواره بملاقات دانشمندان مخصوصاً علمای مذهبی و بدیدن مدارس دینی خیلی علاقه‌مند بوده و میباشم و از طرفی یکنوع ارتباط و نزدیکی بین علاقه‌مندان بمذهب و علم موجود میباشد که همان امر باعث نزدیکی بین آنها میگردد، آقای جذبی را هم معرفی نموده گفتم ایشان نیز از دانشمندان محترم تهران و سال‌ها بشغل بزرگ تعلیم و تربیت و خدمت بفرهنگ اشتغال داشته و با آنکه اکنون برحسب میل و اصرار خودشان بازنشسته شده‌اند مع‌ذلک روی علاقه قلبی که بعلم و فرهنگ دارند مخصوصاً بعلم مذهبی و دینی علاقه وافری دارند ازینرو ایشان نیز مانند من میل زیاد و شوق بسیار بدیدن این مؤسسه علمی دینی داشتند و خیلی خوشوقتم از اینکه این توفیق برای ما حاصل شده است ایشان خیلی اظهار بشاشت و مسرت نموده گفتند ما نیز فکر شما را بسیار می‌پسندیم و از ملاقات شما خیلی مسروریم و امیدواریم این علاقه‌مندی در بین ما زیادتر گردد و رشته ارتباط دینی و علمی و ملی محکمتر شود آنگاه من از وضع علاقه دولت و ملت افغانستان نسبت بامور و علوم دینی سؤال نمودم؟ گفتند بحمدالله توجه هر دو نسبت بامور مذهبی خیلی خوب است و همین مدرسه تحت نظر دولت اداره میشود و در قسمت عالی، شاگردان آن نیز شبانه روزی هستند و از طرف دولت مخارج آنها داده میشود.

آنگاه آقای جذبی اظهار داشتند من از اینکه دولت و ملت افغانستان را نسبت بامور دینی علاقه‌مند می‌بینم خیلی خوشوقتم و باعث بسی مسرت است که اولیای امور مراقب تربیت دینی هستند و وزارت معارف توجهی بمدارس دینی دارد چیزی را که خیلی ضروری و لازم میدانم آنست که آقایان معلمین این قبیل مدارس از متوسطه و عالی باید بکوشند و در ذهن محصلین رسوخ دهند که اختلاف و تعصبات جاهلانۀ مذهبی باعث انحطاط و ذلت ما میشود و باید نسبت بهمۀ مذاهب اسلامی از شیعه و سنی و غیره بیک‌نظر نگریسته و همه را برادر بدانیم چون این طبقه مریبان دینی آیندۀ جامعه میباشند باید در تربیت صحیح آنها کوشید تا بتوانند آنچه را صلاح جامعه است بدون رعایت حب و بغض شخصی و تعصبات بيمورد بافرااد تلقین کنند آقای عبداللطیف خان گفتند ما نیز همین عقیده را داریم و امیدواریم بتوانیم این نظریه را تعقیب کنیم.

آنگاه من با آقای عبدالعالی گفتم افغانستان را نسبت بمصر چگونه دیدید؟ گفتند: البته کشور مصر خیلی جلوتر و بلکه از همه ممالک عربی نیز، هم از حیث تمدن و هم از جهت علم و صنعت مقدم است ولی افغانستان هم رو بترقی و تکامل نهاده و دولت کوشش زیادی در ترقی مملکت میکند گفتم اتفاقاً من هم دوبار بمصر و اردن و چندبار هم بممالک عراق و سوریه و لبنان مسافرت نموده و بحج مشرف شده و عربستان سعودی را دیده‌ام و همانطور که گفتید هیچکدام از آنها بپایه مصر نمیرسد.

سپس پرسید شما زبان عربی را در کجا تحصیل کرده‌اید؟ چون خوب تکلم میکنید گفتم اظهار محبتی است که میکنید و باعث تشکر من است و گر نه من اتفاقاً خیلی سخت و بی ترتیب عربی را تکلم میکنم و تحصیلات عربی و ادبیت را در ایران و موطن خود بیدخت گناباد انجام داده و بر اثر مسافرت‌هایی که بممالک عربی نموده و مختصری پراتیک کرده‌ام میتوانم زبان عربی را بطور مغلوط و درهم شکسته تلفظ کنم ولی متأسفانه نمیتوانم بطور کامل تکلم نمایم پرسیدند مگر در ایران هم زبان عربی تحصیل میشود؟! گفتم اتفاقاً در ایران در همه شهرها بلکه بیشتر دهات مدارس دینی

برای تحصیلات مذهبی موجود و مردم علاقه زیادی بعلم دینی دارند و در همه آنها مقدم بر همه چیز زبان و ادبیات عرب تدریس میشود و چون زبان دینی ما زبان عربی است و قرآن و اخبار مأثوره از پیغمبر و خاندان عترت و طهارت تماماً بزبان عربی است ازینرو دانستن آن در حقیقت لازم است و فهم علوم دینی و تتبع در آنها بدون زبان عربی میسر نیست.

وباضافه چند مدرسه هم از طرف حکومت برای تحصیل علوم دینی تأسیس شده از جمله فاکولته شرعیات در تهران که بنام دانشکده معقول و منقول^{۶۰} معروف میباشد و برنامه مفصل و کاملاً مرتبی دارد و میتوانیم بگوئیم برابری با جامع از هر شما میکند، در مدارس دیگر هم که برای تحصیل علوم دیگر است زبان عربی در بیشتر کلاسها تدریس میشود و زبان خود ما نیز با زبان عربی امتزاج پیدا کرده از اینجهات است که ما علاقه کامل بزبان عربی داریم ایشان خیلی تعجب نموده و تحسین کردند، سپس برای آنکه موقع تدریس ایشان بود تودیع نموده رفتند بعداً از آقای عبداللطیف خان نام رئیس مدرسه را پرسیدم؟ گفتند نام ایشان آقای عبدالحق خان است و اکنون بشهر کابل رفته اند از تأسیسات و دوره مدرسه سؤال نمودم گفتند مدرسه دارای دو قسمت است یکی متوسطه که قبلاً دوره آن شش صنف (شش کلاس) بوده و اخیراً سه صنف شده که همان دوره دوم باشد که عبارت از صنف ده و یازده و دوازده است و دیگر فاکولته که قسمت عالی آنست و آن دارای چهار صنف است و فارغالتحصیل از آن مدرسه قاضی یا مفتی یا دارای یکی دیگر از مناصب دینی میشود بعداً سؤال کردم آیا زبان خارجی هم تدریس میشود گفتند بلی زبان عربی و انگلیسی تدریس میشود گفتم البته زبان عربی هرچند خارجی است ولی در حقیقت زبان ثانوی ممالک اسلامی محسوب میشود زیرا زبان مذهبی ما است ازینرو نمیتوانیم آنرا زبان خارجی بنامیم و زبان خارجی هم چه انگلیسی چه فرانسه یا غیر آنها لازم است تا کسانی که فارغالتحصیل میشوند بتوانند در ممالکی که بآن زبان تکلم میکنند تبلیغ دینت اسلام بنمایند و جواب آنها را بدهند.

سپس بهمراهی آقایان برای دیدن بعض کلاسها رفتیم ابتدا بصنف چهار که سال آخر دانشکده بود و در زیر سایه یکی از درختان تشکیل شده بود رفتیم درس آن کلاس در آن ساعت درس ادبیات عرب و خواندن عبارات عربی بود و استاد آن سید هاشم خلیل مصری بود ابتدا با استاد تعارفات معموله را بجا آورده و ایشان چند صندلی بما اختصاص داده نشستیم و من از وضع تدریس ایشان سؤال نمودم؟ گفتند ابتدا دستور میدهم که یکی از شاگردان عبارت را بخواند تا بطرز تکلم عربی امروز واقف شوند و بعداً مطلب را با همان زبان عربی برای آنها شرح میدهم که مجبور باشند در درک مطلب دقت نمایند نگارنده طرز تدریس ایشان را پسندیده گفتم برای آشنا شدن بزبان عربی خواندن عبارات و دقت در صحت قرائت آنها و همچنین پراتیک خیلی لازم است بعداً خواهش کردم که مشغول تدریس شوند ایشان گفتند کتاب درسی ما منتخبی از مواعظ و نصایح و دستورات بزرگان است و اکنون فرمان امیرالمؤمنین علی کرم الله وجهه برای مالک اشتر مورد مذاکره است پس بیکی از شاگردان دستور دادند که عبارت را بخواند و او نیز عبارت را خیلی خوب خواند که معلوم شد در تصحیح عبارت خیلی دقت میکنند استاد هم بعداً شروع بشرح و بیان آن نمود آنگاه نگارنده ایشانرا در امر تدریس تمجید و تشویق نموده و با ابراز مسرت بواسطه ضیق وقت تودیع کرده بیرون آمدم.

آیا اجتهاد برای پیغمبر جایز است سپس بکلاس اول عالی که آن نیز در سایه درخت دیگری تشکیل

^{۶۰} - اکنون بنام دانشکده الهیات موسوم میباشد

شده بود رفتیم و با اجازه استاد نشستیم استاد آن قسمت آقای محمدخان بود و از روی کتاب حسامی تألیف نظام‌الدین الحسامی در اصول، تدریس اصول فقه بمذهب حنفی مینمود نگارنده پس از تعارفات معموله خواهش کردم که درس را ادامه دهند و ایشان مجدد شروع نموده و این مسئله را بحث میکردند که آیا برای پیغمبر در موقعی که وحی نازل نمیشد اجتهاد جایز بود یا نه؟ بعضی گفته‌اند پیغمبر هم میتواند بعقل خود اجتهاد کند زیرا عقل او از عقول همه ماها کاملتر بود و در صورتیکه برای ما اجتهاد جائز است برای او بطریق اولی جائز بود، و بعضی گفته‌اند میتواند تا سه روز صبر کند اگر حکم مورد ابتلاء و احتیاج بوحی معلوم میشد فبها والا میتواند اجتهاد کند و بعضی هم گفته‌اند اگر وقت موضوع مورد احتیاج ضیق بود و میگذشت برای او هم اجتهاد در آنموقع جائز والا صبر کردن تا آنکه وحی برسد لازم بود سپس صاحب کتاب میگوید عقیده حق که عقیده حنیفه است آنست که طبق آیات شریفه که دلالت بر لزوم تدبیر و تعقل در امور میکند بر هر فردی لازم است که در امور تدبیر و تعقل نماید و بعقل خود رجوع کند و پیغمبر نیز دارای قوه عاقله است و باید آن را بکار برد از این رو پیغمبر نیز موقعی که حکم مورد ابتلاء بوحی معلوم نباشد اجتهاد جائز است لیکن وقتی اجتهاد کرد در اجتهاد خود هیچگاه خطا نمی‌کند ولی دیگران ممکن است در اجتهاد خود خطا کنند و اجتهاد او حکم وحی را دارد.

نگارنده با تعجب گفتم پس و ما یناطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی چه معنی دارد و اگر پیغمبر هم محتاج باجتهاد باشد فرق بین او و ما چیست؟ گفت البته اجتهاد او هم در حکم وحی است گفتم قضیه قطع شدن وحی در مدت چهل روز و جواب ندادن حضرت بسؤال کنندگان تا وقتیکه وحی نازل شد دلالت بر این میکند که هیچوقت بدون وحی کاری نمیکرد و باضافه چون تعیین تکلیف برای مکلفین در موقع حاجت بر شارع که خداوند باشد لازم است پس تأخیر در تعیین حکم و نازل نشدن وحی در آنموقع خلاف منظور است ایشان گفتند: عقیده حنیفه این است که بیان کردیم و عقل او را در حکم وحی میدانیم نگارنده بیش از این مناسب ندانستم که در آن باب سخن گویم و ساکت شدم ولی این مسئله حقیقتاً باعث تعجب بلکه تأسف من است! که چرا در کتب اصول ذکر شود در صورتیکه در حقیقت خلاف منظور از تشریح و مخالف صریح قرآن است در اینجا مناسب میدانم این مسئله را که اختصاص بکتب اصول اهل سنت دارد مختصری شرح داده و اقوال آنها را در آن باب ذکر کنم.

اهل سنت در این باب اختلاف دارند جمعی از آنها از جمله ابوعلی^{۶۱} جبائی و ابوهاشم^{۶۲} و ابن حزم^{۶۳} و ابومنصور^{۶۴} مانند علمای امامیه معتقدند که برای پیغمبر بهیچوجه اجتهاد جائز نیست و برای سایر انبیاء نیز جائز نیست بلکه احتیاج ندارند زیرا تأخیر بیان از موقع حاجت برای حکیم جائز نیست و هر موقع حکمی مورد لزوم باشد بوسیله وحی بانبیاء القا میشود که ما یناطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی دلیل آنست بلکه بعضی پیروان این عقیده در اهل سنت نیز معتقدند که قول باجتهاد نبی تا چه رسد باجتهاد و جواز خطای او بدعت بسیار زشتی است و بیهقی بسند خود نقل میکند که عمر بر منبر گفت «یا ایها الناس ان الرأي انما کان من رسول الله صلی الله علیه و آله مصیبا لان الله تعالی بر به و انما هو منا الظن

^{۶۱}- ابوعلی محمد بن عبدالوهاب بن سلام بن خالد بن عمران بن ابان اهل جباء بضم جیم و تشدید باء از بلاد خوزستان متولد ۲۳۵ و متوفی در ۳۰۳ هجری

^{۶۲}- ابوهاشم عبدالسلام بن محمد جبائی معتزلی متولد ۲۴۷ و متوفی در ۳۲۱.

^{۶۳}- ابومحمد علی بن احمد بن سعید بن حزم متولد سلخ رمضان ۳۸۴ در قرطبه اسپانیا متوفی در ۲۸ شعبان ۴۵۶.

^{۶۴}- ابومنصور مهلهل بن امیر مجد الملک ابی الضیاء بدران نابلسی که نسبش بحسان بن ثابت میرسد متوفی در ۵۶۸.

والتكليف» یعنی ای مردم رأی پیغمبر همواره درست است زیرا خدایتعالی حقایق را باو مینمایاند و فقط رأی ما است که روی ظن و گمان و یا تکلف است و بیهقی در کتاب مدخل خود میگوید که آنچه به پیغمبر وحی شده دو نوع است یکی آن وحی که تلاوت میشود (یعنی جزء قرآن است) و دیگر آنچه تلاوت نمیشود پس بنابراین چگونه بر او خطا جاز است و مؤید این عقیده است آنچه آنها از عبدالله بن عمر نقل کنند باین مضمون که گفت: من هرچه از پیغمبر می شنیدم و میخواستم حفظ کنم مینوشتم قریش مرا از آن نهی کردند و گفتند چرا هرچه از پیغمبر میشنوی مینویسی در صورتیکه او نیز بشری است؟! و در حال خوشی و غضب تکلم میکند (یعنی ممکن است مانند سایر بشر تحت تأثیر احساسات واقع شود) بعداً من از نوشتن منصرف شدم خبر به پیغمبر رسید فرمود: همه را بنویس سوگند بآنکه جان من در اختیار اوست که از دهن من جز کلام حق خارج نمیشود» ابوحنیفه و پیروان او و جمع دیگر از پیروان سایر مذاهب اهل سنت و علی بن عیسی و بلخی اجتهاد را برای پیغمبران عموماً جاز میدانند و میگویند همانطور که خداوند سایر بندگان را مخاطب و مکلف قرار داده انبیاء را نیز مشمول همان خطاب نموده و برای آنها نیز تکلیف هست و امر بتدبّر و تعقل برای آنها نیز موجود است و آیه ماینطبق عن الهوی اختصاص بآیات قرآنیه دارد و ردّ گفته مشرکین است که میگفتند: انما يعلمه بشر و باضافه اجتهاد او هم حکم وحی دارد و اطاعت او در همه جا واجب است و خودش هم فرموده «الاولای قد اوتیت القرآن و مثله معه» یعنی قرآن و مثل قرآن بمن داده شد و آنچه مثل قرآن است همان احکام اجتهادیه او است.

قائلین بجواز هم دو دسته شده اند بعضی میگویند پیغمبر در اجتهاد خود بهیچوجه خطا نمیکند چون او از خطاء و لغزش معصوم است ولی دسته دیگر برخلاف این گفته معتقدند که او نیز ممکن است در اجتهاد خود مانند سایر مجتهدین خطا کند چون او نیز بشری است که ان نحن الا بشر مثلکم ولی اگر در اجتهاد خود در احکام دینی که تکلیف دیگران را تعیین میکند خطا کند بر خداوند است که فوری بواسطه وحی او را بر خطای خود آگاه نماید تا حکم اجتهادی که بر خطا بوده شرعیت پیدا نکند و عمل بدان نشود ولی اگر اجتهاد در امور دنیوی باشد بر فرض هم که خطا باشد نزول وحی برای آن لازم نیست زیرا وظیفه پیغمبر تعیین تکالیف دینی است ولی در امور دنیوی مانند دیگران است ازینرو در بسیاری از امور با آنها مشورت میکرد و بلکه گاهی رأی آنها را بهتر از نظریه خود می پسندید ازینرو جواز اجتهاد او را در امور دنیوی اجماعی میدانند این دسته استدلال میکنند باینکه روزی پیغمبر صلی الله و علیه و آله بر جمعی که مشغول تأبیر و تلقیح درخت خرما بودند گذشت حضرت فرمود «لو ترکتموه لصلح» یعنی اگر او را بحال خود بگذارید و ترک تأبیر کنید خودش خوب میشود آنها هم قبول کردند و اتفاقاً برعکس شد و فاسد گردید خدمت حضرت رسیدند و قضیه را عرض کردند فرمود «انتم اعلم بامور دنیاکم» یعنی شما بامور دنیوی خود از من داناترید و استدلالات دیگری هم از این قبیل میکنند.

ولی علمای شیعه اتفاق دارند براینکه پیغمبر خدا بهیچوجه اجتهاد بعقل خود نمیکند و هر موقع حکمی مورد حاجت شد خداوند منان بوسیله وحی او را اعلام میکند و دستور میدهد و بلکه معتقدند که جانشینان او نیز که دوازده نفر معصوم میباشند محتاج باجتهاد عقلی در احکام دینی نیستند بلکه آنچه از احکام بیان کنند بواسطه الهام از غیب بر دل آنها ریزش میکند و القاء میشود و آنها بدیگران میرسانند و دستور میدهند ازینرو آنچه آنها هم بگویند حکم خدا و قطعی است و احتمال خطا در آن نمیروود و برای پیغمبر و جانشینان او که از راه وحی یا الهام حقایق بر آنها مکشوف میگردد و علم حاصل میشود احتیاجی باجتهاد و ظن و قیاس نیست و حتی در کتب اصول شیعه بهیچوجه این مسئله را ذکر نمیکنند چون از امور مسلّمه نزد آنهاست و بحث در این امر را واهی و در حقیقت موجب تزییع وقت میدانند و آنرا خلاف عقل و

مذهب گویند چون صریح آیه «ان هو الا وحی یوحی» رد آن میکند و امثال این مسائل در کتب اصول مذاهب اربعه اهل سنت زیاد است که شیعه چون آنها را مخالف اصول عقاید مذهبی خود میدانند بهیچوجه آنها را ذکر نکرده‌اند مگر عدّه قلیلی در ضمن مطالب دیگر که منظور آنان هم ردّ عقیده اهل سنت است چنانکه شیخ ابوعلی طبرسی در تفسیر خود موسوم به مجمع‌البیان در ذیل آیه شریفه «و داود و سلیمان اذ یحکمان فی الحرث» در سوره انبیاء مختصری در آن‌باره اشاره نموده و عقیده اهل سنت را رد کرده است.

مذاکرات مذهبی پس از مذاکراتی که در این باب با آقای خانمحمدخان شد از علاقه محصلین بتحصیل ابراز خوشوقتی کرده و با ایشان و دانشجویان خداحافظی نموده حرکت کردیم ولی دو نفر معاون فاکولته و دبیرستان خیلی اصرار داشتند که برای نهار نزد ایشان بمانیم لیکن ما چون وعده کرده و اطلاع نداده بودیم عذر خواسته و تشکر کردیم و بکابل برگشتیم و برای نیم ساعت بعدازظهر وارد کابل شده و بسفارتخانه منزل آقای سفیر کبیر که دعوت کرده بودند رفتیم در آنجا آقای مهندس منیعی را که از مهندسین وزارت کشاورزی ایران و طبق دعوت دولت افغانستان برای اصلاح درختهای پسته و مهیا کردن درختهای بنه برای پیوند پسته روز پیش با هواپیما وارد شده بودند ملاقات نمودیم و آشنائی حاصل شد و نیز آقای محمد سرورخان گویا شاعر معروف افغانستان در آنجا بودند و آقای سفیر ما را بیکدیگر معرفی نمودند و مذاکرات دوستانه و ادبی با آقای گویا در موقع نهار بعمل آمد سپس ایشان از رشته سلسله ما پرسیدند گفتیم سلسله طریقتی ما بحضرت شاه نعمت‌الله ماهانی کرمانی میرسد و از ایشان نیز متصلاً تا امام علیه‌السلام مضبوط است پرسیدند اساس تصوف چیست؟ گفتیم عرفاء و صوفیه میگویند اصل و پایه همه اعمال قلب است و تا عملی با دل ارتباط نداشته باشد اساس و حقیقت ندارد و عبادات نیز تا از روی واقعیت قلبی و حضور قلب نباشد تأثیری ندارد و همانطور که خداوند برای هر یک از اعضاء و جوارح وظیفه و تکلیفی در عبادت و بندگی مقرر فرموده برای قلب نیز که اشرف اعضاء است وظیفه و دستوری تعیین کرده و آن این است که همیشه ارتباط با خداوند داشته باشد و بیاد او باشد و در همه اعمال باید این وجهه را رعایت کرد و دل را بخداداد.

رو دل بکسی ده که در اطوار وجود بوده است همیشه با تو و خواهد بود

البته نباید ترک کار دنیا کرد بلکه ما اشتغال بکار را نیز لازم میدانیم که یکی از اختصاصات سلسله نعمه‌اللهیه تقید بکسب و کار است یعنی مؤمن باید همواره بکسب و کار مشغول بوده و از دسترنج خود ارتزاق کند بلکه اگر بتواند بدیگران نیز کمک نماید نه آنکه چشم طمع بدست دیگران داشته و کلّ بر جامعه باشد ولی در عین حال از توجه بخدا و یاد او در دل نیز غفلت نداشته باشد چه یاد خداوند در دل با کار منافات ندارد بلکه در هر حال میتواند دل را بیاد خدا داشته باشد که مثل معروف است: دست بکار و دل با یار.

اندر همه جا با همه کس در همه کار میدار نهفته چشم دل جانب یار

و چون ما معتقدیم و از لوازم طریقت ما است که دخالت در امور شرعی بدون اجازه شخصی که مجاز از سابق بوده و اجازه مضبوطا و مسلسل بامام علیه‌السلام و از او به پیغمبر برسد جائز نیست لذا دستورات قلبیه هم که اساس دیانت است باید از شخص مجاز اخذ شود، پس حقیقت تصوف ارتباط قلب است با خداوند، و جمع بین ظاهر و باطن، که در این صورت این شخص صاحب دل نامیده میشود و مصداق ان فی ذلك لذكری لمن کان له قلب میگردد.

پرسیدند بهترین کتب را راجع بمطالب عرفان چه میدانید؟ گفتم بهترین کتب درباره مطالب عرفانی و رموز آن مؤلفات شیخ محی الدین العربی و بعداً شیخ صدرالدین قونیوی و شیخ فخرالدین عراقی است گفتند آیا در اواخر هم کتابی در این باب نوشته شده؟ گفتم کتب عرفانی عبری و فارسی خیلی زیاد و هرکدام از مؤلفین رویه و سبک مخصوصی در تألیف داشته‌اند و بهترین کتابی که در قرن اخیر در جمع بین مطالب عرفانی و ظواهر شرع نوشته شده کتاب صالحیه تألیف جد امجد حقیر، مرحوم حاج ملاعلی نورعلیشاه ثانی است که همه اسرار و رموز تصوف و عرفان با بیان خیلی مختصر و رمز در آن نوشته شده است و رساله شریفه پند صالح تألیف پدر بزرگوارم جناب آقای صالح‌علیشاه نیز از حیث جامعیت همه دستورات قالبیه و قلبیه اهمیت بسیار دارد.

سپس از وضع سلاسل دیگر در ایران پرسیدند؟ گفتم سلاسل فقر در ایران خیلی زیادند هم در شیعه و هم در سنی، و در شیعه سلسله نعمه‌اللهیه که همین سلسله طریقتی ما میباشد از همه معروفتر و به ام سلاسل مشهور است و در اهل سنت نیز سلسله نقشبندیه در مرزهای شرقی و غربی ایران و سلسله قادریه نیز در قسمتهای غربی مانند کردستان شهرت دارند ولی سلاسل دیگر هم وجود دارند.

ساعت سه بعدظهر با آقای سفیر و سایرین تودیع نموده از آنجا بیرون آمدیم در این روز که ۲۳ مهر و ۲۲ میزان بود همه ادارات دولتی افغانستان بمناسبت تولد اعلیحضرت محمدظاهرشاه که در این روز واقع شده تعطیل داشتند و در همه جا شب پیش و بعد جشن داشتند و شب هم از طرف صدراعظم از رجال و سفراء در عمارت معروف بچهل ستون که قبلاً نام بردیم دعوت شده بود و آقای سفیر و آقای حاج حاذقی هم دعوت داشتند.

روز بعد از آن نیز روز جشن نجات و تعطیل عمومی بود زیرا در مثل آنروز حکومت بچهسقا سقوط نمود و غائله او خاتمه پیدا کرد و کشور افغانستان از دست او نجات یافت ازینرو آنرا جشن نجات میگفتند چنانکه روز شکست خوردن انگلیس‌ها از امیرامان‌الله خان روز جشن استقلال نامیده میشود.

شب چهارشنبه برای شام در منزل آقای تاج‌بخش کارمند سفارتخانه موعود بودیم ولی آقای حاج حاذقی چون دو فرزندشان آقایان کامبیز و پرویز فردای آنشب قصد اروپا برای ادامه تحصیل داشتند ازینرو نیامدند و با فرزندانشان بودند و آنها صبح چهارشنبه ساعت هفت با هواپیما بطرف تاشکند حرکت کردند که از آنجا با هواپیمای جت روسی بمسکو و از آنجا بممالک اسکاندیناوی و دانمارک بروند و از آنجا بژنو حرکت کنند.

شهر غزنه صبح روز چهارشنبه ۲۴ مهر (۲۱ ربیع‌الاول) بهمراهی آقایان مهندس منیعی و تاج‌بخش برای دیدن شهر غزنه رفتیم. نام این شهر باختلاف ذکر شده و در همانجا نیز از السنه باختلاف شنیده‌ام بعضی غزنه و غزنو بفتح نون و برخی غزنی بکسر نون گویند و نویسند چنانکه در کتاب افغانستان در ضمن عبارات و جمل غالباً غزنی و در چندجا غزنه نوشته است و بیشتر کتب سابقین از جمله بستان‌السیاحه و ریاض‌السیاحه غزنین مینویسند و چون در افغانستان باین وضع تلفظ نمیکردند در باب این کلمه بصیغه تشبیه است تحقیق کردم گفتند چون غزنه بواسطه رودی که از وسط آن عبور میکند و بهمان نام غزنه معروف میباشد دو قسمت شده ازاینجهت بعضی غزنین که بمعنی دو غزنه میباشد میگویند و با یاء نسبت غزنوی میگویند که هم ممکن است منسوب بغزنه و هم غزنو گرفت در برهان جامع مینویسد: غزنو و غزنی و غزنه چو پرتو و یخنی و شحنه نام شهر غزنین که مابین کابل و قندهار است.

غزنه در جنوب غربی کابل واقع شده و راه کابل بقتدهار از آنجا است و ۹۰ میل (۱۳۵ کیلومتر) فاصله کابل و غزنه است.

طول غزنه طبق اصطلاح قدماء ۱۰۴ درجه و ۲۰ دقیقه و طبق اصطلاح امروز ۶۸ درجه و ۲۷ دقیقه و عرض آن ۳۳ درجه و ۳۳ دقیقه و انحراف قبله آن از جنوب بمغرب ۷۱ درجه و ۴۲ دقیقه و ۵۰ ثانیه میباشد.

غزنه دارای تاریخ درخشانی است و مخصوصاً در زمان غزنویان نهایت وسعت و عظمت داشت بطوریکه مینویسند در آن زمان هزار مسجد و هزار مدرسه در آن شهر وجود داشته و مخصوصاً در زمان سلطان محمود از زیباترین شهرهای دنیای زمان خود بوده و با بغداد پایتخت با عظمت عباسیان رقابت میکرد که از آثار خرابه‌های کنونی آن و آنچه از زیر خاک پیدا میشود معلوم است که دارای تمدن مشعشع و عصر فاخری بوده و مهد علم و دانش و عرفان و مجمع فضلاء و دانشمندانی مانند ابوریحان بیرونی^{۶۵} و فردوسی^{۶۶} و سنائی و احمد حسن میمندی و مانند آنها بوده ولی متأسفانه شهری با آن عظمت موقعی که سلطان علاءالدین حسین جهانسوز نخستین پادشاه غوری بر آن شهر در سال ۵۴۳ غلبه یافت و بهرامشاه بن سلطان مسعود بن سلطان محمود غزنوی را بیرون کرد و در حقیقت سلطنت غزنویان را منقرض نمود همانطور که شیمه و رویه بسیاری از کشور گشایان است نسبت بشهر هم ابقاء نکرده و مدت سه روز بقتل و غارت پرداخت و بطوریکه مینویسند مدت هفت شبانه‌روز آتش برافروخت و همه عمارات مهمه و محلات آباد و قلاع مستحکمه جنگی و ابنیه معروفه و امکانه مرغوبه آن شهر بزرگ را سوخت و منهدم نمود ازینرو بجهانسوز معروف گردید ولی خودش نیز دیری نپائید و در سال ۵۵۱ بسرای جزا خرامید.

دیدی که خون ناحق پروانه شمع را مهلت نداد تا که شبی را سحر کند!!

بعداً هم این شهر گرفتار قتل و غارت چنگیز شد از آن بعد غزنه روی آبادی را بخود ندید و اکنون نیز با آنکه دارای آب و هوای خوب و مفرح است قصبه‌ای بیش نیست و آبادی زیادی ندارد و شهر فعلی در روی تپه‌ای که دور آن دیوار و حصاری در قسمت شمالی رودخانه غزنه واقع شده و قسمتی از آن هم در پائین تپه طرف جنوب آن میباشد از جمله بازاری در خارج تپه دارد و پلی هم روی رود از طرف بازار کشیده شده و ساختمان‌هایی هم در قسمت جنوبی پل شده است آثار خرابه‌های شهر قدیم در پائین تپه و در طرف شمال آن میباشد که محل شهر سابق را نشان میدهد، رود غزنه از جبال هزاره از قسمت شمالی آنجا سرچشمه میگردد و رو بجنوب میرود، مردم غزنه اهل سنت و حنفی مذهب و خیلی متعصبند، از مصنوعات آنجا پوستین آن خیلی معروف و حتی پوستین معروف بکابلی نیز در آنجا تهیه میشود.

حکیم سنائی ما پس از توقف مختصری که بین راه کردیم بطرف غزنه حرکت، و نیم ساعت بظهر مانده وارد

غزنه شدیم ابتداء بزیارت قبر سنائی که در محلی خارج شهر واقع و قبل از ورود بشهر بآنجا میرسیم رفتیم.

حکیم ابوالمجد مجدود بن آدم متخلص بسنائی از حکماء و عرفای بزرگ بوده و مولوی بلخی رحمه الله علیه اظهار ارادت باو میکند که فرموده:

عطار روح بود و سنائی دو چشم او
ما از پی سنائی و عطار میرویم

^{۶۵} - متوفی در سال ۴۳۰ هجری.

^{۶۶} - متوفی در ۴۲۱ یا ۴۲۶ هجری

تولدش در سال ۴۳۷ بوده و تحصیلات خود را در غزنه نموده و مسافرت‌هایی هم نمود ابتدا مانند سایر شعراء بمدیحه سرائی سلاطین میپرداخت موقعی که سلطان ابراهیم بن سلطان مسعود غزنوی که از ۴۵۰ تا ۴۹۲ سلطنت کرد و در دیانت و تقوی و عدل معروف بود و او را سید السلاطین می‌گفتند و همه ساله ماههٔ رجب و شعبان و رمضان را روزه می‌گرفت قصد تسخیر قلاع کفار و مشرکین هندوستان را نمود سنائی قصیده‌ای سروده و قصد داشت بعرض سلطان برساند و جائزه بگیرد در شهر غزنه دیوانه‌ای بود معروف بدیوانه لای خوار که بعضی هم حکیم لای خوار می‌گویند چون معمول داشت که لای شراب می‌خورد و مطالبی را بی‌پرده اظهار میداشت اتفاقاً در موقعی که سنائی با خودش تصمیم گرفته بود که قصیده را بسطان بدهد شب از در حمامی گذشت دو نفر را در گلخن دید که یکی گلخن تاب و دیگری دیوانه لای خوار بود و شنید که دیوانه می‌گوید پر کن قدحی بکوری چشم سلطان تا بخورم و از این خیالات بگذرم ساقی گفت سلطان مردی غازی است دیوانه گفت پادشاهی ناپسندیده است زیرا آنچه گرفته نظم و ترتیب نداده و اسلام را در آنجا کاملاً برقرار نکرده مجدد روی بکفار می‌رود و برای مال عازم هندوستان است مجدد گفت قدحی دیگر پر کن بکوری چشم سنائی شاعر، ساقی گفت سنائی فاضلی بزرگ و مردی لطیف طبع است گفت اگر وی لطیف طبع بودی بشغلی که مناسب وی نباشد قیام نکردی او گزافی چند و دروغ‌هایی ناپسند می‌گوید که در روز شمار بکار او نمی‌خورد فردا که از او سؤال کنند بدرگاه ما چه آوردی و برای آخرت چه کردی؟ جواب خواهد داد که مدح سلطان آورده‌ام و گزاف و دروغی چند ترتیب داده‌ام نمیداند او را برای چه آفریده‌اند سنائی چون این را شنید متنبه گردید و از کار گذشتهٔ خود پشیمان شد و با آنکه مقرب سلطان بود عزلت گزید و ترک ملازمت سلطان کرد و حتی بهرامشاه خواست خواهر خود را باو دهد او ابا نمود و برای حج و زیارت مکه و مدینه حرکت کرد و در مراجعت خدمت خواجه یوسف همدانی رسید و تلقین ذکر یافته مدتی در خدمتش تربیت شده و بمقاماتی رسید خواجه ابویعقوب یوسف بن ایوب همدانی از بزرگان عرفاء بوده و مدتی در بغداد بود و سفرهایی هم نمود و بعداً در مرو سکوت نمود در آنجا در تاریخ ۵۳۵ وفات یافت و او مرید شیخ ابوعلی فضل بن محمد فارمدی (بفاء و الف و راء ساکنه و دال مهمله یا ذال معجمه از توابع طوس است) که در ۴۷۷ وفات یافت و شیخ ابوعلی مرید قطب سلسلهٔ معروفیه شیخ ابوالقاسم علی جرجانی طوسی بود و وفات شیخ در سال ۴۵۰ بود.

سنائی از موقعی که ترک خدمت سلطان کرد و در رشتهٔ سلوک وارد گردید غالباً منزوی بود و با کسی معاشرت نداشت مذهب او هم تشیع بود و حتی کمتر مائل به تقیه بود و در اول کتاب *حدیقه الحقیقه* که مدح خلفا را میکند در موقع شروع بمدح علی علیه السلام گوید:

ای سنائی بقوت ایمان مدح حیدر بگو پس از عثمان
با مدیحش مدائح مطلق زهق الباطل است و جاء الحق

و چون ذمّ و سبّ بنی‌امیه و معاویه مینمود و تشیع خود را اظهار میکرد علمای آنجا تصمیم بقتل او گرفتند و از علمای بغداد استمداد و استفتاء نمودند و یکی از علمای آنجا که مسلم همه بود حکم بمنع مؤاخذه سنائی دارد وفات حکیم در سال ۵۲۵ بوده.

مؤلفات مفیدی دارد از جمله *حدیقه الحقیقه* که دارای بهترین مطالب اخلاقی و عرفانی است و طریق التحقیق و کارنامهٔ بلخ و غیر آنها از جمله اشعار حدیقه است:

بسکه شنیدی صفت روم و چین خیز و بیا ملک سنائی بسین

تا همه دل بینی بی حرص و بخل
 پای نه و چرخ بزیر قدم
 تا همه جان بینی بی کبر و کین
 دست نه و ملک بزیر نگین
 زرنه و کان ملکی زیر دست
 جو نه و اسب فلکی زیر زین

ما در آرامگاه سنائی زیارت نموده و چون نزدیک ظهر بود توقف کردیم و نماز ظهر را در آنجا خواندیم بعداً بیرون آمدیم مزار حکیم سنائی دارای روحانیت معنوی مؤثری است که دلالت بر بزرگی صاحب آن میکند و توسط اعلیحضرت محمدظاهرشاه تعمیر شده است.

نزدیک آنجا مقبره شمس العارفین و قبر دیوانه لای خوار و پیر بلغار و شیخ عبدالله سر رزی است و مردم بدانها نیز علاقه زیادی دارند و برای زیارت آنها بدانجا میروند.

آنگاه برای صرف ناهار بمهمانخانه دولتی رفتیم ولی وضع آن مرتب نبود پس از صرف ناهار و توقف مختصر برای رفع خستگی برای ادامه گردش حرکت کردیم و با اتومبیل از جاده‌ای که به تپه‌های طرف شمالی و خرابه‌های قدیم می‌رود رفتیم نزدیک آنجا قریه ایست که در موقع عظمت غزنه جزء شهر بوده است.

شیخ رضی الدین علی لالا مزار شیخ رضی الدین علی لالا از عرفای مشهور در این قریه است بهمین جهت آنجا را دشت لالا میگویند لالا در لهجه افغانی بمعنی برادر بزرگتر و غلام^{۶۷} و بنده و درخشنده آمده خود شیخ گفته:
 در بندگی تو آنکه یکتاست
 لالای علی علی لالا است

شیخ رضی الدین فرزند شیخ سعید بن عبدالجلیل است و شیخ سعید پسر عم حکیم سنائی بوده، شیخ رضی الدین در پانزده سالگی شیخ نجم الدین^{۶۸} کبری را در خواب دید و در طلب او سالها گردید و خدمت بیش از صد شیخ رسید تا آنکه درک خدمت شیخ را نمود و رحل ارادت را در عتبه او فرود آورد و بامر شیخ به هندوستان سفر نمود و در آنجا خدمت شیخ ابوالرضا روتن ابن ابی نصیر که بقول بعضی درک خدمت حضرت عیسی علیه السلام نموده و بگفته جمعی از اصحاب حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم بود و در آنزمان هزار و چهارده سال از عمر او میگذشت رسید و در لغت نامه دهخدا در ذکر ابوالرضا مینویسد «بابا رتن بن کربال بن رتن بترندی از مردم هند او پس از مائه ششم میزیست و از ارباب طریقت بوده و میگفت که صحبت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم را دریافته و بیش از ششصد سال عمر کرده است شیخ رضی الدین او را ملاقات نمود» و شیخ ابوالرضا شانه‌ای از شانه‌های پیغمبر خدا باو داد و پس از شیخ رضی الدین آن شانه بشیخ علاءالدوله^{۶۹} سمنانی رسید و او را در پارچه‌ای پیچیده و پارچه را در کاغذی و بخط خود بر

^{۶۷} - مراد از غلام بنده خصی مقطوع الذکر است.

^{۶۸} - شیخ نجم الدین احمد بن عمر بن محمد بن عبدالله از بزرگترین عرفای زمان خود بوده و سلسله کبرویه از ایشان جدا شده و وجه تسمیه بکبری آن بوده که در جوانی نهایت فطانت داشت و در همه علوم استاد بود و هرچه سؤال میکردند جواب میداد ازینرو او را طامه الکبری گفتند و بتدریج برای تخفیف کلمه کبری تنها مذکور میشد در سال ۵۴۰ در خوارزم متولد شد و شهادت آنجناب در سال ۶۱۸ واقع شد.

^{۶۹} - متولد سال ۶۵۹ و متوفی در ۷۳۶ شیخ علاءالدوله از بزرگان صوفیه اهل سنت بوده و عقائد مخصوصی دارد که در کتاب عروة الوثقی که در سال ۷۲۱ تألیف نمود و در آخر آن سن خود را در آنموقع شصت و یک سال ذکر نمود مشروحاً ذکر کرده این کتاب عبرتی است و در فصل چهارم از باب ششم که راجع بایمان و صبر و تقوی و احسان است شرحی درباره حضرت حجة بن الحسن عجل الله فرجه مینویسد که بکلی مخالف عقیده شیعه است و خلاصه آن بفارسی این است.

آن نوشت «هذا المشط من امشاط رسول الله صَلَّى الله عليه وآله وسلم و صل الي هذا الضعيف من صاحب رسول الله و هذا الخرقه وصلت من ابي الرضا رتن الي هذا الضعيف».

شیخ رضی الدین در سوم ربیع الاول سال ۶۴۲ وفات یافت و در غزنه مدفون گردید و اینکه در ریاض العارفین وفات ایشان را در حوالی اصفهان نوشته بنظر سایر مورخین دور از تحقیق است.

جانشین ایشان شیخ جمال الدین احمد ذاکر جوزقانی و بعد از وی شیخ نورالدین عبدالرحمن اسفراینی و بعد از او شیخ رکن الدین علاءالدوله احمد بن محمد بیابانکی سمنانی و بعد از او شیخ شرف الدین محمد بن عبدالله مزدقانی و بعد از او میرسید علی بن شهاب الدین بن محمد همدانی و بعد از او خواجه اسحق ختلانی و بعد از او سید محمد نوربخش بود که سلسله نوربخشیه باو میرسد و سید عبدالله مشهدی نیز دعوی اتصال به خواجه اسحق نمود که سلسله ذهبیه باو متصل است.

شیخ رضی الدین گاهی شعر میگفته از جمله این رباعی از او است:

| | |
|--------------------------------|-------------------------------|
| هم جان بهزار دل گرفتار تو است | هم دل بهزار جان خریدار تو است |
| اندر طلبت نه خواب دارد نه قرار | هرکس که در آرزوی دیدار تو است |

سلطان محمود غزنوی بعداً برای دیدن قبر سلطان محمود غزنوی رفتم در خارج شهر غزنه در شش کیلومتری پس از آنکه از تپه‌ها و خرابه‌های شهر قدیم میگذرد قریه‌ای است بنام روضه که قبر سلطان محمود در آنجا است.

سلطان محمود بزرگترین و مقتدرترین سلاطین غزنوی بود، سر دودمان غزنویان البتکین بود که غلام ترکی بود متعلق بعبدالملک بن نوح سامانی (از ۳۴۳ تا ۳۵۰ امارت نمود) که بواسطه کفایتی که داشت از طرف عبدالملک والی خراسان شد، پس از مرگ عبدالملک امرای او بجانشینی فرزندش امیرمنصور رأی دادند ولی البتکین اسحق بن عبدالملک را ترجیح میداد و چون امیرمنصور بامارت رسید البتکین را از نیشابور که پایتخت خراسان بود احضار کرد البتکین ترسید و اطاعت نکرده با ملازمین خود بطرف غزنه حرکت کرد امیرمنصور قشونی برای جنگ او فرستاد ولی او بر آنها غالب شده

«من هر طبقه را از اولیاء بنام معینی برای امتیاز از یکدیگر ذکر کرده‌ام طبقه نخستین را ابدال و دوم را ابطال شجاعان و سوم را سماح (بخشش کنندگان) و چهارم اوتاد و پنجم انداد و ششم را قطب نامیده‌ام و بیست و یک نفر از اقطاب از قبل از پیغمبر علیه السلام در قریه خروج که قریه‌ای در کوه بین بسطام و بغداد میباشد مدفون میباشند و محمد بن الحسن العسکری نیز بمرتبه قطبیت رسید موقعی که مخفی شد جزء ابدال شد و بتدریج بطبقات بالاتر ترقی کرد تا پیشوای انداد گردید و در آنموقع علی بن حسین بغدادی قطب بود و چون او از دنیا رفت در شونیزیه دفن شد و محمد بن الحسن بر او نماز خواند و بجای او نشست و نوزده سال در مقام قطبیت بود تا آنکه بیهشت جاودان رخت بریست و عثمان بن یعقوب جوینی خراسانی با اصحاب بر او نماز خواند و او را در مدینه منوره دفن کردند و عثمان بن یعقوب بجای او نشست پس از چند سطر میگوید علت اینکه بتفصیل ذکر کردم چند جهت بود یکی از آنها تحقیق درباره وفات محمد بن الحسن العسکری سلام الله علیه و علی آباءه. ولی البته این عقیده نزد شیعه عموماً از عرفاء و غیر آنها مردود است چون ما معتقد بزنده بودن و غیبت حضرت حجه بن الحسن عجل الله فرجه میباشیم و انتظار ظهور آنحضرت را داریم اهل سنت هم فقط بعضی تابع عقیده شیخ علاءالدوله میباشند از جمله سلسله نقشبندیه طبق آنچه در کتاب عمده المقامات ذکر شده است.

عقائد دیگری هم که با عقائد ما وفق نمیدهد در کتاب عروة الوثقی ذکر شده است نگارنده نسخه خطی این کتاب را در تهران نزد حجة الاسلام آقای سید محمدرضا زنجانی دیدم

و بعداً غزنین را فتح کرد و مقر حکومت خود قرار داد و در سال ۳۵۳ وفات یافت پس از او پسرش اسحق از پادشاه سامانی اطاعت کرد ولی سه سال بعد از پدر مرد و پس از او دو تن از سرداران البتکین نزدیک یازده سال حکومت کردند بعداً داماد البتکین، سبکتکین که نسبش بفیروز بن یزدجرد ساسانی میرسید زمام امور را بدست گرفت و حکومت مقتدری تشکیل داد و بسیاری از شهرهای هند و سند را گشود و حکومت محلی کابل را نیز از بین برد و در حقیقت او مؤسس دولت غزنوی بود ولی نسبت بسلاطین سامانی نیز اظهار ادب میکرد و چون کمک‌های بسیاری بامیر نوح^{۷۰} دوم پادشاه سامانی در دفع ابوعلی سیمجور و سایر طاغیان نموده بوده ازینرو ناصرالدوله لقب یافت و او در سال ۳۸۷ درگذشت و پسر بزرگش اسماعیل بجای او در غزنین نشست ولی فرزند دیگر سبکتکین محمود که در آنموقع از طرف سامانیان سپهسالاری خراسان را داشت بر برادر طغیان کرده با سپاه خراسان بجانب غزنین رفت و برادر را دستگیر و بزندان افکند و خود بجای او نشست و محمود از طرف امیرنوح، سیف‌الدوله لقب یافته بود موقعی در غزنین مستقر گردید که امیرمنصور^{۷۱} دوم حکومت خراسان را به بکتوزون نامی داده بود و سلطان محمود ایالت آنجا را درخواست داشت ولی منصور فقط حکومت بلخ و هرات و بست را باو داد او لشگری حرکت داد تا بغلبه بگیرد ولی در بین راه بخيال افتاد که جنگ با ولی نعمت شایسته نیست و برگشت سال بعد بکتوزون و فائق بر امیرمنصور تمرد کرده او را گرفته کور کردند و برادرش عبدالملک را بامارت برگزیدند سلطان محمود بیهانه هواداری از امیرمنصور بماوراءالنهر لشگر کشید و در نزدیک آنجا جنگ سختی نمود و قسمت بیشتر خراسان را از فائق و بکتوزون گرفت و هنگام مراجعت در بلخ تاجگذاری کرد و در این سال که ۳۸۹ بود خلیفه عباسی القادر^{۷۲} بالله او را یمین‌الدوله و امین‌المله لقب داد بعداً نیز چند جنگ با باقیماندهگان صفاریان در سیستان و قهستان نمود و شانزده مرتبه هم بهندوستان بنام (جهاد اسلامی با کفار و مشرکین) لشگر کشید و شهرها و قلعه‌ها و بتخانه‌ها را غارت کرد و غنائمی بدست آورد و مینویسند: در یکی از آن جنگها که قصد گرفتن سومات بتکده بزرگ آنها را داشت پیش از آنکه حرکت کند خدمت شیخ ابوالحسن خرقانی رسید و طلب همت و استمداد نمود و شیخ پیراهن خود را بدو داد و گفت هر وقت کار بر تو تنگ شد خدا را بآن قسم بده که گشایش عنایت کند و اتفاقاً همانطور هم شد، سومات بتکده بزرگی بود در شبه جزیره کاتیاوار ساحل غربی هندوستان که از بزرگترین مراکز دینی هندوان بود سلطان محمود در سال ۴۱۶ پس از سه ماه مسافرت در بیابانهای خطرناک و بی‌آب و آبادی بدانجا رسید و پس از سه روز جنگ آنجا را گشود و بت بزرگ آنجا را شکست و غنائم بسیاری بدست او افتاد که در حدود بیست میلیون دینار تخمین میکنند.

جنگ‌های دیگری هم با امرای خوارزم در ۴۰۷ و باقیمانده دیلمیان در ۴۲۰ نمود و ممالک آنها را بتصرف درآورد بطوریکه در اواخر سلطنتش مملکت بسیار وسیعی را تشکیل داده بود و بیشتر خاک ایران و تمام افغانستان کنونی و ماوراءالنهر و قسمت اعظم هندوستان تحت تصرف و سیطره او بود ولی تمام این حکومت و مکت و ثروت مفید بحال او واقع نشده و عاقبت در بهار سال ۴۲۱ بمرض سل درگذشت و در محلی که آنرا کاخ پیروزی میگفتند مدفون شده و آن کاخ بر او پیروز گردید پس از سلطان محمود شیرازه مملکت از هم گسیخته شد و فرزندان او نتوانستند مملکت او را نگاهداری کنند و چند سال بعد از او غزنین را ترک گفته بهندوستان رفتند و در آنجا حکومت کوچکی داشتند پس از

^{۷۰}- از ۳۶۶ تا ۳۸۷ سلطنت کرد.

^{۷۱}- از ۳۸۷ تا ۳۸۹ سلطنت نمود.

^{۷۲}- از ۳۷۶ تا ۴۲۷ خلافت نمود.

چندی مجدداً قدری توسعه دادند مخصوصاً در زمان سلطان ابراهیم و زمان بهرامشاه که قدرتی بهم‌رسانید تا آنکه در سال ۵۹۸ بکلی منقرض شدند.

سلطان محمود پادشاهی متعصب در دین اسلام بود و شجاعت و بی‌باکی بی‌نظیری هم داشت و چون جنگ با کفار را واجب می‌شمرد از نیرو با خود نذر کرده بود که همه ساله بهندوستان لشگر کشد و قسمتی از بلاد کفر را تصرف نموده اهالی را بدین اسلام درآورد و با آنکه بهره‌کاملی از دانش نداشت بتقلید امرای سامانی دانشمندان را احترام میکرد و وزرای خود را از میان دانشمندان انتخاب مینمود مانند ابوالعباس فضل بن احمد اسفراینی که بزبان فارسی علاقه زیادی داشت و امر کرد دفاتر و مراسلات دیوانی را بفارسی بنویسند و در سال ۴۰۴ بامر سلطان محمود کشته شد دیگر ابوالقاسم احمدبن حسن میمندی که برعکس علاقه فراوانی بعربی داشت و مجدد دستور داد نامه‌ها را بعربی بنویسند در سال ۴۱۶ به زندان محمود افتاد و ۴۲۱ مجدد بامر سلطان مسعود آزاد شد و بوزارت رسید و ابوعلی حسن بن محمد میکال که او را حسنگ میگفتند و مذهب تشیع داشت و پس از میمندی بوزارت رسید و سلطان مسعود در سال ۴۲۲ او را بدار زد.

شعرای بزرگی مانند فردوسی و عنصری و فرخی و عسجدی و بهرامی و سرخسی و زینتی علوی در دربار سلطان محمود بودند دانشمندان دیگر نیز زیاد بودند ولی خیلی ممسک بود و همه درباریان و دانشمندان و شعراء از خست او گله داشتند و از وضع زندگانی خود ناراضی بودند.

مقبره سلطان محمود در آبادی روضه دارای گنبدی است و باغچه کوچکی هم جلوی آن می‌باشد و در سال ۱۳۲۳ قمری توسط امیر حبیب‌الله خان پسر امیر عبدالرحمن خان تعمیر شده است مردم آنجا نیز بآن علاقه دارند.

نرسیده بآبادی روضه در دامنه کوه مقبره کوچکی است که گفتند قبر سبکتکین می‌باشد و مقبره سلطان مسعود پسر سلطان محمود و سلطان ابراهیم نوه او نیز در حدود غزنه است و در بین غزنه و روضه دو مناره خیلی قدیمی در سر راه است که میگویند مربوط بهمان زمان عظمت غزنه است و با آجر ظرافتکاریهائی در آن انجام شده که خیلی زیبا و دیدنی است ولی متأسفانه رو بخرابی نهاده است و محتمل است که مربوط بمسجد جامع غزنه قدیم بوده باشد چون محل آن در وسط خرابه‌ها می‌باشد و شهر قدیم هم در همان دشت و تپه‌ها واقع بوده که اکنون آثاری از آن جز همان تل‌های خاک نیست و در آن تپه‌ها مشغول حفاری می‌باشند و ملاحظه این تپه‌ها و آثاری که در آنجا است ما را بیاد آن شهر پر عظمت می‌آورد که اکنون فقط نامی از آن باقی است «ان فی ذلك لعبرة لاولی الابصار».

ما پس از گردش و دیدن جاهای دیدنی ساعت چهار بعد از ظهر بطرف کابل حرکت نموده و حدود ساعت هشت بعد از ظهر وارد شدیم.

شیخ ابراهیم جان و سلسله نقشبندیه روز پنجشنبه مشغول اقدام برای تهیه مقدمات رفتن بمزار شریف بودیم عصر ساعت چهار بعد از ظهر برای بازدید آقای محمد هاشم مجددی که قبلاً وعده شده رفتیم و پس از آن به همراهی و هدایت ایشان برای دیدن آقای شیخ ابراهیم جان رئیس سلسله نقشبندیه که پسر عموی آقای محمد هاشم مجددی بودند طبق قراری که قبلاً شده بود رفتیم.

سلسله نسب ایشان بطوریکه از آقای مجددی و بستگان‌شان تحقیقات نمودم باین ترتیب است: ایشان از خاندان معروف مجددی و از احفاد شیخ محمد سرهندی که نزد خودشان معروف بمجدد الف ثانی هستند و قبلاً ذکر کردیم می‌باشند که مقامات بلندی برای ایشان قائلند و از بیشتر انبیاء و اولیاء ایشان را کاملتر میدانند و بنام امام ربانی ذکر میکنند

شیخ محمد بطوریکه خود آقای ابراهیم جان در بیاناتشان اظهار داشتند از چهار سلسله مجاز بوده و سلسله قادریه و چشتیه و سهروردیه را از پدرش خواجه عبدالحق که در هر سه رشته اجازه داشته اخذ نموده و مجاز گردیده و بعداً هم خدمت خواجه محمد الباقی بالله رسیده و در طریقه نقشبندیه وارد شده است و در آن طریقه بکمالاتی رسیده بطوریکه مرشدش نیز نسبت باو احترام زیادی قائل بوده و بعداً هم جانشین خواجه محمد شده است.

فرزندان شیخ در هند و پاکستان و افغانستان خیلی زیادند و یکی از احفاد ایشان که سمت جانشینی در پاکستان و افغانستان داشته خواجه غلام قیوم معروف بمجدد مائه رابع عشر بوده و او سه پسر داشته بنام فضل محمد و فضل عمر و محمد صادق مجددی، غلام قیوم برای بعد از خود بدو فرزندش فضل محمد و فضل عمر خلافت و اجازه ارشاد داد و هر دو دستگیری مینمودند در جنگ استقلال که انگلیسها شکست خوردند آن دو نفر بهمراهی محمدنادرخان که بعداً بسطنت رسید و محمدنادرشاه خوانده شد خیلی کوشش و مجاهدت نمودند لذا سه نفر مذکور بعد از فتح از طرف امیرامان الله خان بدریافت بزرگترین نشان افتخار بنام کمر مفتخر شدند و فضل محمد بلقب شمس المشایخ و فضل عمر نورالمشایخ ملقب گردیدند شمس المشایخ در ۴۳ سالگی از دنیا رفت و فرزند ایشان محمد معصوم مجددی نام دارند که نگارنده ایشان را با فرزندشان صبغة الله در آن شب ملاقات نمودم و خیلی ادب و محبت نمودند، نورالمشایخ در ۲۵ محرم ۱۳۷۶ (دهم شهریور ۱۳۳۵) در ۷۴ سالگی از دنیا رفت و ایشان پس از برادر تنها خلیفه پدر بود و پس از ایشان فرزندشان آقای ابراهیم جان شیخ طریقت نقشبندیه در افغانستان شدند و ایشان و پدر و عم ایشان دارای نفوذ و سلطه زیادی در افغانستان میباشند و همه نسبت بایشان و خاندانشان احترام بسیاری قائلند آقای محمد صادق مجددی برادر کوچک نورالمشایخ همانطور که قبلاً ذکر کردیم مدتی سفیر افغانستان در مصر بودند و اخیراً در مدینه منوره مجاور گردیده و فرزند ایشان آقای محمد هاشم مجددی است.

منزل آقای شیخ ابراهیم جان در قلعه جواد که قریب نیم فرسخ خارج کابل است میباشد و ما در موقع ورود چون اول مغرب بود در اطاق دیگری نماز خوانده و بعداً باطاق پذیرائی رفتیم، آقای ابراهیم جان که در حدود ۴۵ سال سن ایشان بود منتظر ما بودند و چون وارد شدیم احترامات لازمه و معانقه و مصافحه انجام شد و بعداً نشستیم و آقای حاج حاذقی نگارنده و همراهان را معرفی نمودند سپس نگارنده راجع بعلاقه مندی زیادی که بملاقات و آشنائی بزرگان مذهبی افغانستان دارم شرحی ذکر کردم و گفتم نام مرحوم نورالمشایخ را در خارج افغانستان شنیده و شائق درک ملاقات ایشان بودم متأسفانه در اول ورود بافغانستان خبر درگذشت ایشان را شنیدم و البته شما هم خلف ایشان هستید لازم دانستم خدمت شما تسلیت عرض کنم و امیدوارم در خدمت بخلق خدا موفق باشید، ایشان نیز ابراز مسرت و خوشوقتی از ملاقات ما نموده و گفتند خیلی خوب بود که بهمین خانقاه ورود مینمودید و منزلتان را اینجا قرار میدادید من اظهار تشکر کرده گفتم چون آقای حاج حاذقی قبلاً دعوت نموده بودند و باضافه در اول ورود، آشنائی نداشتیم خدمت ایشان رفتیم آقای حاج حاذقی هم از اظهار محبت ایشان تشکر نموده گفتند البته چون محبت و دوستی در بین است منزل ما هم مربوط بشما است و مدتی است من انتظار ایشان را دارم و موقع ورود هم چون علاقه مندی آقایان را بملاقات شما دیدم و خودم نیز مدتی بود که درک ملاقات شما را ننموده بودم شائق بودم از اینرو از همان اول ورود تصمیم به ملاقات داشتیم و از طرفی ما بطور کلی نسبت ببزرگان مذهبی تصوف علاقه مند میباشیم لذا از ملاقات شما خیلی خوشوقتم ایشان نیز اظهار تشکر نمودند سپس ایشان حاضرین را از جمله محمد معصوم مجددی و آقای صبغة الله فرزند ایشان و چند نفر دیگر را که همه از بستگان و پیروان ایشان بودند معرفی نمودند.

بعداً نگارنده از ملاقات آقایان اظهار مسرت نموده و گفتم کسانی که دعوی طریقت دارند هرچند از سلاسل مختلفه باشند یکنوع نزدیکی یکدیگر دارند چون همه دعوی سلوک الی الله را دارند و رشته اجازه همه بیک نفر که مولانا و سیدنا علی بن ابیطالب علیه السلام باشد میرسد ازینرو باید بیشتر بهمدیگر محبت داشته باشند زیرا همه دعوی باطن و حقیقت میکنند و لازمه آن این است که نسبت بخلق خدا عموماً مخصوصاً نزدیکتران بمحبت و مهربانی باشند ایشان گفتند همینطور است و وظیفه ما اینست که با همه افراد بشر بمهربانی رفتار کنیم و ما نیز از ملاقات شما که از صاحبان طریقت در شیعه هستید و از جهت طریقتی با یکدیگر نزدیک میباشیم خیلی خوشوقت هستیم.

سپس گفتند سلاسل فقر همانطور که گفتند عموماً بعلی کرم الله وجهه و از او به پیغمبر میرسد پس او باب فیض و دروازه رحمت الهی است و آنچه از فیوضات الهی بر خلق نازل میشود واسطه آن علی بن ابیطالب است و همه مشایخ و سلاک نیز در طریق سلوک از او استمداد نموده و کسب فیض میکنند و پس از پیغمبر خدا هیچیک از اولیاء بمقام علی بن ابیطالب علیه السلام نمیرسند و مقام او در درگاه الهی مافوق همه است.

پس از آن آقای محمد معصوم از روش سلسله طریقتی ما پرسیدند؟ من بطور اجمال روش سلسله را بیان نموده گفتم سلسله ما در شیعه معروف بام السلاسل و به حضرت شاه نعمه الله ولی کرمانی میرسد و از ایشان متصل و مضبوطاً بجنید بغدادی که درک خدمت حضرت امام حسن عسکری و فرزند بزرگوارش امام دوازدهم حجة عصر عجل الله فرجه نموده و از آن دو بزرگوار مجاز بوده و رشته طریقت در زمان غیبت از جانب جنید جاری شده است و تربیت جنید بوسیله شیخ سرّی سقطی و آنجناب از مریدان حضرت جواد و هادی علیه السلام بوده و تربیت او توسط شیخ معروف کرخی بوده است و رشته تربیتی بحضرت معروف کرخی که بیشتر سلاسل طریقت باو منتهی میشوند اتصال پیدا میکند و آنچه بما دستور رسیده ذکر خفی و قلبی است چون قلب اشرف از زبان است و باید قلب را بخداوند ارتباط داد دخالت در امور مذهبی هم بعقیده ما بدون اجازه مربی مجاز جائز نیست کار دنیا را هم نباید ترک کرد و آن منافات با یاد خدا ندارد که فرماید «رجال لاتلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله» و نزد ما معروف است: دست بکار و دل با یار. و چون بزرگان ما فرموده اند که شریعت و طریقت از هم جدا نیستند و برای حفظ طریقت که حکم مغز را دارد رعایت دستورات شریعت لازم است ازینرو باید تمام مراتب شریعت را حفظ کرد از اینجهت وجد و سماع و غنا را که خلاف ظواهر شرع است مخالف سلوک میدانند و میگویند وجد ذوقی که از باطن شخص خیزد خوب است نه آنچه بواسطه آلات صوری غنا و امثال آن پیدا شود و باید حالاتی که بر اثر سماع یا امثال آنها که مخالف ظاهر شرع است پیدا میشود سالک کوشش کند که آنها را بر اثر مراقبت و مداومت بر ذکر خدا در وجود خود پیدا کند که آنچه خود دارد از بیگانه مانند سماع و امثال آنها تمنا نکند.

ایشان گفتند ما هم ذکر قلبی را مقدم میدانیم و سماع را هم در مجالس خود اجازه نمیدهیم و درباره کار، ما هم معتقدیم که حتی الامکان بکار مشغول باشیم آنگاه آقای جذبی پرسیدند آیا نقشبندیه ایران که در مرزهای افغانستان میباشند با شما ارتباط دارند یا نه؟ جواب دادم که بعضی از آنها بما مرتبط میباشند ولی یک عده هم بما بستگی ندارند و خواجه محی الدین احراری که در خواف هستند، نزد پدر من رسیده و آخرین کسی بود که از ایشان اجازه ارشاد یافت، آقای جذبی گفتند ولی خواجه فخرالدین که در تربت جام بودند خودشان دعوی داشتند جواب گفتند که ایشان بما انتسابی ندارند.

بعداً من پرسیدم که آیا در طریقه شما ذکر خفی تلقین میشود یا نه؟ و تلقین آن سرّی است یا نه و بچه طرز میباشد؟

جواب دادند در طریقه ما نیز مانند طریقه شما اساس سلوک بر توجه قلب است بخداوند و ذکر که تلقین میشود قلبی است و سرّی هم نیست، بلکه نزد دیگران هم تلقین میشود و ابتدا طالب را بتوبه از گناهان دستور میدهیم و بعداً تعهد اطاعت اوامر الهی از او میگیریم آنگاه ذکر قلبی تلقین میکنیم.

گفتم حال که معلوم شد دستورات سرّی نیست آیا ممکن است در این باب مشروح تر بیان فرمائید؟ گفتند ما میگوئیم برای خداوند دو عالم است عالم امر و عالم خلق، روح از عالم امر و بدن از عالم خلق است، امر دارای پنج لطیفه است، قلب، روح، سرّ، خفی و اخفی، لطیفه قلب تحت قدم حضرت آدم و محل تجلی افعالی است و لطیفه روحیه تحت قدم نوح و ابراهیم و محل تجلی صفاتی و لطیفه سربه تحت قدم موسی و محل تجلی ذاتی بصفت سلبیه و لطیفه خفیه تحت قدم عیسی و مجلای صفات ثبوتیه و لطیفه اخفی تحت قدم حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم و محل تجلی شأن العین است و واسطه تجلیات در همه مراتب مذکوره سیدنا علی بن ابیطالب کرم الله وجهه میباشد.

ذکر قلبی که داده میشود همان توجه باسم ذات که الله است و محل آن در مقام قلب سه انگشت زیر پستان چپ و در مقام روح سه انگشت زیر پستان راست و در مقام سرّ سه انگشت بالای پستان راست و در مقام خفی سه انگشت بالای پستان چپ و در مقام اخفی در وسط سینه است، و بالاتر از مقام اخفی ذکر نفی و اثبات است که گاهی با حبس نفس دستور میدهند.

پرسیدم آیا برای بزرگان و اولیاء هم نسبت باین مراحل مراتب مختلفه قائلید و سیر و سلوک افراد آنها مختلف است یا نه؟ و یا آنکه مراتب آنها برای دیگران معلوم نیست؟ گفتند: اولیاء در سیر اجمالی ممکن است تا مرحله خفی و اخفی برسند ولی غالباً در سیر تفضیلی خود باین مقام نمیرسند و در مقامات مادون میباشند و از همه اولیاء کاملتر که همه مراتب را سیر نمود علی کرم الله وجهه میباشد که محیط بر همه مراتب گردید از اینجهت واسطه بین خداوند و افراد بشر قرار گرفت و خواجه بهاء الدین نقشبند تا مرحله خفی رسیده بود ولی مجدد الف ثانی حضرت امام ربانی صاحب بمرحله اخفی رسید و کسانی که باین مرحله از کمال برسند واسطه فیض برای دیگران هستند ازینرو شیخ مجدد نیز تا کنون هم واسطه فیض الهی میباشند.

پرسیدم آیا علاوه بر واجبات شرعی دستورات و اوراد و اذکاری هم به پیروان میدهید یا فقط اقتصار بر واجبات و سنن متعارفه میکنید؟ گفتند در هر مرحله دستورات و ختومی رسیده که بتناسب آن مرتبه و حالات داده میشود و هر چه کمال بیشتر شود باید تقید باحکام نیز بیشتر باشد و در مراتب عالی باید همه مستحبات عبادات را نیز حتی الامکان انجام دهد، گفتم ما نیز همین را میگوئیم که رسیده است حسنات الابرار سینات المقربین و ازینرو قرب نوافل اکمل و اشرف است و از قرب فرائض زیرا تا کسی فرائض را مقید نباشد علاقه مند بانجام نوافل نمیشود و قرب فرائض مقدم و جلوتر است.

آنگاه سؤال کردم که آیا طالبین را از هر مذهب باشند می پذیرید یا آنکه چون خودتان حنفی هستید باید طالبین بمذهب حنفی گرايند؟ گفتند طالبین و پیروان در هر مذهب که عبارت از روش ظاهر است آزادند و ما فقط دستورات طریقتی را میدهیم و از هر مذهبی باشند می پذیریم و از آنها تعهد عمل باحکام شرع را میگیریم و دستور میدهیم که طبق مذهب خودشان احکام شریعت مطهره عمل نمایند.

بعد آقای جذبی پرسیدند آیا جلسات مخصوصه فقری هم در شبهای جمعه یا غیر آن دارید یا نه؟ گفتند: هر روز بین نماز عصر و مغرب در مسجد می نشینیم و بدعا و ختومات که دستور داده شده مشغولیم و شبهای جمعه بین نماز مغرب و عشا بخواندن مکتوبات امام ربانی اشتغال داریم، بعداً ایشان یک قطعه عکس مرحوم نورالمشایخ را که در قاب زیبایی

بود بنگارنده اهداء نمودند.

آرامگاه نورالمشایخ

بعداً ما از ملاقات ایشان اظهار مسرت کرده و چون وقت دیر بود با ایشان تودیع نموده حرکت کردیم و آرامگاه نورالمشایخ که در همان باغ در قسمت دیگر واقع شده و مسجد بزرگی هم بدان متصل است رفتیم، این مسجد را خود نورالمشایخ برای پیروان خود ساخته و حمامی نیز بدان متصل میباشد و در زیر مسجد راهروهائی ساخته‌اند که بحمام اتصال دارد و از همان آتش حمام در زمستان گرم میشود که احتیاج بوسیله دیگری برای گرم شدن ندارد، حجراتی هم در آن مسجد برای سکونت طلاب و واردین ساخته شده است.

قبر نورالمشایخ در اطاق کوچکی واقع شده که اخیراً ساخته‌اند و در جلو آن هم محلی برای توسعه و تکمیل مقبره و ساختن بارگاه و گنبد در نظر گرفته و پی‌ریزی کرده‌اند و در وسط اطاق قبر نورالمشایخ است و روی قبر را بالا آورده و خیلی عریض و طویل نموده‌اند و در گوشه اطاق میزی است که پارچه‌ای روی آن کشیده شده و گفتند روی میز در زیر پارچه یک قرآن مجید و موئی از موهای مبارک حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله و سلم است.

در دیوارهای اطاق اشعار و مرثیه‌های زیادی مشتمل بر ماده تاریخ فوت نورالمشایخ که از اشخاص مختلف است قاب و نصب شده است آنچه از نظر ادبی بیشتر مورد توجه قرار گرفت ماده تاریخی است به نثر که عبارات غیر فصیح پیچیده‌ای هم دارد و بیشتر جملات آن ماده تاریخ محسوب میشود که هر کدام از آنها در داخل پرانتز قرار گرفته و جمعاً سی ماده تاریخ قمری و دو ماده تاریخ شمسی میشود و در اینجا عین آنرا مینویسیم و جملات ماده تاریخ را مانند همان ورقه در پرانتز میگذاریم و این عبارات بطوریکه میگفتند از زبان خود نورالمشایخ مقطعاً شنیده شده و همان‌ها با یکدیگر تلفیق و تنظیم گردیده است و گوینده آن عزیزالدین و کیلی فوفل زائی افغانی میباشد و آن این است:

«(فروغ من) از آن تابناک است که برسیدیم (باوج مظهر حقایق) و (دانستیم با جلال نام کبریائی) و دریافتیم (حال خازن الرحمة) ای کسانیکه (بزمان جناب فضل عمر) (وارث باقدر رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله) زیست نموده‌اید بدانید که ما (مغفوریم) و از یاد (چراغ سه وصال) دل‌های خود را روشن پندارید (و خادم قرآن مجید باشید) و (بمجدد اعتلای طریقت من) و (بمفاد خدمات دینی اسلام) زیرا این فقیر (یدخلیفة‌الله قطب دنیا) در (حیات خویش) (مرد افغان) و (مرجع اصل فیض بوم) و (بفرزندم (شیخ الاسلام شاب) پی ضیاء برگرفته (مخلص و مرید باشند) و (بشرف مقام باستانم قلعه جواد) بنگرند و در (روضه امام الهدی قطب اقطاب) (زباده سلام بر روح خشنودم) بگویند و (بنماز جناب فضل عمر) (دعای اجابات بعرض خالق بکنند) و بتاریخ ارتحال این عبد هر کس (با درود و تحیت فرماید) که (سر^{۷۳} غنه مجددی) و (پیک کرامات برفت) و حضرت را (بغفران مآب) و (جاهد فضیلت مآب) و بانی (باب مدرسه غزنه) و (عروة الوثقی کابل) و (محمد معصوم ثانی حجت‌الله) خطاب بنمایند تا (صبا بغیر حساب) (اجر صفای ارادت و شأن دریابند) (مورخ عزیزالدین و کیلی فوفل زائی).

این جملات دارای ۳۲ ماده تاریخ میباشد که عبارت (حیات خویش) و عبارت اخری شمسی و بقیه قمری است». این جمله‌ها از نظر ادبیات فارسی دارای تناسب کامل نیست ولی از نظر اینکه بیشتر آنها ماده تاریخ میباشد مورد توجه است و اگر بگوئیم گوینده علاوه بر اینکه جنبه ادبی را در نظر داشته عقیده خود را نیز بنورالمشایخ ابراز داشته پی‌میبریم

^{۷۳} - یعنی رئیس.

که پیروان ایشان عقیده کاملی نسبت بایشان داشته و مقام خیلی بلند و مرتبه ارجمندی را برایش قائلند و بطور کلی عقیده آنها نسبت بشیخ احمد مجدد و فرزندانش خیلی زیاد و شیخ احمد هم در مکاتیب خود مقاماتی را برای خویش اظهار نموده که بواسطه آن بسیاری از پیروان درباره او غلو کرده‌اند و مقام او را از بیشتر انبیاء و اولیاء بالاتر میدانند که مورد رد دیگران است و بلکه در کلمات ایشان مطالبی مذکور است که مورد اعتراض و طعن و قدح دیگران می‌باشد و با مراجعه بدان بر صاحبان بصیرت آشکار میشود ما پس از مشاهده آنجا با آقایانی که برای راهنمایی آمده بودند خداحافظی کرده و بمنزل آقای حاج حاذقی مراجعت نمودیم.

سلسله نقشبندیه

در اینجا مناسب است مختصری راجع به سلسله نقشبندیه شرح دهیم:

این سلسله به شیخ بهاءالدین نقشبند میرسد سلسله نسب شیخ بهاءالدین بطوریکه در کتاب عمدة المقامات مذکور است بحضرت امام حسن عسکری علیه السلام میرسد بدین ترتیب: محمد بن محمد بن جلال الدین بن برهان الدین بن زین العابدین بن سیدقاسم بن سید سفیان بن سید برهان بن سید قلیج بن محمود بن ایلال بن نقی بن صوفی بن محی الدین بن علی اکبر بن الحسن العسکری علیه السلام.

ولی این انتساب نزد ما اثنی عشریه صحت ندارد و باطل است چون حضرت عسکری علیه السلام فقط یک فرزند ذکور داشت که حجة عصر و غایب منتظر می‌باشد و فرزندى بنام علی اکبر برای حضرت ذکر نکرده‌اند. تولد شیخ در ۷۱۸ یا ۷۱۹ و وفاتش در سوم ربیع الاول ۷۹۱ واقع شده است.

برای تسمیه باین نام دو وجه ذکر کرده‌اند یکی آنکه نقشبند قریه‌ایست در یک فرسخی بخارا که شیخ اهل آنجا است لذا بدین نام موسوم شده چنانکه وجه تسمیه چشتمیه نیز آنست که بخواجه احمد ابدال (متوفی در ۳۵۵) که اهل چشت از قراء هرات بوده میرسد، دیگر آنکه میگویند شیخ بهاءالدین از کثرت ذکر و مراقبه بطوری بود که ذکر تهلیل در قلب وی نقش بست و در سلسله او هم بهمین جهت کثرت مراقبه و توجه مورد تأکید واقع شده که گفته‌اند:

ای برادر در طریق نقشبند ذکر حق را در دل خود نقش بند

کاشفی واعظ نیز در کتاب رشحات گفته: که طریقت خواجگان بر یازده کلمه است هوش در دم، نظر بر قدم، سفر در وطن، خلوت در انجمن، یاد کرد، بازگشت، نگاهداشت، یادداشت، وقوف عددی. وقوف زمانی و وقوف قلبی که هر یک از این کلمات را نیز بعداً شرح میدهد که خلاصه آن این است.

سلسله نقشبندیه اصطلاحاتی مخصوص دارند، از جمله اصطلاحاتی است که در اصول طریقت خود ذکر کرده‌اند و آن طبق نوشته رشحات یازده کلمه است که هشت کلمه آن از بیانات خواجه عبدالخالق غجه دانی و سه کلمه دیگر که آخرین آنها است خود خواجه بهاءالدین نقشبند افزوده است و آن یازده کلمه این است: هوش در دم، نظر بر قدم، سفر در وطن، خلوت در انجمن، یاد کرد، بازگشت، نگاهداشت و یادداشت، که این هشت تا از مصطلحات خواجه عبدالخالق است، و وقوف زمانی. وقوف عددی و وقوف قلبی، که از طرف خواجه نقشبند افزوده شده است.

برای معنی این کلمات شرح مفصل ذکر کرده‌اند که خلاصه آن این است:

۱- هوش در دم: یعنی نفس را بغفلت نکشند و هر دم که بیرون آید باید با حضور و توجه بخدا باشد که اگر دمی بغفلت گذراند گناه بزرگی است.

- ۲- نظر بر قدم: یعنی سالک در موقع حرکت صوری نیز نظر بر پشت پای خود داشته باشد تا خیال او پراکنده نشود و یا آنکه همیشه سرافکنده باشد یعنی خود را نزد معبود خود مقصر و شرمسار بداند و سر را بلند نکند، معانی دیگری هم برای آن ذکر کرده‌اند.
- ۳- سفر در وطن: باین معنی است که در عین سکوی و توقف در وطن در درون خود سفر الی‌الله بنماید و از صفات نکوهیده بصفات پسندیده سفر کند که باعتباری آنرا سیر انفسی مقابل سیر آفاقی میگویند.
- ۴- خلوت در انجمن: یعنی سالک در عین توجه به کثرات از خداوند غافل نشده و در هر مجمع و انجمنی هم که باشد در دل با خدای خود خلوت داشته باشد.
- ۵- یاد کرد: یعنی ذکر خدا و چون سلسلهٔ نقشبندیه بذکر خفی و قلبی بیشتر اهمیت میدهند از اینرو منظورشان ذکر قلبی است که در آنها چنانکه قبلاً ذکر کردیم دستور توجه با اسم جلاله داده میشود و گاه هم ذکر نفی و اثبات دستور میدهند.
- ۶- بازگشت: یعنی رجوع ذکر گوینده بسوی خداوند هنگام ذکر بمنظور اظهار عجز و نیازمندی و تقصیر خود در مقابل خداوند و گفتن اینکه، خدایا تو در همه حال مقصود منی و رضای ترا در نظر دارم.
- ۷- نگاهداشت: یعنی دل را از حالات نفسانیه بلکه هر خیالی که غیر یاد حق است نگاهدارد و تا ممکن است روزی اقل چند ساعت خیال را از غیر حق بپردازد که اصطلاح مراقبه در کتب عرفاء نیز اشاره باین است.
- ۸- یادداشت: و آن عبارت از رسوخ ذاکر در نگاهداشت است و تمرکز خیال در یاد خدا که باعتباری همان مراقبه است.
- ۹- وقوف زمانی: باصطلاح خواجه بهاءالدین آن است که سالک بر احوال خود واقف و آگاه باشد که در هر زمان صفت و حال او چگونه است و آیا موجب شکر است یا عذر.
- ۱۰- وقوف عددی: یعنی ذکر را رعایت کنند که فرد باشد و در هر نفس بعدد طاق ذکر بگویند.
- ۱۱- وقوف قلبی: که دل ذاکر واقف و آگاه بحق باشد و از دل صنوبری هم که مظهر قلب واقعی است غفلت نداشته باشد.

این یازده اصل حقیقت آن در بعضی از سلاسل دیگر نیز هست ولی با این اصطلاحات اختصاص بسلسلهٔ نقشبندیه دارد.

سلسلهٔ طریقت خواجه بهاءالدین بدینطریق است: خواجه مرید امیرسید کلال بخارائی و وی مرید خواجه محمد باباسامسی و او مرید خواجه علی رامتینی ملقب بشیخ عزیزان و او مرید خواجه محمود ابوالخیر^{۷۴} فغنوی تا بشیخ ابوعلی فارمدی بطریقی که در ذکر حالات شیخ عبدالرحمن جامی مذکور داشتیم و درباره شیخ ابوعلی فارمدی میگویند که نسبت تصوف او بدو طریق است یکی بشیخ ابوالقاسم گورکانی قطب سلسلهٔ معروفیه و دیگر بشیخ ابوالحسن خرقانی و دربارهٔ شیخ ابوالحسن هم دو قول ذکر شده یکی آنچه مشهور است که از شیخ ابوالعباس قصاب آملی خرقة پوشیده و او مرید محمدبن عبدالله طبری و او مرید ابومحمد جریری و او مرید جنید بغدادی است. دیگر آنچه در عمدهٔ المقامات ذکر

^{۷۴} بعضی هم نام ایشانرا محمود انجیر فغنوی ضبط کرده و نوشته‌اند که انجیر فغنی دهی است از مضافات و ابکنی و آن قصبه‌ای بوده در سه فرسخی بخارا و مشتمل بر چندین ده و مزرعه بوده است.

شده که میگوید شیخ ابوالحسن خرقانی از روحانیت بایزید بسطامی کسب کمال نموده و بایزید هم بشرف صحبت حضرت امام بحق ناطق جعفرین محمدالصادق علیهالسلام رسیده و در آنجا سلسله انتساب حضرت صادق را بدو طریق مینویسد یکی آنکه حضرتش جانشین پدر بزرگوارش حضرت امام محمدبن علی الباقر علیهالسلام و آنحضرت جانشین پدر خود علی بن الحسین زین العابدین علیهالسلام و آنحضرت خلیفه پدر بزرگوارش حسین علیهالسلام و آنحضرت در خدمت پدر بزرگوارش علی علیهالسلام کسب کمال نموده و امیرالمؤمنین علی از مقام مقدس خاتم النبیین صلی الله و علیه و آله مجاز و مفتخر بوصایت بوده است.

دیگر آنکه حضرت صادق علیهالسلام از جد مادری خود قاسم بن محمدبن ابی بکر و قاسم مرید پدر خود محمد و او ارادت بسلمان داشته و او مرید ابی بکر و او خلیفه پیغمبر بوده است و حتی مینویسد حضرت صادق که فرمود: ولدنی ابوبکر مرتین مراد آنست که هم نسبت صوری و هم نسبت معنوی بابی بکر میرسد! ولی بعقیده ما معنی این حدیث در صورت صحت آنست که انتساب حضرت از دو جهت بابی بکر میرسد زیرا جد مادری آنحضرت قاسم پسر محمدبن ابی بکر و جدّه مادری نیز اسماء دختر عبدالرحمن بن ابی بکر است پس مادر حضرت ام فروه از دو طرف بابی بکر میرسد. و در میان سلاسل طریقت از شیعه و سنی فقط طریقه نقشبندیه است که یک رشته انتساب خود را بابی بکر می‌رسانند ولی سایر سلاسل عموماً رشته اجازه خود را بامیرالمؤمنین علی علیهالسلام و از آنحضرت بلاواسطه بحضرت خاتم النبیین صلی الله و علیه و آله منتهی میکنند و در نقشبندیه هم بانتساب بعلی علیهالسلام بیشتر اهمیت میدهند تا برشته منتهی بابی بکر، چنانکه در همان کتاب عمدة المقامات در ذکر نسبت حضرت صادق علیهالسلام همین قسمت را متعرض شده است.

مرحوم آقای حاج میرزا زین العابدین شیروانی مستعلی شاه در کتاب ریاض السیاحه در ذکر صوفی اسلام مینویسد که سلسله نقشبندیه^{۷۵} سه فرقه‌اند اول دسته موسوم بقلندریه که آداب شریعت را بهیچوجه رعایت نکنند و ازدواج را حرام و تجرد را لازم دانند بنک بسیار خورند و چرس زیاد کشند و در سیاحتند و روزهای پنجشنبه در یوزه را فرض دانند و آنچه بدست آید خدمت شیخ آرند، آزار و اذیت مخلوق را گناه عظیم دانند، دوم جماعتی هستند از اهل سنت و جماعت که برخلاف دسته اول مقید بهمه آداب واجبه و مستحبه و حتی الامکان فروگذار ندارند و قائل بوحدت وجود بطریق ظل و ذی ظل میباشند و در ریاضات و مجاهدات و ذکر و فکر برای تصفیه باطن کوشش زیاد دارند و جمیع مسکرات و قلیان و تریاک را حرام دانند و بیشتر نقشبندیه در ممالک مختلفه از این فرقه‌اند و چون مراقبت کامل در آداب شرع دارند ازینرو بسیاری از علمای اهل سنت داخل در این فرقه هستند.

سوم جماعتی که بهمه آداب دیانت مقید و بدانها عمل نمایند ولی مذهب تشیع دارند و عمل آنها نیز طبق همان هذهب است و خیلی مراقبند و این فرقه در نهایت قلند. سپس مینویسد «که فقیر در مدت ۲۵ سال سیاحت دو سه نفر از این طایفه دیدم که میگفتند طریقه ما نقشبندیه و مذهب ما اثنی عشریه است» جوابی هم که آقای ابراهیم جان جانشین آقای نورالمشایخ بنگارنده دادند دلالت داشت براینکه داشتن مذهب تشیع و طریقه نقشبندیه با یکدیگر ممکن است.

جانشینان خواجه بهاءالدین نقشبند چند رشته شدند یکرشته آن در شرح حال مولوی عبدالرحمن جامی مذکور شد، رشته دیگر آنست که در کتاب عمدة المقامات مینویسد باینطریق که جانشین ایشان خواجه علاءالدین محمدبن محمد البخاری عطار متوفی در ۱۲ رجب سال ۸۰۲ و خلیفه ایشان خواجه یعقوب چرخ می‌توفی در ۸۵۱ که درک خدمت

^{۷۵} - عین عبارات مذکور نگردید و خلاصه است.

خواجه بزرگ نیز نموده و مجاز شده بود (چرخ دهی است از توابع غزنه) و از او بخواجه ناصرالدین عبیدالله احرار متوفی در ۸۹۶ و از خواجه احرار بشیخ زاهد وحشی (وحش نام قریه‌ایست از توابع سمرقند) و از او بخواهر زاده‌اش شیخ محمد درویش و از او بفرزندش خواجه امکانگی متوفی در ۱۰۰۸ و از او بخواجه محمد باقی ملقب بخواجه بیرنگ متولد در ۹۷۱ و متوفی در ۲۰ جمادی‌الثانیه ۱۰۱۲ و از ایشان بشیخ احمد فاروقی مجدد الف ثانی و از شیخ احمد رشته‌ها زیاده‌تر میشود زیرا در این سلسله لزوم انحصار مطاع را بیک نفر عملاً معتقد نیستند ازینرو انشعابات در آن زیاد است و بیشتر هم بعد از شیخ احمد میباشد و شرح حال بزرگان و مشایخ متقدمین نقشبندیه در نفحات الانس جامی و رشحات فخرالدین علی فرزند ملاحسین کاشفی مذکور و در کتاب عمده‌المقامات نیز شرح حال متقدمین اجمالاً و متأخرین مخصوصاً احفاد شیخ مجدد بطور مشروح‌تر نوشته شده است.

صاحب مجالس المؤمنین در این سلسله خدشه نموده و آنرا مخترع و بی‌اصل دانسته است این سلسله در قسمتهای مرزی ایران و در ممالک افغانستان و پاکستان و هندوستان و ترکیه و سوریه و عراق و حجاز و یمن و غیر اینها بسیارند.

مقدمات حرکت بمزار شریف از موقعی که وارد کابل شدیم برای حرکت بمزار شریف که بعقیده افغانی‌های سنی مدفن حضرت مولی‌الموالی علی علیه‌السلام و باصطلاح خودشان مدفن سخی‌شاه مردان است مذاکره مینمودیم و تصمیم داشتیم زودتر برویم برای وسیله حرکت با رفقا مشورت کردیم غالباً معتقد بودند که چون راه خیلی طولانی و تمام آن تقریباً کوهستانی و مشتمل بر گردنه‌های زیاد و خطرناک است ازینرو حرکت با طیاره راحت‌تر است زیرا فاصله کابل و مزار ۳۸۹ میل (۵۸۴ کیلومتر) و بیشتر آن از کوهستان‌ها عبور میکند از جمله سلسله جبال هندوکش و گردنه‌های آن که خیلی مرتفع و در قسمت مسیر کابل و مزار گردنه شیر واقع شده که ۳۲۰۰ متر ارتفاع آنست و هرچند ارتفاع آن نسبت بقله تیراجمیر که مرتفع‌ترین قله هندوکش و ۷۷۴۰ متر ارتفاع دارد خیلی کمتر ولی باز هم خیلی زیاد است و باضافه انقلاب هوا نیز در آن قسمت زیاد است و جاده‌های افغانستان هم عموماً خراب و اتومبیل‌ها هم غالباً کهنه و حرکت با سواری هم در آن قبیل راهها کم است و با اتوبوس حرکت میکنند برای اینکه اگر در بین راه معطلی پیدا شود عده مسافرن زیاد باشند و اتوبوسها هم بقدری خراب و شکسته و باعث زحمت است که خود مردم افغان هم از آنها ناراحت میباشند و با اتوبوس معمولاً دو شب در بین راه و با سواری یکشب باید بخوابند و وسائل استراحت هم در راه کم است ازینرو هواپیما خیلی راحت‌تر و بسیاری از اهالی خود افغان نیز که وسعت مالی دارند با طیاره حرکت میکنند. بعضی دیگر میگفتند راه هوایی بین این دو محل نیز دارای چاههای هوایی است و مسیر آن انقلاب هوا زیاد دارد و طیاره از قله جبال هندوکش عبور میکند و باید خیلی ارتفاع بگیرد ازینرو خیلی تکان دارد و گاهی هم بواسطه چاههای هوایی چندین متر پائین میافتد که باعث ناراحتی است و از طرفی دره‌ها و کوهها و آبادی‌های بین راه هم دیدنی است لذا بهتر این است که با اتومبیل مسافرت کنیم.

ولی چون اتوبوسهای آنجا را مشاهده کردیم آنها را نپسندیدیم و برای اتومبیل سواری هم جستجو کردیم وسیله خوبی بدست نیامد از طرفی وقت ما هم کم بود ازینرو تصمیم گرفتیم با طیاره حرکت کنیم، لذا در روز دوشنبه ۲۲ برای خرید بلیت هواپیما رفتیم شرکت هواپیمائی گفت: دو روز است در مزار شریف بارندگی و فرودگاه گل است و هواپیما نمی‌تواند بزمین بنشیند و حتی یکشنبه تا آنجا رفته و برگشته است.

چون فرودگاههای افغانستان هم مانند راههای زمینی آن مرتب و مجهز نیست و اسفالت نشده و در موقع بارندگی که

زمین گل میشود چون هواپیما باید از روی همان زمین حرکت کند حرکت آن مقدور نیست بهمین جهت گاهی از اوقات مخصوصاً در اواسط زمستان ارتباط بین شهرهای افغانستان بکلی قطع میشود زیرا راههای اتومبیل بواسطه برف یا سیل و خرابی یا گل زیاد مسدود و هواپیما هم بر اثر مجهز نبودن فرودگاه قادر بر حرکت نیست ازینرو ما نتوانستیم برای روز سه‌شنبه بلیت تهیه کنیم و قرار شد هر موقع طیاره بتواند حرکت کند با تلفن بما اطلاع دهند و آنروز را همانطور که قبلاً شرح داده شد به پغمان رفتیم روز چهارشنبه هم بغزنه رفتیم و چون مدت اجازه توقف ما در افغانستان نزدیک بانقضاء بود ازینرو بواسطه عدم توفیق حرکت بمزار ناراحت شدیم و جدیت داشتیم که تمديد مدت توقف نمائیم زیرا ما در مشهد ویزای عبور گرفتیم و مدت آن با آنکه در خود ورقه چاپی کنسولگری که برای ثبت نام چهل روز تعیین شده بود و تا چهل روز میتوانستیم توقف کنیم مع ذلک شهربانی کابل که خودشان قوماندانی (کوماندانی) میگفتند گفته بود که مدت توقف ویزای عبوری سه روز است و برای خروج هم ده روز مدت تعیین نمود که جمعاً سیزده روز از موقع ورود بکابل تا خروج از خاک افغانستان میشود و ما ورقه چاپی کنسولگری را ارائه دادیم گفتند: این مربوط بوزارت خارجه است نه بما، و این امر موجب تعجب ما شد که چطور در یک مملکت دو قانون مختلف در دو اداره رسمی آن حکمفرما باشد یعنی مدت ویزای عبوری در وزارت خارجه ۴۰ روز و در شهربانی سه روز باشد و از طرفی چون با ایرانیان هم نظر خوشی نداشتند با آنکه ظاهراً احترام زیادی نسبت بما مینمودند مع ذلک در دادن تمديد اشکال تراشی میکردند و آنروزها مدت اجازه توقف نزدیک بانقضاء بود و هواپیما هم نبود با اتومبیل هم که بعداً راضی شدیم طول میکشید ازینرو مایوس و ناراحت شدیم و در اینجا دوستان دو عقیده مختلف ابراز میداشتند بعضی معتقد بودند که اجازه توقف را هرطور شده تمديد کنیم و بمزار شریف حرکت کنیم خود نگارنده و آقای جذبی نیز همین عقیده را داشتیم بعضی هم میگفتند حال که باشکال دچار شده‌ایم از حرکت بآنجا صرفنظر کنیم و آقای تفضلی هم این نظریه را اظهار و میگفتند چون برای مسافرت بقسمتهای شمالی سختگیری زیادتری دارند اصرار ما برای حرکت باعث سوءظن آنها میشود ولی من گفتم آنها هم میدانند که ما بهیچوجه در سیاست دخالت نکرده و منظور ما از حرکت بمزار نیز فقط زیارت است و سوءظنی درباره ما ندارند بالاخره تصمیم باستخاره گرفتیم و از قرآن استخاره نمودیم این آیه آمد «والذین هاجروا فی سبیل الله من بعدما ظلموا لنبوتهم فی الدنيا حسنة ولاجر الاخرة اکبر لوکانوا یعلمون» پس از این آیه که تصریح در خوبی بلکه لزوم حرکت و اشعار بآسایش و خوشی در مسافرت بآنجا بود تصمیم گرفتیم حرکت کنیم: اتفاقاً همان موقع خبر دادند که هواپیما حرکت میکند لذا با خوشوقتی تصمیم بحرکت با هواپیما گرفتیم ضمناً صبح آنروز که پنجشنبه بود آقای حاج حاذقی مجدد اداره شهربانی مراجعه نمودند که شاید بتوانند تمديد بگیرند ولی موفق نشدند و در آنجا اظهار کرده بودند که قصد حرکت بمزار دارند و چند روز تمديد لازم دارند اشکال دیگر پیش آمده آنها گفته بودند اتفاقاً حرکت بمزار چون در قسمتهای شمالی و نزدیک مرز شوروی است بدون پروانه مخصوص اجازه نمیدهند ایشان تقاضای پروانه آنجا برای ما کرده ولی گفته بودند باید وزارت خارجه برای کماندانی بنویسد تا ما اجازه دهیم ایشان نزدیک ظهر بوزارت خارجه مراجعه کرده گفته بودند باید در این قسمت تحقیق کنیم و اکنون هم وقت گذشته و عصر هم تعطیل است روز شنبه باید مراجعه شود و از طرفی روز شنبه هم برای ما خیلی دیر بود لذا آقای حاج حاذقی نیم ساعت بعدازظهر مایوسانه مراجعت نموده اظهار داشتند اضافه بر آنکه تمديد میسر نشد در حرکت بمزار هم اشکال کردند ما خیلی متأثر و ناراحت و مایوس شدیم ولی قلباً خیلی علاقه برفتن آنجا داشتیم بالاخره ساعت چهار و نیم بعدازظهر با توکل بر خداوند تصمیم گرفتیم که بشرکت هواپیمائی مراجعه نموده بلیت بخیریم و بدون گرفتن پروانه دولتی حرکت کنیم نهایت آنکه توقف خود را در

آنجا کمتر کنیم و با همین تصمیم از منزل حرکت کرده بشرکت رفتیم و بلیت گرفتیم و با آنکه قبلاً میل داشتیم چند روزی بمانیم از آن تصمیم منصرف شده در بلیت قرار گذاشتیم که صبح جمعه حرکت و صبح شنبه مراجعت کنیم که صبح یکشنبه بتوانیم از کابل بطرف پاکستان حرکت کنیم لذا با همین تصمیم بلیت گرفتیم و کرایه رفت و آمد هر نفری بمزار شریف ۹۷۰ افغانی (در حدود ۱۶۰ تومان) شد ضمناً آقای حاج حاذقی هم قرار شد برای گرفتن بلیت اتوبوس پستی از وزارت مخابرات اقدام کنند که صبح یکشنبه با وسیله پستی که مطمئن تر از سایر وسائل بود و از سواری هم مطمئن تر بود بطرف پیشاور حرکت کنیم.

مزار شریف صبح روز جمعه ۲۳ ربیع الاول (۲۶ مهر) ساعت شش و بیست دقیقه از فرودگاه کابل حرکت کردیم و ساعت هفت و سی و پنج دقیقه وارد فرودگاه مزار شریف شدیم در بین راه بالای جبال هندوکش هوا انقلاب داشت و هواپیما مرتعش بود ولی بحمدالله سلامتی گذشت و در آنموقع بیاد کلام دانشمند محترم آقای رضا زاده شفق افتادیم که موقع عبور از آنجا پس از رفع تشنجات و خطر و گذشتن از جبال هنگام پائین آمدن گفته بودند (الحمدالله که جبال هندوکش ایرانی کش نشد).

فرودگاه مزار شریف عبارت از یک قطعه زمین خاکی مسطحی است که نه ساختمان برای آن شده و نه آثار دیگری در آن پیدا است و فاصله آن تا شهر قریب یک فرسخ است موقعی که از هواپیما پیاده شدیم آقای گوهری نماینده هواپیمائی را که مدیر شرکت هواپیمائی از کابل بایشان نامه‌ای نوشته و معرفی کرده بود ملاقات و ایشان محبت نموده ما را بهتل بلدیة مزار شریف راهنمائی کرده سفارش‌های لازمه را نمودند و ما از محبت و مهربانی و همراهی ایشان و رئیس شرکت در کابل خیلی متشکر شدیم و پس از مرتب نمودن منزل در هتل بلدیة بیرون آمده برای زیارت بروضة متبرکه رفتیم.

مزار شریف از شهرهای معروف و متبرک افغانستان و مورد علاقه افغان‌ها میباشد و امروز مرکز یکی از استانهای افغانستان است و جمعیت آن پنجاه هزار نفر میباشد.

طول آن ۶۷ درجه و ۹ دقیقه و عرض آن ۳۶ درجه و ۴۴ دقیقه و انحراف قبله از جنوب بمغرب ۶۴ درجه و ۴۱ دقیقه و ۱۴ ثانیه و ارتفاع آن از سطح دریا در حدود ۶۰۰ متر است و ظهر آن تقریباً یک ساعت و سه دقیقه قبل از ظهر طهران است.

نام اصلی آن خواجه خیران که قریه‌ای از توابع بلخ بوده و بعداً بنام مزار شریف معروف و وجه تسمیه بدین نام آنست که اهالی افغانستان معتقدند که جسد مطهر حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام در آنجا مدفون است و شرح آن بطوریکه در کتاب تاریخ مزار شریف تألیف حافظ نور محمد چاپ کابل سال ۱۳۲۵ بااستناد چند کتاب تاریخی ذکر شده بطور اجمال و اختصار آن است که چون ابومسلم مروزی خراسانی در رمضان سال ۱۲۹ بطرفداری خاندان نبوت از قریه سفیدج مرو قیام نمود و باعمال بنی‌امیه جنگید مرتب در پیشرفت بود چون بنی‌امیه نزدیک بشکست شدند او شرحی خدمت حضرت صادق علیه‌السلام عرض کرد که اگر امام بمسند خلافت راغب باشند این کمترین سپهسالاری و خدمتگزاری بتقدیم خواهیم رسانید حضرت در جواب ابومسلم فرمودند که از ما هرکس خروج کرده بدرجه شهادت رسیده بنابراین ما را بحکومت و خلاف رغبتی نیست و بقاصد فرمودند بابومسلم بگو اگر میخواید در این خاندان خدمت شایسته‌ای بجا آورد جسد مبارک جد بزرگوارم را که در صندوقی در نجف اشرف مدفون است ببلخ انتقال دهد

تا بعد از آنکه فتنه بنی‌امیه فرو نشیند و دولت آنها منقرض شود بمدینه مطهره برده شود و مقصود حضرت این بود که اگر جنگ طول بکشد و بعضی بلاد دست بدست بگردد جسد مطهر از دستبرد بنی‌امیه محفوظ باشد و در جای دور و امنی گزارده شود چون بابومسلم این دستور رسید بعیاران کار آزموده خود دستور داد که به این امر مبادرت ورزند و آنها آن صندوق را پنهانی از نجف برداشته با شتر بمر و شاه جهان بردند و در محلی موسوم بکوه نور گذاشته و از آنجا بکلف آورده و بعداً وارد بلخ کردند و در قریه خیران که در مشرق بلخ و ۱۲ میلی آن (سه فرسخی) واقع است مخفیانه مدفون ساختند و لوحی نیز در روی آن گذاشتند ولی بعدها بواسطه اشتغال ابومسلم بجهنگ و قلع و قمع بنی‌امیه و تمشیت امور خلافتی در اول دولت بنی‌عباس و قتل نابهنگام او موضوع انتقال جسد مطهر یا اظهار و اعلان موضوع دفن در بلخ میسر نشد و مدفن مطهر پنهان بود و چون در زمان هارون الرشید طبق گفته یک پیر معمر که بهارون اظهار داشت معلوم شد که جسد حضرت در نجف مدفون بوده هارون بارگاهی در آنجا ساخت و مردم متوجه بدانجا گردیدند ازینرو نام بلخ ظهوری نیافت و آن واقعه فراموش شد تا آنکه در زمان سلطان سنجرین ملکشاه سلجوقی که از ۵۱۱ تا ۵۵۲ سلطنت کرد در سال ۵۳۰ در دفتر معاملات ابومسلم مطلبی در این باب یافت شد از جمله موضوع عریضه‌ای که در این باب خدمت حضرت صادق علیه‌السلام عرض شد و جواب آنحضرت بدست آمد و انتقال جسد و دفن در قریه خیران مفهوم گردید از طرفی چهارصد نفر از سادات و اکابر بلخ در یک شب حضرت را در نزدیک قریه خیران خواب دیده که بالای صفة آن ایستاده بود و میفرمود سالها است ما در اینجا میباشیم و کسی اطلاع ندارد باید بسططان اطلاع دهید که قبر ما را ظاهر سازد تا مردم بزیرت ما بیایند.

پس از پیدایش دفتر ابومسلم و کشف خواب اکابر سلطان سنجر از مرو پایتخت خود بامیرقماج والی بلخ دستور داد که موضوع را تحقیق و کنجکاوی کند و او با وجود مخالفت بعضی علماء بلخ و انکار وجود جسد در آنجا بقریه خیران آمده و در روی پشته‌ای که بنام تلّ علی معروف بود شروع بحفاری کردند پس از اندکی حفاری بگنبد کوچکی با دربیچه فولادین با قفل نقره برخوردند و خیلی شادمان شدند و با جمعیت علماء آنرا باز کردند و داخل حجره شدند صندوق فولادین دیدند که روی آن قرآنی بخط کوفی روی پوست آهو با شمشیری بزرگ و سنگی دیدند که روی سنگ نوشته بود «هذا قبر ولی الله علی اسدالله» بعداً صندوق را باز کردند جسد مطهر را دیدند تر و تازه و حتی ناخن‌ها و موها کاملاً صحیح و آثار زخم بر پیشانی مقدس ظاهر بود بعضی آنرا مشاهده و زیارت نمودند از هوش رفتند مردم از این قضیه مهم غریب و فریاد تکبیر و شادی بلند نمودند و نذرها و نیازهایی تقدیم کردند و چون خبر بسططان سنجر رسید او نیز برای عتبه بوسی حرکت کرد و پنجاه هزار دینار زر سرخ تقدیم آنجا و خادمان آن نمود و خواست صندوق را با خود بمر و ببرد و در آنجا دفن کند و بارگاهی بسازد ولی علماء و همه مردم جداً مانع شده و تقاضا کردند در همانجا بماند و او از تصمیم خود منصرف شده ساختمان کوچک خشتی در آنجا نموده و تصمیم داشت بارگاه بسیار مجللی برای آن بسازد ولی بواسطه گرفتاری بجهنگ و اسارت در دست غزان و کدورت زیاد بعد از آن توفیق ساختمان آن نیافت و در سال ۵۵۲ درگذشت.

در زمان چنگیزخان که در همه شهرهای ایران قتل و غارت زیادی شد و باماکن متبرکه توهین‌ها وارد آوردند و هتک حرمت نمودند و مردم بلخ را هم قتل عام کردند بعضی از اهالی آنجا برای اینکه توهینی بروضه متبرکه وارد نشود ساختمان سنجر را خراب نموده و آثار علائم را از بین بردند و آنجا را بنام سابق خود تلّ علی یاد میکردند و باین ترتیب مجدداً نام آن محو شد و شهر بلخ هم بعداً روی آبادی ندید.

تا آنکه در سال ۸۸۵ طبق آنچه در حیب‌السیر و روضة‌الصفاء نیز نوشته شده در زمان سلطنت سلطان حسین بایقرا که امیر بایقرا برادرش حکومت بلخ را داشت شمس‌الدین محمد از احفاد بایزید بسطامی از کتابخانه شاهی ملتان هند تاریخی بدست آورد که در زمان سلطان سنجر نوشت شده و قضیه مدفن حضرت را نیز شرح داده بود شمس‌الدین محمد آنرا بمیرزا بایقرا ارائه داد و او اعیان را جمع نموده و با حضور آنها شروع بکاوش کردند تا آنکه در همان تل آثار را دیدند و بعداً سنگ قبر ظاهر شد که نوشته بود «هذا قبر اسداله الغالب اخ رسول الله علي ولي الله» و فریاد و غریو شادی مردم بلند شد و میرزا بایقرا خدمت سلطان‌حسین پیکر فرستاد و سلطان نیز وزیر خود امیرعلیشیر را برای تحقیق فرستاد و او پس از زیارت آن مکان و مراجعت بهرات موضوع را تأیید نمود و سلطان‌حسین زیارت آنجا حرکت کرد و در آنجا غلطان غلطان با گریه و زاری برای زیارت آمد و اشعاری که خود گفته بود خواند که آخر آن این است:

بر درت آمد گدای بینوا سلطان‌حسین رحم کن بر حال این مشتاق ای شاه کرام

و مرض قولنج او رفع شد، بعداً خواست صندوق را بهرات نقل دهد ولی استخاره موافقت نکرد و علماء هم نقل آنرا توهین و هتک حرمت دانسته اجازه ندادند و سلطان حسین شروع بساختن گنبد و بارگاهی در آنجا نمود و ابتدای وضع ساختمان فعلی توسط او انجام شد و برای آبادانی آنجا ساختمانهایی کرد و بازاری ایجاد نمود و صد خانوار از اعیان هرات را بدانجا فرستاد و نهری از رودخانه بلخ جدا نموده بدانجا آورد که نهرشاهی موسوم گردید و آنرا وقف بر روضه متبرکه نمود و تولید و نقابت را بسید تاج‌الدین اندخوئی واگذار کرد و نهر خضر آباد هم که سلطان سنجر وقف نموده بود و بعداً از بین رفته بود مجدداً حفر کرده و آب آورد و مردم از اطراف بدانجا روی آورده و ساختمانهای زیادی نمودند و شهر بزرگی شد و بمزار شریف مشهور گردید.

بعداً نیز سلاطین تعمیراتی نموده و موقوفاتی کردند از جمله عبدالؤمن خان بن عبدالله خان از بک یازدهمین امیر شیبانی گنبدی ساخت و ولی محمدخان بن جانی خان دومین امیر سلسله جانی که از ۱۰۱۴ تا ۱۰۱۷ سلطنت نمود تزییناتی در ساختمانها و داخل روضه نمود و باغهایی ساخت و در زمان محمدمقیم خان بن سبحان قلی خان حاکم بلخ زلزله‌ای رخ داد و گنبد از هم پاشید و او مجدد بوضع فعلی درست کرد کاشی کاری آن نیز از سال ۱۲۸۷ در زمان حکومت امیر علم خان توسط استاد سمیع سمرقندی شروع شد و امیر علم خان بطوریکه جد امجد مرحوم حاج ملاعلی نورعلیشاه در سلطنة‌الحسین (جلد اول ذکر شهادت امیر المؤمنین علیه‌السلام) مینویسند شیعه بوده و تاریخ آنرا نوشته و ماده تاریخ در شعر آخر است و آن این است:

(علم غلام علی) هست مبدأ تاریخ ولی بکش (دل) از او زانکه دل بجانان داد

کلمه (علم غلام علی) ۱۳۲۱ مییاشد و (دل) که ۳۴ است باید از آن کسر شود مطابق ۱۲۸۷ میشود چند ماده تاریخ دیگر نیز در اطراف نوشته شده است و امیر عبدالرحمن خان نیز تعمیراتی در آن نموده و با خود نذر کرده بود که اگر سلطنت باو رسد نشان سلطنتی و رسمی خود را شکل مسجد و روضه متبرکه انتخاب کند و بعداً نیز که زیارت رفت زیارتنامه مفصلی خواند و دستور داد همان را روی دو تخته مس کنند و جلو درب ورودی نصب نمودند که اکنون نیز در آنجا موجود است، اعلیحضرت محمد ظاهر شاه پادشاه فعلی افغانستان نیز در سال ۱۳۱۹ تعمیرات و تزییناتی در ایوان ورودی و سایر قسمتها انجام دادند و بطور کلی همه سلاطین و امرای افغان تاکنون و همه مردم افغان نسبت بدان مکان ابراز علاقه کامل میکنند و برای زیارت بدانجا می‌آیند و تبرک میجویند و برای مریض‌های خود استشفاء میکنند چنانچه جد امجد مرحوم حاج ملاعلی پس از مسافرت هفت ساله خود که مدتی هم در آنجا بسر برده نقل نموده بودند که

زن‌های ترکمن اطراف اطفال مریض خود را بر پشت گرفته و برای زیارت و طواف می‌آمدند و میگفتند «سخی شاه مردان او قلم شفاوردی» یعنی ای سخی شاه مردان فرزند مرا شفا ده و اتفاقاً شفا هم داده میشد.

نظری در این باب و اختلاف در مدفن مولی(ع)

ولی این قول خیلی بعید بنظر میرسد زیرا امام امر به نبش هیچ قبری مخصوصاً قبر جدّ بزرگوارش علی علیه‌السلام نمیفرماید و باضافه قبر حضرت در آن زمان بکلی مخفی و جز امام و نزدیکان و خواص خاندان عصمت کسی از آن اطلاع کاملی نداشت و ظهور قبر حضرت بنا بقولی در زمان حضرت صادق علیه‌السلام شد که منصور دوانیقی خدمت حضرت عرض کرد که ابومسلم مروزی میخواست درباره مدفن علی علیه‌السلام سؤال کند و حضرت در جواب منصور محل آنرا اظهار فرمود و بقولی در زمان حضرت کاظم علیه‌السلام ظاهر شد که هارون روزی بشکار رفت و چند آهو را تعاقب نمود آنها در غری که نجف کنونی است به تپه‌ای پناه بردند و بازها و سگهای شکاری هم نزدیک آنها نرفتند هارون سبب را پرسید؟ بعضی گفتند از پدران ما رسیده که جسد علی علیه‌السلام در این حدود مدفون است هارون از حضرت کاظم علیه‌السلام سؤال نمود؟ تصدیق فرمود و حتی بعضی مینویسند که چون هارون از آنها شنید امر کرد که روی تپه را حفر کردند و جسد حضرت را زخم خورده دید و قدم مبارکش را بوسید و در احترام آنجا کوشید و ساختمان نمود و مرتب زیارت میرفت و از قول اول هم معلوم میشود که ظهور قبر در زمان منصور بوده نه قبل از دولت بنی‌عباس و در آنموقع بنی‌امیه منقرض شده بودند و خطر نبش قبر در بین نبود و باضافه انتخاب بلخ که بمدینه منوره بسیار دور است با قصد اینکه مجدد جسد را بمدینه برگردانند بعید بنظر میرسد و خود نقل ثانوی نیز نبش مجدد میشود بهر حال نزد ما خیلی بعید بنظر میرسد.

اقوال دیگری هم در این باب ذکر شده چنانکه جد امجد در سلطنة الحسین مینویسند که بعضی گمان کردند که در دارالاماره کوفه دفن شده و بعضی از عامه گفتند که جنازه را در تابوتی با شتر بطرف مدینه حمل کردند که در آنجا دفن کنند ولی شبی شتر در راه گم شد و کسی بر او دست نیافت و رافضیان گفتند که در پس ابر پنهان شد و بعضی ذکر کردند که جسد را در صندوقی نهاده و بر شتر سوار کردند و شتر را رها نمودند و او بیلاطی رفت مردم که آنرا دیدند گمان وجود مالی بصندوق بردند و آنرا دفن نمودند که اگر صاحبش پیدا شود باو مسترد دارند و شتر رانحر کرده خوردند و این قول را بنی‌امیه معتقد بوده و آنرا شهرت دادند که ولید در این باب گفته:

فان يك قد ضل البعير بحمله فما كان مهديا ولا كان هاديا

و نیز در سلطنة الحسین ذکر کنند که در تازگی مزاری برای آنحضرت در چهارجوی بخاراعامه میساختند و بیست سال است که پیدا شده و چند سال قبل مشغول عمارت صحن بودند و در هند نیز مزاری برای آنحضرت هست و بعضی هم مزار بابانانک را از آنحضرت دانند.

در کتاب عقیده الشیعه تألیف دوایت م. دوفلامن ترجمه ع. م. بعربی چاپ مطبعة خانجی صفحه ۷۰ فصلی در باب نجف نوشته از جمله نقل کند که از امام صادق علیه‌السلام روایت شده که علی علیه‌السلام دستور داد او را مخفیانه دفن کنند که خوارج اگر جای قبر او را بدانند نبش قبر خواهند کرد و بهمین جهت بعضی گمان برده‌اند که در خانه خودش در مدینه مدفون گردید، سپس میگوید «مؤید این است آنچه در سیاحتنامه توماس فورستر که در قرن شانزدهم میلادی میزیسته در ذکر مدینه نوشته شده که در پشت مسجد رسول صلی‌الله‌وعلیه‌وآله دو قبر دیگر است که پرده‌های سبز روی

آن گذاشته شده یکی از فاطمه دختر محمد و دیگری از علی شوهر فاطمه است، بعضی هم گفته‌اند علی در مسجد کوفه و بعضی هم معتقدند که در رحبه مدفون گردید و عده‌ای گفته‌اند در کرخ که از محلات بغداد است مدفون گردیده ولی شیعه معتقدند که در نجف دفن شده است در کتاب علی و دو فرزند بزرگوارش تألیف دکتر طه حسین مینویسد گروهی میگویند در رحبه کوفه مدفون شد و نشانه‌های قبر را از بین بردند تا خوارج دست نیابند گروهی میگویند عین جسد را بمدینه بردند و پهلوی قبر فاطمه دفن کردند گروهی که در دشمنی علی زیاده روی میکنند گفتند که او را بر شتری گذاشتند که بحجاز برند و شتر گم شد و جمعی از اعراب آنرا یافته تابوت را بگمان غنیمت گشودند و چون جسدی را در آن دیدند او را در گوشه ناپیدائی از بیابان بخاک سپردند و در کتاب تاریخ مزار شریف در ذکر تصمیم امیر قماج برای پیدا کردن قبر در خواجه خیران مینویسد که امام عبدالله از فقهای مسلم بلخ در این مسئله مخالفت کرده و گفته بود که آوردن جسد مطهر شاه مردان باین همه راه دور از امکان بعید بوده و چنانکه مشهور است قبر حضرت شاه مردان در کوفه یا در آمل یا در کرخ بغداد یا در نجف یا در عدن خواهد بود» و در پاورقی آن مینویسد غیر از این مقامات در بعضی مواضع دیگر هم بنام حضرت شاه مردان آثار و عماراتی موجود است و مسلمین از اعتقاد راسخی که بجناب شاه ولایت دارند آن مقامات را با اسم قدمگاه شاه مردان یا زیارت سخی و غیره احترام میکنند از آنجمله یک موضع در شمال مغرب شهر حالیه کابل نیز موجود و موسوم بزیارت شاه مردان است» و بعداً مینویسد ولی این مقام در حقیقت مربوط بشاه مردان نیست بلکه خرقة حضرت رسول صلی الله علیه و آله را هنگام عبور از کابل در سال ۱۱۸۲ توسط احمد شاه بابا در آنجا گذاشته بودند و بعداً شرح آنرا در آنجا ذکر میکنند.

ولی عقیده شیعه متفقاً و محققین علمای اهل سنت بر این است که جسد مطهر حضرت در نجف اشرف مدفون و بهیچوجه هم نقل نشده و اکنون هم محترم و مطاف دوستان آن شاه مردان و پیشوای انس و جان میباشد و کعبه آمال عاشقان صاحب ولایت همان خاک پاک است.

البته هر محلی که بنام آن بزرگواران باشد محترم و مقدس است چون انتساب بآن نام‌های پاک دارد:

بر زمینی که نشان کف پای تو بود سالها سجده صاحب نظران خواهد بود

و روضه متبرکه مزار شریف نیز هرچند بعقیده ما صحت ندارد و جسد حضرت بدانجا نقل نشده ولی از نظر آنکه بنام آن حضرت میباشد و مورد توجه و احترام نفوس بسیاری از مردم و وسیله و واسطه توسل آنها به آنحضرت است محترم میباشد چون توجه و احترام در واقع برای شخصی است که مکان بدو انتساب دارد و احترام مکان بالتبع است ازینرو ما هم زیارت آنجا علاقه کامل داشتیم و با نهایت اشتیاق زیارت رفته و بنام صاحب ولایت در آنجا زیارت کردیم.

بارگاه آنجا از کاشی ساخته شده و در وسط صحن وسیعی قرار گرفته که چهار درب بزرگ دارد که همه آنها از کاشی است و صحن هم دارای چهار درب است در چهار طرف و مقابل یکدیگر که هر کدام رو بخیبانی باز میشود داخل روضه متبرکه که نیز با ایوان آن نقاشی خیلی خوبی دارد که بامر اعلیحضرت محمد ظاهر شاه انجام شده و در جلو درب ورودی رواق وسیع مسقفی است که برای مسجد بنا شده و اقامت جماعت در آن محل میشود ضریح هم خیلی بزرگ و طویل است و همه مردم با نهایت خضوع و خشوع برای زیارت بدانجا می‌آیند و در قسمت قبله ضریح قرآن‌های زیادی برای قاریان گذاشته شده است و معمول روضه متبرکه این است که اول مغرب پس از ادای نماز مغرب درها را می‌بندند و صبح باز میکنند و تمام شب بسته است در یک قسمت صحن هم مشغول ساختمان مسجد بزرگی بودند که گنجایش جمعیت زیادی را داشت.

توقف در مزار شریف در اطراف ساختمان روضه نیز چند اطاق کوچک واقع شده و در اطاق طرف شرقی روضه قبری است بنام قبر میربرکت که میگویند قبر سیدجمال الدین میربر که اندخوئی است که امیر تیمور گورکانی بدو ارادت داشته و مردم هم نسبت بدو علاقه داشتند و سید تاجالدین اندخوئی متولی و نقیب آنجا که قبلاً نام او را ذکر کردیم از احفاد امیر بر که بوده است و بودن قبر میربر که در آنجا دلیل است بر اینکه او نیز بدانجا علاقه مند بوده است، ما پس از زیارت برای گردش در شهر بیرون آمدیم، در خارج صحن نیز متصل بدانجا محلی است قدیمی که میگویند مدفن سید عبدالله زربخشی خوارزمی از احفاد حضرت کاظم علیه السلام میباشد و مشهور است که قریه خیران از موقعی که او در آنجا مدفون شد معروف بخواجه خیران گردید.

پس از قدری گردش در شهر قریب بظهر مجدداً بحرم برگشته برای شرکت در نماز جمعه حاضر شدیم امام جمعه پیرمردی بود بنام مولوی اسماعیل که خیلی خلیق و متدین بنظر میرسید و امامت جماعت و جمعه آنجا بعهدۀ او بود و در همانجا تدریس هم میکرد پس از اتمام نماز جمعه بهتل برگشتیم و بعد از صرف نهار و استراحت بگردش در شهر پرداختیم و نماز مغرب را در روضه خوانده مراجعت نمودیم و با آنکه قبلاً تصمیم داشتیم که بلخ هم که بسیاری از بزرگان از آنجا ظهور کرده اند برویم ولی چون بطوریکه قبلاً مذکور داشتیم وقت ما خیلی تنگ بود و بلیت مراجعت برای روز شنبه گرفته بودیم ازینرو تصمیم داشتیم که صبح با هواپیما مراجعت کنیم اتفاقاً شب طوفان خیلی شدید و بعد هم بارندگی زیادی شد و سیل آمد فرودگاه هم گل شد که حرکت هواپیما را بتعویق انداخت و در آنروز هواپیمای مزار از کابل حرکت نکرد و مجبور بتوقف شدیم.

بلخ و چون ناچار بتوقف بودیم برای رفتن بلخ و دیدن آثار تاریخی و مقابر بزرگان آن شهر که زمانی قبه الاسلام بوده و ۱۲ میل (۱۸ کیلومتر) تا مزار فاصله دارد و در طرف مغرب آنست مذاکره نمودیم و تصمیم گرفتیم که با تاکسی برویم متأسفانه اتومبیل سواری بواسطه بدی راه و بارندگی زیاد و سردی شدید هوا پیمد نشد با اتوبوس هم مجبور بودیم که تا عصر در آنجا توقف کنیم ولی گفتند در آنجا محلی برای توقف نیست هوا هم خیلی سرد بود با درشکه مخصوص افغانستان و پاکستان نیز که آنها را در افغانستان گادی و در پاکستان تانگا میگویند چون اطراف آن باز و حائلی برای حفظ از باد و باران ندارد و باد خیلی سردی هم میوزید باران هم میآمد ازینرو نتوانستیم و موفق بدیدن بلخ نشدیم ولی چون این شهر اهمیت تاریخی و مذهبی دارد ازینرو مختصری درباره آن مینویسیم.

شهر بلخ از بلاد قدیمه و مربوط بدوره های قبل از اسلام میباشد و در همان ادوار نیز دارای اهمیت فراوان بوده و طبق تواریخ قدیمه اکثر اوقات پایتخت ملوک کیان بوده و زردشت نیز بنا بقولی از آنجا ظهور نموده است. طول آن ۶۷ درجه و ۱۷ دقیقه و ۳۸ ثانیه و عرض آن ۳۶ درجه و ۴۴ دقیقه و انحراف قبله از جنوب بمغرب ۶۴ درجه و ۵۱ دقیقه و ۵۰ ثانیه و فاصله تا کابل ۴۰۱ میل (۶۰۲ کیلومتر) میباشد.

در قدیم دارای اهمیت تجارتی زیادی بوده و نفوس بسیاری هم داشته و در زمان عثمان خلیفه سوم توسط عبدالله احنف مفتوح شد و در تواریخ مینویسند که در زمان بنی امیه و بعداً بنی عباس خیلی معمور شد و بام البلاد و قبه الاسلام ملقب گردید بطوریکه در اواخر بنی عباس و زمان ظهور چنگیز ۱۲۰۰ سجاده نماز جمعه در آنجا و قرای اطراف آن

میگسترده و ۱۲۰۰ حمام موجود بود و چندین هزار سادات و مشایخ و علماء در آنجا بودند ولی لشکریان چنگیز اهالی آنجا را قتل عام نموده و همه عمارات عالیه و ابنیه مرتفعه آنجا را با خاک یکسان کردند و بعداً در بعضی از منتهی مختصری آباد شد ولی کاملاً روی تعمیر ندید و بر خرابی باقی بود و اکنون هم بطوریکه میگویند آبادی زیادی ندارد و قصبه‌ای بیش نیست.

مردمش مانند اهالی مزار شریف اکثر قریب باتفاق حنفی مذهبند و شیعه در آنحدود کمیاب بلکه نایاب است بزرگان زیادی از علماء و عرفاء و حکما از آنجا ظهور نموده‌اند مانند شیخ‌الرئیس ابوعلی سینا (متولد ۳۷۰ یا ۳۷۳ و متوفی ۴۲۸) و شیخ ابراهیم ادهم (متوفی در سال ۱۶۰) و شیخ ابوعلی شقیق بن ابراهیم مقتول در سال ۱۹۰ و ابو عبدالرحمن حاتم بن عنوان الاضم متوفی در ۲۳۷ و جلال‌الدین بلخی و حکیم ناصر خسرو بن حارث علوی متولد ۳۹۴ و متوفی در ۴۸۱ و غیر اینها که ذکر همه آنها خود موجب تطویل است، شعرای بزرگ و معروفی نیز از آنجا برخاسته‌اند مانند ابوالحسن شهید بلخی (متوفی در ۳۷۵ هجری) و ابوالقاسم حسن بن احمد متخلص بعنصری متولد در ۳۵۰ و متوفی در ۴۳۱ و رشیدالدین محمد بن محمد بن عبدالجلیل عمری ملقب بوطواط متولد ۴۸۰ و متوفی در ۵۷۳ و حکیم ابوبکر بن محمد واعظی حکیم و واعظ و شاعر قرن ششم و غیر آنها که شرح مفصلی دارد و منظور آنست که بلخ از همه جهت دارای اهمیت زیادی بوده است.

مولوی بلخی جلال‌الدین مولانا جلال‌الدین محمد بن سلطان العلماء بهاء‌الدین محمد بن حسین بن احمد بن قاسم بن مسیب بن عبدالله بن عبدالرحمن بن ابی‌بکر از بزرگترین عرفاء و از افتخارات جامعه اسلامی بلکه از مفاخر بشریت است شرح حال او در کتب عدیده نوشته شده و کتابهایی هم درباره او و آثارش تألیف و نشر گردیده و از اینجهت ورود در شرح این موضوع لزومی نداشت ولی من بواسطه علاقه و ارادت و آفری که بمقام مقدس او دارم میل داشتم نام او را زینت بخش این صفحات قرار دهم ازینرو در اینجا فقط بنکاتی چند درباره آن عارف جلیل اکتفا میکنم، نسب او همانطور که گفتیم بخلیفه اول میرسد و تولدش در ششم ربیع‌الاول سال ۶۰۴ در بلخ اتفاق افتاده و وفاتش در پنجم جمادی الاخر سال ۶۷۲ بواسطه ابتلاء به تب محرقه در قونیه واقع شد.

جدش شیخ حسین بن احمد خطیبی از افاضل روزگار و علامه زمان خود بود و پدرش بهاء‌الدین محمد که بمناسبت پدرش بولد معروف بود در مراتب علم و دانش بحد کمال رسیده و در طریق سلوک نیز قدم گذاشته و از بزرگان طریقت بود و مولانا جلال‌الدین همه مراتب را از او بحد اکمل بارث برد مولوی در سال ۶۴۲ با شمس‌الدین محمد بن علی بن ملک داد تبریزی متوفی در ۶۴۵ ملاقات و حلقه ارادت او را بگردن نمود و شروع بگفتن غزلیات کرد و در سال ۶۴۵ که مفارقت دست داد و او را بی‌تاب کرد، چند سال در مفارقت او بی‌طاعت بود و غزلیات سوزناک در مفارقت او سرود تا آنکه در سال ۶۵۲ با شیخ صلاح‌الدین زرکوب که از مریدان خاص و نزدیک او بود مأنوس شد و قدری تسکین یافت او نیز در سال ۶۶۲ وفات نمود بعداً در همان سال با شیخ حسام‌الدین چلبی انس و الفت گرفت و بخواهش او شروع بگفتن مثنوی نمود و آنرا حسامی نامه نامید مولانا از افتخارات خراسان است چون بلخ و بسیاری از خاک کنونی افغان جزء خراسان بوده چنانکه خودش در دیوان غزلیات خود میفرماید:

خراسان و عراق آمد مقام
ولی چون شمس در غوغای روم

ونیز:

از خراسانم کشیدی تا بر یونانیان
تا برآمیزم بدیشان تا کنم خوش مذهبی
و هرچند در غزل دیگر گوید:

نه از هندم نه از چینم نه از بلغار و مقسیم
نه از ملک عراقینم نه از خاک خراسانم
ولی منظور او در این شعر موطن اصلی روح است زیرا روح از عالم بالا است و از خاکدان طبیعت نیست که شیخ ابوعلی در قصیده معروف خود گوید: «هبط الیک من المحل الا رفع ورقاء ذات تعزز و تمتع» پس اینکه اهالی ترکیه او را مولوی رومی گویند و بدان افتخار کنند و بعضی ساده لوحان نیز روی تقلید یا بدون قصد باین نام ذکر کنند صحیح نیست زیرا سکونت سالهای آخر عمر او و مدفنش در روم شرقی که ترکیه فعلی است بوده ولی مولد و مسکن اولی او خاک خراسان بوده ولی در حقیقت چنین نابه‌غای اختصاص بیک جا یا یک جامعه ندارد و مربوط بهمه عالم بشریت است.

زبان اصلی او نیز بنابراین فارسی بوده نه ترکی و خودش تصریح کرده و گفته است.

ای ترک ماهروی که هر بامداد تو
در حجره‌ام در آبی و گوئی که گل مدو
ای ترک ماهرو من اگر ترک نیستم
دانم همین قدر که بترکی است آب، سو
وباضافه کتب و اشعار او عموماً بزبان فارسی است و تألیف بزبان ترکی از او شنیده نشده است، مذهبش نیز هرچند بظاهر حنفی بوده ولی از اشعار او بر می‌آید که در کنه واقع و باطن امر مذهب تشیع داشته زیرا در مثنوی قضیه غدیر خم و حدیث شریف «من کنت مولاه» را بنحو احسن شرح داده از جمله می‌گوید:

کیست مولا آنکه آزادت کند
بند رقیّت ز پایت وا کند
چون باآزادی نبوت هادی است
مؤمنان را ز انبیاء آزادی است

در جای دیگر گوید:

راز بگشا ای علی مرتضی
ای علی ایکه تو نور دیده‌ای
و نیز در جلد چهارم مثنوی در تفسیر آیه «یا ایها الذین آمنوا لاتقدموا بین یدی الله و رسوله» می‌فرماید:
این چنین فرمود آن شاه رسل
یا کسی کو در بصیرتهای من
ای پس از سوءالقضاء حسن القضاء
شمه‌ای بر گو از آنچه دیده‌ای
که منم کشتی درین دریای کل
شد خلیفه راستین بر جای من

و این معنی برای هیچیک از خلفاء راشدین جز علی علیه‌السلام ادعا نشده است درباره ائمه اربعه نیز در مثنوی

گوید:

آنطرف که عشق میافزود درد
بو حنیفه شافعی درسی نکرد
و برای توضیح این بیت در دیوان غزلیات خود فرماید:
عشق جز دولت و عنایت نیست
عشق را بوحنیفه شرح نکرد
مالک از سر عشق بیخبر است
جنلی را در آن درایت نیست
جز گشاد دل و هدایت نیست
شافعی را در آن روایت نیست

لایجوز و یجوز را اجل است علم عشاق را نهایت نیست

از مولانا چندین اثر بیادگار مانده که روز بروز بر شهرت و اهمیت آنها افزوده میشود یکی مثنوی او که بزرگترین کتاب نظم عرفانی و حاوی جمیع دستورات اجتماعی و اخلاقی و سلوکی است و تاکنون کتابی باین عظمت تألیف نشده و شیخ بهاءالدین عاملی درباره آن فرموده:

من نمیگویم که آن عالیجناب هست پیغمبر ولی دارد کتاب
مثنوی او چو قرآن مدلل هادی بعضی و بعضی را مضلل

دیگر دیوان غزلیات که بدیوان شمس تبریزی معروف است چون غالب غزلیات خود را بنام شمس‌الدین تبریزی ختم نموده این کتاب دارای شور و جذبه عجیبی است که خواننده با ذوق را مات و مبهوت و گیج و حیران میکند این دیوان در حقیقت دیوان غزلیات بسبک شعراء نیست بلکه مظهر احساسات یک روح پر آشوب و جان پر هیجانی است کتاب مثنوی بقول بعضی مانند باران بهاری است که بر بیابان بیارد و همه آنرا سرسبز و خرم نماید و دیوان غزلیات او همچون باد و طوفان سوزان شدیدیست که همه گیاههای سرسبز و خرم را خشک نموده با خود ببرد و در دریا محو نماید. مثنوی حالات و مراتب و روحيات را نشان میدهد و دستور میدهد و تربیت میکند ولی دیوان او بکلی تعینات را محو و نابود نموده و آنها را در دریای احدیت غرق میکند.

دیوان مولوی انعکاس یک روح پر از هیجان و لبریز از شور و جذبه و غوغای یک دریای متلاطم طوفانی است ولی مثنوی دریای ژرفی است که انواع گوهرها را میتوان در آن یافت و همه چیز از قرآن و حدیث و عرفان و حکمت و تاریخ و اخلاق و غیر آن در آن یافت میشود، مولوی در دیوان خود پابند قافیه نیست چون در موقعی که غزلیات میسرود حال جذبه و شوری داشت که اصلاً متوجه خود نبوده و از خود بیخبر بود که خودش گوید:

قافیه اندیشم و دلدار من گویدم مندیش جز دیدار من
و در جای دیگر گوید:

چو بیدار باشم بود هوشم او چو خوابم رباید بخواب اندر او
چو جویم برای غزل قافیه بخاطر بود قافیه گستر او

و معروف است که مولوی در هنگام وجد و سماع دور ستونی میچرخید و مطابق آهنگ نوازندگان بموجب الهامات آنی و رشحات حالی اشعار میسروده ازینرو مقید بحفظ آداب شعری و رعایت قوافی در همه حال نبوده و بی‌اختیار همان جوش درونی و التهابات روحی و مراتب معنوی را بصورت لفظ درآورده ولی در عین حال بسیاری از غزلیات آن از لحاظ شعری نیز بقدری عالی است که با اشعار و غزلیات بهترین شعرا عارف برابری میکند من بقدری مفتون و مجذوب این دو کتاب بزرگ هستم که وقتی در آن باب سخن میگویم میل ندارم بزودی دست بکشم ولی در اینجا چکنم که این یادداشتها زیاده از این گنجایش ندارد و بهمین اندازه در این باب اکتفاء میکنم و تعجب میکنم از کسانی که با نظر بدبینی باین دو کتاب و صاحب آنها مینگردند و در حقیقت صفت خفاش را نسبت بآفتاب دارند و خودش در مثنوی گفته:

پس عدو جان صراف است قلب دشمن درویش که بود غیر کلب
دشمن اینحرف ایندم در نظر شد ممثل سرنگون اندر سقر

دیگر از آثار او فیه‌ما فیه است که مجموعه تقریرات او است که در مجالس بیان مینموده و فرزندش بهاء‌الدین

معروف بسطان ولد آنها را بصورت کتاب در آورده است و بسیار شیوا و شیرین در معنی و مانند همان مثنوی بحری پر از درّ و گوهر است و هرچه بخواند بیشتر از آن لذت میبرد.

دیگر مکاتیب مولانا که اخیراً در طهران توسط بنگاه مطبوعاتی پاینده در سال ۱۳۳۵ بچاپ رسیده و دارای مطالب نغز و شیوا است.

دیگر مجالس سبعة که مجموعه‌ای از مواعظ و مجالس مولانا است که در منبر بیان میفرموده و هفت مجلس است و آنها نیز بسیار مؤثر و پرشور و دارای دستورات بسیار عالی و نکات جالب است. بطور خلاصه آنچه دربارهٔ صفات و مدایح مولانا و شرح آثار او ذکر شود باز هم کم گفته و نوشته شده لذا در همین جا ختم میکنم و از روح پاک او استمداد میجویم.

امام جمعه مزار همانطور که گفتم برای ما وسائل رفتن ببلخ میسر نشد و در مزار شریف ماندیم و صبح برای زیارت مشرف شدیم ولی هوا خیلی سرد و باران هم میآمد خیابان‌ها هم گل بود پس از تشریف زیارت در همانجا تصمیم گرفتیم که برای ملاقات امام جمعه برویم در مسجد جلو روضه پیرمردی را که با جمع دیگری نشسته و قیافهٔ گشاده‌ای داشت و شخص خلیقی بنظر میرسید دیدیم و جلو رفته سلام و احوالپرسی نمودیم و ایشان هم جواب داده و اظهار محبت نمود، سپس نام و شغل او را پرسیدم؟ گفت: نام من شیخ محمد کاظم و از خدام آستانهٔ مقدسه هستم پرسید شما اهل کجائید و بچه قصد آمده‌اید؟ گفتیم ایرانی هستیم و برای زیارت آمده‌ایم خوشوقت شده و گفت در این روضهٔ متبرکه هر حاجتی دارید بخواید که برآورده میشود گفتم درخواست ما از شاه ولایت مآب این است که شفیع ما شده از خداوند بخواید که توفیق بندگی خدا و اطاعت پیغمبر و محبت خودش بما عنایت فرماید چون امور دنیا در مقابل اینها مهم نیست و دنیا هرچه باشد کم است و از بزرگان و صاحبان کرم نباید کم خواست و وقتی آخرت را خواستیم دنیا در جنب آن گم است.

سپس از ایشان خواهش کردیم که کسی را معین کنند که ما را نزد امام جمعه راهنمایی کند ایشان بیکنفر گفتند که با ما بیاید و گفتند امام جمعه صبح‌ها در حجرهٔ خود در همین جا تدریس میکنند سپس ما با ایشان تودیع نموده و در همانجا بحجرهٔ امام رفتیم حجرهٔ ایشان خیلی کوچک و در قسمت غربی متصل برووضه قرار گرفته بود پس از استجازه وارد شدیم و ایشان خوش آمد گفته و احترام نمودند سپس ما خود را معرفی نمودیم ایشان از ملاقات ما اظهار مسرت کردند بعداً نام و شغل ایشان را پرسیدیم؟ گفتند: نام من مولوی اسماعیل است و هرچند لائق اینکه از علما محسوب شوم نیستم ولی چون بظاهر در رشتهٔ اهل علم میباشم بدینجهت معروف بمولوی هستم شغل من هم تدریس و امامت جماعت و جمعه در همین جا میباشد و سالها است که باین امر اشتغال دارم و اباً عن جد در همین جا خدمت این آستان مقدس را داشته و بخاکروبگی آن افتخار دارم و امیدوارم خدمت ناقابل مرا بپذیرند در این موقع حالت رقت و تأثری برای ایشان دست داد و اشک در چشم ایشان آمد من از حال ایشان خیلی خوشم آمد و گفتم البته کسی از روی صدق و محبت و خلوص نیت و علاقهٔ ایمانی بزرگان دین خدمت کند مورد توجه واقع میشود و باید جدیت کرد که حال خلوص پیدا شود و امیدوارم خداوند بشما توفیق عنایت کند.

سپس پرسیدم این آستانه موقوفاتی هم دارد؟ گفتند موقوفات آن در سابق خیلی زیاد بوده و بتدریج از بین رفته و فعلاً

مقدار کمی از آن باقی مانده و اعلیحضرت محمدظاهرشاه شخصاً خیلی مراقب آن هستند و عقیده کاملی باین مقام متبرک دارند و تعمیرات هم توسط ایشان شده است.

پرسیدم آیا در اینجا علوم دینی هم وجود دارند یا نه؟ گفتند: طلاب درجه عالی کم هستند و اخیراً مدرسه‌ای بنام اسدیه که بمناسبت نام حضرت مولی اسدالله‌الغالب باین اسم نامیده شده تاسیس گردیده که علوم دینی در آن تدریس میشود و مطابق پروگرام وزارت معارف است و دارای چند صنف میباشد، پرسیدم خودتان چه تدریس میکنید؟ گفتند غالباً فقه و اصول تدریس میکنم، گفتم مذهب شایع در اینجا چه مذهب است؟ گفتند: اکثریت اهالی مذهب حنفی دارند و مذهب شافعی هم هست ولی عده آن کم است و غیر این دو مذهب در اینجا نیست، گفتم خودتان چه مذهب دارید گفتند مذهب من حنفی است.

سپس با ایشان تودیع نموده بهتل برگشتیم و هوا هم مجدد منقلب شده شروع بیارندگی کرد عصر هم بشرکت هواپیمائی رفتیم که برای هواپیمای روز بعد تحقیق کنیم در همانموقع آقای گوهری برای دیدن زمین فرودگاه رفتند و قرار شد بعد تلفن کنند و ما از آنجا بروضه متبرکه رفتیم و زیارت نموده سپس مراجعت کردیم ساعت شش و نیم آقای گوهری تلفن کردند که فرودگاه اینجا برای فرود آمدن هواپیما مناسب است و با بی سیم بکابل اطلاع دادیم و منتظر اطلاع کابل هستیم اگر فرودگاه آنجا مهیا باشد حرکت خواهد کرد، صبح مجدد منتظر بودیم که خبر دهند که خود را مهیای حرکت کنیم و چون طیاره آنجا ساعت شش و بیست دقیقه صبح حرکت میکند منتظر بودیم که در همان ساعت خبر دهند ولی خبری نشده مایوس شدیم تا آنکه در ساعت هفت و نیم بما خبر دادند که طیاره در ساعت هفت و بیست دقیقه حرکت کرده است.

طیاره مزار شریف هم در روزهای شنبه و دوشنبه و چهارشنبه ابتدا بقندوز میرود و مسافر آنجا را میرساند و یکساعت و ربع از کابل تا قندوز در بین راه است و نیم ساعت هم در آنجا توقف نموده و بعداً حرکت میکند و چهل دقیقه تا مزار در بین راه است ولی بقیه روزها مستقیماً بمزار حرکت میکند و چون آنروز یکشنبه بود گمان میرفت که ابتدا مسافری قندوز را ببرد و از اینجهت قدری بیشتر طول بکشد ولی بعداً معلوم شد که چون فرودگاه قندوز هم خراب است مستقیماً بمزار شریف خواهد آمد لذا ما با اتومبیل شرکت زودتر حرکت کردیم و طیاره در ساعت هشت و چهل دقیقه وارد شد و ساعت هشت و پنجاه و پنج دقیقه حرکت کرد و ساعت ده و ده دقیقه سلامتی وارد کابل شدیم و با اتومبیل آقای حاج حادقی بطرف شهر حرکت و بمنزل ایشان رفتیم.

بامیان یکی از شهرهای تاریخی افغانستان بامیان است نگارنده هرچند آنرا ندیدم ولی از نظر اهمیت تاریخی که دارد مختصری درباره آن ذکر میکنم این شهر بطوریکه در بستان‌السیاحه مرقوم است ولایتی است از طخارستان و از کشور خراسان و بقولی از کابلستان که معلوم میشود این شهر در تاریخ جزء خراسان بوده است این شهر بین کابل و بلخ واقع شده و در شمال غربی کابل قرار گرفته و راهی که در سابق از بلخ به پیشاور بوده از آنجا عبور میکرده و فاصله آن تا کابل از راه دره غوربند ۲۴۵ کیلومتر و از راه سرچشمه و کالو ۱۳۰ کیلومتر میباشد زوار چینی که برای زیارت معابد و هیاکل مذهبی بامیان میآمدند آنرا بنام «فن-ین» و «فن-یانا» ذکر کرده‌اند و نام اصلی آن بامیکان بوده است، اهمیت تاریخی و جغرافیایی و صنعتی و مذهبی قدیم آن بسیار زیاد است و از جمله دو مجسمه بزرگ بطول ۵۳ متر و ۳۵ متر در

آن موجود است که یکی صورت مذکر و دیگری مؤنث را دارد که مذکر آن بطوریکه در بستان مذکور است صلصال و مؤنث شمامه نامیده میشود و بکوه چسبیده است و شش هزار خانه از کوه تراشیده شده، در زیر بتان غاری است طولانی که انتهای آن معلوم نشده و در ریاض السیاحه مینویسند در سمت شرقی آن ولایت بمسافت چهار فرسخ غاریست که در جای دیگر چنان غار دیده نشده و مینویسند که در سال ۱۲۲۱ با حاکم و شانزده نفر ملازم برای دیدن آن رفتیم و چهار نفر گاه برداشته که وقت رفتن بریزند که در مراجعت راه گم نشود و هشت نفر آذوقه حمل نموده و دو نفر هیزم و دو نفر دیگر روغن و چراغ و داخل غار شدیم و سه روز گردیدیم و باز هم تمامی آن غار را ندیدیم و آنچه دیدیم ۱۲ هزار خانه و هزار باب دکان مشتمل بر چندین چهار سوقهای رفیع و صفههای منیع و همگی بطرز بدیع مرتب و منظم شده بود و داخل آن نیز خیلی تاریک و آن غار نزد مردم بغار ضحاک مشهور میباشد و نیز مینویسند در طرف غربی آن ولایت تلی است مشهور بتل اژدر متصل بکوه که چهل زرع طول و ۱۶ قدم عرض آنست و در وسط آن تل شکافی است که یک زرع عرض و شش زرع طول و پنج زرع عمق دارد و در آخر آن شکاف آبی است خیلی کم که بصدای مهیب لفظ یاعلی از آن شنیده میشود و سالی چندبار جمع زیادی در آنجا جمع شده و گوسفند ذبح میکنند و هر شخصی که از روی اخلاص بدان خطاب کرده بگوید: ای آب تو را بولایت علی علیه السلام قسم میدهم که بامر الهی بالا بیا در مدت نیم ساعت آن آب بجوش و خروش آمده بطوری بالا میآید که دست همه بدان میرسد سپس مینویسند که من ابتدای آنرا افسانه می‌پنداشتم ولی بعداً مشاهده نموده و گفتم: «وهو علی کل شیء قدیر».

هوای آنجا بطوریکه مینویسند خیلی سرد و بهمین جهت اشجار میوه‌دار در آنجا کمیاب بلکه نایاب است و اهل خود بامیان غالباً مذهب حنفی دارند در کتاب تاریخ افغانستان شرح مبسوطی درباره آثار باستانی بامیان نوشته شده است.

وضع عمومی افغانستان اکنون که میخواهیم از افغانستان خارج شویم بی‌مناسبت نیست مختصری راجع بوضع عمومی آنجا ذکر کنیم.

مردم افغانستان عموماً علاقه‌مند بمذهب، و آداب مذهبی در آنجا بیشتر از اکثر ممالک اسلامی دیده میشود و شیعه و سنی نسبت بامور مذهبی علاقه‌مندند ولی متأسفانه چون حکومت در دست اهل سنت است و آنها هم از نظر مذهب و هم از جهات سیاسی با شیعه روابط خوبی ندارند زیرا شیعه بدوستی با ایران و ایرانیان معروف هستند و آن نیز مخالف با سیاست خشن و غلط دولت است ازینرو نسبت بشیعه سختگیریهای میکنند و آنها را در کارهای حساس کمتر دخالت میدهند و شیعه مجبورند در مذهب خود تقیه نمایند تا مورد مخالفت و سختگیریهای دولت واقع نشوند در صورتی که دولت باید نسبت بهممة افراد رعیت بنظر تساوی نگریسته و تفاوتی قائل نشود و برای مذاهب رسمی آزادی قائل شود که ایجاد اختلاف در بین مذاهب نشده و باعث تکدر افراد از حکومت که موجب ضعف است نگردد مردم افغانستان نسبت بایرانیان احساسات خوب و مودت آمیز دارند و در همه جا وقتی ما را میشناختند کمال محبت و مهربانی مینمودند و مائل بمعاشرت و آشنائی بودند ولی دولت افغانستان برعکس نظر خوبی بایران و ایرانیان ندارد و مائل نیست اهالی افغان با ایرانیان ارتباط داشته باشند ازینرو بطوریکه ما درک کردیم کسانیکه برای ملاقات ما میآمدند چون در منزل مستشار فرهنگی ایران بودیم تحت مراقبت بودند و چند نفر از کسانیکه زیاده از یکبار بملاقات آمده بودند اشخاص ناشناسی در اطراف منزل از آنها بظاهر استفسار و سؤال میکردند که علت رفت و آمد شما بدین منزل چیست؟! در صورتیکه ما

بهيچوجه در امور سياسي وارد مذاكره نميشديم و اصلاً دخالتی در سياست نداشتيم و حتی آقای تفضلی هم که نمايندگی رسمی شیر و خورشيد سرخ خراسان را داشتند جنبه سياسي نداشتند و ما اصلاً مذاكرات سياسي نمیکرديم ولی رویه آنها مخالفت با ايران است، سختگیريهاي هم برای توقف و سکونت ایرانیان در آنجا برای اشتغال بتجارت دارند و در حقیقت روابط تجارتي بین دو کشور نیست و از اینجهت تبعه ایران در افغانستان خیلی کمند در صورتیکه در ایران عده افغانی خیلی زیاد و مخصوصاً در مشهد مقدس که جمع زیادی در آنجا سکونت دارند.

شهرهای افغانستان غالباً خراب و اصلاحات زیادی در آنها نشده و قابل مقایسه با شهرهای ایران نیستند مگر خود کابل که ساختمانهای زیبایی در آن شده و خیابانهای خوب و عمارات مرغوب دارد و مرتب در پیشرفت است و اسفالت هم در خیابانهای شهرهای دیگر یافت نمیشود و فقط خیابانهای کابل اسفالت است چون خودشان کارخانه سیمان ندارند و وارد کردن از خارج برای آنها خیلی گران تمام میشود.

راههای^{۷۶} ارتباطی کشور هم غالباً خراب و کمتر مشغول اصلاح هستند فقط راه کابل و مزار شریف را بطوریکه مسموع شد مشغول اسفالت بودند و بین کابل و جلال آباد هم در گردنهها مشغول کار بودند و راهها را وسیع میکردند ولی بطور کلی وضعیت^{۷۷} راههای آن مملکت فعلاً خوب نیست مگر آنکه بعدها اصلاح شود چون بقرار مسموع دولت در همه شئون اجتماعی کشور خود شروع باصلاحات نموده است، راه آهن هم اصلاً در آنجا وجود ندارد فرودگاهها هم اسفالت نیست ولی در شهرهای قندهار و هرات و مزار شریف و قندوز و میمند هواپیما فرود میآید و آنهم در زمستان دچار اشکال میشود و بسیار میشود که روابط بین کابل و بعضی شهرها در زمستان بکلی مقطوع گردد.

وسائل نقلیه در داخل شهرها غالباً درشکه است که از پاکستان میآورند و غیر از درشکههای معمولی ایران است و آنرا گادی میگویند که یکنفر پهلوی درشکهچی می نشینند و در پشت سر او هم محلی است که جای دو نفر میباشد که رو بعقب و پشت بدرشکه می نشینند و این درشکهها دو چرخ دارند و در کابل تاکسی هم هست ولی کم و قیمت آنهم گران است و اتوبوس خیلی زیاد است.

معارف آنجا نسبت بخودش همانطور که قبلاً هم گفتیم خوب است و تعلیمات برای همه طبقات و در همه مدارج آزاد و مجانی است و تعلیمات شرعیه نیز از همان سالهای اول ابتدائی در مدارس معمول است و زبانی که تدریس میشود در قسمت فارسی نشین فارسی ولی زبان پشتو نیز تعلیم میشود و در قسمتهای پشتونشین بزبان پشتو تدریس و زبان فارسی نیز درس داده میشود و در جائیکه هر دو زبان متداول است بهر دو تدریس میشود تعطیلات سالیانه بیشتر مملکت هم در زمستان است که وضعیت هوا ایجاب میکند که اطفال کمتر بیرون بروند و بواسطه مقطوع شدن ارتباطات نیز تهیه سوخت زمستانی مدارس خالی از اشکال نیست از اینرو زمستانها را تعطیل میکنند مگر در قسمت جلال آباد که گرمسیر است و مدارس آنجا در تابستان تعطیل میشود.

مدرسه را هم مکتب میگویند و بطوریکه در کتاب افغانستان ذکر شده تعداد مدارس در سال ۱۳۳۲ از اینقرار بوده مدرسه متوسطه (در افغانستان طبق زبان فرانسه لیسه میگویند) ۱۷ باب، مکتب عالی مامائی یکباب، مسلکی ۲۳ باب، متوسط ۷ باب، ابتدائی ۲۷۳ باب، مکاتب دهاتی ۱۸۷ باب، فاکولته طب یک باب، فاکولته حقوق یکباب، فاکولته سياسي یکباب، فاکولته ادبیات دو باب، فاکولته شرعیات یکباب، فاکولته حربی یکباب، ولی گمان میرود تاکنون عده آن زیادتر

^{۷۶} - در افغانستان خیابان را جاده و راهها را سرک میگویند.

^{۷۷} - در سالهای اخیر وضع راههای آنجا هم بطوریکه شنیدهام تغییر کرده و جادههای اصلی اسفالت شده است.

شده باشد چنانکه قبلاً ذکر کردیم که مدرسه شرعیات بنام فخرالمدارس در هرات و مدرسه اسدیه در مزار شریف تأسیس شده بود، ولی معذرت آن آمار بهیچوجه قابل مقایسه با آمار فرهنگ ایران نیست و مدارس ایران چندین برابر این عده می‌باشد و چندین دانشگاه هم تأسیس شده است.

وضعیت پست و تلگراف آنجا چندان مرتب نیست و فروش تمبر پست بخود اداره پست انحصار دارد و بدیگری نمیدهند و زیاده از اندازه لزوم هم نمیدهند بلکه پاکات را باید بهمانجا ببرند و تمبر بزنند و عموماً هم باید سفارشی باشد و چون وضع راهها و اتومبیل‌ها خوب نیست مدت مدیدی دربین راه میماند مگر آنکه با هواپیما بفرستند، اتومبیل‌های پست هم تحت نظر خود دولت است و اداره‌ای در وزارت مخبرات بنام اداره نقلیه برای همین قسمت دارند و حتی مسافر هم برای اتومبیل‌های خود قبول میکنند و کرایه آن خیلی کمتر از اتومبیل‌های آزاد است زیرا نفت و بنزین در افغانستان بواسطه کمی آن جیره‌بندی است و بازار آزاد هم دارد ولی آزاد آن خیلی گرانتر از قیمت جیره‌بندی شده است و اتومبیل‌های دولتی هرچه لازم داشته باشند از جیره‌بندی استفاده میکنند ولی اتومبیل‌های دیگر آنچه زیاده‌تر از مصرف جیره‌بندی لازم دارند مجبورند از بازار آزاد تهیه کنند.

تلگراف هم چندان مرتب نیست و غالباً در وصول تلگرافات تأخیر رخ میدهد اداره پلیس هم که آنرا قوماندانی گویند در تمام شئون دخالت دارد و مراقبت و سانسور در همه جا حکمفرما است.

کشور افغانستان چون منابع مهم طبیعی زیادی که اکنون از آن استفاده کنند ندارد و آنچه دارد غالباً هنوز از آن استفاده نمیشود و تجارت او هم با همسایه‌ها زیاد نیست و صادرات زیادی ندارد ازینرو درآمد شایانی ندارد و بودجه مملکتی هم خیلی اندک و حقوق کارمندان دولت هم بسیار کم است مثلاً بطوریکه شنیدم حقوق ماهیانه وزراء چهار هزار افغانی است که قریب ۶۵۰ تومان ایران میشود در صورتیکه در ایران خیلی زیاده‌تر و چندین برابر است و حقوق معلمین ابتدائی غالباً بین ۲۵۰ و ۴۰۰ افغانی میباشد و رئیس معارف استان تقریباً هزار افغانی که در حدود ۱۶۵ تومان ایران باشد حقوق میگیرد و حقوق سایر مستخدمین هم بهمین نسبت کم است و این حقوق خیلی کمتر از معمول ایران است.^{۷۸} میوه‌جات و محصولات زراعتی در افغانستان موجود است ولی در هر جا یک چیز آن معروفتر است مثلاً پسته و شیر خشک هرات و انار قندهار و خربزه مزار که برخلاف معمول همه جا آنرا عددی میفروشد و مرطبات^{۷۹} جلال‌آباد و غیر آنها در کابل بفروش میرسد.

حرکت از کابل همانطور که قبلاً ذکر شد طبق تصمیمی که گرفته بودیم آقای حاج حادقی از اداره نقلیه وزارت مخبرات برای صبح یکشنبه ۲۸ مهر ۱۳۳۶ مطابق ۲۵ ربیع‌الاول ۱۳۷۷ بلیت برای پیشاور گرفتند، ما میل داشتیم که یک اتومبیل سواری کرایه کنیم ولی همه دوستان گفتند که چون راه خوب نیست وسیله دولتی از همه مطمئن‌تر است و معطلی آنهم در بین راه کمتر میباشد، و آقای وزیر مخبرات و رئیس اداره نقلیه نیز سفارش اکید برای رعایت آسایش ما نمودند، و چون حرکت ما از مزار شریف بتأخیر افتاده بود و ممکن بود روز یکشنبه باتومبیل پستی نرسیم آقای حاج حادقی مذاکره کرده بودند که بلیت ما را برای دوشنبه تعویض کنند گفته بودند چون پول آن بحساب دولت وارد شده

^{۷۸} - در افغانستان هم اکنون وضع حقوق کارمندان دولت تغییر نموده و ترقی کرده است.

^{۷۹} - کلمه مرکبات که امروز در ایران مصطلح و بر پرتقال و نارنگی و لیمو اطلاق میشود محرف مرطبات است.

برگشت آن میسر نیست و از طرفی برای اینکه تذکره ما را تمدید ننموده بودند عجله داشتیم که زودتر حرکت کنیم لذا آقای حاج حاذقی مذاکره کرده بودند که قدری بتأخیر اندازند که شاید طیاره ما از مزار برسد و وزیر مخابرات محبت نموده دستور دادند که حرکت پست را بساعت یازده و نیم موکول کنند که طیاره برسد و ما هم اتفاقاً قبل از آنموقع وارد شدیم و بمنزل آقای حاج حاذقی رفتیم و اثاثیه را جمع آوری نموده با آقای حاج حاذقی خداحافظی و از محبت‌های ایشان تشکر کردیم بعد بسفارتخانه آمده با آقای سفیر و کارمندان تودیع نمودیم و بمحل پست دولتی آمدیم و آقای حاج حاذقی با ما همراهی نمودند در ساعت دوازده با ایشان تودیع و از ملاطفت ایشان تشکر نمودیم و با اتوبوس حرکت کردیم اتوبوس پست هم با آنکه ملاحظه آسایش ما را نموده و اتوبوس بهتر را آورده بودند و اتفاقاً موتور آنهم خیلی قوی و مرتب بود ولی خیلی کهنه و اطاق آن شکسته و خراب بود بطوریکه غالباً برآست و چپ کج میشد و بار روی آنهم خیلی زیاد بود ولی بحمدالله سلامتی راه را طی کرد فقط بواسطه بدی راه و گرد و خاک و تکان زیاد خیلی در زحمت بودیم و این قبیل اتومبیل‌ها در ایران بهیچوجه اجازه حرکت نمیدهند و وضع وسائل نقلیه در ایران خیلی بهتر و مرتب تر است و مانند اتومبیل‌های آنجا از حیث خرابی و کهنگی در ایران اصلاً یافت نمیشود.

چند فرسخی که از کابل گذشتیم وارد کوهستان شدیم و گردنه شروع شد و در یکی از آبادی‌های بین راه ناهار خوردیم و بعداً حرکت کردیم این کوهها جزء سلسله جبال است بنام سفیدکوه که بعضی قسمتهای آن مخصوصاً در طرف مشرق و جلال‌آباد خیلی مرتفع است چون خود جلال‌آباد نسبت بکابل خیلی پست و ارتفاع آن از سطح دریا بسیار کم است این گردنه که طول آن خیلی زیاد است در رشته‌های سفیدکوه که در آنجا معروف بجبال لته‌بند میباشد واقع شده و گردنه هم بکتل لته‌بند مشهور است و این گردنه دارای پیچ و خمهای خیلی زیاد و ارتفاع آن بتدریج زیاد میشود تا بقله کوه میرسد بطوریکه جاده اتومبیل در یک قسمت از روی کوه و قسمت قله آن عبور میکند و دو طرف آن دره عمیق و بسیار وحشتناک است ولی جاده در همه این قسمتها بسیار خوب و وسیع و کاملاً تسطیح شده است از این گردنه که گذشتیم بشهر کوچک سروبی که در بین دو کوه واقع شده میرسیم این آبادی که اخیراً از مراکز صنعتی افغانستان شده آبادی خیلی کوچکی بوده و فعلاً اهمیت پیدا کرده زیرا سد بسیار بزرگی در آنجا ساخته‌اند و بر اثر آن آبخاری که قریب ۱۸۰ متر آب ریزش دارد ایجاد شده و از آن بوسیله توربین، برقی میگیرند که ۲۲ هزار کیلو وات قدرت آن است و این برق اخیراً بشهر کابل هم که قریب ۱۴ فرسخ فاصله آنست کشیده شده و کمک ببرق آنجا میکند و چند شهر دیگر را نیز برق میدهد و برق چند کارخانه هم از همانجا داده میشود و در آنموقع اول کار آن بود و بنا بود بعداً بتدریج توسعه یابد.

از سروبی بطرف جلال‌آباد باز گردنه و راهها پر پیچ و خم و خطرناک است که یکطرف آن کوه و طرف دیگر دره و پرتگاهی در رودخانه قرار گرفته شروع میشود و در نزدیکی‌های سروبی تا چند کیلومتر فاصله ساختمانها و دستگانهائی که مربوط بهمان کارخانه و توربین است موجود میباشد که منظره زیبایی بدان راه بخشیده و مخصوصاً در شب که ما عبور میکردیم چراغهای آنها مناظر خوبی داشت و این کارخانه تحول صنعتی عظیمی در افغانستان ایجاد خواهد کرد.

جلال‌آباد ساعت ده بعدازظهر وارد شهر جلال‌آباد که صد میل (۱۵۰ کیلومتر) تا کابل فاصله دارد، شدیم و بهتل بلدیة رفتیم.

این شب که شب ۲۶ ربیع الاول بود مصادف با شب شهادت جد امجد اعلیٰ مرحوم حاج ملاسلطانمحمد سلطانعلی شاه بود که در بیدخت در موقع استغفار و هنگام سحر شهید گردید ما در این راه بیاد ایشان بودیم و وقعه شهادتشان را متذکر گردیدیم و بروح مقدس آن بزرگوار و سایر اولیای کبار متوسل بودیم.

جلال آباد از شهرهای درجه دوم افغانستان و در زمان امرای سابق پایتخت زمستانی آنها بود چون هوای آن بواسطه قله ارتفاع که در حدود ۶۰۰ متر میباشد و نزدیکی آن بهند و پاکستان گرم است.

طول آن ۷۰ درجه و ۳۳ دقیقه و عرض آن ۳۴ درجه و ۲۶ دقیقه و انحراف قبله آن از جنوب بمغرب ۷۲ درجه و ۱۹ دقیقه و ۲۸ ثانیه است و ظهر آن تقریباً یکساعت و ۱۶ دقیقه قبل از ظهر طهران است.

هوای آن گرم است بطوریکه مرطبات نیز در آن پیدا میشود و قدری هم مرطوب است و امیرحبیب الله خان پسر امیر عبدالرحمن خان در همین شهر که زمستانها در آن سکونت داشت، کشته شد، این شهر با صفا و دارای منظره‌های زیبا است ما صبح قدری در شهر گردش کرده و خیابانهای آنرا دیدن نمودیم و در حدود ساعت نه پس از انجام کارهای گمرکی حرکت کردیم، بد که که آبادی نزدیک مرز میباشد و اداره سرحد داری (مرزبانی) در آنجا است رسیدیم و گذرنامه‌ها را ثبت کردند و آقای سرگرد محمدهاشم سرحد دار (مرزبان) خیلی محبت و احترام نمود و تا محل سوارشدن ما را بدرقه کرد پس از ۲۰ دقیقه راه پیمائی بتورخم مرز افغانستان که از جلال آباد تا آنجا ۶۵ میل (۹۷ کیلومتر) فاصله است رسیدیم و در آنجا نماز خوانده ناهار صرف شد و تشریفات گمرکی بعمل آمد.

پاکستان

وضع جغرافیایی پاکستان پس از حرکت از آنجا و پیمودن قریب ۲۰۰ متر بقسمت دوم تورخم که مرز پاکستان است وارد شدیم.

پاکستان کشوری است جدیدالتأسیس بمساحت ۹۳۴ هزار کیلومتر مربع که سابقاً جزء کشور هند بوده و هندوستان پس از کسب استقلال بدو مملکت تقسیم شد یکی هند و دیگری پاکستان که اولی مرکز هندوان و سیکان و دومی مرکز مسلمین گردید و در اطلس تاریخ اسلامی مساحت آنرا ۹۴۷۶۵۵ کیلومتر مربع ذکر کرده است.

این کلمه بطوریکه مینویسند مرکب از علائم اختصاصی پنج استان: پنجاب، افغانی (که همان پشتونستان است) کشمیر، سند و بلوچستان میباشد و ممکن است وجه تناسب دیگری نیز برای این تسمیه ذکر کرد زیرا در هندوستان و مذهب هندو چهار طبقه وجود دارد که هر یک از آنها کاملاً معین و محدود هستند و کسی حق ندارد از طبقه خود طبقه دیگر منتقل شود یا با غیر ازدواج و تناول غذا و معاشرت کند و در صورت وصلت با طبقه دیگر یا رفتاری که خلاف طبقه بندی باشد از دسته خود اخراج و داخل مردمان پست و نجس میشود که طبقه پاریا نامیده میشوند و چهار طبقه بزرگ از این قرارند: برهمنان که عبارت از روحانیین مذهب هستند و کشاتریان که جنگجویان میباشند و ویسیان که توانگران و ملاکین هستند و سودرایان که عبارت از پیشه‌ورانند و کسانیکه برخلاف روش طبقاتی رفتار میکردند و نجس محسوب بودند بتدریج زیاد شده و دسته بزرگی را تشکیل داده بودند که آنها از جامعه هندوان مطرود بودند، بودا که ظهور کرد چون همه قسم مردمان را میپذیرفت بالطبع اصول طبقاتی تضعیف میشد ولی بکلی آنرا نسخ نکرد گاندی نیز مخالف اصول طبقاتی و طرفدار طایفه نجس بود ولی دیانت اسلام بکلی این اصول راه بهم زده و تساوی نژادها و اصناف و طبقات را اعلام کرده و امتیاز را بتقوی و پرهیزکاری قرار داد و فقط مشرک بخداوند را نجس کرد ولی کسی که معتقد بخداوند و دیانت حقه بوده باشد از هر طبقه باشد نجس نیست پس مسلم از هر طبقه که باشد پاک است و چون در پاکستان فعلی که دیانت رسمی آن اسلام است این اصول ملغی است و هندو وجود ندارد و همه مسلم هستند ازینرو پاکستان محسوب میشود در مقابل کشور هندوستان که مرکز هندوان میباشد و این استحضانی است که بنظر خود نگارنده میرسد و شاید خود نامگذاران هم توجه بآن نداشته‌اند.

پاکستان و هندوستان یک مملکت بمساحت سه ملیون و نیم کیلومتر مربع بوده و تمدن بسیار قدیمی و درخشانی داشته زیرا نژاد آریا موقعی که بطرف آسیای مرکزی روی آورد دو شعبه شده قسمتی به هندوستان و قسمتی بایران آمد و هر کدام تمدنی برای خود ایجاد کردند و در هندوستان قدیم (قسمتی از پنجاب کنونی) آثاری کشف شده که محققین باستان شناس آنرا مربوط بقرن ۲۸ تا ۲۵ قبل از میلاد میدانند و فلسفه برهمنائی و بودائی در آنجا ظهور کرد.

بعد از ظهور اسلام سلطان محمود غزنوی در اوائل قرن پنجم بنام جهاد دینی بدانجا لشکر کشید و اسلام را در هند غربی رواج داد نادرشاه نیز باسلاطین مغول آنجا جنگ نمود و قسمت مهمی از هندوستان را متصرف شد، از اوائل قرن ۱۷ میلادی توجه دول اروپا بتصرف آن جلب شد و انگلستان کمپانی هند شرقی را ایجاد نمود که بنام تجارت در هندوستان مشغول شد و بتدریج اراضی زیادی را خرید و از ملاکین عمده شد و بعد از چندی وضع بطوری شد که دولت انگلیس علناً دخالت نموده قشون وارد کرده و خونریزیهای زیادی توأم با بیرحمی در آنجا نمود و سراسر هند را متصرف

شد و امپراطوری بزرگ انگلستان و هند را تشکیل داد پس از جنگ جهانی نخستین در سال ۱۹۱۹ میلادی شخصی بنام مهماتما گاندی که علاقه‌ای بجاه و مال و منصب نداشت و فقط قصد وطن خواهی داشت مردم هند را دور خود جمع نموده و فعالیت بی‌نظیری برای استقلال هند شروع نمود و چندین دفعه دچار حبس و شکنجه انگلیسها شد ولی از کار خود دست برنداشت در این ضمن یکی از قاندين سياسى مسلمين آنجا بنام سيد احمدخان بفرکر اين افتاد که مراکز مسلم‌نشين هند را مستقل سازد و مملکتی اسلامی تشکیل دهد و مسلمين آنجا هم همت کرده و اتحاد بی‌نظیری ایجاد کردند و با آنکه هم گرفتار مخالفت هندوان که اکثریت را داشتند بودند و هم انگلیسها با استقلال مخالف بودند مع‌ذلک دست از فعالیت برنداشتند ولی سيد احمدخان پيش از آنکه بشاهد مقصود دست يابد از دنيا رفت و بجای او محمدعلی جناح نقشه او را تعقیب نمود و بالاخره فعالیت جناح و گاندی نتیجه خود را بخشید و دولت انگلستان در تاریخ پانزده اوت ۱۹۴۸ مطابق ۲۴ مرداد ۱۳۲۷ شمسی رسماً در آنجا دو مملکت پاکستان و هندوستان ایجاد نموده بهر دو استقلال داد و آنها را برسمیت شناخت و دهلی مرکز هندوستان و کراچی پایتخت پاکستان شد و عده زیادی از مسلمين در حدود ده ملیون از خاک هند بطرف پاکستان آمدند بعضی از آنها با آزادی آمدند ولی عده زیادی از آنها فراری بودند زیرا هندوان نسبت با آنها تعدی زیادی نموده و قتل و غارت و فجایع بسیاری نسبت بمسلمين مرتکب^{۸۰} شدند و اموال آنها را تصرف کردند و آنها را بیرون نموده و یا مجبور بفرار کردند که مجموع این مهاجرین که بخاک پاکستان آمدند در حدود ده ملیون میباشند و چون هندوستان این رفتار را کرد مسلمين پاکستان نیز نسبت بهندوان تقریباً معامله بمثل نموده آنها را از خاک پاکستان بیرون و اموالشان را تصرف کردند و عده هندوان مهاجر در حدود شش ملیون شد که همه بخاک هند رفتند و اکنون میتوان گفت که در پاکستان هندو وجود ندارد ولی در هندوستان مسلم هم وجود دارد و اکثر آنها شیعه‌اند. پاکستان بدو قسمت متمایز معجزی شده که یکی در قسمت غربی و دیگری در قسم شرقی هندوستان قدیم واقع شده و ارتباط زمینی بین این دو قسمت نیست بلکه ارتباط از راه دریا یا هوا است و این دو قسمت را پاکستان شرقی و پاکستان غربی میگویند، پایتخت مملکت پاکستان کراچی است که مهمترین بندر آن نیز میباشد و مرکز ایالت پاکستان شرقی شهر داکا^{۸۱} است که در حدود ۲۷۴ هزار نفر جمعیت آن میباشد.

پاکستان از پنج استان تشکیل شده یکی استان پاکستان شرقی که مشتمل بر بنگال شرقی و ناحیه سیلهدت میباشد و چهار ایالت دیگر در پاکستان غربی از اینقرار: ایالت سند، پنجاب، پشتونستان و بلوچستان که مراکز آنها بترتیب کراچی، لاهور، پيشاور و کویته میباشد.

پاکستان بزرگترین مملکت اسلامی و قریب ۸۰ ملیون نفر جمعیت دارد که ۳۵ ملیون در پاکستان غربی و ۴۵ ملیون در قسمت شرقی میباشد زبان رسمی پاکستان زبان اردو است و زبان فارسی هم در آنجا شایع است چون پادشاهان آنجا قبل از تسلط انگلستان علاقه کاملی بزبان فارسی داشته و زبان رسمی دربار آنها فارسی بوده ولی دولت انگلیس جدیدت داشت که نفوذ این زبان را کم کند و اکنون با آنکه خیلی کم شده مع‌ذلک عده زیادی بانزبان آشنا هستند و در این چند سال اخیر برای تعلیم گرفتن آن از طرف دولت ایران و دانشگاههای آنجا تشویق زیادی میشود.

^{۸۰}- برای اطلاع بر شرح این فجایع بکتاب بلوای هند نگارش آقای فتح‌اله حکیمی مراجعه شود.

^{۸۱}- در سال ۱۳۵۰ شمسی مطابق ۱۳۹۱ قمری پاکستان شرقی طغیان نموده و دعوی استقلال کرد و بکمک هندوستان با پاکستان غربی جنگهای شدید نمود و بالاخره موفق شده و پاکستان غربی آنجا را تخلیه، و پاکستان شرقی استقلال یافته، بنام بنگلادش موجودیت و استقلال خود را اعلام کرد و شهر داکا پایتخت بنگلادش شد.

دین رسمی آنجا اسلام و صدی نود و یک اهالی مسلم میباشند و اکثر مسلمین از اهل سنت هستند ولی در آنجا بین شیعه و سنی اختلافی نیست و همه آزادند و بوظایف مذهبی خود رفتار میکنند، مسیحیت نیز در آنجا پیروانی دارد و یهود خیلی کمند و میتوان گفت تقریباً وجود ندارد.

رژیم حکومتی پاکستان هنوز بطور قطع تعیین نشده ولی فعلاً بطور موقت رژیم جمهوری را تعیین نموده‌اند که بعنوان آزمایش است و دائمی نیست.

پاکستان از مغرب بکشور ایران و از شمال بافغانستان و از مشرق و جنوب شرقی بههندوستان و از جنوب بدریای عمان متصل است.

آب و هوای غالب پاکستان گرم و قسمتهای نزدیک دریا مرطوب هم هست، رود معروف پاکستان غربی رود سند است که از نزدیک حیدرآباد میگذرد و رود معروف پاکستان شرقی رود براهماپوترا گنگ است که باعث آبادی و رونق کشاورزی شده است.

مرز بین پاکستان و افغانستان تورخم است که شامل دو قسمت میباشد قسمتی از آن در تصرف افغانستان و قسمتی جزو پاکستان است و از جلال‌آباد تا آنجا ۶۵ میل (۹۸ کیلومتر) فاصله میباشد و ما برای انجام امور گمرکی در تورخم پاکستان توقف نموده و در سرحداری و گمرک تشریفات لازمه را بعمل آورده حرکت کردیم از آنجا بکتل خیبر که گردنه پر پیچ و خم طولانی است و در تنگه تاریخی معروف خیبر که در آنجا بین انگلیس و افغان جنگی واقع شده و انگلیسها شکست خوردند رسیدیم این کتل هم خیلی مرتفع و هم پریچ و خم و خطرناک است و خط آهن پاکستان هم از تورخم مرز پاکستان امتداد دارد و سابقاً توسط انگلیسها ساخته شده از بالای همان گردنه عبور نموده و تونلهای متعددی در آن نمایان است در بالای کتل آبادی کوچکی است بنام لندی کتل و از آنجا ببعد کتل معروف به لندی کتل شروع میشود و از آن که گذشتیم وارد زمین همواری میشویم تا بشهر پیشاور که فاصله بین آن و تورخم ۳۵ میل (۵۲ کیلومتر) میباشد میرسیم.

پیشاور ساعت چهار بعدازظهر روز دوشنبه وارد شهر پیشاور شدیم این کلمه بطوریکه بعضی گفته‌اند در اصل پیش آور بوده زیرا نخستین شهریست که پس از خروج از افغانستان در خاک هندوستان قدیم بدان میرسیم و اکنون بعضی آنرا پیشاور بدون یاء ذکر میکنند، این شهر مرکز ایالت پشتونستان است که اهالی آن پشتو و بدان زبان غالباً تکلم میکنند و چون افراد قبیله پشتو در پاکستان و افغانستان زیاد است از اینجهت چندی قبل دولت افغان تحریکاتی میکرد که آنرا از پاکستان مجزی نموده وضمیمه خود نماید و اگر نشد مملکت مستقل تشکیل دهند ولی عملی نشد حتی یکمرتبه حوادث خونینی در مرز پاکستان برای این امر رخ داد و روابط دو کشور قطع شد ولی بعداً روابط عادی برقرار گردید و این اختلاف بین دو کشور شدت و ضعف پیدا میکند.

پیشاور شهریست بزرگ و باصطلاح هیوین قدیم از اقلیم سوم است طول آن ۷۱ درجه و ۵ دقیقه و عرض آن ۳۴ درجه و ۴۰ دقیقه و انحراف قبله از جنوب بمغرب ۷۲ درجه و ۲۹ دقیقه و ۲۲ ثانیه است و نصف‌النهار آن با نصف‌النهار طهران یکساعت و ۱۸ دقیقه جلوتر است.

جمعیت آن در حدود صد و ده هزار نفر است هوای آن گرم و مرطبات در آن بخوبی عمل میکند ولی بیلاقات خوب دارد میوجات گرمسیری در آن زیاد است، اکثریت مردم آن از طائفه پشتو ولی ترک زبان نیز زیاد است قبل از پیدایش

مملکت پاکستان، هندوان نیز در آنجا وجود داشتند ولی اکنون نامی از آنها نیست و غیر مسلم تقریباً وجود ندارد در میان مسلمین هم سنی در آنجا بیشتر است ولی عدّه شیعه هم زیاد میباشند و اختلافی بین دو دسته نیز وجود ندارد و هر دو دسته آزادی دارند و مردم آنجا هم از شیعه و سنی طبق رویه معمول عموم اهالی هندوستان سابق بتصوف و عرفان علاقه مندند و صاحبان آنرا دوست دارند مگر آنکه بعضی مغرضین و مفسدین القاء شبهه نمایند.

پیشاور شهر بسیار زیبا و مفرحی است و هوای آن بگرمی لاهور و کراچی و حیدرآباد نیست ازینرو در آن موقع که ما در آنجا بودیم هوای معتدل خوبی داشت.

از دانشمندان معروف اخیر آنجا مرحوم ادیب پیشاوری است ایشان موسوم بسید احمد فرزند سید شهاب الدین معروف بسید شاه بابا نجل سید عبدالرزاق از سادات رضوی بوده که معروف باجاق بودند و غالب آنها دارای زهد و تقوی و ورع بوده و مردم هم بآنها علاقه زیادی داشتند و در سیر و سلوک بسلسله سهروردیه^{۸۲} که پیروان زیادی در هندوستان دارد انتساب داشت.

مسکن فامیل آنها در اراضی سرحدی بین پیشاور و افغانستان بوده و بعضی در خود شهر سکونت داشتند ادیب در سال ۱۲۶۰ قمری در پیشاور متولد شده و ابتدا در آنجا مشغول تحصیل بود تا روزی در بازار درویشی از مثنوی قصه حدیبیه را با آهنگی خوش میخواند تا باین شعر رسید.

ناگهان در حق آن شمع رسل دولت انافتحنا زد دهل

ادیب از شنیدن آن بیخود شده و سر را بدیوار کوفت که بشکست و خون جاری شد و از آن ببعده بمثنوی علاقه وافری پیدا کرد پس از چندی بر اثر فتنه‌ای که در آن حدود پیدا شد همه اقوامش در جنگ با عمال انگلیس کشته شدند او ناچار با مادر خود وداع کرده بکابل رفت و دو سال در آنجا مشغول تحصیل بود از آنجا بغزنین رفت و دو سال و نیم در آنجا تحصیل علوم کرد بعداً در هرات چندی برای تحصیل توقف کرده و از آنجا بتربت جام و در آنجا بیش از یکسال توقف نمود و بعداً بمشهد آمده مشغول تحصیل شد و در سال ۱۲۸۷ بسبزوار خدمت مرحوم حاج ملاهادی رسید و بدستور حکیم نزد فرزندش آخوند ملامحمد و هم چنین نزد آخوند ملاسمعیل تلمذ نمود پس از فوت حاجی بمشهد آمده در مدرسه میرزا جعفر منزل کرد و بتدریس و افاده مشغول گردید و بادیب هندی معروف شد و در سال ۱۳۰۰ قمری بطهران رفت و در منزل میرزا محمدعلیخان قوام الدوله منزل کرد و دانشمندان و رجال مقدمش را گرمی داشتند و بمعاشرتش رغبت وافر اظهار میکردند.

ادیب در تمام علوم قدیمه متبحر و در ادبیات نیز کامل بود بطوریکه بنام ادیب مشهور گردید حافظه زیادی هم داشت و جامع ملکات فاضله و صفات حسنه بوده و در آداب شرع نیز کاملاً مراقب بود و آداب دینی را فروگذار نداشت. در روز دوشنبه سوم صفر ۱۳۴۹ قمری بر اثر سکتة ناقصی که یک ماه پیش از آن عارضش شده بود از دنیا رفت و در امامزاده عبدالله بخاک سپرده شد رحمة الله علیه.

مرحوم وثوق الدوله مرثیه‌ای درباره او سروده و ماده تاریخی در آخر آن گفته و آن این است:

چون بشنید این وثوق از پی پاس حقوق آه بیفزود گفت حیف و دریغ از ادیب

آثار او از اینقرار است: ۱- دیوان قصائد و غزلیات ۲- رساله در بیان قضایای بدیهیات اولیه ۳- رساله نقد حاضر در

^{۸۲} - شهاب الدین ابوالفتوح یحیی سهروردی مقتول در سال ۵۷۷ بدستور ظاهرالدین فرزند صلاح الدین ایوبی.

تصحیح دیوان ناصر ۴-مثنوی بحر تقارب بنام قیصر نامه ۵-ترجمه اشارات شیخ ابوعلی سینا، از غزلیات او این است:

درین صحرا چو مجنون گر فرونایم ز ناقه من
 رقیب دیو سیرت گر فروبندد رهم از در
 نئی عاشق چو تیر و تیغ راند بر سرت شاهد
 شنیدم دوش زاهد رفت از مسجد بمیخانه
 تو نیز امشب به نیرنگی سوی میخانه اش درکش
 بار ای چشم من چون ابر نیشان نز پی گوهر

زجان محروم خواهم ماند چون مجنون زلیلی من
 ز مرغان بال خواهم وام و پرّم از ره روزن
 که بردوزی و درپیچی ز راهش دیده و گردن
 گهی بر شیشه زد سنگ و گهی بر کوزه گه بر دن
 سر نادان پیای خم بسنگ ده منی بشکن
 که بدهی مرفیله عشق را زین آبها روغن

توقف پیشاور موقعی که وارد شدیم بهتل دینس (Denas Hotel) که هتل بسیار زیبایی است و کرایه آن با خرج شام و نهار و صبحانه در روز ۲۵ روپیه است رفتیم و چون اول غروب بود استراحت نمودیم، این هتل در باغ بسیار مصفا و زیبایی واقع شده و ساختمانهای آن قسمت قسمت است و یک طبقه میباشد و هر اتاقی دارای دو تختخواب و برای دو نفر میباشد مشتمل بر چهار اتاق است اتاق پذیرائی و اتاق خواب و اتاق اثاثیه و حمام و همه وسایل راحتی را دارا میباشد، در یک قسمت هتل هم مسجدیست که کارمندان برای نماز بدانجا میروند، ما آنشب را در همان باغ قدری راه رفتیم و بعداً صرف شام نموده استراحت کردیم.

صبح بگرددش در شهر پرداخته و ساعت نه باده پلیر برای اطلاع دادن ورود خود رفتیم از آنجا بداخل شهر بداعکی (بمعنی دکه) دالگران بازار قصه خوانی کوچه سالدار رفته جویای منزل آقای نجم الحسن قبله که مأمورین مرزی ایشان را بما معرفی نموده بودند و از معاریف شیعه آنجا هستند رفتیم، در آنجا از کسی جویا شدیم ایشان آدرس منزل را بما داده و بعداً بجوانی که در آنجا ایستاده بود گفتند ما را راهنمایی کند اتفاقاً آنجوان فارسی مختصری میدانست نام او را پرسیدیم؟ گفت نام من محمد شفیع ساول است ما با ایشان بمنزل آقای نجم الحسن رفتیم ایشان در منزل نبودند و ما آدرس و نام مهمانخانه را داده رفتیم، آنگاه از آقای محمد شفیع خواهش کردیم ما را برای گردش در شهر راهنمایی کند او نیز با میل پذیرفت و در بین راه مسجدی را که معروف بمسجد مهابت خان بود دیدیم این مسجد بیشتر آن از سنگ ساخته شده و زیبا و بزرگ بود و در آنجا مدرسه دینی نیز بنام جامعه اشرفیه تأسیس شده که بنام اشرف خان فرزند مهابت خان میباشد که با احترام مهابت خان آن مدرسه را نیز بنام فرزندش نامیده اند با بعضی از مدرسین و معلمین آنجا که مشغول تدریس بودند مذاکراتی نموده و بعض آنها محبت و احترام کردند و بعضی هم چون فهمیدند که ما شیعه هستیم روی خوشی بما نشان نداده و بتعارفات معمولی و مختصر اکتفا نمودند طرز تدریس و وضع جلسه آنها نیز بطرز معمول مدارس قدیمه بود. از آنجا بیرون آمده قدری در بازار گردش کرده و سپس از محمد شفیع با اظهار امتنان جدا شده برای صرف نهار بهتل رفتیم و از ایشان هم خواهش کردیم ولی عذر خواسته و قرار شد عصر بیایند، عصر نیز با ایشان بگردش در شهر پرداختیم و چون آقایان صالحی و تفضلی در حرکت عجله داشتند ازینرو با آقای محمد شفیع بایستگاه راه آهن رفته و برای شب بعد بلیت گرفتیم که بلاهور حرکت کنیم و چون در آنجا معمول اینست که با هر بلیتی تا پنج روز در شهرهای بین راه میتوان توقف کرد و از طرفی بلیت گرفتن در بین راه مخصوصاً برای ما که بزبان آنها آشنائی نداشتیم مشکل بود ازینرو بلیت تا کراچی گرفتیم که پنج روز هم در لاهور توقف کنیم و مغرب بمهمانخانه مراجعت کردیم.

شب اول ورود از ساعت ده رعد و برق و بارندگی شدیدی شروع شد و ابتدا قریب یکساعت طول کشید بعداً قدری ایستاد ولی مجدداً با شدت خیلی زیادی شروع بیاریدن نمود و تا ساعت پنج بعد از نصف شب ادامه داشت و این اندازه باشکل رگبار در ایران جز سواحل بحر خزر کمتر دیده بودیم فقط موقعی که در اروپا بودیم در سوئیس و فرانسه بآن شدت و مدت زیاد دیدیم. روز آفتاب شد شب دوم باز بهمان شدت شب اول شروع بیارندگی کرد و این رگبار تا صبح ادامه داشت و در هر دو شب طوری بود که مانع خواب ما بود و باز صبح قطع و هوا آفتابی شد.

شب ساعت هشت آقای نجم‌الحسن تلفن کرده احوالپرسی نمودند و اظهار تأسف کردند که در منزل نبوده‌اند و وقت ملاقات خواستند گفتیم صبح تا ساعت ۸ در هتل هستیم گفتند مجدد هم تلفن میکنم و برای ملاقات می‌آیم.

موزه پیشاور صبح تا ساعت نه منتظر شدیم و تلفنی نشد لذا ما برای گردش با آقای محمد شفیع بیرون رفتیم در بین راه از ایشان پرسیدیم که اهل کجا هستید گفتند پدر من اهل بخارا است که پس از انقلابات چند سال قبل، از آنجا مهاجرت کرد و بدینجا آمد از مذهبتان پرسیدیم؟ گفتند مذهب تشیع داریم، ما قدری در خیابانهای مصفا و پر از درخت پیشاور گردش کرده بعداً بموزه آنجا که آنرا عجائب خانه میگفتند رفتیم، در آنجا اقسام مختلف مجسمه‌های سنگی و چوبی از ادوار و عصور قدیمه که بسیاری از آنها مجسمه بودا بود دیده میشد و نیز مسکوکات مختلفه مربوط بقبل از ورود یونانیها و کتب مختلفه قدیمی از جمله دو کتاب گیتا از کتب مقدسه مذاهب قدیمه هند با خط سانسکریت و شکل زیبا و مذهب که از نفیس‌ترین اشیاء آنجا محسوب میشد و چند قرآن خطی مذهب عالی و مکتوبات قدیمه و فرامینی از سلاطین و امرای آنجا والبسه مختلفه و اشیاء دیگر مربوط بعصور قدیمه مشاهده میشد و چند عدد تابلو هم در طبقه بالا فهرست اسامی خلفاء راشدین و خلفای بنی‌امیه و بنی‌عباس بغداد و مصر و خلفای عثمانی و سلاطین روی تابلوهائی نوشته شده که از نظر تاریخ برای بینندگان مفید است.

در قسمت مربوط به مکتوبات و کتب خطی جوانی را دیدم که از موطن ما جو یا شد گفتم ایرانی هستیم گفت من هم اصلاً ایرانی و جدّم اهل قم بوده و بدینجا آمده است و فارسی هم مختصری میدانست و نامش سید مجتبی شاه بود، کلمه شاه در پاکستان و افغانستان بر کسانیکه از ذریه رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله باشند اطلاق میشود مانند کلمه سید که در ایران مصطلح است ما از آشنائی و ملاقات او اظهار مسرت کرده و جو یا ی کار و مذهب او شدیم گفت من در اینجا مشغول کار هستم و از مؤمنین میباشم و مراد از کلمه مؤمن شیعه است چون شیعه در افغانستان و پاکستان کلمه مؤمن را برای خود اطلاق میکنند. گفت خوبست اجازه دهید که آقایان مؤمنین را اطلاع دهم که ملاقات کنند گفتم ما برای امشب بلیت گرفته‌ایم که بلاهور حرکت کنیم ولی بعدازظهر مختصری برای ملاقات وقت داریم بعداً گفت رئیس قسمت ما هم مؤمن است و در اطاق ایشان قدری استراحت کنید سپس بایشان اطلاع داده و معرفی کرد و ما بآنجا رفتیم ایشان نیز خیلی مسرور شدند نام ایشان را پرسیدیم گفتند سردار محمدجعفر قزلباش رئیس قسمت مکتوبات عتیقه موزه و دیگری را که در آنجا نشسته بود معرفی کردند که پسرشان سردار یثرب علی قزلباش است سپس از تاریخ ورود و حرکت ما پرسیدند؟ و جواب دادم ایشان اصرار کردند که چند روزی توقف کنیم تا سایر برادران شیعه را هم ملاقات نمائیم گفتم اگر قبل از گرفتن بلیت مسبوق میشدیم البته چند روزی توقف میکردیم ولی متأسفانه چون بلیت گرفته‌ایم مجبور بحرکت هستیم، آنگاه اصرار کردند که محلی برای ملاقات معین شود سید مجتبی شاه خواهش کردند که منزل ایشان باشد قبول کردیم و قرار شد ایشان ساعت دو و نیم بعدازظهر بهتل بیایند که ما را بمنزلشان راهنمائی کنند سپس از ایشان عده شیعه پیشاور را

پرسیدیم گفتند قریب پنجهزار نفر میباشند پرسیدم وضع رفتار حکومت نسبت بشیعه چطور است؟ گفتند در اینجا آزادی است و شیعه از این حیث راحت هستند گفتم برخلاف افغانستان که خیلی در زحمتند و غالباً تقیه میکنند و البته حکومت باید رعایت حال و آسایش همه افراد رعیت را بنماید آنگاه از ایشان تودیع نموده بهتل رفتیم.

ملاقات با چند نفر از معاریف شیعه در این موقع آقای نجم الحسن تلفن کردند و گفتند از صبح چند مرتبه تلفن کرده‌ام و شما نبودید و اگر وقت ملاقات دارید تا هم اکنون برای ملاقات بیایم ما از محبت ایشان اظهار تشکر کرده گفتیم دو ساعت و نیم بعدازظهر بنا است بمنزل آقای سید مجتبی شاه برویم و خوبست شما هم بدانجا بیائید که وقتتان را زیاد نگیریم و قرار شد همانجا بیایند.

دوساعت و نیم بعدازظهر سید مجتبی شاه بهتل آمده ما را بمنزلشان بردند در آنجا چند نفر انتظار ورود ما را داشتند از جمله یکنفر از آنها لباس روحانیت بوضع روحانین ایران داشت از نامشان سؤال کردیم گفتند نام ایشان شیخ صفدر حسین از وعاظ شیعه که اصلاً ایرانی و سالها ساکن بمبئی بوده و چند سال هم هست به پیشاور آمده‌اند و سید مجتبی شاه داماد ایشان بود و چون بطوریکه میگفتند چند سفر بمشهد مشرف شده‌اند و از گناباد هم عبور کرده‌اند نام مرا که شنیدند شناختند ولی از قیافه و وجنات در همان وهله اول معلوم شد که نظر خوشی با اهل طریقت ندارند و بعداً هم با آنکه در تعارفات اظهار محبت میکردند بالاخره در مکالمات خود عناد خویش را ظاهر کردند.

چند نفر دیگر را که حاضر بودند معرفی کردند یکی آقای نجم الحسن و دیگری ملک غلام عباس که هر دو از معروفین و از وعاظ و روضه خوانهای معروف شیعه بودند و دیگری پدر سید مجتبی شاه و این چند نفر خیلی بی آرایش و با ما نهایت ملاطفت و مهمان نوازی نمودند ولی آقای شیخ صفدر حسین که خود را از مبلغین شیعه معرفی میکردند آیه شریفه اذا حییتهم بتحیة فحیوا باحسن منها اوردوها و حدیث اکرموا الضیف ولو كان كافرا را در نظر نگرفته و آنطور که شایسته است رفتار نکردند.

آنگاه من از آقای نجم الحسن اظهار تشکر نموده گفتم من از اول ورود شائق ملاقات شما بوده و علاقه‌مند بودم که با شما آشنائی پیدا کنم بعداً آقای شیخ صفدرحسین از طریق حرکت ما و منظور از مسافرت را سؤال نمودند؟ گفتم ما بقصد گردش مختصری و بمنظور آشنائی با مؤمنین افغانی و پاکستانی حرکت نموده و از اینجا قصد کراچی و بعداً عزم مراجعت بایران داریم از وضع سؤال ایشان حدس زدم که ایشان گمان کردند من نیز بقصد وعظ و تبلیغ و منبر مانند بعض دیگر بدانحدود آمده و این امر ممکن است بضرر مادی ایشان باشد از اینرو روی خوش نشان ندادند زهی تصور باطل زهی خیال محال!! آنگاه من پرسیدم که شیعه اینجا از کدام یک از مجتهدین تقلید میکنند؟ گفتند شیعه اینجا عموماً از آیه الله بروجردی تقلید میکنند گفتم آیا نماز جماعت نیز دارند؟ گفتند بلی آقای نجم الحسن امامت جماعت میکنند گفتم آیا خودتان امامتی ندارید؟ جواب دادند من فقط بوعظ و تبلیغ اکتفا میکنم و مسافرت‌هایی هم برای وعظ بایران نموده و چندی هم در زابل مشغول وعظ بوده‌ام.

آنگاه آقای جذبی نگارنده را بوضع مبسوطی معرفی نموده و نام حضرت والد و اجداد بزرگوار را برده و شهرت مرحوم آقای حاج ملاسلطانمحمد را ذکر کردند و گفتند خیلی خوب بود شما موقعی که بمشهد مشرف میشدید در گناباد هم توقفی میکردید و ملاقات مینمودید چون هرچه آشنائی و مراوده و محبت بین بزرگان مذهبی و روحانین بیشتر

باشد برای اتحاد و یگانگی شیعه بهتر است ایشان گفتند تاکنون آشنائی و ملاقات میسر نشده است، سپس راجع باختلافاتی که در مذاهب شیعه پیش آمده بکنایه سخن گفتند من گفتم مذاهب مختلفه شیعه بعضی در اعتقادات و امور اخلاقی است مانند مذاهب صوفیه و اینها با علماء اختلافی ندارند چون در فروع با علماء متحدالعقیده‌اند و حتی از مراجع تقلید شیعه تقلید میکنند چون بعقیده ما این دو رشته بهیچوجه مخالف یکدیگر نیستند بلکه کمک و معاضد همدگر میباشند، بعضی اختلافات هم مربوط باحکام شرعیه و فروع است مانند اختلاف اصولی و اخباری که سابقاً بوده و حتی بتکفیر و تفسیق همدگر نیز منجر شده بود و اکنون هم یک رشته از اخباریین که شیخیه هستند موجود میباشند که اختلاف نظر با اصولیین دارند ولی این اختلاف نیز نباید باعث تکفیر و تفسیق یکی از طرفین مثلاً شیخیه بشود چون از مذهب خارج نیستند.

ایشان گفتند اصلاً تصوف چه محلی در دین دارد و ادله آنها چیست؟! من گفتم تصوف عبارت از ارتباط قلب با خداوند است و صوفیه میگویند باید دل را همیشه بیاد خدا داشت و علاوه بر عمل باحکام ظاهر شرع، باید در صدد تصفیة باطن نیز برآمد گفتند ما دلیلی براینکه غیر از احکام ظاهر شرع هم که در اخبار و کتب فقهیه رسیده چیز دیگری هست نداریم! آقای جذبی خواهش کردند که در این باب سخن گویند و گفتند: ادله در این باب خیلی زیاد و آیات زیادی در قرآن مجید است که دلالت براین قسمت دارد و توجه قلبی را اصل میداند مانند ان الصلوة تنهي عن الفحشاء والمنکر ولذکر الله اکبر و مانند اذکر ربک فی نفسک تضرعاً و خیفه و دون الجهر من القول و غیر اینها و اخبار بسیاری نیز هست که بر لزوم وجود راهنما دلالت دارد و ما میگوئیم در زمان غیبت نیز رشته درایت و روایت که هر دو نیابت از امام دارند قطع نشده و علماء مجازین روایتی و عرفاء مجازین در درایت میباشند، آقای صفدرحسین نگذاشتند که کلام آقای جذبی تمام شود و گفتند: اصلاً تصوف مانند خاریست که در چشم بخلد مثلاً مولوی که اینقدر مورد علاقه است و از بزرگان صوفیه میباشند سنی بوده و در مثنوی خود چیزهایی گفته که برخلاف مذهب ما است، من متغیر و برافروخته شده گفتم اولاً ما بقصد ملاقات و آشنائی برادران شیعه آمده و گمان نمیکردم که در اینجا هم القائات سوء در میان شیعه هست که برای ایجاد اختلاف تحریک و ایجاد شبهه میکنند ثانیاً ما در اینجا مهمان شما هستیم و گمان نمیکنم هیچ صاحب وجدانی خواه مؤمن و شیعه و خواه سنی و خواه کافر نسبت بمهمان خود خلاف احترام روا دارد و خوبست آداب معاشرت و رفتار با مردم را نیز از اخبار اهل بیت عصمت بخوانید و عمل کنید تا واعظ غیر متعظ نباشید و من اگر میدانستم که شما نسبت بمهمان این رویه رفتار میکنید بدینجا نمی آمدم و ثالثاً من قصد تبلیغ مذهب ندارم و سدی برای کار شما نیستم ولی اگر بنای مباحثه و جدل است من هم حاضریم که جواب بدهم ولی بدانید که شما نزد اهل وجدان مقصر و سرافکنده خواهید بود اگر قصد خدمت بشریعت مقدسه دارید بکوشید از کسانی که منکر دیانت اسلام میباشند یکنفر وارد دین کنید یا از اهل سنت که اعتقاد واقعی بائمه اثنی عشر ندارند هدایت کنید نه آنکه دوستداران اهل بیت و کسانی را که به پیروی ائمه اثنی عشر علیه السلام افتخار میکنند از دین یا مذهب خارج کنید این رویه خلاف عمل ائمه هدی علیه السلام است.

ایشان از وضع سخن من و برافروخته شدن خجلت کشیده و قدری سربزیر انداخته و جالسین نیز نگاه ملامت آمیزی بایشان کردند بعداً ایشان عذرخواهی کرده گفتند قصد من مباحثه و مجادله نبود و گرنه شما مهمان ما هستید و از ملاقات شما خیلی خوشوقتیم و منظور من فهمیدن بود گفتم نحوین و علمای ادب بین استفهام حقیقی و استفهام انکاری فرق میگذارند و طرز سخن شما استفهام انکاری بود نه حقیقی! ایشان مجدد عذرخواهی کرده و تکلیف خوردن میوه و شیرینی نمودند آنگاه پرسیدند از اینجا قصد کجا دارید؟ گفتم قصد لاهور دارم گفتند آقای حافظ کفایت حسین از

معاریف و دانشمندان شیعه آنجا هستند خوبست ملاقات کنید من از معرفی ایشان اظهار تشکر نموده و گفتم انشاءالله از ایشان ملاقات خواهیم کرد، بعداً ایشان اظهار میل کردند که چند روزی بمانیم و بیشتر آشنائی پیدا کنیم ما عذر خواستیم و بعداً تودیع نموده حرکت کردیم ایشان و سایر همراهان تا درب منزل بدرقه نموده و احترامات شایسته بجا آوردند و دستور دادند که آقای سیدمجتبی شاه برای راهنمایی ما بیایند تا درشکه‌ای تهیه کنیم و ایشان نیز ما را همراهی کردند تا درشکه سوار شدیم و بطرف هتل رفتیم.

ولی در بین راه خیلی متعجب بوده و افسوس خوردیم که شیعیان نیز با نهایت سادگی و خلوصی که دارند این تحریکات و القانات اذهان آنها را مشوب میکند و اختلاف و بدبینی را در بین آنها ایجاد میکند ولی شیعه افغانستان چون این قبیل اشخاص در میان آنها نیست نهایت محبت را با همه ماها بلکه افراد شیعه مخصوصاً کسانی که از ایران می‌آیند دارند و اصلاً این بدبینی‌ها در آنها وجود ندارد بلکه در مسافرت‌هایی که من نموده‌ام در سوریه و لبنان و مصر و اردن که شیعه در اقلیت هستند و این قبیل اشخاص در میان آنها کم است بهیچوجه نظر سوئی با ما نداشته و در همه جا با کمال گرمی و خوشروئی از ما پذیرائی میکردند حتی علمای آنجا مانند مرحوم سیدمحسن امین پیشوای شیعه شام و مرحوم سیدشرف‌الدین عاملی قائد شیعیان لبنان پس از معرفی خود و انتساب بطریقت نعمه‌اللهیه و ذکر نام و اجداد و پدر بزرگوار نهایت ملاحظت و محبت نموده و حتی مرحوم سید شرف‌الدین در ضمن مذاکرات خود با نگارنده فرمود: جعلنا الله من جندك و ان جندك لهم الغالبون.

مطلب در اینجا طولانی نوشته شد و خامه من نیز بر اثر احساسات درونی مانند زبان من در مذاکرات جلسه پیشاور از اختیار خارج شد و خیلی تندروی کردم چون تأثرات درونی من از غربت اسلام و اختلافات حاصله که برخلاف رضای حضرت رسالت صلی‌الله‌وعلیه‌وآله و جاشینان او است خیلی زیاد شد و بی‌اختیار شدم و اکنون بهمین جا ختم میکنم.

شرح این هجران و این خون جگر این زمان بگذاز تا وقت دگر

حرکت از پیشاور اول مغرب در هتل نماز خواندیم و ساعت هفت بعدازظهر اثاثیه را بایستگاه راه آهن بردیم و ساعت هشت و پنجاه و پنج دقیقه با خط آهن که در آنجا ریل‌گاز می‌گویند بطرف لاهور حرکت کردیم و آقای محمد شفیع ساوِل را برای راهنمایی با خود بردیم بلیت از پیشاور تا کراچی برای درجه دو که ما گرفتیم ۸۱ روپیه شد که در آنموقع در حدود ۸۶ تومان ایرانی بود و همانطور که پیش گفته شد برای ما آسانتر بود که بلیت یکسره باشد و بعداً در لاهور قدری توقف کنیم چون در هر خطی که بیش از دوازده ساعت مسیر مسافر باشد میتواند تا پنجروز در بین راه توقف کند و بعداً با همان بلیت تا مقصد بسیر خود ادامه دهد و برای درجه یک و دو لازم است قبلاً محل را رزرو (ذخیره) کند چون ممکن است مأمورین قطار که از وجود مسافر بین راه آگاه نیستند همه محل‌ها را بفروشند ازینرو در بین راه هم که توقف میکند باید یکی دو روز قبل از حرکت بایستگاه رفته بلیت خود را ارائه دهند تا محلی برای صاحب بلیت ذخیره نمایند و ما بلیت یکسره گرفتیم و تصمیم گرفتیم چند روزی در لاهور توقف نموده بعداً با همان بلیت بکراچی حرکت کنیم و کرایه درجه دو از پیشاور تا خود لاهور ۲۷ روپیه است.

اطاق درجه دو در خط آهن آنجا خیلی خوب و راحت و جای شش نفر برای خواب دارد که سه تخت در بالا است که موقع خواب باز میشود و سه تخت در پائین و طبق مقررات آنجا شب فقط شش نفر در آن، جا میگیرند و زیادتر

ممنوع است چون جا برای خواب ندارند ولی در روز تا نه نفر هم ممکن است بنشینند. شب در ریل براحتی خوابیدیم از شهرهای مهم راه که گذشتیم یکی راولپندی است که ۱۰۵ میل (۱۸۵ کیلومتر) تا پیشاور فاصله دارد و در حدود ۱۵۴ هزار نفر جمعیت آن است، دیگر گجرات که ۲۱۷ میل (۳۲۷ کیلومتر) با پیشاور فاصله دارد و از گجرات تا لاهور ۷۱ میل که مجموع مسافت بین پیشاور و لاهور ۲۸۸ (۴۳۲ کیلومتر) میباشد و از جاده شوسه اتومبیل ۲۷۵ میل (۴۱۳ کیلومتر) فاصله است.

لاهور صبح پنجشنبه ۲۹ ربیع الاول ۱۳۷۷ مطابق دوم آبان ۱۳۳۶ ساعت نه وارد شهر لاهور شدیم این شهر خیلی بزرگ و از بلاد معروف هندوستان قدیم و مدتی پایتخت سلاطین هند بوده و اکنون نیز از مهمترین شهرهای پاکستان میباشد.

طول آن ۷۴ درجه و ۲۱ دقیقه و عرض ۳۱ درجه و ۳۳ دقیقه و انحراف قبله آن بطرف مغرب ۸۳ درجه و ۴۵ دقیقه و ۳۲ ثانیه میباشد و نصف النهار آن تقریباً یکساعت و سی و یک دقیقه قبل از طهران است.

لاهور شهریست مذهبی و مردم آن بآداب دیانت علاقه‌مندی کامل دارند و بطوریکه در آنجا شنیده شد از نظر اینکه پایتخت نیست و از اختلاطها و آمیزش‌هائیکه در پایتخت‌های کنونی برای مردم پیش می‌آید دور است، توجه مردم به امور دیانت در آنجا بیشتر است مثلاً مشروب فروشی آشکار در آن نیست مگر در کلویی بنام کلپ جیمخانه که در آنجا مشروب را بقیمت گران می‌فروشد و آنهم مخصوص اعضای کلپ است که آنها هم باید از دولت جوازی برای مشروب‌خوری داشته باشند ولی البته این قسمت هم شایسته نیست چون یک دولت اسلامی نباید خود را حاضر کند که پروانه برای خوردن مشروب بدهد، آداب حجاب زنان نیز در لاهور بیشتر از سایر شهرهای پاکستان معمول، و حتی در دانشگاه پنجاب کلاس دخترها و پسرها جدا و دانشجویان دختر با چادر بکلاس می‌روند و ورود مردان را غیر از استاد بکلاس اجازه نمیدهند و بطوریکه گفتند فرق دوشیزگان با زنان در خارج مدرسه آنست که زنان پیچه و روبند با چادر دارند ولی دختران چادری مانند زنان ایرانی دارند ولی باز هم بین چادر آنها و چادر زنان ایرانی در محفوزه بودن خیلی فرق است، در اتوبوس نیز قسمت مخصوصی برای زنان در نظر گرفته شده و هیچیک از مرد و زن در قسمت دیگری نمی‌روند و هرچند در کتاب جام‌جم تألیف سیدعلی حجازی و قارالملک که چندی در هندوستان سیاحت نموده و سیاحتنامه بنام جام‌جم نوشته و بچاپ رسیده در ذکر لاهور شرحی مینویسد که دلالت بر وجود و تجاهر فسق و فجور زیاد در آن شهر میکند ولی در ظاهر امر و در تحقیقاتی که نگارنده از بعضی مطلعین نمودم تقید اهالی بامور مذهبی معلوم میشود البته شهرهای بزرگ ویژه در این ادوار خالی از فسق و فجور نیست ولی بیم خفا و قبح آنها در نظر عمومی با تجاهر و علاقه مردم بدان فرق زیاد است.

مساجد نیز غالباً از نمازگزاران معمور و بیشتر مردم برفتن مسجد علاقه‌مند هستند سایر آداب دیانتی هم در آنجا بهتر از ایران معمول است.

اکنون لاهور بطوریکه مسموع شد قریب یک میلیون و نیم جمعیت دارد و مرکز ایالت پنجاب است و این کلمه مخفف پنج آب است زیرا پنج رودخانه از این ایالت می‌گذرد و برود سند ملحق شده بعداً بدریای عمان میریزد و در اطلس تاریخ اسلامی جمعیت لاهور را در سال ۱۹۵۴ میلادی ۷۸۹۴۰۰ نفر ذکر کرده است و در لغت نامه دهخدا ذکر لاهور جمعیت آن شهر ۶۷۲ هزار نوشته شده است.

هوای لاهور گرم و اطرافش باز و گشاده و اشجار فراوان دارد و شهرست بسیار زیبا و فرح‌انگیز و مردم آن با نشاط و خلیق میباشند.

موقع ورود بشوفر تاکسی گفتیم ما را بیک مهمانخانه که هم خوب و هم نزدیک راه آهن باشد ببر و او ما را بمهمانخانه‌ای بنام هتل براگانزا (Branganza) که نزدیک ایستگاه در کنار میدانی واقع بود برد و اناثیه را در آنجا گذاشتیم ولی بعداً که از جزئیات آن مطلع شدیم مهمانخانه نظیفی بنظر نیامد و موردپسند واقع نشد البته از جهت اینکه نزدیک راه آهن و داخله آن هم خلوت بود خوب بود ولی وسائل آن تکمیل نبود و در تنظیف هم مراقبت نمیکردند لذا تصمیم گرفتیم موقتاً اناثیه را در آنجا گذاشته و عصر مهمانخانه مناسبی که غذا هم در اختیار خودمان باشد تهیه کنیم بعداً در دفتر مهمانخانه از محل کنسولگری ایران جویا شدیم تلفن کردند معلوم شد کنسولگری ندارد ولی خانه فرهنگ دارد بآنجا تلفن کرده از محل آن و نام رئیس جویا شدیم گفتند رئیس آقای دکتر فریدون گرکانی و محل آن در خیابان مال رود و تلفن آن ۳۰۵۰ میباشد ولی خود آقای دکتر گرکانی فعلاً نیستند و معاون ایشان هستند.

خانه فرهنگ ایران ما بوسیله درشکه‌های مخصوص افغانستان و پاکستان که در پاکستان تانگا میگویند بهمان آدرس رفتیم موقع ورود یکنفر جلو آمده و خوش آمد گفت و محبت و پذیرائی نمود نام ایشان را پرسیدیم؟ گفتند نام من غلام مصطفی معروف بصوفی تبسم استاد زبان فارسی در خانه فرهنگ ایران، بعداً درضمن مذاکرات معلوم شد که ایشان از شعرای معروف لاهور و از دوستان و علاقه‌مندان زبان فارسی میباشند و بهمین نظر معاونت خانه فرهنگ و تدریس زبان فارسی در آنجا بایشان واگذار شده ولی در عین حال نمیتوانستند فارسی را بطور سلیس تکلم کنند و نوشتن شعر فارسی را خوب میدانستند.

پس از تعارفات معموله بمحل اقامت آقای دکتر گرکانی تلفن نمودند که بایشان اطلاع دهند ولی ایشان در آنجا هم نبودند آنگاه ما از وضع کار و تاریخ تأسیس آنجا سؤال کردیم گفتند این مؤسسه کمتر از یکسال است تأسیس شده و منظور از آن آشنا نمودن اهالی لاهور است بزبان فارسی چون مردم پاکستان بزبان فارسی خیلی علاقه دارند و بهمین نظر کلاس هم برای تدریس زبان فارسی در اینجا تأسیس شده که از ساعت پنج تا هفت بعدازظهر است و جمع زیادی از فضلاء و رجال و بانوان و عده‌ای از دانشجویان دانشکده‌ها نیز در این کلاس شرکت نموده درس میخوانند و مجلات فارسی هم از ایران باینجا می‌آید و علاقه‌مندان بدانها بدینجا آمده از مطالعه آنها استفاده میکنند.

آنگاه ایشان چند غزل از اشعار خود خواندند از جمله این غزل را خواندند:

| | |
|--------------------------------------|---|
| اگر آن شوخ نازک بر، نمیتابد فغانی را | بااهی میتوان هم عرضه‌دادن داستانی را |
| چه باشد گر بما افتد نگاه گوشه چشمی | که از نیم التفاتی زنده دارد یک جهانی را |
| بکنج خلوت من گوشه‌ای از خلد می‌باید | که دارم آرزوی میزبانی میهمانی را |
| زمن رنگینی آن عارض خندان چه میپرسی | بجوش نوبهاران دیده باشی گلستانی را |
| ز تأثیر لب خاموش من غافل مشو نادان | که پنهان کرده‌ام اندر بن مو من فغانی را |
| سر ما از حرم داغ سجودی بر نمی‌تابد | که ما عمری پرستیدیم خاک آستانی را |
| چه سیل دلفریبی از نگاه ناز می‌خیزد | تبسم نیک بشناسم آوائی دلستانی را |

پس از خواندن اشعار چون ظهر نزدیک بود حرکت کردیم ایشان اظهار کردند که عصرها از ساعت پنج تا هفت بعدازظهر موقع کلاس تدریس فارسی در اینجا است و خواهش کردند که عصر برای مشاهده کلاس و صرف چای بدانجا برویم و ما نیز قبول کردیم.

آقای صوفی تبسم خیلی خلیق و مهربان و گشاده‌رو و با اشعار و ادبیات فارسی نیز آشنائی دارند ما از مصاحبت ایشان خوشوقت شدیم و پس از تودیع بیرون آمده بمهمانخانه برگشتیم، عصر ابتدا برای دیدن هتل دیگری بیرون آمده و چند مهمانخانه را گشتیم و پرینز هتل (Prinse Hotel) را که هتل نسبتاً آرامی بود و غذا هم در اختیار خودمان بود انتخاب کردیم، البته هیچکدام از این هتل‌ها بخوبی و نظم و نظافت هتل دنیس پیشاور نبود ولی هتل بزرگ و معروف شهر بنام فلیتی هتل Flaty-Hotel که آقای دکتر گرگانی هم در آنجا بودند از جهت اینکه همه قسم اشخاصی از رجال سیاسی و طبقات غیردینی نیز در آنجا رفت و آمد داشتند برای ما مناسب نبود و خودمان هم میل داشتیم جای نظیف و خلوت و آرامی داشته باشیم ازینرو پرینز هتل را انتخاب کردیم و تصمیم گرفتیم بدانجا برویم.

پس از انتخاب آنجا برای گردش بیاب و وحش رفتیم، نگارنده باغ وحش زیاد دیده‌ام و از همه کاملتر باغ وحش قاهره و پاریس بود و این باغ وحش باهمیت آنها نبود و با آنکه حیوانات بسیاری در آنجا وجود داشتند ولی حیوانات آبی و فیل و بعضی درندگان و مار و بیشتر پرندگان در آنجا نبود معذک دیدنی بود و چون در یادداشتهای اسفار گذشته شرح حیوانات باغ وحش را ذکر نموده‌ام در اینجا باختصار برگزار میکنم.

پس از دیدن آنجا طبق وعده قبلی بخانه فرهنگ ایران رفتیم، آقای صوفی تبسم که انتظار ما را داشتند پذیرائی نموده و چند نفر از شاگردان ایشان نیز که همه از فضلاء شعرای لاهور و از دوستداران زبان فارسی بودند در آنجا با ما آشنائی پیدا کردند و چون خود آقای صوفی تبسم هم بلهجه فاسی آشنائی کاملی نداشتند مذاکرات لازمه را برای تدریس زبان فارسی بایشان تذکر دادم بعداً اول مغرب شده در همانجا نماز خواندیم آنگاه بسخنان خود ادامه دادیم و چون آقای دکتر گرگانی^{۸۳} نبودند از حالات ایشان سؤال نمودیم؟ گفتند ایشان اول شب در جای دیگر وعده نموده بودند و گفته‌اند ساعت هفت انتظار ملاقات در هتل خودشان دارند لذا از آنجا با آقای صوفی تبسم بملاقات آقای دکتر گرگانی بهتل فلیتی رفتیم و ایشان هم انتظار ورود ما را داشتند و خیلی محبت نمودند و گفتند من ۱۲ سال است که از ایران دورم و پس از شهریور ۲۰ با آقایان جهانگیر تفضلی و خسرو و اقبال و چند نفر دیگر حزب پیکار را تأسیس کردیم و پس از چندی منحل شد، بعداً من برای تکمیل تحصیلات بلندن رفته در همانجا ازدواج کردم و از آنجا بپاکستان آمده در اینجا ساکن شدم و بشغل فلاحت اشتغال دارم و چون با تیمسار سرلشکر باتمانقلیچ که سفیر ایران در پاکستان بودند آشنائی داشتم ایشان در یکسال قبل که بفکر تأسیس خانه فرهنگ ایران در لاهور افتادند از من خواهش کردند که آنرا اداره نمایم لذا من قبول نموده و از آقای صوفی تبسم خواهش کردم کمک نمایند و ایشان هم قبول کردند.

گفتم تأسیس این اداره در اینجا و مراقبت در امور فرهنگی ایران خیلی مفید و خدمت بزرگی بایران است چون مردم اینجا بواسطه اینکه سالها زبان رسمی آنها فارسی بوده بدان علاقه‌مند میباشند و اگر وسائل تشویق برای تحصیل زبان فارسی موجود باشد عده زیادی بدان متوجه شده و درصدد فراگرفتن آن برمیآیند سپس از ایشان نام آثار تاریخی لاهور

^{۸۳} - دکتر فریدون گرگانی در سال ۱۳۰۲ در بندر پهلوی متولد شده و تحصیلات متوسطه را در طهران و عالی را در انگلستان پایان رسانید.

را پرسیدیم؟ و ایشان شرح دادند آنگاه آقای صوفی تبسم گفتند که از بعضی دانشمندان که بزبان فارسی آشنائی دارند دعوت شود که برای آشنائی با ما بخانه فرهنگ ایران بیایند و قرار شد برای عصر روز شنبه از آقایان دعوتی در خانه فرهنگ شود که آشنائی حاصل گردد، بعداً مذاکراتی درباره وضع پاکستان و ایران بعمل آمد آنگاه ساعت هشت با اتومبیل ایشان بهتل مراجعت کردیم.

صبح جمعه ابتدا برای تعیین تکلیف جا در راه آهن و رزرو کردن آن طبق بلیتی که داشتیم بایستگاه رفتیم و برای روز یکشنبه ساعت هشت و ده دقیقه بعدازظهر تعیین وقت نمودند بعداً محل خود را تغییر داده و پیرینز هتل که در مونت گمری رود (رود بمعنی خیابان است یعنی خیابان مونت گمری) واقع است رفتیم و پس از مرتب کردن محل بخانه فرهنگ ایران رفتیم و از آنجا آقای صوفی تبسم بخواهش آقای تفضلی ما را باداره صلیب احمر لاهور راهنمائی کردند و آنجا را دیدن نمودیم و آقای تفضلی مذاکرات و سؤالاتی درباره وضع صلیب احمر آنجا از رئیس و بعضی کارمندان نمودند و بعداً اطاق‌های مختلفه و اطاق ملزومات و اطاق مخصوص داروهای که بدرمانگاههای تابعه داده میشود دیدن نمودیم.

شاهی مسجد بعداً از آنجا بیرون آمده بشاهی مسجد که مهمترین مساجد آنجا و در شهر کهنه واقع است رفتیم این مسجد توسط محمدشاه اورنگک زیب پسر شاه جهان ساخته شده و در بالای سردر اصلی آن که رو بطرف قلعه میباشد این عبارت نوشته شده «لا اله الا الله محمد رسول الله مسجد ابوالمظفر محی الدین محمد عالمگیر پادشاه غازی سنه ۱۰۸۴ هجری اتمام یافت باهتمام کمترین خانه زادان فدائی خان کوه» و اورنگک زیب از سلاطین مغول پسر شاه جهان و او پسر جهانگیر پادشاه بوده و این مسجد از وسیعترین و مهمترین مساجد هندوستان و پاکستان است و بطوریکه میگویند گنجایش قریب دویست هزار نفر برای نماز دارد ولی این عدد اغراق آمیز بنظر میرسد، این مسجد بسبک ساختمانهای ایرانی ساخته شده و معمار و مهندس و نقاش و خطاط آن همه ایرانی بوده‌اند و هرچند این مسجد بجامع دهلی که در سال ۱۰۶۰ هجری مطابق ۱۶۵۰ میلادی توسط شاه جهان پادشاه مغول بنا شد نمیرسد ولی مع ذلک بسیار بزرگ و با عظمت و اهمیت است و بطوریکه اشخاص مطلع^{۸۴} مینویسند در این مسجد سبک معماری عربی و هندی و ایرانی با هم ترکیب یافته زیرا طبق عقیده آنها در ابنیه اولیه اسلامی هند مانند دروازه علاءالدین که در قرن ششم هجری در نزدیکی دهلی بنا شده معماری هندی و عربی با یکدیگر مخلوط است ولی بعداً بتدریج نفوذ علمی و فنی عرب در آنجا کم شده و جای خود را بایران داد و سبک معماری ایرانی هم در آنجا شیوع یافته و ساختمانها مخلوطی از سبک ایرانی و عربی و هندی بود و این رویه در زمان سلاطین مغول هند در قرن دهم هجری که اول آنها ظهیرالدین محمد بابر بن عمر شیخ بن ابوسعید بن محمد بن جلال الدین میرانشاه بن امیر تیمور گورکانی بود ظهور کرد و مسجد دهلی و شاهی و مسجد لاهور نیز همین سبک را دارند.

تمام ساختمان این مسجد از سنگ حتی گنبد و منار آن نیز از سنگ است و مشتمل بر دو مناره و سه گنبد است که مناره‌های آن از سنگ سماق و گنبدها از سنگ مرمر و صحن مسجد هم از سنگ است ایوانهای مسجد که در زیر گنبدها واقع شده بلندتر از صحن مسجد است و چند پله میخورد و نماز در ایوان خوانده میشود و خود ایوانها هم گنجایش چند

^{۸۴}- برای اطلاع کامل بر این قسمت رجوع شود بکتاب تمدن اسلام و عرب تألیف گوستا لوبون فرانسوی.

هزار نمازگزار دارد و قسمتی دیگر هم که پوشیده و مسقف و متصل بدان است مخصوص اقتدای زنان میباشد این مسجد دارای چندین در میباشد که درب اصلی آن رو بقلعه است و از آنجا بطرف قلعه میروند.

نارین قلعه این قلعه نیز از ساختمانهای بسیار مهم و وسیع و دارای دیوارهای مستحکمی میباشد و تمام عمارات سلطنتی سابق در وسط این قلعه بوده و محلهائی هم برای گارد محافظ وجود داشته و این قلعه را بطوریکه در بستان‌السیاحه مذکور است نارین قلعه میگفتند و دور حصار آن تقریباً شش هزار گام است.

دیوارهای حصار که از خارج دیده میشود تماماً از سنگ سرخ و خیلی بلند است و این قلعه از بناهای نورالدین جهانگیر مغول میباشد در اینجا عین آنچه در بستان‌السیاحه مذکور است درج میشود:

«و آن مشتمل است بر دیوانخانه وسیع و عالی که چهل ستون یکپارچه از سنگ سماق در آن کار گذاشته‌اند و تخت یکپارچه از سماق دو گز طول و یک گز و نیم عرض جهت نشیمن سلطان وضع نموده‌اند که دیده گردون با هزاران دیده ماند آن تخت و دیوانخانه کمتر دیده و حمامی از سنگ مرمر و ستون‌های آن یک قطعه، حوض آن از سنگ یشم از هفت پارچه و حرمسرائی که محتویست بصد حجره و برجی مثنی و ایوان و صحن خانه مربع و جمیع صحن خانه و حجرات با حجار ملون مانند قالدین و مسند و با هونقاری نموده چنان جفت‌گیری کرده‌اند که بنظر بیننده خانه و حجرات مفروش می‌آید و همگی بیوتات از سنگ مرمر و با حجار ملون از عقیق و سنگ مریم و فیروزه و غیره چنان ترصیع کرده‌اند که هر که مشاهده کند پندارد که نقاشی نموده‌اند و در و دیوار و سقف جدار آن اشکال طیور و حیوانات و اشجار و ازهار و ریاحین کنده و بالوان احجار آکنده‌اند بطریقی که ارباب بصر در بدو نظر نقش و نگار پندارند و درها و پنجره‌های حجرات از یکپارچه سنگ مرمر چنان نقاری و کنده‌کاری نموده‌اند که عقل از دیدن آنها حیران و از مشاهده‌شان سرگردان میشود و برج مثنی از آینه‌های کوچک بطرز غریب و اسلوب عجیب ساخته‌اند که خرد خورده دانان از دیدن آن برج در شش در حیرت می‌افتد».

نقل عبارت برای اشاره بعظمت آن ساختمان بود ولی در بسیاری از آنها خرابی‌هایی رخ داده که بجای اول باقی نمانده است.

در قسمتی که وصل بدرب مسجد است صحن بسیار وسیعی میباشد که حکم دربار داشته و محل جلوس رسمی پادشاه بود و در وسط آن عمارت زیبایی از سنگ مرمر که آینه‌کاری است واقع شده و زیر آن هم دو طبقه زیر زمین قرار گرفته که در موقع گرما از آنها استفاده میشده و در چهار طرف عمارت هم حوض‌ها و جویها و فواره‌ها و گلکاری‌هایی میباشد که بر زیبایی و جلوه آن افزوده است.

در یک قسمت گوشه قلعه ساختمانی جدیداً شده که آرامگاه دکتر محمد اقبال دانشمند معروف و شاعر آزادی خواه مشهور لاهور میباشد، اقبال در ۱۲۹۲ متولد شده و در ۱۳۵۷ وفات یافته و امروزه مورد تعظیم و تکریم همه دانشمندان پاکستان و ایران و غیر آن میباشد از جمله اشعار او (بر وزن گلشن راز) بنام گلشن راز جدید گفته که این چند شعر از آنست:

سؤال

نخست از فکر خویشم در تحیر چه چیز است آنکه گویندش تفکر
کدامین فکر، ما را شرط راهست چرا گه طاعت و گاهی گناه است

درون سینه آدم چه نور است
بخاک آلوده و پاک از مکان است
بچشمی خلوت خود را ببیند
اگر یک چشم بربندد گناهی است
دو عالم میشود روزی شکارش
اگر این هر دو عالم را بگیری
بتسخیر خود افتادی اگر طاق
چه نور است آنکه غیب او حضور است
ببند روز و شب پاک از زمان است
بچشمی جلوت خود را ببیند
اگر با هر دو ببند شرط راهی است
فتد اندر کمند تابدارش
همه آفاق میرد تو نمیری
ترا آسان شود تسخیر آفاق

ما پس از گردش مسجد و قلعه و صرف ناهار در همان نزدیک قریب یکساعت بعد از ظهر در نماز جمعه شرکت کردیم نام امام جمعه غلام مرشد بود خیلی میل و علاقه داشتیم که ایشانرا ملاقات کنیم ولی بواسطه کثرت جمعیت و ازدحام میسر نشد بعداً هم توفیقی حاصل نشد.

موزه اشیاء متبرکه پس از ادای نماز جمعه باطاقی که در بالای سر در مسجد قرار گرفته و دارای اشیاء متبرکه که منسوب بزرگان دین میباشد رفتیم و زیارت کردیم این محل فقط روزهای جمعه پس از نماز جمعه برای زیارت عموم باز میشود اشیائی که در آنجا وجود دارد از طرف انجمن اسلامی پنجاب لاهور در سال ۱۹۰۸ میلادی بمسجد اهداء شده است.

در وسط اطاق صندوق بزرگ مرتفعی بشکل ضریح واقع شده و اشیاء متبرکه در روی آن گذارده‌اند و روی آن از شیشه پوشیده شده است که بواسطه لمس و هوا صدمه بدانها نرسد و همه از روی شیشه آنها را زیارت میکنند صورت آنها هم در ایوان درب ورودی مسجد در تابلویی اعلان شده و بهمان ترتیبی که در تابلو نوشته شده در اینجا ذکر میکنیم:

«۱- عمامة شریف رسول صلی الله و علیه و آله و سلم سبز رنگ مع تاج بسته ۲- جبهه^{۸۵} مبارک سبز رنگ ۳- دلق مبارک ۴- پا جامه مبارک ۵- نشان قدم مبارک بر سنگ ۶- نعلین مبارک ۷- عصای مبارک ۸- علم مبارک ۹- غلاف روضه مبارک ۱۰- نقشه نعلین سعدین مبارک بر کاغذ ۱۱- موی مبارک ۱۲- دستار مبارک علی مع تاج بسته ۱۳- تعویذ صد در صد بخط کوفی ۱۴- رومال چکن دار حضرت فاطمه علیه السلام ۱۵- جا نماز حضرت فاطمه ۱۶- دستار مبارک امام حسن علیه السلام برنگ صندلی ۱۷- دستار مبارک امام حسین علیه السلام ۱۸- تاج مبارک امام حسین ۱۹- نشان علم مبارک ۲۰-

^{۸۵} - در مکتوبات شاه فقیر الله علوی که از بزرگان نقشبندیه در قرن دوازدهم هجری بوده در مکتوب هفتاد و چهارم سؤالی را که از ایشان درباره خرقه شده جواب میدهند از جمله درضمن سؤال مذکور کیفیت رسیدن خرقه را بهند باین ترتیب نوشته که پیغمبر (ص) خرقه‌ای را بدست مبارک خود و اهل بیت دوخته بود در مرض مرگ خود بعلی وصیت کرد که آنرا به اویس قرنی برساند و علی طبق دستور پیغمبر بعداً آنرا به اویس تسلیم کرد و پس از وفات اویس این خرقه بمکه رفت و آنرا در غار حراء گذاشتند و سالهائی در آنجا بود تا آنکه شیخ دوست محمد بدستور و اشاره معنوی پیغمبر آنرا از آنجا بیرون آورده بیغداد برد سپس فرزندان شیخ دوست محمد آنرا ببخارا بردند و هشتاد سال در آنجا بود سپس شیخ آقا محمد و نظر محمد شیخ آنرا ببلخ بردند و ۳۵ سال در آنجا بود آنگاه توسط محمد ضیاء و شیخ نیاز در ۲۴ محرم ۱۱۰۹ بخانقاه فیض آباد برده شد و در سال ۱۱۸۲ توسط شاه‌ولی خان وزیر برای احمد شاه هندی برده شد و در خزانه سلطنتی بود از این شرح که در آنجا ذکر شده حدس زده میشود که این جبه همان خرقه باشد ولی البته صحت آن قطعیت ندارد.

غلاف روضه مبارک السعدین ۲۱-جا نماز شیخ عبدالقادر غوث اعظم ۲۲-غلاف روضه غوث اعظم ۲۳-رضائی غوث اعظم ۲۴-دندان اوپس قرنی ۲۵-خاک کربلا ۲۶-روضه نامعلوم خشت چینی.

این اشیاء در آن محل موجود بود و ما بواسطه انتسابی که داشت زیارت کردیم ولی در صحت انتساب همه آنها شک است زیرا اولاً معلوم نیست که پیغمبر عمامه سبز رنگ داشته و ثانیاً در دستار منسوب بعلی علیه السلام آیه قرآن بخط نسخ نوشته شده بود در صورتیکه در آنزمان اصلاً خط نسخ وجود نداشته مگر آنکه بگوئیم آیات در دوره‌های بعد روی آن نوشته شده و آنهم بعید بنظر میرسد بهرحال نمیتوان بصحت انتساب قطع داشت ولی در عین حال چون منسوب بآن بزرگوارانست متبرک و محترم میباشد و باید رعایت احترام نمود.

کلمه سعدین در شماره ۲۰ و رضائی در شماره ۲۳ عین همانست که در آن تابلو نوشته شده است.

حافظ کفایت حسین

پس از زیارت آن اشیاء متبرکه بیرون آمده و بمنزل آقای حافظ کفایت حسین که از زعماء و علماء و معروفین شیعه لاهور میباشند و منزل در خیابان نسبت رود لاهور دارند رفتیم.

کلمه حافظ در اصطلاح مفسرین و اهل حدیث بر کسی اطلاق میکنند که قرآن یا آنکه صد هزار حدیث حفظ داشته باشد، موقعی که ما بمنزل ایشان رفتیم ایشان در منزل نبودند قدری نشستیم بعد از چند دقیقه از بیرون آمدند خود را معرفی کردیم خوش آمد گفته اظهار محبت نمودند، بعداً از ایشان عده شیعه لاهور را پرسیدیم؟ گفتند در حدود صد و پنجاه هزار نفرند گفتم از طرف حکومت نسبت بدانها چگونه رفتار میشود آیا مانند افغانستان نسبت بشیعه سختگیری میشود و بدین هستند یا نه؟! گفتند اتفاقاً در اینجا خیلی آزادند و تقیه هم در کار نیست بلکه حکومت نظر خوبی بآنها دارد و خود ژنرال اسکندر میرزا رئیس جمهور نیز شیعه است، پرسیدم از کدامیک از علماء تقلید میکنند؟ گفتند غالباً مقلد آقای بروجردی هستند و عده‌ای هم از آقای سید محسن حکیم تقلید میکنند.

گفتم نماینده مخصوصی هم از طرف آقای بروجردی در لاهور هست یا نه؟ گفتند نه گفتم آیا جوهی هم از حقوق خدائی خدمت ایشان فرستاده میشود؟ گفتند بلی، پرسیدم راجع بنماز جمعه چه میکنید؟ گفتند نماز جمعه طبق فتوای ایشان واجب تحیری است گفتم آیا خوانده میشود یا نه؟ گفتند دو نفر از شیعه در مساجد میخوانند و مردم هم علاقه‌مندند و جمع میشوند که یکی بنام مولوی محمدجعفر صاحب است که در گریشن ناگر میخوانند نفر دیگر را هم نام بردند ولی اکنون فراموش کرده‌ام، پرسیدم آیا خودتان اقامه نماز جماعت نمیکنید؟ گفتند نه.

پرسیدم آیا در اینجا مدارس دینی شیعه هم وجود دارد؟ گفتند دو مدرسه اخیراً تأسیس شده یکی بنام جامعه امامیه در سر قبر سیدگامی شاه که اولین کسی است که روضه خوانی را در لاهور شروع کرد و مدرس بزرگتر آنجا بنام مولانا سید قمرالزمان است. دیگری بنام جامعه منتظر در موجی دروازه که مدرس اول آن مولانا اختر عباس میباشد ولی عده طلاب خیلی کمند گفتم قبل از آنکه این دو مدرسه تأسیس شود دانشجویان و طالبین دینی چه میکردند؟ گفتند بایران و عراق میرفتند پرسیدم آیا از طرف حکومت مدرسه دینی تأسیس نشده گفتند تاکنون در اینجا از طرف حکومت چنین مدرسه‌ای تأسیس نشده است گفتم اتفاقاً در ایران و افغانستان مدارس دینی زیادی از طرف حکومت تأسیس شده و بودجه آن از طرف دولت است و برنامه‌های نسبتاً جامعی هم برای آنها در ایران تنظیم گردیده است.

سپس از علمای شیعه در کراچی پرسیدم؟ گفتند مولانا سید محمد صاحب دهلوی در فردوس کالونی چورنگی کراچی و دیگر آقای شریعت نماینده آقای بروجردی و آقای میرزا محمد مهدی پویا نیز از علماء و فضلاء و زهاد و

صاحب مطبوعه ندای اسلام از ایرانیان معروف میباشند.

بعداً از ایشان اجازه خروج خواستم ایشان اظهار خجالت و عذرخواهی نموده گفتند من خیلی میل داشتم که شما منزل خود را همین جا قرار دهید ولی متأسفانه منزل خیلی کوچک است و خجالت میکشتم که در هتل اقامت نموده‌اید، من از محبت ایشان اظهار تشکر نموده تودیع کرده بیرون آمدم.

ایشان پیر مردیست در حدود هفتاد سال بسیار خلیق و مهربان و مهمان‌نواز و بی‌پیرایه، و تکلفات و ظاهرسازی ندارند و محبت ایشان هم خیلی صمیمی بود ما در همان جلسه علاقه و محبت زیادی بایشان پیدا کردیم البته وظیفه شخص مذهبی همین است که هم در اخلاق و هم در رفتار مراقب باشد که حتی‌الامکان مطابق دستورات پیغمبر اسلام عمل کند و سرمشق دیگران باشد.

مقابر جهانگیر و آصف‌جاه و نورجهان

صبح روز شنبه برای دیدن مقبره جهانگیر پادشاه رفتیم، مقبره جهانگیر پدرشاه جهان در خارج شهر واقع و ما از پلی که روی رود بزرگ راوی کشیده شده عبور کردیم و بدانجا رفتیم.

مقبره جهانگیر در وسط باغ سلطنتی بسیار بزرگی که شاه جهان فرزندش پس از مرگ پدر بر آرامگاه او در سال ۱۰۴۷ هجری مطابق ۱۶۳۷ میلادی ساخته واقع شده است، این ساختمان در وسط باغ قرار گرفته و مساحت زمینی که در زیر بنا واقع شده در حدود ۶۵۰۰ مترمربع است و مشتمل بر چندین حجره و اطاق و در وسط ساختمان هم اطاق زیبای آینه‌کاری بزرگی است که چهاردالان طویل آینه‌کاری از چهار طرف بدانجا می‌رود، و قبر جهانگیر در وسط این اطاق که وسط ساختمان نیز می‌باشد واقع شده است، روی قبر جهانگیر سنگ مرمر خیلی زیبایی نصب شده و در طرف بالای سنگ نوشته شده «هو الله الذي لا اله الا هو عالم الغيب والشهادة هو الرحمن الرحيم» و روی سنگ پس از بسم الله آیه «يا عبادي الذين اسرفوا علي انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله» و چند آیه دیگر نوشته شده و در دو طرف سنگ در هر طرفی ۴۸ اسم از اسماء الهی و در پائین سنگ هم نوشته شده «مرقد منور اعلى حضرت غفران پناه نورالدین محمد جهانگیر پادشاه فی ۱۰۳۷» این ساختمان هم بیشتر آن از سنگ و دارای دو منار سنگی خیلی زیبا می‌باشد و در دور بام هم محجره‌های مشبک خیلی زیبا از سنگ مرمر که خیلی جالب بود گذاشته شده است.

باغی هم که این ساختمان در وسط آن می‌باشد بسیار زیبا و اطراف آن جویهائی است که وسط آنها فواره‌هائی دارد و حوضهائی هم در چهار طرف مطابق و قرینه یکدیگر ساخته شده و هرچند آثاری از قدمت در آن موجود و مختصری هم خرابی وارد شده ولی هنوز نهایت زیبایی و جلوه را دارد و خیلی خوی نگاهداری شده و دیدن خرابی‌ها و مشاهده قدمت آن باعث عبرت بیننده است که گفته شده:

هان ای دل عبرت بین از دیده نظر کن هان ایوان مدائن را آیینة عبرت دان

در اطراف باغ هم ساختمانهائی می‌باشد، متصل باغ در طرف جنوب غربی آن سرای خیلی بزرگی است که بوسیله یکدر باغ راه پیدا میکند و ما از آنجا بطرف باغ رفتیم این سرا دارای حجرات بسیاری در اطراف است و ایوان و مسجدی که تمام آن از سنگ می‌باشد در طرف جنوبی آن ساخته شده و این سرا برای مسافرین و غربا بوده که در آن منزل کنند که کاروانسرا گفته میشود.

نزدیک مسجد آن محل دیگریست که گنبد بزرگی دارد و قبر آصف جاه وزیر جهانگیر در آنجا میباشد و این محل خرابی زیادی بدان راه یافته است.

قریب سیصد متر فاصله با آنجا قبر نور جهان زن جهانگیر است و پهلوی او قبر دخترش قرار گرفته که وصل بهم میباشد نور جهان مسماء به مهر نساء بیگم که ملکه و زن جهانگیر بوده بطوریکه مینویسند دختر میرزا محمدغیاث شیرازی بود و میرزا محمدغیاث پسر خواجه محمد شریف بود که نسبت بهمایون پادشاه پدراکبر شاه خدمتها کرده بود میرزا محمدغیاث هم در زمان صفویه مقام وزارت خراسان را داشت و بعقل و کفایت و سیاست معروف بود و بعداً مورد غضب شاه طهماسب قرار گرفت و دارائی وی ضبط شد و او مجبور گردیده جلای وطن اختیار نمود از راه افغانستان بهندوستان رفت و در بین راه مهرالنساء متولد شد و چون میرزا محمدغیاث بهندوستان رفت و او را شناختند در دربار پادشاه هند مقرب گردید و دخترش مهرالنساء مورد علاقه شاهزاده سلیم واقع شد و پدرش اکبرشاه گورکانی با این ازدواج مخالف بود و برای جلوگیری از این امر او را بعقد علیقلی خان استاجلو سردار قشون او معروف بشیر افکن درآورد و پس از اکبرشاه شاهزاده سلیم بسطنت رسید و بجهانگیر پادشاه ملقب گردید و او علیقلی خان را بجنگ قطبالدین کوکلتاش فرستاد و او درین جنگ کشته شد بعداً جهانگیر مهرالنساء را بزنی گرفت و نورجهان لقب یافت.

نورجهان دارای فضل و کمال بوده و در بذله گوئی ید طولائی داشته و شعر هم میگفته است و مینویسند سالی در شب اول ماه شوال که مردم استهلال میکردند جهانگیر نیز برای دیدن ماه بیرون آمده و اتفاقاً ماه را دید و بعداً این مصراع را گفت «هلال عید بر اوج فلک هویدا شد» و مصراع بعدی را نتوانست بگوید آنرا نزد نورجهان خواند او بالبداهه مصراع بعدی را چنین گفت «کلید میکده گم گشته بود پیدا شد» و نیز یکبار نورجهان پس از چند روز دوری از شاه او را دید و از خوشحالی اشک در چشمانش پدید آمد جهانگیر گفت «گوهر ز اشک چشم تو غلطیده میرو» نورجهان بالبداهه گفت «آبی که بی تو خورده ام از دیده میرو».

نورجهان در امور سلطنتی و مملکتی هم دخالت میکرد و جهانگیر با او مشورت مینمود، در تیراندازی و شمشیرزنی و اسب سواری و بازیهای مردانه مانند چوگان بازی نیز مهارت داشت و بشکار هم علاقه مند بود و چندین شیر و پلنگ شکار نمود بعد از مرگ شوهر عزلت اختیار کرد و از کارها دوری نمود این بیت را هم برای سنگ قبر خود نوشت:

بر مزار ما غریبان نی چراغی نی گلی نی پر پروانه سوزد نی سراید بلبلی

نورجهان در سال ۱۰۵۵ هجری مطابق ۱۶۴۵ میلادی در ۷۶ سالگی وفات یافته و مادّه تاریخ هم برای او گفته شده و در سنگی که بدیوار نصب است نوشته شده و آن این بیت است:

پس از فراق ده و هشت سال شد یکجا روان مهرنسا بیگم و ملک بجنان
بیاد بانوی هندوستان سروشم گفت سنین هجرت و تاریخ عیسوی تو امان
هزار پنجاه و پنج رفته از هجرت بلی به پیش جهانگیر رفته نورجهان

این لوح در سال ۱۳۳۰ قمری مطابق ۱۹۱۲ میلادی نصب شده است، مقبره نورجهان جای کوچکی است و محوطه خیلی مختصری دارد پسر جهانگیر و نورجهان، شاه جهان بود که نورجهان برادر زاده خود ارجمند بانو را برای او عقد کرد و ممتاز محل لقب یافت و شاه جهان نسبت بممتاز محل خیلی علاقه مند بود و او در سال ۱۰۴۰ وفات یافت و شاه جهان که پایتخت او شهر آگرا بود برای او مقبره ای ساخت که در دنیا بی نظیر است و اکنون هم از مهمترین آثار باستانی هند بلکه جهان میباشد و بتاج محل معروف است و حتی اورنگ زیب پسر شاه جهان بواسطه ساختمان آن با پدر مخالفت

کرده و آنرا حیف و میل بیت‌المال نامید و سپس پدر را حبس کرد و خود بسطنت رسید و او از پادشاهان ظالم آن سلسله بود و با تشیع نیز خیلی مخالف بود.

باغ شالامار از آنجا بباغ شالامار که در قسمت دیگری از خارج شهر واقع شده و قریب ده کیلومتر تا شهر فاصله دارد رفتیم. در بین راه در وسط یکی از خیابانهای وسیع کنار شهر جمعیت زیادی را در وسط با لباس‌های رنگارنگ و طبل و ساز و آواز دیدیم که در حرکتند و چند نفر هم سواره هستند و یکی از آنها نقاب دارد، موضوع را سؤال کردیم؟ گفتند جشن عروسی است و کسی که نقاب دارد داماد است که معمولاً صورت او را در موقع رفتن بمنزل عروس و حرکت دادن عروس بطرف داماد میپوشانند و وضع آن و حرکت جمعیت خیلی جالب بود.

از آنجا که گذشتیم بطرف باغ شالامار رفتیم، این باغ بسیار بزرگ و جالب و زیبا و پر از درختان مختلف میوه‌دار و سایه‌دار میباشد و توسط شاه جهان در سال ۱۰۵۲ هجری مطابق ۱۶۴۲ میلادی ساخته شده است، دارای چند قسمت و طبقه است قسمت اول مشتمل بر ساختمانهایی در اطراف و در گوشه‌های باغ هم ساختمانهایی برای محافظین درباری و در وسط هم حوضی که از اطراف چهار جوی بدان وصل میشود میباشد و فواره‌هایی نیز در جوی و در حوض وجود دارد و از آنجا که بگذریم طبقه دیگر از باغ که چندین پله پائین‌تر از قسمت اولی است و ساختمانی در وسط قسمت اولی مشرف بر آن قرار گرفته میرسیم و در دو طرف این ساختمان و نزدیک بدان دو راهرو از باغ اولی بطرف دومی هست که پله‌هایی دارد در پائین این ساختمان جلو آن در باغ پائین‌تر حوض بسیار بزرگی است که ساختمان مشرف بر آن میباشد و در وسط آن پلی از سنگ که روی پایه‌های سنگی قرار دارد گذاشته شده و حوض را بدو قسمت متساوی تقسیم نموده و در وسط حوض هم تختی از سنگ که زیر آن ستونهای سنگی دارد بشکل جزیره تهیه شده که زیر آن آب و اطراف آنها آب و راه آن از همین پل مصنوعی است و منظره بسیار خوبی دارد و خود باغ هم بشکل زیبایی ترتیب داده شده و خیلی مفرح است و این باغ از عمارات بزرگ سلطنتی آن زمان بوده که تاکنون هم عظمت خود را حفظ کرده است.

موزه لاهور پس از دیدن آنجا مراجعت نموده برای دیدن موزه لاهور رفتیم، این موزه مشتمل بر تعداد زیادی مجسمه‌های مختلف سنگی است که بیشتر آنها مربوط بودا بود و بعضی اشیاء و ادوات مربوط بعضی ماقبل تاریخ و بعضی چیزهای دیگر سنگی نیز که از نظر تاریخی خیلی اهمیت داشت در آنجا موجود بود، در قسمت دیگر مصنوعات مختلفه پاکستان و هندوستان در دوره‌های قدیم از ظرف برنجی و چوبی و ظرافتکاری‌هایی که روی آنها شده و منبت‌کاری و غیر آنها که بسیار جالب است، یک قسمت دیگر البسه مختلفه و فرشها و پارچه‌های متنوع زیاد است که سابقاً در هندوستان معمول بوده و بافته میشده و همه آنها خیلی زیبا و دیدنی بوده و نیز مقداری اسلحه مختلفه مربوط بادوار گذشته از قبیل تیر و کمان و زره و خود و شمشیر و خنجر و تفنگهای مختلفه مربوط بادوار گذشته تاکنون و غیر آنها در آنجا دیده میشود.

قسمت دیگر کتب خطی خیلی عالی و قیمتی که خود آن نیز خیلی زیاد و قسمت بزرگی از موزه را اشغال کرده و دیدن آنها برای علاقه‌مندان بخط و مخطوطات قدیمه خیلی مهم است، یک قسمت هم صور و نقاشی‌های مختلف از سلاطین و اشخاص متفرقه و مجالس و مناظر که بعضی آنها در نهایت ظرافت و زیبایی است و نیز بعضی لباس‌های زربفت

و قیمتی که بنظر میرسد مربوط بسلاطین و رجال قدیم باشد دیده میشود. جزئیات دیگری هم در موزه است که ذکر همه آنها تطویل مملّ میبشد لذا بهمین اندازه اکتفا شد.

آشنائی با بعض دانشمندان عصر آقای کفایت حسین برای دیدن ما بمهمانخانه آمدند و ضمناً خواهش کردند شب برای صرف شام بمنزل ایشان برویم و ما پذیرفتیم و اظهار کردند که چون میدانم ایرانی‌ها کمتر غذای تند میخورند از اینجهت دستور میدهم غذا را تند نکنند و ایشان در حدود ساعت چهار بعدازظهر رفتند و چون آقای صوفی تبسم بچند نفر از دانشمندان اطلاع داده بودند که ساعت چهار بعدازظهر شنبه برای آشنائی با ما بخانه فرهنگ ایران بیایند و قول داده بودیم که بدانجا برویم لذا ساعت چهار بدانجا رفتیم، چند نفر از دانشمندان دانشگاه در همان موقع بدانجا آمده و مراسم معرفی بعمل آمد و نام آنان از اینقرار بود آقای پروفیسور دکتر محمد باقر رئیس قسمت فارسی دانشگاه پنجاب لاهور آقای پروفیسور رازی ایم ای استاد ادبیات فارسی دانشکده دولتی لاهور آقای شجاعت حسین بخاری استاد ادبیات فارسی دانشکده گلبرگ لاهور و آقای صوفی گلزار پسر آقای صوفی تبسم معلم روانشناسی دانشکده و آقای پروفیسور محمد باقر بما خوش آمد گفته اظهار کردند که من بایرانیان و دانشمندان ایران خیلی علاقه‌مندم و از ملاقات شما خیلی خوشوقت میباشم و از آقای صوفی تبسم تشکر میکنم که ورود شما را بما اطلاع دادند، گفتم اتفاقاً ما هم از ملاقات و آشنائی با شما و از علاقه‌ای که دولت پاکستان و شما دانشمندان نسبت بزبان فارسی ابراز میکنید و از اینکه شما بزبان فارسی آشنائی دارید و بلهجه صریح و صحیح فارسی را تلفظ میکنید خیلی خوشوقتم البته ما از جهت دیانت و مذهب و ملیت و در سابق ارتباط و بستگی زیادی با یکدیگر داشته و چون مدتی پنهان گردیده بود اکنون باید مجدداً آنرا ابراز کنیم.

ایشان گفتند خوشبختانه اخیراً وزارت فرهنگ پاکستان ابراز علاقه زیادی بزبان فارسی میکند و تدریس زبان فارسی در بیشتر مدارس معمول و ادبیات فارسی از مهمترین دروس دانشکده ادبیات میباشد و اکنون قریب صدی پنجاه از محصلین فارسی تعلیم میگیرند و بدان ابراز علاقه میکنند و مخصوصاً مراقبت و توجهی که دولت ایران در این باب ابراز داشته و نمایندگی فرهنگی را توسعه داده و خانه فرهنگ در اینجا و بعضی شهرهای دیگر تأسیس نموده موجب مزید علاقه و تشدید روابط فرهنگی دو ملت گردیده و خانه فرهنگ لاهور هم در این باب خیلی مؤثر است.

سپس گفتند علاقه و پیوستگی ما با ایران بقدری زیاد است که گسیختنی نیست و حتی در زمان سابق زبان رسمی دربار سلاطین هند زبان فارسی بوده و خطاطان و سایر هنرمندان را از قبیل نقاش و معمار و مهندس و کاشی ساز و غیر هم از ایران میآوردند و تمام صنعت‌های کنونی پاکستان و هندوستان از ایرانیان گرفته شده و خود ما قبلاً از آن بی‌بهره بودیم بلکه دیانت اسلام را ما از ایران گرفته‌ایم و ما در حقیقت عرب را نشناخته و با او ارتباطی نداشتیم و او در کشور ما فتوحاتی نموده بلکه تمام فتوحات توسط ایرانیان شده و اسلام هم توسط شما گنابادیها و سبزواریها و امثال شما بدینجا آمده است و حتی لباسهای بعضی از شهرهای ما از لباس‌های ایرانیان اقتباس شده مثلاً در کشمیر که اولین قسمت از خاک ما است که ایرانیان بدان پا نهاده‌اند لباس بیشتر آنها مانند ایرانیان و حتی اکثر آنها مانند ایرانی‌ها عمامه دارند و چندین قرن است آن وضع را حفظ کرده‌اند لذا هر یک از ما که منصف باشیم از قدردانی نسبت بایران و عشق و علاقه بزبان فارسی غفلت نداریم متأسفانه در دو قرن اخیر دست بیگانه باعث تفرقه گردیده و برای اینکه کاملاً ما را بنده خود کنند جدیت داشتند که ما را از سایر ملل مخصوصاً همسایگان که روابط دیرینه با آنها داشته و داریم دور کنند و علاقه ما

را با آنها قطع نمایند اکنون که مجدد استقلال خود را بازیافته‌ایم امیدواریم بتوانیم جبران گذشته را بنمائیم و من بهمین جهت چند مرتبه بایران مسافرت نموده و دوستان ایرانی هم بقدری بمن و همراهانم محبت کردند که من خود را در کشور بیگانه ندیدم بلکه مانند کشور خودم بادم و حتی نمایندگان ایران در ممالک دیگر نیز با ما نهایت محبت و صمیمیت و همراهی داشتند و در هر جا با آنها ملاقات نمودیم خیلی مهربانی کردند.

نگارنده از اینکه ایشان منصفانه سخن گفتند خوشوقت شده و گفتم البته اساس یگانگی و اتحاد همان جنبه روحی است که ملت‌ها را بهم نزدیک و جامعه‌های متفرق را یکی میکند و چون بین ما اتحاد دینی و مرامی و اخلاقی موجود است البته باید بهم نزدیک باشیم، سپس گفتم موقعی که در کابل برای ویزای گذرنامه‌های خود بسفارت پاکستان رفتیم آقای سفیر پاکستان نهایت محبت را نموده گفتند علاقه ما و ایرانیان بیکدیگر خیلی زیاد و شما موقعی که بمملکت ما بروید مانند این است که در میهن خود هستید، گذرنامه و ویزا هم در واقع تشریفاتی است و امیدواریم که این هم از بین برود و گذرنامه بین دو کشور ملغی گردد که بیان ایشان دلالت بر نهایت علاقه بین ما میکند و در حقیقت همینطور است. سپس گفتم هرچند من وارد در سیاست نیستم ولی از نظر مذهبی خواستم پرسیم علت چیست که پاکستان که یک مملکت اسلامی است بلکه بزرگترین کشور اسلامی از حیث عدۀ نفوس میباشد و بطوریکه مشاهده میشود بحفظ آداب دینی نیز نسبتاً علاقه‌مند است معذک تعطیل هفتگی خود را که قبل از استقلال یکشنبه بوده تغییر نداده و بجمعه تبدیل نموده و از طرفی تاریخ خود را نیز از مسیحی بهجری تغییر نداده است در صورتیکه حق این بود این دو قسمت را رعایت نماید و علاقه‌مندی خود را بشعائر دینی ظاهر گرداند.

ایشان جواب دادند سؤال بسیار بجا و بموقعی بود و شایسته هم همین است که این دو امر را رعایت نماید ولی این مملکت قریب یکصد و پنجاه سال تحت فشار و شکنجه استعمار بوده و استعمار کنندگان جدیت داشتند که تمام مقدسات ملی و مذهبی ما را پایمال نموده ما را از برادران خودمان دور و بیگانه نمایند از این جهت کوشیدند ما را از حیث زبان و ملیت از ایران دور و زبان رسمی را انگلیسی کردند و آثار و شئون مذهبی و دینی را هم خواستند تدریجاً از بین ببرند از جمله جمعه را بیکشنبه تبدیل نمودند و دولت ما جدیدالتأسیس و کارهای آن برای اصلاح مفاسد گذشته خیلی زیاد و مرتب مشغول اصلاح است و امید میرود که این قسمتها هم بزودی اصلاح شود چون خود دولت هم در این قبیل امور مراقبت و علاقه‌مندی کامل دارد و مردم هم علاقه‌مندند گفتم معذک حق این بود که این دو قسمت را نیز جزء برنامه اولیه خود قرار میدادند.

سپس از وضع فرهنگ و دانشگاه آنجا پرسیدم؟ گفتند دوره مدارس ابتدائی و متوسطه مانند مدارس ایران و دوره دانشکده‌ها مختلف است مثلاً دانشکده ادبیات دوره لیسانس آن دو سال و فوق لیسانس دو سال و برای گرفتن دکترا هم دو سال لازم است که جمعاً شش سال میشود و دانشکده ادبیات در اینجا دو تا است یکی در مرکز لاهور که بنام دانشکده دولتی معروف است و یکی هم در یکی از محله‌های تابعه شهر بنام گلبرگ که دانشکده هم بهمان نام معروف است.

آنگاه از ما دعوت کردند که بدانشکده ایشان برویم و در آنجا با دانشمندان و اساتید دیگر نیز آشنا شویم گفتم متأسفانه فردا که یکشنبه است شما تعطیل دارید و فردا شب هم ما با خط آهن (ریل گار) عازم کراچی هستیم چون قبلاً بلیت گرفته‌ایم و برای فردا شب تعیین وقت نموده‌اند و گرنه خیلی شائق بودم و اگر قبلاً مسبوق میبودم حرکت را بتأخیر میانداختم، بعداً بطور مزاح گفتم این هم یکی از نتایج تبدیل تعطیل جمعه بیکشنبه است که سبب شد ما توفیق حضور در

دانشگاه و ملاقات با اساتید را پیدا نکنیم و اگر فردا تعطیل نمی‌بود این توفیق نصیب ما می‌گردید ایشان خندیده و تصدیق نموده گفتند پس من چند جلد از انتشارات دانشکده را برای شما می‌فرستم، نگارنده از محبتشان تشکر کردم.

بعداً پرسیدم آیا در پاکستان دولت مدارس دینی هم در دانشگاهها تأسیس نموده یا آنکه دانشکده دینی که از طرف دولت اداره شود تأسیس نشده است؟ گفتند متأسفانه هنوز دولت پاکستان بهمان دلیل که قبلاً گفتم موفق بتأسیس مدرسه دینی نشده است و مدارس هم که وجود دارد دولتی نیست و یا از موقوفات یا از طرف اشخاص خیرخواه نیکوکار اداره میشود آنهم زیاد نیست و امید است بعدها در این امر نیز برای دولت توفیق حاصل شود، گفتم ولی در ایران مدارس دینی که از موقوفات یا کمک اشخاص نیکوکار اداره میشود خیلی زیاد و حتی در بسیاری از دهات کوچک نیز این مدارس وجود دارد و دولت هم اقدام بتأسیس چند مدرسه دینی نموده که از طرف وزارت فرهنگ اداره میشود از جمله دانشکده معقول و منقول طهران که از مهمترین دانشکده‌های دانشگاه طهران است و با جامعه از هر مصر برابری میکند حتی دولت افغانستان هم مدارس دینی تأسیس نموده و خیلی خوب بود که دولت شما هم در این باب اقدام میکرد، گفتند امیدواریم بعدها انشاءالله عملی شود.

آنگاه از محبت آقایان اظهار تشکر نموده و از کمی وقت و عدم توفیق ملاقات مجدد با آقایان ابراز تأسف کرده از آنجا بیرون آمدیم و بهتل رفتیم.

دنباله توقف لاهور

ساعت هفت بعدازظهر براهنمائی پسر آقای کفایت حسین طبق وعده‌ای که شده بود بمنزل ایشان رفتیم، در آنجا چند نفر دیگر را هم برای اظهار محبت بما و آشنائی با ما دعوت نموده بودند، از جمله دکتر سیدمحمد اعظم هندی که پیرمرد خوشرو و از شیعیان هند بود و برای دیدن پسر خود که در لاهور سکونت داشت چند روزی بود که بلاهور آمده بود و برادرش اختر حسن و شخص دیگری از شیعه بنام محمد یونس خان کارمند اداره ساختمان لاهور پس از تعارفات معموله، نگارنده از دکتر سیدمحمد اعظم پرسیدم که در هندوستان شیعه بیشترند یا سنی؟ گفتند سنی زیادتر است گفتم نظر دولت بمسلمین چگونه است و آیا شیعه در آداب مذهبی آزادی دارند؟ گفتند شیعه در آداب مذهبی خود در آنجا کاملاً آزادند و دولت هم نسبت بآنها همراهی دارد و آنها را بر اهل سنت ترجیح میدهد و بآنها بیشتر احترام میکنند و حتی میگویند شیعه شریف است و سنی شریرا!

آقای حافظ کفایت حسین گفتند در اینجا هم با اینکه حکومت غالباً در دست اهل سنت و اکثریت با آنها است و قلباً ماائل نیستند شیعه ترقی کنند و آزادی داشته باشند معذک شیعه آزادند و حتی در هیئت دولت هم از شیعه وجود دارد و شخص ژنرال اسکندر میرزا رئیس جمهور هم شیعه است من گفتم با آنکه دفاع از حیثیات مذهبی بر ما لازم است ولی حتی الامکان باید طوری کرد که اختلاف ایجاد نشود چون علت اصلی انحطاط جامعه‌های اسلامی همین اختلافات است باید در محو کردن آن کوشید، آنگاه آقای جذبی گفتند در هر جا اختلافات در میان افراد جامعه کمتر است آسایش آنها زیادتر است چون افراد جامعه باید نسبت بیکدیگر کمک کار باشند و اگر اختلاف باشد این حسن تعاون از میان آنها می‌رود و خود همین باعث تنزل و انحطاط آنها میشود مخصوصاً اگر اختلافات مذهبی باشد و اختلافات مذهبی اگر ادامه یابد ریشه آن عمیق‌تر میگردد و منجر بزد و خورد و کشتار میشود مانند کشتارهایی که در اوائل قرن اخیر هجری در افغانستان بواسطه اختلاف بین شیعه و سنی واقع شد. پس هرچه اختلاف کمتر باشد بهتر است.

سپس آقای جذبی از طول و عرض لاهور پرسیدند؟ آقای کفایت حسین گفتند اطلاع صحیحی درین باره ندارم آقای

اختر حسن که اطلاع کاملی از هیئت نداشتند راجع بطول و عرض و تأثیر آن پرسیدند؟ آقای کفایت حسین شرحی بزبان اردو بایشان گفتند که مضمون آن طبق اظهار خودشان این بود: که عرض و طول بلاد در بسیاری از امور مذهبی تأثیر دارد. من گفتم عرض و طول بلد در دانستن جهت قبله و نصف النهار و رؤیت هلال و اندازه روز و شب خیلی مؤثر است و در این دوره که دایره علم وسعت پیدا کرده و این قبیل امور از روی علم تعیین شده عظمت بزرگان مذهب شیعه ظاهرتر میگردد زیرا دستوراتی که حضرت صادق علیه السلام یا سایر ائمه معصومین علیهم السلام برای تشخیص جهت قبله بلاد مختلفه داده اند کاملاً با علوم امروزی وفق میدهد مثلاً فرموده اند اهل عراق و بلادی که در سمت آنست برای تعیین قبله مغرب را در طرف راست و مشرق را در طرف چپ و ستاره جدی را در حال غایت ارتفاع یا انخفاض در پشت شانه راست قرار دهند و اهل شام در پشت شانه چپ که امروز نیز باموازین علمی تطبیق میکند که خود یکی از کرامات ائمه معصومین علیهم السلام است در صورتیکه دستوراتیکه دیگران داده اند تطبیق نمیکند.

سپس گفتم مرحوم سرتیپ مهندس عبدالرزاق بغایری که از بزرگترین دانشمندان ایران بود کتابی بنام معرفه القبله نوشته و عرض و طول و جهت قبله همه بلاد مشهوره را در آن درج نموده است و اخیراً نیز قطب نمائی توسط آقای سرتیپ حسعلی رزم آرا در ایران تهیه شده که جهت قبله بلاد مختلفه را تعیین میکند و آن را قبله نما نامیده اند و ایشان زحمت بسزائی در این باب کشیده اند و این قبله نما مورد توجه همه کشورهای اسلامی گردیده است.

پس از صرف شام از آنجا بیرون آمدیم و بهتل رفتیم، صبح یکشنبه بکلیسیا برای مشاهده تشریفاتی که در موقع عبادت مسیحیان انجام میشود رفتیم جمع زیادی که بیشتر آنها اروپائی بودند برای عبادت بدانجا آمده و عده ای هم اهل خود پاکستان که مذهب مسیحی داشتند در آنجا بودند و آنها بطوریکه مسموع شد غالباً از طایفه نجس های هندوستان هستند که در چندین سال قبل خودشان یا پدر و مادرشان چون طبق رسوم مذهبی هندوان از جامعه مطرود بودند تصمیم گرفتند که دیانت اسلام را بپذیرند تا از آن محدودیت و سختی خارج شوند در این موقع اتفاقاً حکومت آنجا اقدام برای تبلیغات مسیحیت نمود و عده ای از آن اشخاص که دیدند حکومت که در دست انگلیس بود نسبت بمسیحیان بیشتر همراهی میکند مسیحیت را پذیرفتند در آن هنگام گاندی نیز شهرت یافت و آزادی نجسان را اعلام کرد عده ای هم از او تبعیت کردند و عده قلیلی بدیانت اسلام گرویدند مسیحیان هم که در اطراف لاهور بودند از همین طائفه بودند و گرنه سابقاً از مذهب مسیح در پاکستان نامی نبوده است.

جامعه امامیه پس از بیرون آمدن از کلیسیا بجامعه امامیه در خیابان راوی رود رفتیم.

این مدرسه خیلی کوچک و از وضع آن معلوم بود که بودجه مالی آنهم کم است. مستفسر آقای سید قمرالزمان که قبلاً آقای کفایت حسین نام برده بودند شدیم گفتند ایشان فعلاً در مدرسه نیستند ولی بعض معلمین دیگر هستند ما بملاقات یکی از آنان رفته و پس از سلام و تعارفات معموله خود را معرفی نموده نام ایشان را نیز پرسیدیم؟ گفتند نام من مزمل حسین و معلم دیگری که حاضر بود گفتند نام ایشان آقای مختار حسین است پرسیدم مولانا سید قمرالزمان در کجا هستند گفتند ایشان در کالج دیال سینک هم تدریس میکنند و اکنون بدانجا رفته اند گفتم آن چه کالج است؟ گفتند قبل از تقسیم این خاک پاکستان و هندوستان یکنفر سیک بنام دیال که از ثروتمندان لاهور بود ساختمانی کرد و آنرا مخصوص مدرسه قرار داد و پس از تقسیم که سیک ها و هندوها بهندوستان رفتند دیال هم رفت و مدرسه او بتصرف دولت درآمد و بنام خودش معروف گردید و امروز جزء مدارس وزارت فرهنگ است.

گفتم آیا جامعه امامیه تحت نظر دولت است یا از طرف مردم اداره میشود یا آنکه موقوفاتی دارد آقای مزمل حسین جواب دادند این جامعه توسط نواب مظفرعلی خان قزلباش وزیر صناعت که از شیعه است ساخته شده و حقوق معلمین و خرج طلاب را هم ایشان میدهند، پرسیدم عده طلاب چقدرند؟ گفتند چون جدیدالتأسیس است فعلا عده آنها خیلی کم است و به بیست نفر میرسند، پرسیدم شما چه تدریس میکنید؟ گفتند من علم معانی و بیان تدریس میکنم و سایر علوم هم از قبیل فقه و اصول و منطق تدریس میشود.

سپس ایشان گفتند شما که یکنفر روحانی هستید حق این بود که شارب خود را میزدید چون برای گذاشتن شارب مذمت زیادی رسیده است، گفتم گذاشتن شارب حرمت ندارد و هیچکس قائل بحرمت آن نشده است بلکه علماء هم قائل بکراهت آن هستند نه حرمت، گفتند مع ذلک تأکید زیادی در زدن آن شده است، گفتم این اخبار را همه علماء از باب تسامح در ادله سنن تلقی بقبول نموده‌اند و من از مرحوم آیه الله آل کاشف الغطاء و چند نفر دیگر از علماء اجازه اجتهاد و نقل روایت دارم و عقیده خودم این است که این اخبار ضعیف و مدارک دیگری نیز با آنها معارضه میکند لذا مقید بزدن آن نیستم و باضافه من با همین وضع خدمت آقایان مراجع تقلید و آیات الله عظام و حجج اسلام مانند آقای اصفهانی و مرحوم آقای آل کاشف الغطاء و مرحوم آقای قمی و آیه الله سید محسن حکیم و بسیاری دیگر از مراجع تقلید رسیده هیچکدام در باب شارب من اظهاری نکرده‌اند و اگر گذاشتن آن خیلی مذمت داشت آنها در نهی از منکر اولویت داشتند، ایشان گفتند منظور من اعتراض نبود بلکه سؤال بود و من از اینکه این سخن را بر میان آوردم خیلی عذر میخواهم.

سپس من پرسیدم که شیعه اینجا از چه کسی تقلید میکنند؟ گفتند اکثریت از آقای بروجردی و بعضی هم از آقای حکیم تقلید میکنند سپس مذاکرات دیگری مربوط بایران و پاکستان بعمل آمد آنگاه من از مقبره‌ای که در آنجا واقع بود پرسیدم؟ گفتند قبر سیدگامی شاه است که اولین کسی است که ذکر مصیبت خامس آل عبا را در لاهور رواج داد من خواهش کردم یکی از محصلین برای راهنمایی ما بیایند که برای خواندن فاتحه بدانجا برویم، در این موقع یکی از طلاب بنام سید نسیم عباس پسر سید اختر حسین که پدرش نیز از علماء و سادات رضوی است برای راهنمایی حاضر شد و این جوان خیلی باهوش و با ذوق بود و فارسی خیلی کم میدانست و ما هم زبان اردو نمیدانستیم ازینرو کلمات او که بفارسی غیر عادی بود مفهوم ما نمیشد و سؤالاتی که میکردیم بزحمت جواب میداد و ما براهنمائی او بمقبره سیدگامی شاه که در همین محوطه واقع است رفتیم، سیدگامی شاه نخستین شیعه است که در لاهور مجالس سوگواری تشکیل داد و اکنون هم قسمتی از مقبره او حسینیه است، در نزدیک مقبره او در همان محوطه قبر مولوی محمدحسین آزاد دهلوی از علمای شیعه متولد ۱۸ ذیحجه ۱۲۴۵ و متوفی در ۹ محرم ۱۳۲۸ و قبر میر سید علی حائری عالم دیگر شیعی متوفی در ۱۳ جمادی الاولی ۱۳۶۰ و قبور دیگری واقع است.

هجویری گنج بخش از آنجا بمقبره شیخ علی هجویری معروف بداتا گنج بخش رفتیم از سید نسیم عباس که با ما بود خواهش کردیم ما را بدانجا راهنمایی کنند ایشان اظهار کردند که صاحب این قبر از بزرگان اهل سنت و مورد نفرت و بغض شیعه است و رفتن بدانجا خوب نیست من گفتم ما چون بقصد سیاحت آمده‌ایم باید برای گردش هم که باشد برویم و در دل با خود تعجب کردم که چرا اینقدر حس نفاق و اختلاف در میان ما حکمفرما باشد در صورتیکه هجویری یکی از معاریف و مشاهیر اسلامی است و کتاب او بنام کشف المحجوب بزبان انگلیسی نیز ترجمه شده است و ما از نظر

ادبی هم که باشد باید باو احترام بگذاریم البته بظاهر از اهل سنت بوده ولی آن امر با احترام صوری مخالف نیست. ابوالحسن علی بن عثمان جلابی هجویری غزنوی از بزرگترین مشایخ صوفیه بوده و شیخ عثمان بطوریکه در مجله هلال شماره نخستین جلد پنجم منتشره در کراچی مینویسد: شجره نسب او در پشت هشتم بحضرت مولی علی مرتضی علیه السلام میرسد و از سادات حسنی بوده و جلاب بر وزن گلاب و هجویر هر دو از محلات شهر غزنه بوده و چون شیخ عثمان در آن محل سکونت گزیده و فرزندش علی در آنجا متولد شد ازینرو بدین نام موسوم گردید، هجویری از اوان کودکی علاقه زیادی بامور روحی داشت تا آنکه همین علاقه او را کشانید و در رشته طریقت وارد گردید و خدمت شیخ ابوالقاسم عبدالکریم بن هوازن بن عبدالملک بن طلحه صاحب الرسالة القشیریة فی علم التصوف متولد ربیع الاول ۳۷۶ و متوفی در ربیع الثانی ۴۶۵ رسید و شیخ ابوالقاسم نیز درک خدمت شیخ ابوعلی حسن بن علی دقاق نیشابوری نموده. هجویری در تصوف از طرفداران جدی حسین بن منصور حلاج و از شاگردان مکتب تصوف بایزید و شبلی بشمار می‌رود و با بزرگان زمان خود ملاقات کرده و بکشورهای اسلامی آنزمان بهمین منظور سفر نمود.

بعداً برای تبلیغ بهندوستان عزیمت کرد و بشهر لاهور پایتخت غزنویان هند رفت و در آنجا سکونت گزید و مردم بدو توجه زیادی نموده وصیت شهرتش در همه جا پیچید و جمع زیادی را راهنمائی بدیانت اسلام نمود و در سال ۴۶۵ مطابق سال ۱۰۷۴ میلادی در آنجا درگذشت و در همانجا مدفون گردید، جامی در ماده تاریخ وفات او این چند شعر را گفته که در بالای ایوان ورودی مقبره او نوشته شده است:

| | | | |
|-------------|-------|----------|--------------------------|
| خانقاه | علی | هجویریست | خاک جاروب از درش بردار |
| توتیا کن | بدیده | حق بین | تا شوی واقف در اسرار |
| چونکه سردار | ملک | معنی بود | سال وصلش برایداز «اسرار» |

شیخ هجویری علاوه بر درک خدمت شیخ قشیری در بعض علوم شاگرد شیخ ابوالعباس شقانی بوده و در مراتب طریقت بشیخ ابوالفضل محمد بن حسن الختلی نیز ارادت میورزید و شیخ ختلی مرید شیخ ابوالحسن حصری و او مرید شیخ ابوبکر شبلی و او مرید شیخ جنید بغدادی بود و نیز درک خدمت قطب سلسله معروفیه شیخ ابوالقاسم گورکانی نموده و از محضر او کسب فیض کرده حقائقی درک نمود و بمقاماتی نائل گردید، از شیخ ابوالحسن خرقانی و شیخ ابوسعید ابوالخیر ملاقات کرد و نخستین کسی که او را بمراتب سلوک جذب نمود شیخ ابواحمد مظفر بن احمد بن حمدان نوقانی بوده است.

کتاب کشف المحجوب که از بزرگترین آثار نثری قرون قدیمه و قدیمترین کتاب درباره تصوف و بزرگان آن میباشد از تألیفات هجویری است که توسط نیکلسن مستشرق معروف در سال ۱۹۱۱ میلادی بانگلیسی ترجمه شده و فارسی آن نیز در سال ۱۹۲۶ میلادی بتصحیح والتین ژوکوفسکی در مطبعه لنینگراد بچاپ رسید اخیراً نیز در سال ۱۳۳۶ شمسی در طهران توسط مؤسسه مطبوعاتی امیر کبیر بطبع رسیده است و مقدمه ای فاضلانه هم توسط آقای محمد عباسی بر آن نوشته شده است، در این کتاب ابتدا درباره تصوف و حالات و مقامات سلوک و آنچه مربوط بدان است ذکر شده و بعداً شرح حال بزرگان تصوف تا زمان خودش مذکور گردیده و سپس بزرگان صوفیه معاصر خود را که غالباً ملاقات نموده بود نام میبرد.

هجویری تألیفات دیگری هم دارد مانند کتاب فناء بقاء و اسرار الخرق و الملونات، الرعاية لحقوق الله کتاب البیان لاهل العیان، نحو القلوب، منهاج الدین، ایمان، و دیوان شعر که همه آنها در مرتبه خود مهم است ولی کشف المحجوب از همه

آنها بیشتر کسب شهرت نموده است.

مقبره او مورد علاقه همه اهالی آنجا از سابق بوده و بنام گنج‌بخش معروف بود و برای زیارت او از راههای دور نیز می‌آمدند و حتی خواجه معین‌الدین حسن سنجری اجمیری که از بزرگان چشتیه بوده چهل روز تمام در آن‌مقام معتکف بوده و ریاضت میکشیده که اکنون نیز در آنجا محل کوچکی است که نوشته شده حجره اعتکاف خواجه معین‌الدین چشتی و موقعی که آنجا را ترک گفت و وداع کرد این بیت را سرود:

گنج بخش هر دو عالم مظهر نور خدا کاملان را پیر کامل ناقصان را رهنما

هجویری امروز در تمام صفحات پاکستان بنام داتا گنج‌بخش معروف و از همه‌جا برای کسب فیض بآرامگاه او رو می‌آورند و بارگاه او با کوچکی آنجا خیلی مجلل است و گنبد زیبایی هم دارد و مقبره در داخل ساختمان کوچکی است که مانند ضریح است و پنجره‌هایی بخارج دارد و مردم از دور همان ساختمان زیارتش میکنند و قرینه آن نیز مقام اعتکاف خواجه معین‌الدین است، ضمیمه آن مقام در همان محل مسجدیست که بالای آن نوشته شده:

چراغ مسجد و محراب و منبر ابوبکر و عمر عثمان و حیدر

موقعی که ما بدانجا رفتیم جمع زیادی برای زیارت در آنجا بودند از جمله یکنفر که لباس روحانیت آنجا را داشت جلو آمد و با ما بفارسی سخن گفت پرسیدم شما اهل کجائید که فارسی میدانید؟ گفت من اهل بخارا می‌باشم گفتم چطور شده باینجا آمده‌اید؟ گفت بعد از انقلابات آنجا جمع زیادی از اهالی و مسلمین فرار کردند و من هم از آنجا مهاجرت کرده چند سالی در مدینه منوره مجاور بودم و عربی یاد گرفتم بعداً برای زیارت گنج‌بخش بدینجا آمده ساکن شدم گفتم نام شما چیست؟ گفت عبدالله‌شاه گفتم آیا بستگی بسلسله داتا گنج‌بخش دارید؟ گفت بلی از مریدانم گفتم آیا خودتان هم سمت ارشاد دارید؟ گفت نه گفتم امروز پیشوای طریقت شما کیست؟ گفت پیشوای معینی نداریم و بروح اولیای سابق متوسلیم نگارنده فهمیدم که وضع آنها مرتب نیست لذا زیاده بر آن سخن نگفتم و با ایشان خداحافظی نموده بیرون آمدیم.

حرکت از لاهور عصر قدری گردش کرده و غروب بهتل مراجعت نمودیم و پس از خواندن نماز ساعت هفت بعدازظهر یکشنبه حرکت کرده بایستگاه راه‌آهن آمدیم و در آنجا با محمد شفیع راهنمای خود که از پیشاور با ما بلاهور آمد تودیع نمودیم نامبرده در این مدت کمال محبت و همراهی را با ما داشت و ما از محبت او امتنان داریم، ساعت هشت و ده دقیقه با خط آهن بطرف کراچی حرکت کردیم و چون در درجه دو بودیم جای خواب هم داشت و راحت بودیم و شب را استراحت کردیم، صبح اولین ایستگاهی که در روشنی هوا دیدیم ایستگاه خان‌پور جنگشن بود که ساعت شش و ۲۵ دقیقه بدانجا وارد و ده دقیقه توقف کرده حرکت کردیم ساعت هفت و ربع وارد ایستگاه رحیم یارخان که ۴۴۰ میل (۶۶۰ کیلومتر) تا کراچی فاصله دارد وارد شدیم ایستگاههای بین راه زیاد است که احتیاج بذکر همه آنها نیست، ساعت چهار بعدازظهر بایستگاه حیدرآباد که سابقاً مرکز ایالت سند بوده و در حدود ۲۴۲ هزار جمعیت دارد و تا کراچی ۱۱۳ میل (۱۷۰ کیلومتر) فاصله دارد وارد شدیم پس از ده دقیقه توقف حرکت کردیم و پس از آن از رود بزرگ سند که ۱۰۸ میل (۱۶۲ کیلومتر) تا کراچی فاصله دارد گذشتیم و شب ساعت هفت و نیم بعدازظهر روز دوشنبه وارد کراچی شدیم.

کراچی پایتخت پاکستان

اوضاع عمومی کراچی کراچی بزرگترین شهر کنونی پاکستان و پایتخت آن مملکت و بجای حیدر آباد مرکز ایالت سند میباید و در کنار دریای هند واقع شده است.

طول آن ۶۶ درجه و ۵۵ دقیقه، و عرض آن ۲۴ درجه و ۵۲ دقیقه و انحراف قبله از جنوب بمغرب ۸۷ درجه و ۴۰ دقیقه و ۹ ثانیه میباید و ظهر آن تقریباً یکساعت و دو دقیقه قبل از ظهر طهران است.

این شهر بطوریکه شنیده شد نام اصلی آن نصیرآباد و آبادی کوچکی بوده از نصیرخان یکی از خوانین بلوچ، و بعداً بتدریج آباد شده و جنبه بندری پیدا کرده و چون غالباً اهالی آن کارگرهای بندری بودند و اجرت میگرفتند یا زورقها و مواشی خود را بکرایه میدادند ازینرو نام آنجا کراچی شد، در بستانالسیاحه کراچی باجمیع عربی نوشته شده و مینویسند «دو سه هزار باب خانه در او است و دو سه منزلی شهر تته واقع شده و مردمش اکثر هندوان و دیگر مسلمان و دیگر اهل ایمانند» ولی امروز از هندوان در آن اثری نیست و اکثریت با اهل سنت و جمع زیادی هم شیعه و عدهای هم زردشتی دارد و پیروان مسیحیت هم موجود ولی غالباً از خارج مملکت هستند و عده آنها نسبت بسایرین خیلی کم است.

جمعیت آنهم خیلی زیادتر شده و بطوریکه مسموع شد جمعیت آن در سال ۱۳۶۷ هجری مطابق ۱۹۴۸ میلادی که کشور پاکستان تأسیس گردید در حدود ۳۰۰ هزار بوده ولی پس از تأسیس پاکستان در همین ده سال اخیر با سرعت عجیبی رو بازدیاد گذاشت بطوریکه امروز در حدود ۲ میلیون جمعیت آنرا مینویسند و در کتاب اطلس تاریخ اسلامی ترجمه آقای محمود عرفان که اصل آن در ۱۹۵۴ برای سومین بار منتشر شده جمعیت کراچی را - ۹۰۵۷۸۱ نفر نوشته است.

علت این ازدیاد سریع آنست که پس از تشکیل پاکستان، کراچی مرکز مملکت واقع شده و از اطراف روی بدان آورده و باضافه مهاجرین مسلم هندوستان نیز که از چنگ جور و آزار هندوان و حکومت آنان از هند فرار کرده پاکستان پناهنده شدند بیشتر بکراچی آمده در آنجا سکونت گزیدند و جمعی از آنها ساختمانهایی کردند ولی جمع زیادی هم هنوز در زیر چادر زندگی میکنند و وضع آنها خیلی بد است و مهمترین و دشوارترین موضوعی که حکومت پاکستان را بخود مشغول داشته همین امر است که مجبورند برای این مهاجرین فکر کار و مسکن کنند و همانطور که قبلاً هم ذکر شده عده مهاجرین ده میلیون نفر است و مهاجرین پاکستان بهندوستان شش میلیون است و در مملکت منازل و اموال کسانی را که از آنجا مهاجرت کردهاند دولت ضبط کرده و بمهاجرین واردین داده است ولی چون عده واردین پاکستان زیادترند دولت نتوانسته است بهمه آنها جا بدهد و کسانی که زیر چادرند وضع آنها خیلی بد و بسیاری از آنها پابرهنه و فرش هم ندارند و چادرها نیز کهنه شده است و لباسهای آنها غالباً مندرس و بطور کلی وضع زندگانی آنها مرتب نیست.

بر اثر این توجه زیاد جمعیت کراچی در ظرف این ده سال چند برابر شده و بر وسعت شهر نیز خیلی افزوده شده بطوریکه میگویند اکنون عرض آن قریب هشت میل (۱۲ کیلومتر) و طول آن قریب ۱۸ میل (۲۷ کیلومتر) میباید و خیابان بندرود که مهمترین و طویلترین خیابان آن شهر است ۱۲ میل (۱۸ کیلومتر) میباید و کراچی قدیم در قسمت شمال غربی است که کوچههای تنگ و تاریک دارد و بعداً در قسمت مشرق و جنوب ساختمانهای جدید اضافه شده است.

هوای کراچی خیلی گرم و مرطوب است از اینجهت لباس معمولی اهالی آنجا خیلی مختصر و نازک است که بتوانند در گرما بپوشند و بعضی از اهالی آنجا که مسافرتی بخارج نکرده‌اند برف را نمیدانند که چیست، کراچی دارای دو ایستگاه راه آهن است یکی در قسمت بالای شهر که آنرا صدراستیشن میگویند و یکی در پائین شهر، و ما در ایستگاه بالای شهر پیاده شدیم.

ورود کراچی موقعی که وارد کراچی شدیم چون قبلاً آقای دکتر گرکانی تاریخ ورود ما را اطلاع داده بودند آقای دکتر حسینعلی سلطانزاده پسیان نماینده فرهنگی ایران در پاکستان و آقای مهاجر شجاعی حسابدار سفارت کبرای ایران در پاکستان و آقای دکتر گرکانی که از لاهور با هواپیما بکراچی آمده بودند بایستگاه آمده و مراسم آشنائی بعمل آمد سپس ما را بهتل متروپل که از بهترین هتلهای شهر و قریب سیصد اتاق دارد راهنمائی کردند و دو اتاق در طبقه سوم بما داده شد، سپس آقایان خداحافظی نموده رفتند.

این هتل از مجهزترین و مدرنترین هتلهای کراچی است و در هر اتاق دو نفری برای هر نفر روزانه ۲۵ روپیه تقریباً ۲۷۰ ریال ایرانی برای تختخواب و شام و نهار و صبحانه میگیرند و این قیمت با مقایسه بهتلهای ایران خیلی ارزان و خوب است، غذاهای آنهم مطبوع و زیاد است ولی چون بیشتر غذاها فلفل و سایر ادویهجات مطابق معمول پاکستان زیاد دارد بسیاری از ایرانیها بزحمت میتوانند بخورند البته غذاهای دیگر هم که ادویه زیاد ندارد در آنجا هست، اتاقها هم دارای همه وسایل استراحت از قبیل تلفن و حمام و سایر آنها میباشد.

صبح ساعت نه آقای پسیان بدانجا آمدند و ساعت نه و نیم با ایشان بسفارتخانه رفتیم، و با آقای مهاجر شجاعی و سرتیپ غفوری وابسته نیروی دریائی ایران در پاکستان ملاقات نمودیم سپس از آنجا بصلیب احمر پاکستان رفته و پس از تعارفات و اظهار محبت نائب مدیر مؤسسه، با ایشان بآرامگاه محمد علی جناح معروف بقائد اعظم که بانی استقلال پاکستان است و در ۲۵ دسامبر ۱۸۷۶ مطابق چهارم دیماه ۱۲۵۵ شمسی هجری در کراچی متولد و در ۱۱ سپتامبر ۱۹۴۸ مطابق ۲۰ شهریور ۱۳۲۷ در کراچی وفات یافت و نخست وزیر او لیاقت علیخان که در ۱۳ محرم ۱۳۷۱ مطابق شانزدهم اکتبر ۱۹۵۱ کشته شد رفتیم و در آنجا فاتحه و اخلاص خواندیم راهی که بطرف مزار قائد اعظم میرود خیابانی است که دو طرف آن درختکاری شده و در قسمت شمال آن ساختمانهای خوبی شده و میشود ولی متأسفانه در همان اطراف چادرهای کهنه زیادی است که محل مهاجرین میباشد و مشاهده آنها خیلی تأثرآور است.

از آنجا بسفارتخانه مراجعت نموده با تیمسار سرلشگر حجازی سفیر کبیر ایران در پاکستان ملاقات نمودیم و ساعت دوازده و نیم بهتل برگشتیم، پس از صرف نهار و استراحت ساعت پنج بعدازظهر آقای پسیان آمدند و با اتومبیل ایشان بگردش در شهر پرداخته از جمله اِلْفینسْتُن که آنرا اِلْفینسْتُن استریت میگویند رفتیم و استریت در لغت انگلیسی خیابانهای کوچک و کم طول را گویند و رود (Road) خیابانهای طویل را گویند مانند مال رود در لاهور و بندرود در کراچی و خیابان اِلْفینسْتُن از بهترین و غنیترین خیابانهای آنجا است.

آقای شجاعی را هم در آنجا ملاقات نمودیم پس از گردش در آنجا بمنزل آقای شجاعی که موعود بودیم رفتیم و ساعت ده بهتل مراجعت نمودیم.

آقای شیخ محمد شریعت صبح چهارشنبه ساعت ده طبق وعده قبلی بملاقات آقای شیخ محمد شریعت فرزند مرحوم آیه الله شیخ فتح اله شریعت که مرجع تقلید شیعه بودند رفتیم، آقای شریعت نماینده حضرت آیه الله آقای حاج آقا حسین بروجردی در کراچی میباشند و خیلی دانشمند و مطلع و بصیر باوضاع و مورد وثوق و اطمینان شیعه آنجا نیز هستند و دولت پاکستان و کارمندان سفارت ایران نیز خیلی نسبت بایشان احترام قائلند آدرس منزل ایشان این بود، نمایش دیارم گدومل رود، پارسی گالونی منزل ۱۱۶ که از بهترین و تمیزترین قسمت شهر است و محله زردشتی نشین نیز در آن نزدیک است.

موقعی که ما رفتیم انتظار ما را داشتند و خیلی محبت نمودند و پس از تعارفات لازمه گفتند مسافرت امثال شما به پاکستان خیلی خوب است چون اینجا یک مرکز دینی است و مردم هم علاقه مند بدیانت میباشند پرسیدم عده شیعه در کراچی چقدر است؟ گفتند در حدود ۲۰۰ هزار نفر میباشد گفتم روابط بین شیعه و سنی چگونه است؟ گفتند هر دو در اعمال خود آزادی دارند هیچکدام مغل دیگری نیستند بلکه در بسیاری از امور با هم اتفاق و اتحاد نظر دارند چون اخیراً فرقه وهابی در اینجا تأسیس شده و رئیس آنها احتشام الحق میباشد که عقائد وهابیت را با نهایت شدت تبلیغ میکند و از طرف حکومت سعودی نیز کمک زیادی باو میشود و او پیروان خود را اهل حدیث و مخالفین را قبوری میگوید چون معتقد بزیارت قبور هستند و وهابی مخالف آنست و دسته ای که آنها را قبوری میخوانند با ما خیلی محبت میکنند و موافقند و میل دارند که با هم نزدیک باشیم چون در مخالفت با اصول وهابی و عقائد وهابیت با هم متحدیم و اتفاق رأی داریم.

آنگاه گفتند تبلیغات سعودی ها در این مملکت خیلی زیاد است و حکومت هم برای اینکه در معنی با ایران چندان توافقی ندارد آنها را کمک میکند از اینجهت عربیت در اینجا خیلی بیشتر از زبان فارسی نفوذ کرده در صورتیکه سابقاً برعکس بوده و ایران نفوذ زیادی در هندوستان داشته بطوریکه در سابق توانست زبان رسمی درباری آنجا را فارسی قرار دهد.

گفتم در پاکستان و هندوستان بایستی هم روحانیون شیعه و هم حکومت ایران توجه بیشتری مبذول میداشتند که نگذارند زبان دیگری جلو بیفتد و حال هم باید بکشوند مذهب تشیع را تقویت و ترویج نمایند که بر اثر آن تدریجاً تمایل آنها بزبان فارسی نیز که زبان مملکت رسمی تشیع است زیادتر شود و بحمدالله امروز حضرت آیه الله بروجردی توجهی باین قسمت نموده اند و شما را برای اینکار مأمور کرده اند و از رفتار و مذاکرات شما اینطور میفهمم که مراقب امور و مطلع بر اوضاع و محیط میباشید امیدوارم بتوانید وظیفه وجدانی و مذهبی خود را کاملاً انجام دهید و حتی الامکان نگذارید اختلافاتی ایجاد شود و مردم را بحقائق تشیع آشنا و از لجاج و اعتساف برکنار دارید که اختلافات داخلی، خود باعث ضعف و انحطاط است.

ایشان گفتند اتفاقاً من خودم هم مراقب این قسمت هستم از جمله در ماه رمضان گذشته شیعیان از شهر لارکانه که شهر کوچکی است مرا دعوت کردند و من بدانجا رفتم و شیعه آنجا در حدود ده هزار نفر میباشند در آنجا متوجه شدم که در میان خود آنها انجمنهای مختلف زیادی بنام انجمنهای دینی میباشند که هرچند نام آن دینی است ولی روی اغراض شخصی تأسیس شده من ابتدا آنها را متوجه نمودم که حزب خدائی یکی بیش نیست و این اختلافات خود دلیل بر این است که اغراض دیگری در بین میباشند و همه آنها را منحل کردم و مجمعی بنام انجمن صادقین که مخصوص شیعه و

برای اطلاع از حالات یکدیگر و رسیدگی باوضع مذهبی خودشان میباید تأسیس نمودم و نمازهای جماعت مختلفی که خوانده میشد گفتم همه در یکجا خوانده شود و نماز عید را در خارج شهر در بیابان خوانده و گفتم هرکدام از شیعه که خواستند نماز بخوانند بهمانجا بیایند و نماز خیلی باشکوهی خوانده شد و مطالب و حقایق را بطوری ادا میکردم که هم از حقیقت آن مفهوم میشد و هم موجب افسردگی اهل سنت نمیشد از اینجهت جمعی از اهل سنت بوسیله من مذهب تشیع را اختیار کردند روز عید هم بهمه آنها بطور تساوی عیدی دادم از جمله یک خانواده سنی که همه آنها با مستخدم خود شیعه شده بودند بهمه علی السویه دادم رئیس خانواده پرسید چرا بین من و نوکر من فرق نگذاشتید گفتم دیانت مقدسه اسلام بین افراد تساوی قرار داده و فضیلت را بتقوی تعیین نموده است که ان اکرمکم عندالله اتقیکم و بحمدالله رفتار من طوری بود که اهل سنت نیز اظهار محبت و علاقه میکنند.

گفتم مراقبت شما باعث کمال خوشوقتی است و امیدوارم در آینده بیش از این بتوانید خدمات دینی را انجام دهید که خود از بهترین عباداتست، سپس ایشان گفتند مردم هند و پاکستان بالطبع بروحیات بیشتر علاقه مندند و حتی مادیات را هم بروحیات ارتباط میدهند و روحانی مخصوصاً اگر بظاهر اکتفا نموده و در تصحیح اخلاق خود نیز بکوشد مورد علاقه کامل است و اگر دستورات اخلاقی بدهد کلام او مؤثر است.

سپس گفتند مذهب تشیع بلکه دیانت اسلام در هند قدیم که امروز دو قسمت شده نه بتوسط شمشیر و سلاطین رایج گردیده و نه بوسیله علمای ظاهر بلکه طوری که خود دانشمندان اینها میگویند و از حاق تاریخ هم معلوم میشود توسط بزرگان تصوف شایع شده چون مردم اینجا بتصوف خیلی علاقه مندند و بعض عرفای ایران که بهندوستان مسافرت مینمودند در اینجا بنشر عقائد تصوف و تهذیب اخلاق همت گماشته و مردم را بطریقت و تصوف راهنمایی میکردند و بلکه تشیع نیز توسط همین دسته در هند نفوذ کرده و عرفای شیعه ایران که بهندوستان مسافرت نمودند و دستورات اخلاقی را گوشزد میکردند ضمناً عقائد تشیع را نیز تزریق مینمودند و حتی علمائی هم که بهندوستان مسافرت کرده و شهرتی پیدا نمودند با لباس تصوف آمدند و مذهب تشیع بوسیله عرفاء در اینجا شایع شد و شیعه کنونی بلکه همه مسلمین امروز اینجا از آنزمان و بر اثر دعوت آنها پیدا شدند و صوفیه اهل سنت هم که در پاکستان هستند عموماً یکنوع عقیده غلوآمیز درباره حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام دارند مثلاً آقای ناصرالدین جلالی که از بزرگان طریقت اینجا است بقدری درباره آنحضرت غلو دارد و کلماتی میگوید که من با داشتن، گفتن آنها را جائر نمیدانم نگارنده بیان ایشان را تحسین کرده گفتم اتفاقاً عقیده ما هم این است که حقیقت اسلام همان تصوف است و حتی بین علماء و عرفاء مخالفتی در سابق نبوده و فقط در دو سه قرن اخیر این اختلافات شدت یافته بلکه بروز نموده و آن نیز روی اغراض شخصی بوده و در سابق اگر هم اختلافی بوده مختصر، یا آنکه با صوفیه اهل سنت بوده چون صوفیه شیعه بواسطه غلبه تسنن در تقیه بودند و غالب عقائدی هم که در میان صوفیه مورد ایراد و اعتراض واقع شده مربوط بصوفیه اهل سنت بوده و صوفیه شیعه مانند علماء و بلکه همه افراد شیعه گمنام بوده و تقیه میکردند و همانطور که فرمودید بسیاری از عرفاء مسافرتهایی بهندوستان نموده اند و چند نفر از اقطاب سلسله نعمه اللهیه از جمله چند کس از فرزندان حضرت شاه نعمه الله در شهرهای دکن سکونت داشته و پیروان سلسله نعمه اللهیه نیز در هندوستان زیاد بوده اند و سلاسل اهل سنت هم از نظر انتساب بحضرت مولا علیه السلام مانند شیعه میباشند ولی معلوم میشود صوفیه اهل سنت در اینجا بیشتر از صوفیه ممالک عربی این قسمت را متوجه شده اند چون در ممالک عربی باین اندازه که در اینجا میفرمائید در این باب اظهاری نمیکنند و همین امر هم در اثر اقدامات صوفیه و عرفاء شیعه است.

ایشان گفتند عموی خودم مرحوم میرزا محمد صادق نمازی هم از این سلسله بوده‌اند گفتیم اتفاقاً ایشان از بزرگان سلسله ما بوده و از طرف مرحوم جد امجد اعلی آقای حاج ملاسلطانمحمد مجاز در راهنمایی و تلقین ذکر بوده و و بلقب فیضعلی ملقب بوده‌اند و ما نهایت ارادت بایشان داریم.

آنگاه آقای جذبی مختصری از حالات مرحوم آقای نمازی را اظهار داشتند سپس ایشان از آقای شریعت پرسیدند که آیا شما در اینجا اقامه جماعت و جمعه هم مینمائید یا نه؟ گفتند من خودم امامت در نماز نمیکنم ولی شیعه چند مسجد دارد که هر کدام امامی دارد و در دو مسجد آن اقامه جمعه هم میشود بعداً پرسیدند چند سال است در اینجا اقامت دارید؟ گفتند شش سال است پرسیدند آیا در این مدت بایران هم مسافرت نموده‌اید؟ جواب دادند که فقط یکمرتبه در این مدت بایران آمده‌ام و با آنکه آب و هوای اینجا بد و در ابتدا خیلی ناراحت بودم ولی فعلاً عادت کرده‌ام، پرسیدند آیا بزبان اردو هم آشنائی پیدا کرده‌اید گفتند بقدری که رفع احتیاج در محاورات بشود میتوانم سخن گویم و بفهمم. آنگاه ما از ایشان تشکر نموده تودیع کرده بیرون آمدیم.

دنباله توقف کراچی از آنجا بهتل رفتیم و چون طبق وعده قبل برای ناهار به منزل آقای سرتیپ غفوری باید برویم در همان موقع آقای تفضلی هم که برای بازدید مؤسسات هلال احمر رفته بودند آمدند لذا مجتمعاً بهمراهی خود آقای سرتیپ غفوری که برای راهنمایی آمده بودند بمنزل ایشان رفتیم آقای شریعت و آقای سفیر کبیر و کارمندان سفارت هم در آنجا بودند.

پس از صرف ناهار چون وضع هتل متروپل با وضع روحی و مذهبی ما متناسب نبود و ما ناراحت بودیم با آقای شریعت و کارمندان سفارت برای تهیه هتل دیگر مذاکره کردیم و آقای شریعت محلی را اظهار داشتند لذا از آنجا براهنمائی ایشان بهتلی که مربوط یکی از یزدی‌ها و نزدیک راه آهن بالای شهر بود موسوم بهتل سن شائن Sunshino-Hotel رفتیم و ایشان سفارش لازم دیگری در این باب باو نمودند ولی چندان موردپسند واقع نشد و درصدد بودیم محل پیدا کنیم و چند مهمانخانه دیگر هم رفتیم ولی هیچکدام پسند ما نشد و نظیف نبود.

عصر با آقای پسیان برای گردش بکنار دریا رفته و منظره آنجا را دیدیم بعداً مراجعت نموده و غروب پس از خواندن نماز با آقای مهاجر شجاعی بهتل نارت وسترن Narthe Westerne Hotel که نسبتاً بهمان هتل متروپل نزدیک، و نزدیک راه آهن هم بود رفتیم و آنجا را پسندیدیم، بعد هم با آقای افشار که از یزدیان مقیم کراچی است و چند مغازه لباس شوئی و اتوکشی دارد و مرکز کارشان در یکی از مغازه‌های اطراف هتل متروپل است که دری هم بخود صحن هتل دارد و وضع زندگی ایشان خوبست و روز اول که ما بدانجا وارد شدیم بدیدن ما آمده و اظهار محبت میکردند چند مهمانخانه دیگر را دیدیم ولی نارت وسترن از همه بهتر و تمیزتر و آرام‌تر بود و تصمیم گرفتیم از هتل متروپل بدانجا رویم. لذا صبح ساعت نه من و آقای جذبی که قصد توقف بیشتری داشتیم اثاثیه خود را بدانجا بردیم و بعداً مراجعت نموده که تا موقع حرکت رفقا با آنها باشیم.

آقای تفضلی هم ساعت ۹ صبح برای بازدید بقیه مؤسسات هلال احمر رفتند و بنا شده بود ایشان و آقای صالحی ساعت ده بعدازظهر همان روز با خط آهن بکویته حرکت کنند که روز شنبه از آنجا بطرف زاهدان بروند و در کراچی بلیت تا زاهدان بگیرند.

ساعت ده صبح بسفارتخانه رفتیم آقای مهاجر برای تهیه بلیت آقایان رفته بودند موقع مراجعت گفتند که چون

خط آهن کویته بعدازظهر حرکت می کند لذا بلیت برای یکساعت و چهل دقیقه بعدازظهر گرفتیم و هرچند شب هم حرکت میکند ولی ترن شب در بین راه تبدیل می شود و باید اثاثیه را برتن دیگر نقل کنید و بکویته بروید و آن باعث زحمت است و ترن بعدازظهر مستقیماً بکویته می رود لذا بلیت آن گرفته شد.

آقایان تفضلی و صالحی هم که بخیال شب بودند اثاثیه را جمع آوری نکرده بودند در آن موقع که آقای صالحی همراه بودند فوری بجمع آوری اثاثیه مشغول شده و پس از جمع آوری بسفارتخانه آوردند، ناهار در سفارتخانه مهمان تیمسار سرلشگر حجازی سفير کبير بودیم اتفاقاً خودشان از شب پیش کسالت پیدا کرده خوابیده بودند و آقایان کارمندان سفارت از طرف ایشان پذیرائی مینمودند آقای شریعت هم دعوت داشتند و آمده بودند.

ساعت دوازده و نیم ناهار صرف شد و یکساعت و ربع بعدازظهر با آقایان به ایستگاه رفته ترن که از ایستگاه اول یکساعت و چهل دقیقه بعدازظهر حرکت میکند پس از ده دقیقه وارد ایستگاه دوم شد و آقایان سوار شدند و ما با آقایان خداحافظی نمودیم و پس از پنج دقیقه ترن حرکت کرد و ما از دوری آقایان رفقا که مدتی در این سفر با یکدیگر بوده و مانوس بودیم خیلی متأثر شدیم ولی چون در کراچی گردش نکرده بودیم تصمیم توقف چند روز دیگر داشتیم.

پس از حرکت آقایان بهتل نارت وسترن آمده قدری استراحت کردیم و چون بزبان اردو و انگلیسی آشنا نبودیم از آقای افشار خواهش کرده بودیم که یکنفر ایرانی که زبان اردو یا انگلیسی کاملاً بداند و بتواند در چند روز توقف با ما همراهی کند و مترجم باشد و جاهای دیدنی را هم بمان نشان دهد پیدا کنند که هر روز با ما باشد و اجرتی هم باو داده شود ایشان تحقیقات کرده و یکنفر یزدی بنام آقای احمد فرزین معرفی کردند و ایشان صبح پنجشنبه آمده در نقل اثاثیه با ما کمک کردند، عصر هم چهار بهتل آمدند آقای احمد فرزین جوانی است یزدی در حدود چهل سال دارد خیلی مؤدب و متین و بزبان انگلیسی کاملاً وارد و مطلع و از اوضاع ایران و پاکستان و جغرافیای آنجا بخوبی آگاه میباشد و از گویندگان رادیو پاکستان است که بعضی مقالات را بانگلیسی میخواند و ترجمه می کند و در غیر موقع کار رادیو شغل دیگری ندارد و آزاد است و ایشان برای راهنمایی ما حاضر شدند و عصر هم آمدند و ما با ایشان بگردش در شهر پرداختیم و نماز را در یکی از مساجد شهر خوانده بعداً هم قدری گردش کرده شب بهتل مراجعت نمودیم.

آقای ناصرالدین جلالی عصر پنجشنبه آقای شریعت تلفن کردند که آقای ناصرالدین جلالی رئیس سلسله قادریه برای ساعت نه و نیم فردا (جمعه) قصد ملاقات دارند در صورتیکه مایل باشید بمنزل ما بیایید و در اینجا ملاقات حاصل شود و اگر هم مائل باشید بهتل بیایند، ولی چون مقید بمحل مخصوص نبودم بمیل و نظریه آقای شریعت واگذار کردم و ایشان منزل خود را تعیین نمودند لذا ساعت ۹ صبح جمعه بمنزل ایشان رفتیم پس از ورود ما بدانجا دو نفر پیرمرد که دارای متانت و وقار بودند وارد منزل شدند و آقای شریعت احترام زیادی نموده و نگارنده هم حرکت کرده مراسم احترام را بجا آوردم سپس آقای شریعت نفر اول را معرفی کردند و گفتند آقای حاج شاه محمد عبدالحامد قادری بدیوانی رئیس جمعیت علمای پاکستان و دومی آقای سیدناصرالدین جلالی رئیس سلسله قادریه، و من و آقای جذبی را هم بایشان معرفی نمودند و مراسم احوالپرسی و تعارفات معمولی انجام شد.

آنگاه آقای شریعت فرمودند آقای حاج عبدالحامد با آنکه از علما و رئیس جمعیت آنها میباشد از سلسله قادریه هستند و در پاکستان معمول است که همه علماء بیکی از سلاسل طریقت انتساب داشته باشند و بین علما و صاحبان طریقت نزدیکی و یگانگی است و عالمی نیست که بیکی از سلاسل بستگی نداشته باشد و اگر هم باشد گمنام و بلکه

بدنام است، نگارنده گفتم البته عقیده ما هم همین است که بین این دو سلسله اختلافی نیست و این دو دسته کمک یکدیگر در امور دین میباشند و اختلافاتی هم که پیدا شده یا ناشی از شبهه یا از جهالت و عدم تحقیق یا روی غرض ورزی و عناد است.

سپس آقای حاج عبدالحامد یکدوره از انتشارات و مؤلفات خود را بمن و یکدوره هم با آقای جذبی اهداء نمودند و ما از محبت ایشان تشکر کردیم.

سپس از آقای جلالی درباره رشتۀ ایشان پرسیدم؟ گفتند ما از سلسله قادریه و منتسب بحضرت شیخ عبدالقادر گیلانی میباشیم، گفتم آیا آنچه در سلسله شما معمول می باشد ذکر خفی است یا جلی؟ گفتند هم خفی دستور میدهم و هم جلی، پرسیدم آیا اوقات مخصوصی هم برای جلسات ذکر دارید یا نه؟ گفتند روزهای یکشنبه از ساعت ۹ صبح تا ساعت ۱۲ جلسه داریم گفتم علت چیست که روز جمعه را که تعطیل اسلامی است و در اسلام برای این امر معین شده قرار نداده اید در صورتیکه اهمیت روز جمعه برای مسلمین و عبادت خیلی زیاد است گفتند برای آنکه تعطیل رسمی پاکستان یکشنبه است و در روز جمعه همه پیروان نمیتوانند در جلسات حاضر شوند از اینجهت من به یکشنبه تبدیل نمودم گفتم ممکن بود شب جمعه تبدیل نمائید تا پیروان از فیوضات آن بهره مند گردند و بعقیده من این تبدیل برای هر مسلمی مخصوصاً صاحبان طریقت که دعوی بستگی بیشتری بزرگان دین اسلام دارند مناسب نیست، ایشان تصدیق نموده و عذر عدم توجه را بیان نمودند.

گفتم آیا در جلسات مذهبی شما سماع هم معمول است یا نه؟ گفتند ما سماع معمول نداریم^{۸۶} ولی سلسله چشتیه^{۸۷} سماع دارند گفتم چه سلاسل در پاکستان وجود دارند؟ گفتند در اینجا فقط چهار سلسله نقشبندیه، چشتیه، قادریه و سهروردیه وجود دارند ولی سایر سلاسل فقری در پاکستان و هندوستان وجود ندارند و اگر هم باشند خیلی گمنامند، گفتم آیا در سلسله شما تقید بمذهب مخصوص شرط است یا آنکه صاحبان همه مذاهب تشیع و تسنن را می پذیرید؟ گفتند تقید بمذهب مخصوصی شرط نیست و از هر مذهبی باشد می پذیریم و مذهب تشیع هم می پذیریم. سپس گفتند من از احفاد حضرت میرسید جلال الدین^{۸۸} بخاری میباشم از اینجهت بجلالی مشهور هستم ولی در رشتۀ طریقت از قادریه هستم گفتم از سلسله جلالیه در اینجا وجود دارد یا نه؟ گفتند من نشنیده ام و اگر هم وجود داشته باشد نامی از آنها نیست.

سپس ایشان از سلسله ما پرسیدند؟ گفتم ما از سلسله نعمه اللهیه و به پیروی حضرت شاه نعمه الله ولی افتخار میکنیم پدر بزرگوارم آقای صالح علیشاه شیخ طریقت نعمه اللهیه میباشند، ایشان گفتند شاه نعمه الله ولی از عرفای بزرگ معروف و مورد تجلیل و تکریم همه سلاسل میباشند و در دکن هندوستان نیز قبری از ایشان موجود است که مورد احترام عموم میباشد و اشعاری هم بایشان نسبت میدهند که اشاره بوقایع دوره های بعد از خودشان میکند گفتم کمتر جایی است که نام

^{۸۶} - ولی سلسله قادریه کردستان سماع را معمول دارند و در مجالس سماع خود، اضافه بر سماع عملیات خارق العاده هم دارند و نگارنده مشاهده نموده ام.

^{۸۷} - در سفر هندوستان در حیدرآباد سماع چشتیه و اعمال خارق العاده که از آنها در آنموقع ظاهر میشود مشاهده نمودم.

^{۸۸} - میر سید جلال الدین اهل بخارا متولد ۷۰۷ هجری مطابق ۱۳۰۷ میلادی و از مریدان شیخ بهاء الدین زکریای ملتانی بوده و درویشان جلالی (معروف بخاکسار) خود را بوی منسوب دانند و بمذهب امامیه معروف بوده و تقیه در مذهب خود ننموده است و در سال ۸۷۵ مطابق ۱۳۸۳ میلادی وفات یافته و در قریه اوچه (بضم الف) از توابع ملتان مدفون است.

حضرت شاه با احترام برده نشود ولی ایشان در ایران سکونت اختیار نموده و در ماهان از توابع کرمان متوطن بوده و در همانجا از دنیا رفته و مدفون گردیده‌اند ولی چند نفر از فرزندان ایشان که بتوالی سمت جانشینی داشته‌اند بهندوستان آمده و در ایالت دکن در شهر بیدر پایتخت سلاطین بهمنی و بعداً قطب شاهی سکونت گزیده‌اند و قبری هم که میفرمائید که در حیدرآباد دکن وجود دارد قبر حضرت شیخ محمود دکنی و شیخ شمس‌الدین جانشین ایشان و شاه سید علیرضا جانشین شیخ شمس‌الدین میباشد قصیده‌ای هم که فرمودید درست است و در دیوان اشعار ایشان چاپ شده است، ایشان خواهش کردند من از برای ایشان بنویسم من هم قبول کردم که پس از مراجعت بایران همه آنرا برای ایشان نوشته بفرستم.

آنگاه من پرسیدم مطاع کل در سلسله شما که خلیفه شیخ عبدالقادر باشد کیست و آیا خلیفه شیخ در هر زمان یکنفر است یا ممکن است زیادتر هم باشد و آیا انشعابی در سلسله از آنزمان بعد واقع شده یا نه؟ گفتند در سلسله ما خلیفه واحد نیست و ممکن است در یکزمان چند نفر جانشین باشند و هرکدام نسبت به پیروان خود مطاع بوده و مطاعی نداشته باشند مثلاً در پاکستان من امور سلسله را رسیدگی میکنم ولی قادریه سایر ممالک بمن انتساب ندارند گفتم چگونه میشود در یکزمان چند نفر مطاع وجود داشته باشد در صورتیکه این خلاف اساس تصوف است زیرا در تصوف ارتباط و اتصال شرط است و عقل حاکم است که در هر زمان یکنفر باید مطاع کل باشد. بقیه مشایخ پیروی او کنند و او نیز طبق نص سابق تعیین میشود و جنبه وراثت ندارد و انتساب صوری هم مناط نیست و بعقیده ما این نص موجود است تا بحضرت علی علیه‌السلام و پیغمبر صلی‌الله‌وعلیه‌وآله برسد و این جواب که ایشان دادند مورد تعجب من شد! ولی در مذاکراتی که با بعض مشایخ سلسله که در عراق عرب و کردستان ایران دعوت میکردند بعمل آمده بود از جمله همین موضوع سؤال شد و ایشان تأیید کردند که مطاع کل در سلسله یکنفر است که اکنون از احفاد شیخ عبدالقادر و ساکن عراق عرب میباشد ولی جواب آقای ناصرالدین برخلاف آن بود.

آقای جذبی گفتند همانطور که شما سلسله اجازه را از حضرت شیخ باولیا و پیغمبر میرسانید اجازه لاحقین نیز بهمین ترتیب باید به شیخ برسد و قطع نشود و مضبوط باشد، گفتند این اجازه غالباً موجود است و ممکن است در یک زمان چند نفر اجازه داشته باشند آقای جذبی گفتند ولی عقل حکم میکند که در هر زمان نباید بیش از یکنفر مطاع کل باشد که رشته انتظام صوری هم مضبوط باشد و در مقام معنی هم البته چون مراتب کمال در طول یکدیگر است هیچ دو نفری در یکمرتبه نیستند و یکی اکمل است و البته آنکه کمال او بیشتر باشد باید مطاع دیگری باشد ایشان گفتند ولی در سلسله ما این قسمت رعایت نشده است.

سپس آقای شریعت اظهار داشتند که آقای ناصرالدین نسبت بمقام مقدس علوی اشعار و مدیحه‌های بسیار سروده‌اند و حتی بقدری نسبت بمقام آنحضرت غلو دارند و اشعار غلوآمیزی در ستایش آنحضرت گفته‌اند که من که شیعه‌ام آنرا غلو میدانم و در تفوه بآن و خواندن آن اشکال میکنم، من گفتم اتفاقاً همانطور که عرض کردم در افتخار انتساب بحضرت مولی اختلافی بین صوفیه شیعه و سنی نیست و اختلاف در ظاهر مذهب است که صوفیه اهل سنت بروش یکی از مذاهب اربعه عمل می‌کنند ولی صوفیه شیعه بعمل بر طبق مذهب حق جعفری اثنی عشری مقید هستند ولی همه سلاسل شیعه و سنی رشته اجازه را بحضرت مولی علیه‌السلام میرسانند و خلفای دیگر در رشته طریقت وارد نیستند و بنابر این بعقیده ما همه فیوضات الهیه از پیغمبر توسط علی علیه‌السلام بمؤمنین و سالکین بلکه بهمه خلق میرسد و چون دوره نبوت خاتمه یافته و دور ولایت است پس حقیقت علی که صاحب ولایت مطلقه کلیه است و در هر زمان توسط یکی از جانشینان

خود که آخرین آنها دوازدهمین حجت خدائی فرزند حضرت امام حسن عسکری است افاضه فیض میکند و ازینرو جلوۀ او که ظل جلوۀ الهی است در همه مراتب وجود دارد و سریان ظلی پس از مرتبه نبوت در همه ذرات موجودات دارد و از جدّ امجد بزرگوارم جناب حاج ملاسلطان محمد از معنی غالی سؤال شده بود جواب داده بود غالی کسی است که زیاده از حال خود و نفهمیده چیزی را بگوید پس اگر ما معنی ولایت و حقیقت علویت را بفهمیم و نفهمیده نسبت بعض امور باو بدهیم چون می‌دانیم که آنچه باو نسبت می‌دهیم بسبب افاضه الهیه بر او میباشد زیرا او مظهر تام الهی شده و آنچه باو نسبت می‌دهیم در حقیقت بخدا نسبت داده‌ایم که: «دمبدم نائی در این دم میدمد» چنانکه از مرحوم حاج محمد کاظم سعادتعلیشاه اصفهانی شیخ مرحوم حاج ملاسلطان محمد سؤال شده بود که فرق ما و کسانی که دعوی الوهیت برای علی نموده‌اند (علی‌اللهیان) چیست؟ در صورتیکه ما نیز مقام علی را مافوق بشر میدانیم فرموده بود: ما می‌گوئیم علی نیست خدا است و آنها می‌گویند خدا نیست علی است مقصود ایشان آنست که ما علی را فانی مطلق در ذات حق دانسته و او را مظهر تام و کامل احدیت میدانیم و آنچه از او صادر میشود و باو نسبت می‌دهیم از خدا میدانیم و توجه ما باو بالاصاله نیست بلکه از جهت مظهریت است ولی آنها خودش را قائم بالذات میدانند و البته این کفر است.

بنابراین آنچه بعلی از نظر ظلیت و مظهریت نسبت دهیم صحیح است ولی اگر از روی تقلید و نفهمیده بگوئیم یا قصد ریا و سمعه داشته باشیم و حال ما مطابق مقال نباشد غلو محسوب می‌شود بلکه نفاق است بلکه بعقیده بعضی علمای معانی و بیان که کذب را عبارت از عدم مطابقت با اعتقاد گوینده دانند هر چند مطابق واقع باشد کذب نیز در بعض موارد محسوب می‌شود چون مطابق با حقیقت حال گوینده نیست که فرموده: **والله يعلم انك لرسوله والله يشهد ان المنافقين لكاذبون**، و بنا بر این در بیان ایشان نیز این قسمت را باید منظور داشت.

آنگاه آقای حاج عبدالحامد بیان نگارنده را پسندیده گفتند مقام علی کرم الله وجهه و جانشینان او و اهل بیت و فرزندان رسول صلی‌الله‌وعلیه‌وآله قابل شک و شبهه نیست و بعقیده ما هم کسی که آنها را دشمن بدارد دشمن خدا و پیغمبر است و در بهشت جای ندارد و من هر ساله یکروز را بنام یوم‌الحسین علیه‌السلام جلسه سوگواری و عزاداری تشکیل داده و روحانیین و رؤسای سلاسل طریقت و رجال حکومت حتی رئیس جمهور برای شرکت در جلسه سوگواری می‌آیند و معتقدم که توسل باین بزرگواران باعث نجات از دوزخ و رسیدن بسعادت ابدی و بهشت بلکه سبب آسایش دنیوی نیز هست و همیشه از خداوند خواهانم که مرا بدوستی آن بزرگواران ثابت بدارد.

نگارنده بیان و روئے ایشان را در تشکیل مجلس سوگواری تحسین نموده گفتم امیدوارم در این امر خیر که عبادت و تعظیم شعائر نیز هست موفق و مؤید بوده باشید آنگاه آقایان با اظهار خوشوقتی از ملاقات خداحافظی نموده رفتند و من و آقای جذبی در آنجا قدری ماندیم.

سلسله قادریه درینجا مناسب است مختصری راجع بسلسله قادریه ذکر کنیم سلسله قادریه همانطور که از فحوای مطالب مذکوره معلوم شد بشیخ عبدالقادر گیلانی میرسد و ایشان از سادات حسنی و ملقب بمحی‌الدین و مکنی بابو محمد بوده است در سال ۴۷۱ در گیلان متولد شده و در ۵۶۱ در بغداد وفات نموده است و بعضی او را از جیل که یکی از قرای تابعه بغداد است دانسته‌اند نه از جیلان معرب گیلان، ولی این عقیده دور بنظر میرسد چون اگر اهل جیل میبود باید جیلی گفته میشد نه جیلانی. هر چند بعضی هم بهمین طرز ذکر کرده‌اند ولی مشهور جیلانی است نه جیلی.

نسب صوری او بطوریکه در کتاب سیرالاقطاب تألیف الهدایة بن شیخ عبدالرحیم چشتی که در سال ۱۰۵۶ هجری باتمام رسیده و در ذکر بزرگان چشتیه و بعض دیگر از عرفاء است و در قاموس الاعلام و طبقات شعرانی نیز ذکر شده باینطریق میباشد: عبدالقادر بن ابی صالح موسی بن عبدالله بن یحیی زاهد بن محمد الرومی بن داود الامیر بن موسی بن عبدالله بن ابوالحسن موسی بن عبدالله المحض بن الحسن المثنی بن حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام.

ولی در کتاب لغت نامه دهخدا در ذکر صفویه اظهار عقیده نموده که شیخ صفی الدین شریف و از اولاد رسول نبوده^{۸۹} و بعداً این نسبت داده شده همچنین نسبت بشیخ عبدالقادر در همانجا مینویسد که «شیخ عبدالقادر در زمان خودش سید نمیبود و کسی او را بسیدی نمی شناخت و از پسرانش هم کسی دعوی سیادت نکرده این قاضی ابوصالح بود که دعوی سیادت کرده و چنین تباری بخود و پدراننش بسته است این را در دو کتاب ارجداری یکی عمدةالمطالب و دیگری شجرةالاولیاء آشکار نوشته اند و در دنباله آن نیز شرحی ذکر میکند و بر این نظریه استدلال میکند و مراد او از قاضی ابوصالح پدر شیخ عبدالقادر ملقب بجنگی دوست است ولی بنظر من آنچه درباره صفویه و شیخ عبدالقادر در آنجا ذکر شده هیچکدام دلالت بر شریف نبودن آنها نمی کند و عقیده قریب باتفاق مورخین و عدم اختلاف دیگران در این باب مخالف با آن نظریه است و نمیتوان اموری را که مورد اتفاق دیگران است بعضی امور استحسانی یا قول غیر مشهوری رد کرد و بنظر نگارنده این قول ناشی از غرض و عناد و محض تهمت و افترا است و بعضی هم در این باره استدلال نموده اند که این دو نفر بنام شیخ صفی الدین و شیخ عبدالقادر معروف بوده اند نه بنام سید که خود دلالت بر شریف نبودن میکند ولی این نیز درست نیست زیرا کلمه شیخ از اصطلاحات صوفیه و عرفا است و مراد راهنمای طریق است نه آنکه اصطلاح عوام مراد باشد.

شیخ در سال ۴۸۸ برای تحصیل علوم بیغداد رفت و پس از تکمیل علوم ظاهر بباطن پرداخت و در رشته سلوک وارد شده ارادت به شیخ ابوسعید مبارک بن علی مخزومی پیدا کرد و مخزومی خلیفه شیخ ابوالحسن علی هکاری قزوینی و او خلیفه شیخ ابوالفرج طروسی و او خلیفه شیخ ابوالفضل عبدالواحد تمیمی و او مرید شیخ ابوبکر شبلی و او تربیت یافته جنید بغدادی بود.

شیخ عبدالقادر در زمان خود شهرت زیادی پیدا کرد بطوریکه او را شیخ مشرق و شیخ ابومدین شعیب بن حسین را شیخ مغرب میگفتند.

جانشین شیخ عبدالقادر شیخ یونس قصار و خلیفه او شیخ محیی الدین عربی بوده است و از این بعد رشته منشعب شده و جانشینان یا مدعیان زیاد بوده اند، امروز نیز سلسله قادریه در هندوستان و پاکستان و عراق و کردستان و سوریه و غیر آنها پیروان زیادی دارند و در هر جا مشایخی دارند این سلسله با آنکه خود شیخ از سادات حسنی بوده و در بعض بلاد مانند عراق تعصب شدیدی در مذهب تسنن دارند ولی این تعصب در قادریه پاکستان نیست و آنها بتشیع خیلی نزدیک

^{۸۹} - در کتاب عقیده الشیعة تألیف دوفلدوسن و ترجمه دکتر ع.م. مصری عربی در ذکر اردبیل مینویسد که: ادعا شده نسب شیخ صفی الدین به بیست و دو واسطه بامام موسی کاظم میرسد که چهار نفر از اجداد او بنام محمد بدون داشتن کنیه و لقب معروف بودند و همین امر ایجاد شک در انتساب او بائمه میکند ولی این نیز دلیل نمیشود زیرا داشتن کنیه و لقب در میان عرب معروف بوده و عربهاییکه بایران مهاجرت نموده بودند بتدریج رنگ ایرانی گرفته و ترتیب و رسم معمول اعراب بتدریج در میان آنها از بین میرفت یا کم میشد و این نیز از نظر این بود که اجداد شیخ صفی الدین در ایران سکونت گزیده و برویه معمول ایرانیان تربیت شدند و باضافه در بسیاری از سلسله های نسب لقب یا کنیه نوشته نشده و این امر دلیل نداشتن نیست چنانکه خودمان درباره حضرت (ع) غالباً میگوئیم علی بن موسی و اصلاً نامی از لقب و کنیه ذکر نمیکنیم.

میباشند چنانکه از مذاکرات آقای ناصرالدین جلالی که نقل کردیم بخوبی معلوم میشود.

سلسله طریقتی قادریه بطوریکه در کتاب «مناقب احمدیه و مقامات سعیدیه» تألیف شاه محمدمظهر مجددی چاپ کردستان چاپخانه بهرامی سال ۱۳۲۳ شمسی مذکور است بدینقرار میباشد:

معروف کرخی از حضرت رضا علیه السلام در کف فیض نموده و سری سقطی را خرقة پوشانیده و پس از سرّی، جنید و پس از او شیخ ابوبکر شبلی و پس از او شیخ عبدالواحد بن عبدالعزیز و بعد از او شیخ ابوالفرج یوسف طرطوسی و بعد از او شیخ ابوالحسن هکاری و بعد از او شیخ ابوسعید مخزومی و بعد از او غوث اعظم شیخ عبدالقادر گیلانی و بعد از او سید عبدالرزاق و بعد از او سید شرف الدین قتال و بعد از او سید عبدالوهاب و پس از او سید بهاء الدین و بعد از او سید عقیل و بعد از او سید شمس الدین صحرائی و بعد از او سید گدا رحمن اول و پس از او سید شمس الدین عارف و بعد از او سید گدا رحمن ثانی و بعد از او سید شاه فضیل و بعد از او شاه کمال کینهلی و بعد از او شاه سکندر و بعد از او شیخ احمد فاروقی سرهندی و بعد از او شیخ محمد سعید و پس از او شیخ عبدالاحد و بعد از او شیخ محمد عابد سنّامی و پس از او میرزا جان جانان و بعد از او شاه غلامعلی دهلوی و بعد از او شاه ابوسعید احمدی و بعد از او شاه احمد سعید احمدی پدر مؤلف و خود مؤلف نیز یکی از خلفای پدر خود بوده است.

آقای مهندس نصرت الله اربابی رشته دیگری باین ترتیب از روی کرسی نامه آقای خلیفه فتاح در سنندج ذکر می کند: پس از شیخ عبدالقادر فرزندش شیخ عبدالرزاق و پس از او پسرش شیخ شهاب الدین احمد و بعد از او پسرش شیخ شرف الدین یحیی و بعد از او پسرش شیخ شمس الدین محمد و بعد از او پسرش شیخ علاء الدین علی و بعد از او پسرش شیخ بدرالدین حسین و بعد از او فرزندش شیخ شهاب الدین احمد و بعد از او پسرش شیخ شرف الدین قاسم و بعد از او پسرش شیخ شمس الدین محمد و بعد از او پسرش شیخ محمد و بعد از او فرزندش شیخ عبدالرزاق و بعد از او پسرش سید شیخ عبدالقادر و بعد از او پسرش سید شیخ سلطان و بعد از او پسرش شیخ عبدالقادر و بعد از او پسرش شاه اسمعیل ولیانی و بعد از او پسرش شیخ حسین قطب و بعد از او پسرش سید عبدالکریم خاوی و بعد از او پسرش سید عبدالقادر برزنجی و بعد از او پسرش شیخ عیسی و بعد از او برادرش شیخ موسی و بعد از او پسرش شیخ کریم و بعد از او پسرش شیخ عبدالقادر و بعد از او پسرش شیخ عبدالکریم که در سنگا و عراق ساکن است ولی این رشته بنظر میرسد که جنبه اجاقی و خانوادگی داشته باشد نه خلافت حقیقی در سلسله، زیرا هر کدام خلافت پدر خود را داشته است.

مزار شیخ در بغداد خیلی معروف و مورد توجه اهل سنت میباشد و خود شیخ را غوث اعظم گویند چنانکه ابوحنیفه را امام اعظم خوانند و احفاد شیخ تاکنون نیز مورد احترام پیروان میباشند و بآنها از نظر انتساب بشیخ ارادت و عقیده کامل دارند بلکه غالباً اجازه و ارشاد در خود آنها نیز هست.

پس از آنکه آقایان ناصرالدین و حاج عبدالحامد رفتند آقای شریعت اظهار داشتند که این شخص با آنکه از علمای بزرگ اینجا و رئیس جمعیت علماء میباشد مع ذلک بآقای ناصرالدین جلالی ارادت کامل دارد و در طریقت قادریه وارد است و بطور کلی بیشتر علمای اینجا یکی از سلاسل طریقت انتساب دارند و کم است عالمی که انتساب نداشته باشد بلکه برای او هن است که وارد رشته ای از طریقت نباشد برخلاف ایران که علماء غالباً روی خوشی بصاحبان طریقت نشان نمی دهند بلکه گاهی مخالفت هم می کنند در صورتیکه نباید چنین باشد نگارنده تصدیق نموده گفتم این اختلاف تا اواخر صفویه باین شدت نبوده و اگر هم اختلافی بوده کم بوده و ظاهر نمی کردند و با هم معاشرت داشتند و بسیاری از

علما مانند ابن فهد حلی و ابن ابی جمهور و شیخ بهائی و مجلسی اول و مرحوم فیض با آنکه از علمای درجه اول بودند بتصوف نیز تظاهر می کردند و البته مخالف هم داشتند ولی خیلی زیاد نبودند و این اختلاف از اواخر صفویه روی اغراض شخصی و سیاسی شدت یافت و شاه سلطان حسین صفوی شروع بمخالفت با درویش کرد و علما را نیز در همه جا باین امر وادار نمود و برای اینکه بمخالفت خود صورت حقانیت بدهند بعضی اعمال و عقایدی را که برخی مدعیان تصوف و قلندران لابیالی اظهار میداشتند یا در میان صوفیه اهل سنت وجود دارد و مربوط بصوفیه شیعه نیست مانند عقیده حلول و اتحاد یا عدم تقید بآداب دینی یا داشتن مجالس سماع بصوفیه شیعه نسبت داده و آنها را مورد قدح و طعن قرار دادند و جدامجد اعلی مرحوم حاج ملاسلطان محمد اظهار داشته بودند که کاغذی که برای استشهاد بر کفر می نویسند و این عقاید را بما نسبت میدهند بیاورند تا خود هم بنویسم که هر که دارای این عقاید خلاف باشد کافر و از دین خارج است ولی چون اغراض شخصی و سیاسی در کار بود این مخالفت باقی ماند بطوریکه علمائی هم که در رشته طریقت وارد بودند مانند سید بحرالعلوم و شیخ مرتضی انصاری و مرحوم حاج میرزا حسن شیرازی که ارتباط داشتند آنها پنهان نگاه میداشتند و در این دوره که این اختلافات بین فرقه های اسلامی کاملاً بضرر خودشان و جامعه اسلامی است باید روحانین بکوشند که این اختلاف را که فقط روی اغراض و اهواء افراد پیدا شده برطرف کنند و بمعاضدت یکدیگر بدیانت مقدسه و مذهب حق اثنی عشری خدمت کنند.

ایشان نظر نگارنده را تایید کرده گفتند من خودم نیز همین عقیده را دارم و هر جا بتوانم عقیده خود را اظهار کنم البته مضایقه نداشته و ندارم، سپس آقای جذبی پرسیدند که نماز جمعه از طرف شیعه در کجا اقامه میشود و چه ساعت است که ما هم شرکت کنیم؟ گفتند در دو مسجد نماز جمعه اقامه میشود یکی خواجه مسجد که در بمبئی بازار است و امام آن آقای سلطانعلی صاحب^{۹۰} است که سیدی عادل و درست و مورد علاقه مردم نیز هست و نماز ظهر هم نیم ساعت بعد از ظهر (ساعت ۱۲ و نیم) اقامه میشود.

محل «شاه خراسان» سپس با ایشان تودیع نموده و با آنکه اصرار داشتند که ناهار در همانجا بمانیم و چون تا ظهر وقت باقی بود و قصد نماز جمعه هم داشتیم از ایشان عذر خواستیم و از آنجا بهمراهی آقای ابراهیم شیرازی که پیرمردی متدین و مقدس و فعلاً ساکن کراچی است برای دیدن تکیه حسینی ایرانیان که نزدیک آنجا بود رفتیم این بنا بوضع زیبایی ایجاد شده و بنام محفل شاه خراسان موسوم و در یکی از محلات جدید و زیبای کراچی در ابتدای محله زردشتی نشین قرار گرفته است.

این محل کوچک ولی زیبا است و دیوارها و راهروها و کف حیاط و پیاده رو از سنگ مرمر سفید است مشتمل بر دو قسمت است یک قسمت مسجد کوچک و قسمتی هم برای روضه خوانی است، داخل آن با حصیرهای ظریف و فرشهای پاکستانی مفروش شده و صحن مسجد رو بخوبی داخل مسجد را نیز ممکن است از خیابان مشاهده کرد در موقع نماز هر دو قسمت برای نماز و در موقع روضه خوانی هر دو برای اجتماع و استماع عزاداری است و اغلب ایرانیان بدانجا آمده و مجتمع میشوند، بانی آن یکنفر ایرانی شیعه مقیم پاکستان است و جمع دیگر نیز کمک کرده اند. در یکی از قسمت های آن اطاق کوچکی در حدود یک متر و نیم در چهار متر است که حکم موزه را دارد و

^{۹۰} - صاحب در پاکستان و هندوستان و افغانستان بمعنی آقا است.

نمونه‌هایی کوچک از اماکن متبرکه شیعه و بارگاه‌های مدفن ائمه معصومین علیهما السلام با وضع بسیار جالبی از طلا و نقره ساخته شده و در آن جای داده‌اند و خیلی زیبا است مثلاً شبیه گنبد و بارگاه کربلا و کاظمین و حضرت رضا علیه السلام و غیر آنها که کاملاً شباهت دارد موجود است و بطوریکه می‌گفتند چون شیعیان آنجا با ماکن متبرکه دسترسی ندارند و از آنها دورند این شبیه‌ها را ساخته‌اند که آنها را بیاد آن اماکن زیارت کنند و در آنجا شنیده شد که شیعیان آنجا چون از عتبات عالیات دورند زیارت شبیه اماکن متبرکه را وسیله تقرب قرار داده یا آنکه در ساختن ضریح برای بزرگان کمک می‌کنند و حقوق خدائی را هم نزد مراجع تقلید می‌فرستند.

متصل بدانجا محل دیگری است که ضریح خیلی بزرگ و زیبایی بنام ائمه معصومین علیهما السلام که در بقیع مدفون می‌باشند از طرف شیعه از طلا و نقره تهیه شده که هر موقع دولت سعودی اجازه ساختمان آنجا را بدهد آن را ببرند و تقدیم نمایند و تا موقعی که اجازه نداده‌اند آنرا در آنجا گذاشته و بیاد آن بزرگواران زیارت می‌کنند و آن ضریح با آنکه یکی است چهار قسمت می‌باشد و بالای هر قسمتی نام یکی از ائمه مدفونین در آنجا (حسن بن علی، علی بن حسین، محمد بن علی، جعفر بن محمد) نوشته شده و در داخل هم چهار صندوق قیمتی برای چهار قبر متبرک تهیه و گذاشته شده است ضریح مدور دیگری هم از طلا و نقره با شکل زیبایی بنام حضرت زهرا علیها السلام تهیه شده و صندوقی هم در داخل آن است و یک صندوق هم برای قبر عباس بن عبدالمطلب ساخته شده که همه آنها را هر موقع مانع آنجا مرتفع شد تقدیم نمایند و همه این اشیاء در آنجا مورد تکریم و احترام شیعه می‌باشد و آنها را زیارت می‌کنند و هدایا و نذوری تقدیم مینمایند و البته این احترام و زیارت از جهت انتساب بزرگان صحیح است زیرا اساس همان انتساب و در حقیقت، آنها وسیله برای توجه بآن بزرگواران می‌باشند و بدون انتساب بهیچوجه تمایزی با سایر اشیاء همجنس خود ندارند.

یک کتیبه بزرگ در بالای قسمت شبستان نصب و این رباعی بخط نستعلیق نوشته شده است.

شاه است حسین و پادشاه است حسین دین است حسین و دین پناه است حسین

سرداد و نداد دست در دست یزید حقا که بنای لا اله است حسین

کلمه لا اله بتنهائی مخالف معنی توحید است ولی معلوم است که منظور گوینده کلمه کامل توحید می‌باشد.

خواجه مسجد از آنجا با آقای شیرازی اتوبوس سوار شده و در جلوی بمبئی بازار پیاده شدیم و مقداری راه پیمودیم نزدیک آنجا در کنار بند رود مسجد خیلی بزرگی است بنام میمند مسجد که مربوط باهل سنت است و خیلی زیبا می‌باشد و چون اول ظهر بود مردم مرتباً در آنجا مشغول وضو گرفتن و رفتن بمسجد برای نماز جمعه بودند ما از آنجا گذشته قدری در بمبئی بازار راه پیمودیم تا بخواجه مسجد رسیدیم در آنموقع آقای سلطانعلی امام جمعه بالای منبر بودند و بزبان اردو وعظ مینمودند جمعیت زیادی هم حاضر بودند و مرتب هم مردم می‌آمدند و این مسجد چون وسعت زیادی نداشته و حتی هرچه جدیت کرده بودند که از اطراف آن بخرند و بر وسعت مسجد بیفزایند مالکین داکین و اراضی اطراف حاضر بفروش نشده لذا مجبور شده‌اند مسجد را چهار طبقه بسازند و این چهار طبقه از جلو ارتباط دارد که در هر طبقه صف جلو یا صفوفی را که متصل است می‌بینند و میتوانند اقتدا کنند و در هر چهار طبقه نماز خوانده میشود و در آن روز هم جمعیت زیادی از شیعه ایرانی و غیر ایرانی آمدند و پس از تمام شدن وعظ ایشان دیگری «امن یجیب المضطر اذا دعاه و یکشف السوء» را خوانده و تکرار نمود و بعداً ایشان دو خطبه لازم را ادا کرده آنگاه نماز جمعه را خواندند و بعد

از نماز جمعه و نوافل نماز عصر را خواندند ما هم اقتدا کردیم. پس از اتمام نماز جلو رفته با امام جمعه مصافحه نمودیم و خود را معرفی کرده گفتیم ما قصد نماز جمعه را داشتیم و از آقای شریعت سؤال نمودیم ایشان اینجا را معرفی نموده و اظهار وثوق بشما کردند و عدالتان را تصدیق نمودند لذا ما نیز شائق ملاقات شما شده و برای نماز جمعه هم بدینجا آمدیم، ایشان از ما و حسن ظن آقای شریعت اظهار تشکر کرده و خیلی محبت نمودند و خواهش کردند که با ایشان بمنزلشان برویم من عذر خواسته و در همانجا قدری با ایشان مذاکراتی درباره مسجد و وضع شیعه نموده تودیع کردیم و بیرون آمدیم و برای ناهار بمهمانخانه رفتیم عصر هم بگردش در داخل شهر و خیابانها مشغول شدیم.

دکتر خواجه عبدالحمید عرفانی صبح شنبه با آقای فرزین برای دیدن آقای دکتر خواجه عبدالحمید

عرفانی مدیر مجله هلال کراچی که مجله‌ای است بزبان فارسی و با مقالات بسیار مفید و چاپ مطلوب و کاغذ برقی زیبا و مرغوب از طرف دولت منتشر میشود رفتیم مقالات این مجله بزبان فارسی بسیار سلیس و دارای مطالب تاریخی، ادبی و دینی میباشد و بیشتر شماره‌های آن در ایران تقسیم می‌شود و منظور هم نزدیک کردن ایرانی و پاکستانی است.

ابتدا که وارد شدیم آقای عرفانی نبودند و معاون ایشان آقای احسان الحق پذیرائی و محبت نمودند و ایشان بزبان عربی هم آشنائی داشتند بعداً آقای دکتر عرفانی آمدند و چون خود را معرفی نمودیم خیلی مهربانی کردند و گفتند من چند سال در ایران بوده و علاقه زیادی بایران و ایرانیان دارم و دوستان بسیاری هم در میان دانشمندان ایران دارم من گفتم اتفاقاً همین موقعیتی که از نظر فضل و دانش در ایران دارید مرا شائق ملاقات شما نموده چون من در امور سیاسی وارد نبوده و با سیاسیون هم کمتر ملاقات میکنم ولی نسبت بشما از نظر مقام علمی که دارید شایق استفاده از ملاقات شما شدم و خیلی خوشوقتم که این موقعیت نصیب من شد.

ایشان اظهار تشکر کرده گفتند اتفاقاً من هم در امور سیاسی کمتر وارد میشوم و بدان مائل هم نیستم و علاقه من باین است که با دانشمندان بنشینم و از محضر آنها و از مطالعه کتب استفاده کنم یا گاهی موضوعات علمی بنویسم و مخصوصاً نسبت بایران و زبان فارسی بسیار علاقه‌مند میباشم چون این زبان در مملکت ما قریب هزار سال حکومت میکرده و قرن‌ها زبان رسمی ما بوده و آثار نفیس و گرانبهائی از آن در دست داریم که اگر آنرا از دست دهیم آن آثار را از دست داده‌ایم متأسفانه در سال‌های اخیر که اجانب با نهایت جور و بیدادی بر ما حکومت می‌کردند تصمیم گرفته بودند که همه آثار ملی ما را از بین ببرند و ما را در همه چیز بنده و برده خود قرار دهند ازینرو زبان فارسی را نیز از رسمیت انداختند ولی پس از دریافت استقلال کشور مجدداً نهضت دوستداران زبان فارسی شروع شد و امروزه و عده بسیاری هستند از جمله خود من که برای ترویج این زبان جدیت داریم و دولت هم همراهی می‌کند، در اواخر دوره استعمار طوری شده بود که مردم گمان می‌کردند ملیت و زبان آنها بکلی غیر از ملیت ایرانی و زبان فارسی است من کوشش می‌کنم که بآنها بفهمانم که ما بهم نزدیک و بلکه پیوسته هستیم ازینرو شرح حال اقبال شاعر بزرگ خودمان را با اشعاری که بزبان فارسی سروده و علاقه کامل او را بادبیات فارسی نوشته منتشر کردم تا مردم بدانند که بزرگان و دانشمندان خود ما هم بزبان فارسی علاقه‌مند بوده و بدان سخن گفته و شعر سروده‌اند و شرح حال ملک‌الشعراء بهار را هم که با یکدیگر خیلی صمیمی بودیم با سیاحت‌هائی که او از مملکت ما نموده نوشته‌ام که معلوم شود بین دانشمندان دو ملت اتحاد است علت این هم که مدت‌ها در ایران ماندم همین علاقه‌ای بود که بین من و آنها ایجاد شده و از طرفی فرصتی برای نوشتن و مطالعه داشتم و مجدداً هم قصد آمدن دارم بزرگان ایران مانند مولوی و سعدی و حافظ و عطار

اختصاص بایرانیان ندارند بلکه باعث افتخار ما نیز میباشند بلکه مربوط بهمه عالم هستند و اینها مسافرت‌هائی بکشور ما نموده و همه جای آنرا ستوده‌اند همینطور بزرگان ما مانند هجویری که در لاهور سکونت گزید یا بهاء‌الدین ملتانی و امثال آنها مخصوص ما نیستند بلکه زبان آنها فارسی و ملیت آنها هم جدا نبوده است پس ما پیوستگی کامل بیکدیگر داریم.

گفتم همانطور که گفتید بزرگان اختصاص بمحل یا ملت بخصوصی ندارند بلکه از همه هستند البته بزرگان دین که معلوم است، عرفای بزرگ و دانشمندان هر علمی هم از لحاظ درجه خدمتشان بعالم بشریت بهمان اندازه که خدمت کرده‌اند مربوط بهمه ملل هستند مخصوصاً بزرگانی مانند مولوی و سعدی که باعث افتخار بشریت هستند و در کشور شما هم عرفای بزرگی وجود داشتند که امروز در میان عرفا اهمیت کامل دارند مانند شیخ بهاء‌الدین ملتانی و بعضی فرزندان حضرت شاه نعمت‌الله ولی کرمانی که در هند و حیدرآباد دکن سکونت داشته و طریقت و مذهب تشیع را در آنجا نشر داده و بیش از دو قرن مرکز و مهد عرفان و تصوف مذهب تشیع دکن بوده است.

سپس ایشان گفتند من کتاب مثنوی مولانا را خلاصه نموده و انتخابی از اشعار آن کرده و بانگلیسی ترجمه و چاپ نموده‌ام موقعی یکنفر خانم از سیاه پوستان آمریکا بنماینده‌گی از طرف آیزونها و رئیس جمهور آمریکا مسافرتی به ممالک مختلفه از جمله ایران نمود و آنموقع من در ایران بودم و او در آنجا مورد تجلیل و احترام فراوان قرار گرفت و بحضور اعلیحضرت و ملکه هم بار یافت، شبی من از طرف پاکستان از او و همراهان و سفیر امریکا و عده‌ای از وزراء و رجال ایران و بعض نمایندگان سیاسی سایر دول دعوت کرده و در نطقی که در آن مجلس نمودم خطاب بآمریکائی‌ها کرده گفتم شما کلمات بظاهر فریبنده و زیبایی یاد گرفته مردم را بخیال خودتان باخلاق و صلح دعوت می کنید و نمایندگان باین نام بممالک میفرستید و میخواهید بجهانیان نشان دهید که شما مبتکر یا آنکه طرفدار صلح هستید ولی خوبست اینها را برخ ما ملت اسلامی نکشید ما اضافه بر بزرگان دین خود که پیغمبر خدا و جانشینان آن بزرگوار میباشند. بزرگانی داریم مانند مولوی و سعدی و حافظ و عراقی و غیر آنها که تمام مراتب کمال و صفات حسنۀ انسانیت و اخلاق را بنحو احسن بیان فرموده و مردم را بمهربانی و محبت با نوع، و ترک جدال و مخاصمت دعوت نموده و خود نیز بدانها عمل میکردند ما بوجود آنها در میان خودمان افتخار می کنیم و برای شما از این جهت اهمیتی قائل نیستیم هرچه شما بنام خدمت بعالم بشریت و بقای صلح می گوئید و مفید می دانید قبلاً از طرف بزرگان ما دستور داده شده و شما هیچ چیز تازه‌ای ندارید که بر ما افتخار کنید و بعداً یک جلد از ترجمۀ انگلیسی مثنوی را بایشان دادم که در مسافرت مطالعه نماید.

نگارنده تصدیق بیان ایشان نموده گفتم متأسفانه خود ما مسلمین قدر بزرگان خود را نمیدانیم و از آنها پیروی نمی کنیم و گرنه بزرگان دین ما در صدر اسلام و همچنین عرفای راشدین و علمای بزرگ اسلام از هیچگونه دستور لازم فروگذار نموده‌اند و ما بجای آنکه از آنها قدردانی نموده عملاً پیروی نمائیم برخلاف رفتار می کنیم و حتی در میان ما کسانی هستند که نسبت بامثال مولوی بدبین بوده و قدح و ذم می کنند در صورتیکه این ذم بخودشان برمیگردد و آنکه ذم خورشید بکنند در حقیقت ذم خود نموده است ایشان نیز تصدیق کردند بعداً ایشان گفتند من خیلی خوشوقتم که با شما آشنائی پیدا کرده و مخصوصاً از اینکه شما مسافرتی بپاکستان نموده و در اینجا از من ملاقات کردید خیلی تشکر دارم و میل دارم بفرمائید در ایران و محل سکونت خود چه اشتغال دارید؟ من گفتم بزرگان ما بیکاری را منع فرموده و دستور داده‌اند که باید همه پیروان کار کنند چون برای امرار معاش از راه صحیح چاره‌ای جز کار نیست و خود بزرگان ما هم برای زندگانی دنیوی بکاری اشتغال داشتند مثلاً شاه نعمت‌الله ولی بکار زراعت اشتغال داشتند حتی در امور زراعتی کاملاً

خبره بوده و دستوراتی هم در امور زراعتی از ایشان مشهور می‌باشد و جد امجد و حضرت آقای والد جناب آقای صالح علی‌شاه نیز بفلاح و کارهای کشاورزی اشتغال دارند و خیلی در این باب مطلع و خبره هستند من هم طبق دستور حضرت آقای والد مشغول کار زراعتی می‌باشم و بزرگان ما می‌فرمایند بندگی خدا مخالف کار دنیا نیست و آنچه با بندگی مخالف است ممکن است انسان را از اطاعت منحرف سازد دوستی دنیا است نه داشتن ثروت و اشتغال بکار بلکه باید همواره بکار مشغول بود و از یاد خدا هم غفلت نداشت که مثل معروفی داریم «دست بکار و دل با یار» تدریس مختصری هم از علوم دینی دارم و خود حضرت آقای والد هم تفسیر تدریس می‌فرماید.

ایشان از این موضوع خیلی ابراز مسرت کرده گفتند این مطلب در من تأثیر عمیقی نمود چون غالب روحانین بطوریکه دیده یا شنیده‌ام بکاری اشتغال نداشته و بهمان امور روحانیت مشغول بوده و می‌باشند در صورتیکه اشتغال بامور دینی در حقیقت کار نیست و بلکه آنرا کار قرار دادن نقص است، و این دومین قسمت کلام شما بود که در من خیلی تأثیر نمود و پسندیدم. قسمت اول آن این بود که گفتید ما در سیاست دخالت نمی‌کنیم و حق همین است روحانی باید بوظایف دینی مشغول بوده و آنرا با سیاست که در بسیاری از موارد برخلاف آنست آلوده نکند مقام روحانیت اجل است از اینکه در سیاست که مربوط بمادیت است وارد شود و کسانی که با داشتن وجهه روحانیت در سیاست دخالت میکنند در حقیقت خود را آلوده و بدنام مینمایند.

آنگاه آقای جذبی گفتند البته وقتی سیاست هم دینی و تحت تأثیر اوامر دین باشد دخالت در آن روا و بلکه جزئی از امور دینی می‌شود زیرا رسیدگی بمهام جامعه و حفظ حقوق آنها در موقع قدرت و امکان و نفوذ کلمه یکی از وظایف روحانین است مانند زمان خلافت حضرت مولی علی علیه‌السلام که دارای مراتب ظاهر و باطن بنحو اتم و اکمل بود و آن نیز پس از شهادت آن حضرت و پس از مصالحه حضرت حسن بن علی علیه‌السلام با معاویه منتفی شد و بعقیده ما باید منتظر زمان ظهور قائم آل محمد عجل‌الله‌فرجه باشیم تا سیاست کامله دینی توسط آنحضرت اجرا گردد و بهمین جهت بزرگان این سلسله بهیچوجه در امور سیاسی دخالت نکرده و نمی‌کنند. ایشان نیز تصدیق نموده گفتند البته چنین است و سیاست اگر تحت تأثیر دین باشد همینطور است ولی سیاست امروز غیر از این و مابین با مقام علمای دین و روحانین می‌باشد و این رویه بسیار بجا و من چقدر خوشوقتیم که اکنون در محیطی دور از سیاست و با شما که درویش و وارد در طریقت هستید نشسته حقایقی را اظهار میکنیم.

سپس گفتند من چون اشتغال تام بامور علمی و ادبی دارم و از سیاست دوری میکنم در درجات اداری ترقی کامل نکرده و وقتی از ایران مراجعت نمودم بیشتر شاگردان و زیردستان من بمقامات عالیه اداری و مدیر کلی و وزارت و معاونت رسیده و حتی مرا فراموش کرده و گوئیا اصلاً نمی‌شناسند و کسانی هم که فعلاً در اداره من هستند و زیر نظر من کار میکنند غالباً آنها را موقع ورود نمی‌شناختم و فعلاً وضع و محیط ما طور است که اهل فضل و کمال پست و خوارند، من گفتم وضع دنیا از سابق هم اینطور بوده و غالباً اهل دنیا وقتی بمقامی رسیدند صحبت دیرینه را فراموش کرده و حق‌شناسی نسبت باساتید و بزرگتران خود ندارند و در غالب ادوار و امکان اهل فضل و کمال مورد حقد دیگران بوده‌اند و دنیا با آنها سازش ندارد که حافظ شیرازی گفته:

فلک بمردم نادان دهد زمام مراد تو اهل دانش و فضلی همین گناهست بس
و شاعر عرب گفته:

کم عاقل عاقل اعیت مذاهبه و جاهل جاهل تلقیه مرزوقا

هذا الذي ترك الاوهام حائرة و صير العالم النحرير زنديقا

بعداً با اندوه و اظهار تأسف گفتند حتی من در این مدت هیچ ذخیره و اندوخته برای خود نداشته و ندارم و نتوانسته‌ام برای خود منزلی تهیه کنم و خیلی میل داشتم که از شما دعوتی در منزل بنمایم ولی متأسفانه چون منزل مرتبی ندارم از شما خجالت میکشم و امیدوارم مرا عفو کنید، من که کلام ایشان را ناشی از احساسات و علاقه‌مندی درک کردم گفتم ما برای دیدن منزل و تجمل مادی نیامده بلکه برای ملاقات شخص شما از نظر شخصیت علمی که دارید آمده‌ایم و از مصاحبت شما هم بسیار محفوظ و خرسندیم و میل داشتم بیشتر درک ملاقات شما بنمایم ولی متأسفانه چون وقتمان کم است بهمین اندازه اکتفا نموده و امیدوارم بعدها توفیق ملاقات حاصل شود سپس ایشان چند شماره از مجله هلال که موجود داشتند بعنوان یادگار بهریک از ما دو نفر اهداء نمودند و من برای اشتراک آن مجله مذاکره کردم ایشان گفتند چون شما بایران مراجعت میکنید باید سفارت پاکستان در طهران بنویسید که برای شما بفرستند چون ما هرچه به ایران میفرستیم مستقیماً سفارت میفرستیم و از آنجا پخش و منتشر میشود بعداً ما با اظهار تشکر از محبت ایشان تودیع نموده بیرون آمدیم و ایشان تا موقع خروج ما را بدرقه نمودند.

باغ وحش (گاندی گاردن) از آنجا برای دیدن باغ وحش که آنرا گاندی گاردن یعنی باغ گاندی و

باصطلاح دیگر جناح گاردن میگویند رفتیم خیابانی که بدان متصل میشود رود گاردن Road Garden یعنی خیابان باغ میگویند و این باغ را با احترام مهاتما گاندی سابقاً باغ گاندی میگفتند و امروز بعضی پاکستانی‌ها آن را باغ جناح که قائد اعظم آنها است مینامند و گاردن انگلیسی بمعنی باغ است که بفرانسه ژاردن Jardin میگویند.

باغ وحش کراچی از باغ وحش لاهور خیلی بزرگتر و حیوانات متنوع در آن زیادتر میباشند و اقسام حیوانات درنده نیز از قبیل شیر و ببر و پلنگ و کفتار و خرس و غیر آنها در آنجا موجود است و حیوانات دیگر از قبیل پرندگان مختلفه و شتر مرغ و گورخر و فیل و حیوانات وحشی مختلف وجود دارند و همچنین بعضی حیوانات دریائی از قبیل سگ آبی که در آنجا گربه آبی میگفتند و همچنین مارهای خیلی بزرگ و سنگ پشت و جوجه تیغی و غیر آنها دیده میشود ولی زرافه و اسب آبی و بسیاری از حیوانات کوهستانی در آنجا دیده نمیشود ازینرو هرچند از باغ وحش لاهور خیلی مفصل تر است ولی باز هم نمیتوان گفت جامع و کامل است ما پس از گردش در آنجا ساعت دوازده بهتل مراجعت کردیم.

آقای میرزا محمدمهدی پویا عصر شنبه براهنمائی آقای احمد فرزین برای ملاقات آقای میرزا

محمدمهدی پویا بمنزلشان که در^{۹۱} جمشید گوارتز خیابان راجه محمودآباد کراچی است رفتیم، آقای پویا اهل یزد و سالها است در هندوستان سکونت داشته و ابتدا در بمبئی ساکن بوده و پس از تقسیم بکراچی آمده و اکنون در آنجا سکونت دارند، دانشمندی پرهیزکار و عالمی فرزانه است، مدتها در یزد و اصفهان و نجف اشرف تحصیل علوم دینی نموده و بدرجه اجتهاد رسیده بعداً نیز حکمت را تحصیل کرده و در هندوستان نیز زبان انگلیسی و اردو را فرا گرفته و کتب فلسفی انگلیسی را هم مطالعه نموده‌اند و اطلاعات ایشان جامع است و اکنون در سنین بین شصت و هفتاد میباشند، ایشان رئیس انجمن ایرانیان کراچی هستند و نزد همه ایرانیان و عموم اهالی کراچی و رجال دولت و حکومت مورد

^{۹۱} - آدرس منزل ایشان این است: (B & Rageh Mahmood alrad Road gamshied Guar Teis karachie)

احترام و دارای موقعیت ممتازی میباشند و در رفع گرفتاری‌هایی که برای ایرانیان آنجا پیش می‌آید کمک زیادی میکنند. ایشان دارای دو مطبوعه میباشند و خود و فرزندشان آنها را رسیدگی مینمایند و از آن طریق امرار معاش میکنند و وضع مادی ایشان هم خوبست، آیه‌الله آقای میلانی موقعی که خدمتشان در مشهد رسیدیم و تصمیم مسافرت پاکستان را عرض کردیم ایشان را بما معرفی فرمودند و بعداً هم چند نفر دیگر تذکر دادند از روز اول ورود تصمیم داشتیم برای ملاقات ایشان برویم تا آنکه عصر روز شنبه موفق شدیم قبلاً هم آقای شریعت بایشان تلفن نموده و وقت تعیین کرده بودند لذا در آنساعت انتظار ورود ما را داشتند.

موقع ورود هم آقای جذبی نگارنده را معرفی نموده و منم آقای جذبی را معرفی کردم ایشان با روی باز و مهربانی کامل ما را پذیرفتند و محبت و احوالپرسی نمودند، سپس گفتند من از کتب مرحوم جد شما تفسیر بیان السعاده را دیده و مطالعه نموده‌ام و بسیار خوب تفسیری است ولی سایر مؤلفات ایشان را ندیده‌ام و از نام آنها سؤال کردند و جواب دادیم. آنگاه گفتند تصوف و طریقت در پاکستان و هندوستان پیروان زیادی دارد و مردم عموماً بدان علاقه‌مند میباشند و حتی پیشرفت اسلام و تشیع هم در اوائل توسط بزرگان طریقت که از ایران بدینجا آمده بودند شده است و فتوحات سلاطین مسلمین چون در حقیقت مقصودشان کشورگشائی بوده تأثیر کاملی ننموده ولی عرفای اسلام که بدینجا آمدند قلوب بسیاری را تسخیر نموده و تشیع و اخلاق را بسط و نفوذ دادند، ازینرو تقریباً عموم مسلمین اینجا مفتوح بمحبت اهل طریق و تصوف هستند و کمتر کسی است که علاقه‌مند نباشد.

بعد پرسیدند در آنجا چه اشتغال دارید گفتم اشتغال مادی ما فلاح و زراعت است که از آن طریق امرار معاش می‌کنیم و جدامجداعلی و جد خود من بدین کار اشتغال داشته و حضرت آقای والد نیز اکنون همین اشتغال را دارند و روزها بامور زراعتی رسیدگی نموده و در جزئیات آن نیز کاملاً خبره هستند و بمن هم همین دستور را داده‌اند چون اشتغال دنیوی مخالف بانجام وظایف روحانیت نیست بلکه ممدّ آنست زیرا اگر روحانی کار دنیوی هم داشته باشد که از آن طریق زندگی کند امور روحانیت را برای کار دنیا اعمال نمیکند و آنرا بدون نظر مادی انجام میدهد و البته روحانیت را شغل قراردادن و وسیله امرار معاش نمودن در حقیقت باعث کوچک کردن آنست و نقص است ازینرو به پیروان هم دستور میدهند که باید بکار مشغول باشند و دیانت مقدسه اسلام و روش بزرگان ما همین دستور را بما داده است چنانکه عمل حضرت مولی علی علیه السلام بر این امر شاهد است، ازینرو در میان فقرای ما بیکار کم است و من هم طبق دستور حضرت والد بامور زراعتی اشتغال دارم.

گفتند بسیار خوب و پسندیده است، سپس پرسیدند آیا اشتغالات علمی هم دارید یا نه؟ گفتم حضرت آقای والد روزها تفسیر مرحوم جدامجد را تدریس میفرمایند، سابقاً درس دیگری هم میفرمودند ولی اکنون بهمان تفسیر منحصر است و شب‌های جمعه هم کتاب صالحیه را که تألیف مرحوم جدامجد خودم حاج ملاعلی نورعلیشاه و جامع همه مطالب عرفانی است شرح میدهند خودم هم دو مباحثه یکی فقه و دیگری را یکی دیگر از علوم که گاهی حکمت و گاه منطق و گاه اصول یا معانی و بیان است مشغول هستم و تدریس میکنم پرسیدند در حکمت چه کتاب تدریس می‌کنید؟ گفتم شرح منظومه مرحوم حاج ملاهادی سبزواری را تدریس کردم ولی اکنون مباحثه ندارم گفتند شرح منظومه خیلی پیچیده و مجمل و فهم آن برای متعلمین مشکل است گفتم اتفاقاً همینطور است و کتب دیگر از قبیل مشاعر و شرح هدایه و امثال آنها انبب است و حتی اسفار هم خیلی ساده‌تر است ولی از سابق اینطور معمول گردیده و بهمان رویه عمل میشود.

بعداً پرسیدند سلسله شما بکجا هایبوندند؟ گفتم سلسله ما نعمت‌اللهی و بحضرت شاه نعمه‌الله ولی می‌پیوندد و چون ما

دخالت در امور دینی را بطور کلی محتاج با اجازه میدانیم لذا سلسله اجازه بزرگان ما هم متوالیا به معصوم علیه السلام میرسد و اول اقطاب در زمان غیبت حضرت جنید است که سیدالطایفه و یکی از عناوین ایشان اول الاقطاب فی الغیبة میباشد و حضرت جنید درک خدمت حضرت عسکری علیه السلام نموده و در زمان غیبت از حضرت حجة عجل الله فرجه اجازه داشته و تربیت او توسط سری سقطی بوده و ایشان هم درک اواخر زمان حضرت رضا علیه السلام و بعداً حضرت جواد و هادی علیه السلام نموده و تربیت او توسط معروف کرخی بوده و معروف هم در زمان حضرت رضا علیه السلام مجاز از طرف آن حضرت بوده و در زمان خود آن حضرت وفات نموده است ولی نخستین قطب همان جنید است که در زمان غیبت واقع شده است. سپس آقای جذبی شرحی از حالات جنید ذکر نموده و گفتند مورد عنایت حضرت عسکری علیه السلام بوده و بدستور آن حضرت فارس بن حاتم را که از غلات و بدعت گزاران بوده طبق آنچه در کتب رجال است بقتل رسانید و حضرت هم وعده بهشت باو دادند.

در این موقع اول مغرب شده و ما از ایشان عذرخواهی کرده و نماز خواندیم ایشان هم برای نماز باطاق دیگر رفتند پس از اتمام نماز و مراجعت ایشان مذاکرات مجدد شروع شد و ایشان گفتند من خدمت مرحوم آقای حاج شیخ عبدالله حائری موقعی که در اصفهان تحصیل می کردم رسیده و مرحوم حاج شیخ عباسعلی را هم که در آن موقع در اصفهان منبر می رفت ملاقات کردم و منبر ایشان شهرتی پیدا کرده بود و ازینرو مرحوم آقا میرزا محمد واعظ همدانی با ایشان شروع به مخالفت نموده و بعداً در میان طلاب مشهور شد که آقای سید محمدباقر مجتهد در چه ای رفتن را بمجلس وعظ ایشان و استماع بیاناتشان را منع کرده اند ولی بیشتر طلاب بدان توجهی ننموده میرفتند و من هم میرفتم و تبحری در منبر داشتند. آنگاه پرسیدند علت مخالفت حاج شیخ عباسعلی در اواخر چه بود؟ گفتم چند علت داشت، اولاً ایشان نسبت بمرحوم حاج شیخ عبدالله حائری که از همه جهت علماً و عملاً و از لحاظ سبقت در فقر و اجازه و از حیث شخصیت بر ایشان برتری داشتند و مقدم بودند پس از چندی حسادت ورزیده و در اواخر ابراز بی مهری بلکه مخالفت مینمود در صورتیکه لازمه علم و معرفت تواضع و اتحاد با همدیگر و ترجیح دیگران بر خود است و مخصوصاً مأذونین در این قسمت باید سرمشق دیگران باشند و مرحوم حاج شیخ عباسعلی این را رعایت نمیکرد و در اواخر مقید بود که بایشان توهین کند در صورتیکه مرحوم آقای حاج شیخ عبدالله مطابق مقام بلندی که داشتند صفات حسنه در ایشان بروز و ظهور داشت و کمال احترام بلکه کوچکی نسبت بحاج شیخ عباسعلی مینمودند.

ثانیاً مرحوم حاج شیخ عباسعلی در اواخر جنبه مادیت بر ایشان غلبه کرده و در صدد جلب منافع مادی که مخالف مقام ایشان بود برآمده و باعث لطمه به حیثیت فقری بود و بارها از طرف حضرت آقای والد بایشان در این باب تذکراتی داده شد ولی مؤثر واقع نشده بود.

ثالثاً طبق همان رویه منبر که داشته و در مطالب ابتکاری داشتند در اواخر دستوراتی هم اضافه بر آنچه رسیده بعضی میدادند در صورتیکه امور شرعیه توقیفیه است و نباید اضافه از آنچه از شارع مقدس و ائمه اثنی عشر علیهم السلام رسیده دستوری داد و چیزیکه احتمال بدعت در آن برود نباید گفت یا دستور داد و این نیز چند مرتبه بایشان تذکر داده شده بود و چون رعایت این قسمتها را نمیکرد حضرت آقای والد ایشان را معاف از خدمت فقراء و دستگیری، نمودند ایشان هم پس از معافیت شروع بمخالفت کرده و ابتدا در کتب خود بکنایه و بعداً بالصراحه بدگویی نمودند و در مراسلات هم در ابتدای معافیت فقط نسبت به شخص آقای والد بدگویی نموده ولی نسبت بجدامجد کمال احترام را منظور میداشتند بعداً ایشان را هم مورد انتقاد قرار داده و گوئیا از مکتوبات سابق که همه آنها موجود است فراموش کرده بودند و در کتب

اخیرشان بعض کنایات نسبت به بزرگان دین و ائمه هدی علیه السلام نیز موجود است و البته این اشکال ندارد که یک نفر در زمانی حالش خوب و دارای ایمان باشد و بعداً تغییر حال بدهد که معروف است:

ساعتی کافر کند صدیق را ساعتی مؤمن کند زندیق را

چنانکه بلعم باعور که از مقریین و مأذونین حضرت شعیب ع بود و بعداً روی حسد با حضرت موسی علیه السلام مخالفت کرد و اطاعت ننمود مطرود گردید و در اصحاب حضرت رسول صلی الله و علیه و آله نیز کسانی بودند که نهایت عقیده مند و مورد عنایت بودند و بعداً خلاف امر حضرت رفتار نمودند و در اصحاب ائمه هدی علیه السلام نیز این قبیل اشخاص بوده اند پس نمیتوان ایراد گرفت که اگر حال ایشان چنین بود و بمقامی نرسیده بود چرا از ابتدا اجازه دادند زیرا طبق «والمخلصون فی خطر عظیم» و ساوس شیطانی در مراتب کمالیه نیز موجود است مگر کسانی که مصداق اولیائی تحت قبایب لا یعرفهم غیری واقع شده و مخلص بفتح لام شده باشند و آن نیز خیلی کم است ایشان تصدیق نمودند.

آنگاه من پرسیدم که جشن هزار و چهار صدمین سال ولادت حضرت مولی علیه السلام که سال گذشته در کراچی از طرف شیعیان و انجمن یادگار مرتضوی تهیه شده بود از طرف کدام دسته از شیعه ایرانی با پاکستانی و بچه ترتیب تأسیس شده و وضع مذاکرات چگونه بود؟ گفتند این جشن از طرف ما بشرکت علمای شیعه پاکستانی تأسیس شد و مخارج آن از طرف ثروتمندان نیکوکار شیعه جمع آوری گردید و برای مدعوین هم محلی نزدیک محل تشکیل جلسات تهیه شد که در آنجا منزل داشتند و خیلی مفصل و آبرومند بود و نطق های بسیار مهمی در جلسات شد.

آقای جذبی پرسیدند آیا از رجال مملکت پاکستان و نمایندگان سیاسی ممالک اسلامی نیز حاضر میشدند یا نه؟ گفتند بسیاری از رجال سیاسی داخلی و خارجی در بیشتر جلسات حاضر میشدند و افتتاح آن هم بخواندن پیام اعلیحضرت شاهنشاه ایران بود بعداً رئیس جمهور پاکستان ژنرال اسکندر میرزا نطق مهمی ایراد کرد. در سایر جلسات هم غالباً رجال سیاسی حاضر می شدند از جمله سفیر اندونزی در بیشتر جلسات حضور می یافت و یک شب پس از پایان سخنرانی ها که حدود ساعت یازده بود اظهار کرد که میل دارم از آقایان مهمانان شما دیدن کنم گفتم مانعی ندارد و همان موقع آمدند و تا ساعت چهار بعداز نصف شب نشستند و مشغول مذاکرات مذهبی بودند از جمله پرسیدند اساس تشیع چیست یکی از حاضرین جواب داد اساس آن چهار است کتاب، سنت، عقل و اجماع و شروع بشرح این مطلب نمود ولی من دیدم این جواب با سؤال او تناسبی ندارد من جواب دادم اساس تشیع نص است یعنی ما میگوئیم همه امور دینی باید منصوص از پیغمبر که قول او کلام الهی است بوده باشد و این موضوع در همه موارد و مراتب عمومیت دارد از جمله وصایت و خلافت رسول صلی الله و علیه و آله و سلم نیز که بزرگترین منصب دینی است باید بنص خود او باشد، در احکام شرع هم قیاس و استحسان را که موجب دخالت دادن رأی اشخاص در امور شرعیه میباشد بهیچوجه جائز نمیدانیم و در همه چیز نص امام را که جانشین منصوص پیغمبر است مناط میدانیم حتی اجتهاد هم مبانی آن روی نص است مثلاً اصل استصحاب یا براءت یا قانون تعادل و تراجیح و غیر آنها مبتنی بر نص است.

نگارنده گفتم جواب بسیار صحیح و متینی بوده و این همان است که ما فقراء میگوئیم زیرا ما معتقدیم که دخالت در امور دینی بدون اجازه معصوم علیه السلام یا کسی که مجاز از طرف او ولو بوسائط بوده باشد روا نیست و ما میگوئیم تصوف و طریقت و اصول آن همان تشیع و اصول آنست و تعدد لفظ باعث تعدد معنی نیست و یک حقیقت است که باسما مختلفه از قبیل تشیع و تصوف و امثال آنها نامبرده شده چنانکه در کتاب مجالس المؤمنین اول مجلس ششم و در کتاب جامع الانوار تألیف عالم جلیل سید حیدر آملی بهمین مضمون نقل شده است و حتی در زمان غیبت نیز این اجازه

خواه در امور روایتی و احکام شرعی و خواه در مسائل درایتی و مراتب سلوک جاری است. ایشان بیان مراتب صدیق کرده بعد گفتند پس از جوابی که من دادم او گفت بنابراین لازم آید که عقل انسانی بی تأثیر و معطل باشد زیرا شما میگوئید که در همه امور دینی باید نص موجود باشد و اگر نص نباشد حکم عقل مؤثر نیست و اگر نص باشد عقل نمیتواند برخلاف آن حکم کند و در اینصورت محلی برای عقل باقی نمی ماند در صورتیکه آیات زیادی در قرآن مجید برای لزوم بکار بردن عقل و تدبیر و تفکر و تعقل مذکور است.

ایشان گفتند من جواب دادم که دخالت عقل در اعتقادات و کلیات است که انسان باید برای فهمیدن حقایق و درک معانی و شناختن راه خدا و اصول عقاید و پی بردن بنوامیس عالم طبیعت عقل را بکار برد و در امور اعتقادی پس از آنکه از راه دلیل و عقل بحقیقت نبی و ولی پی بردیم و فهمیدیم که آنها متصل بمنبع علم شده و عقلشان منور بنور الهی و اکمل از عقل ما می باشد و در راه هدایت و تربیت ما کوتاهی ندارند و آنچه خلاف مصالح ما است دستور نمی دهند و کار بشر را هم مختل نمی گذارند در این صورت باید امور دینی را بآنها که متخصص در این امر میباشند واگذار کنیم و اگر خلاقی در موردی بنظر برسد از نقص عقل خودمان بدانیم چنانکه در علوم نیز بنظریات اساتید آنها مراجعه میکنیم.

نگارنده گفتم جواب خوبی فرموده اید و در عین حال باز هم میتوانیم عقل خود را برای تشحیذ فکر و تکمیل آن بکار ببریم و در دستورات دقت کنیم و با عقل خود بسنجیم تا تدریجاً باهمیت احکام پی ببریم که «کلمه حکم بهالشرع حکم بهالعقل» و اگر در بعضی موارد عقل ما بحکمت آن پی نبرد باید حمل بر نقص و قصور عقل خود کنیم که حکم عقل کامل با حکم شرع فرقی ندارد و عقل کامل نیز آنچه را حکم کند شرع حکم می کند که «کلمه حکم بهالعقل حکم بهالشرع» نه هر عقلی بلکه عقلی که باصطلاح فلاسفه متقدمین بمقام عقل مستفاد رسیده و افروخته بنور الهی شده باشد.

گفتند بعداً پرسیدند پس شما که قائل بغیبت هستید در زمان غیبت برای نص چه می کنید؟ ایشان گفتند من برای اینکه بفهمم و عقاید آنها قدری نزدیک شود این جواب بالبداهه و ارتجالاً بخاطرم رسید که برای دیانت اسلام چند دور است یکی دور تشریح که عبارت از زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم باشد بعداً دور تبیین و تدوین که پس از پیغمبر شروع شد و بزرگان و ائمه ما همان احکام شرع را فرمودند و همه مجملات را تبیین کردند و آنچه مورد احتیاج بشر است بیان نمودند و برای همه احکام نصوصی موجود است و این دور تا آخر زمان ظهور ائمه معصومین علیهم السلام بود که تا آن زمان شرح و تدوین هم کامل شد و بختم ظهور ختم گردید.

سوم دور اجتهاد که از اول غیبت حضرت حجة بن الحسن عجل الله فرجه دوازدهمین پیشوای شیعه شروع و تاکنون ادامه دارد و در این دور عقل نیز بکار برده می شود و هریک از این ادوار مبتنی بر دور سابق خودش میباشد، پس دور اجتهاد هم مبتنی بر دور تدوین است و نصوص لازمه در دور تبلیغ و تدوین بیان شده و دور اجتهاد مبتنی بر همان نصوص میباشد.

ولی این بیان ایشان که فرمودند بالبداهه و ابتکاری بود بنظر نگارنده مانند جواب اولی ایشان محکم نبود بلکه میتوان گفت با آن چندان تطبیق نمی کند زیرا از بیان ایشان اینطور مفهوم میشد که دور سوم یعنی دور اجتهاد نیز یکدور مستقلی است در صورتیکه بعقیده شیعه هیچ دوری از حجة خالی نیست و اگر حجة ظاهر نباشد از پس پرده غیبت افاضه فیض می کند و اجتهاد هم مبتنی بر نص است یعنی احکام اجتهادی هم باید بعقیده شیعه مبتنی بر نص باشد نه قیاس و استحسان پس اجتهاد نیز دور مخصوصی نیست و از این نظر من بایشان عرض کردم که بعقیده من بهتر این بود که میفرمودید در زمان غیبت هم طبق نصوص وارده از ائمه معصومین علیهم السلام رشته نیابت جاری است زیرا همانطور که نص و دلیل بر

لزوم حجت حاکم است و لزوم نصب خلیفه را اثبات مینماید در زمان غیبت نیز برای آنکه فیض الهی توسط معصوم که در پس پرده غیبت است در همه ازمه جاری باشد قاعده لطف اقتضا می کند که معصوم علیه السلام برای زمان غیبت تعیین نایب فرماید تا او وسیله هدایت و تبلیغ باشد و رشته نیابت تا زمان ظهور جاری است و علماء و عرفای شیعه هم از امام علیه السلام نیابت دارند یعنی شیعه میگوید تا این نیابت نباشد ما عمل بقول آنها را جائز نمی دانیم چنانکه عمل بفتوای علمای غیر مذهب تشیع از همین نظر نمی کنیم و در صورتیکه اجازه موجود باشد آنها مؤید به تأییدات غیبیه بوده و عقل آنها متوقد بنور الهی است و حقایق بر آنها افاضه می شود ولی در عین حال هم اجتهاد آنها باستناد بنص است و تا در حکم اجتهادی دلیلی از نص نداشته باشند فتوی نمیدهند.

گفتند منظور من هم همان رشته نیابت بود و بعداً هم گفتم که مراد از لزوم حجت، لزوم وجود او است نه ظهور و مراد لولاه لساخت الارض باهلها لولوا وجوده میباشد نه لولوا ظهوره، و در زمان غیبت توسط نواب که از باطن مقام عصمت و ولایت فیض میگیرند امر هدایت و تبلیغ انجام می شود و مردم براه خدا هدایت می شوند. گفتند از آن بعد ایشان مرتب در جلسات حاضر می شدند و شرکت می کردند.

بعداً بواسطه آنکه وقت دیر بود با آقای پویا تودیع کرده با اظهار تشکر از محبت ایشان بیرون آمدیم و قبلاً هم چند مرتبه خواستیم حرکت کنیم ولی ایشان نمیگذاشتند و کمال محبت نمودند.

دنباله گردش کراچی صبح یکشنبه برای دیدن موزه کراچی رفتیم موزه کراچی در وسط باغ بزرگی که آن نیز گردشگاه عمومی است واقع شده و هنوز اول مرحله تکامل آنست و نسبت بموزه های پیشاور و لاهور کم اهمیت و در مراحل مقدماتی است و فعلاً فقط سه غرفه آن باز است که دو غرفه آن مربوط بحجاری ها و مجسمه ها از دو هزار و پانصد تا هزار و پانصد سال قبل از میلاد میباشد و چیزیکه بیشتر در موزه های پاکستان بچشم می خورد مجسمه بودا بانواع مختلف است یکی از آنها در زیر آن نوشته شده «بودا در حال مراقبه» و این لفظ از اصطلاحات عرفانی میباشد و آن عبارت است از توجه انسان بقلب خود و تفکر در اسماء و صفات حق تعالی و انتظار ظهور سکینه قلبیه که مولوی میفرماید:

منتظر چشمی بهم یک چشم باز تا که پیدا گردد آن صید نیاز

و بودا هم بعقیده بسیاری از بزرگان شخص موحد و بزرگی بوده و در راه خداشناسی قدم زده و بمقاماتی رسیده بود و نسبت شرک و بت پرستی باو صحیح نیست بلکه اینها در میان پیروان او که معانی کلمات او را نفهمیده و نسبت بدو غلو کرده بودند ظاهر شده بدلیل آنکه غالباً مجسمه خود بودا را در معابد خود تهیه نموده و او را می پرستیدند که دلیل است براینکه خود او به بت دعوت نمی کرده و اصطلاح نیروانا که در عبارات او میباشد با اصطلاح فنا که عرفای اسلام میگویند تطبیق میکند نهایت آنکه بودا جامعیت نداشته و مانند پیغمبر بزرگوار اسلام صلی الله وعلیه و آله که جمع ظاهر و باطن و صورت و معنی نمود نبوده زیرا بعقیده ما مسلمین هیچیک از انبیاء بجامعیت آن حضرت نبودند بلکه بر بودا نیز مانند حضرت عیسی علیه السلام جنبه تجرد غلبه داشته باین جهت همه آثار وجودی را برای بشر رنج میدانست و خلاصی یافتن از رنج را برسیدن به نیروانا که مقام فنا است ذکر کرده است بنابراین بودا شخص بزرگی بوده و مشرک بودن پیروان او مانند عقیده تثلیث است که بعد در عیسویان پیدا شده است.

غرفه دیگر دارای نمونه‌های صنعت شیشه‌سازی ممالک مختلفه خاور و آسیائی است که از هریک از ممالک یکی از نمونه‌های بارز و مهم این صنعت را بدانجا آورده و جمع‌آوری نموده‌اند و غرفه‌های دیگر فعلاً مسدود و مشغول ترتیب دادن اشیاء و آثار باستانی آنها میباشند.

عصر با اتوبوس خط ۱۹ از خیابان مکیود رود بطرف کنار دریا که حدود سه کیلومتر فاصله است رفتیم، گردشگاه ساحلی دریا دو قسمت است یک قسمت آن مخصوص تفریح و گردش عمومی است که تالب آب ممکن است رفت و جزر و مدها را دید و قسمت دیگر محل توقف کشتی‌ها و لنگرگاه آنها است که دارای اسکله مفصلی است و هر دو قسمت تماشائی است قسمت اول را که دارای چند ساختمان زیبا و گلکاری‌های مفصل است دو سه روز قبل دیده بودیم و دراین دفعه برای دیدن محل اسکله رفتیم و قدری در آنجا گردش نموده و کشتی‌های بزرگی که لنگر انداخته بودند دیدیم و چون اول شب بود چراغ‌های آنها بر زیبایی منظره آنجا افزود بود. بعداً مقداری پیاده در همان خیابان که بطرف شهر می‌آید گردش کردیم و سپس اتوبوس سوار شده بشهر مراجعت نمودیم و ساعت هشت و نیم بهتل برگشتیم موقعی که بهتل آمدیم معلوم شد آقای پویا عصر برای دیدن ما آمده بودند و چون ما نبودیم یادداشتی نوشته مراجعت نموده بودند لذا با تلفن از ایشان عذرخواهی کردیم و ایشان گفتند در صورتیکه با دیگری وعده نداده باشید ساعت چهار بعدازظهر فردا (دوشنبه) برای ملاقات بیایند و بعداً ما را بگردش ببرند و ما نیز قبول کردیم.

صبح روز دوشنبه آقای پسیان آمده و مذاکره نمودند که از خانه فرهنگ ایران که تحت نظر ایشان است دیدن کنیم و قرار شد صبح روز بعد با خودشان برویم سپس بگردش در خیابان‌های مختلف شهر و بازارها پرداخته ظهر بهتل مراجعت نمودیم.

در این روز آقای ناصرالدین جلالی و سلسله قادریه در همه شهرها بمناسبت تصادف با تولد شیخ عبدالقادر گیلانی جشن‌های باشکوهی داشتند، و بدان اهمیت زیادی میدادند.

گردش با آقای پویا ساعت چهار بعدازظهر آقای پویا برای دیدن ما آمدند و قدری با ایشان نشستیم سپس خواهش کردند که با اتومبیل ایشان بگردش برویم لذا با ایشان بکنار دریا قسمت کلیفتن که محل گردش و تفریحی کنار دریا است و معروف بهوا بندر می باشد برای مرتبه دوم رفتیم این قسمت محل تفریح و گردشگاه عمومی است و چند ساختمان مختصر در آنجا وجود دارد تالب آب میتوان رفت و چون اسکله ندارد رفتن بلب آب برای همه آسانست و نزدیک لب دریا باغچه مصفای زیبایی برای نشستن و رفع خستگی تهیه شده است در بین راه راجع بوضع شهر کراچی و اوضاع عمومی پاکستان و شیعه آنجا مذاکراتی بعمل آمد و بعداً آقای جذبی دنباله سابق را گرفته پرسیدند آیا در جشن مذهبی پارسال انجمن یادگار مرتضوی از علمای اهل سنت نیز دعوت شد یا نه؟ و حاضر شدند یا نه؟ گفتند بلی از بسیاری از علمای اهل سنت و رجال سیاسی ممالک اسلامی دعوت شد و همه حاضر شدند و بیشتر آنها نطق‌های خیلی مهمی ایراد کردند از جمله سفیر سیلان که پیرمرد و در حدود هفتاد سال دارد و در علوم دینی هم کاملاً وارد و در تاریخ و جغرافی هم متبحر و مذهب او حنفی است نطق مهمی ایراد کرد از جمله گفت اسلامی که امروز داریم رهین فداکاری‌های علی است ولی نه آنکه منظور من شمشیر زدن او در زمان پیغمبر باشد بلکه فداکاری او بعد از پیغمبر خیلی مهمتر بود زیرا بسیاری از رجال قریش در زمان پیغمبر قلباً اسلام نیاورده و فقط بظاهر قبول اسلام کرده بودند که رجال بنی‌امیه در رأس آنها بودند، این دسته پس از رحلت پیغمبر مائل بودند که اختلاف در میان مسلمین افتاده و بر اثر اختلاف

داخلی باسلام خلل وارد شود بلکه ریشه آن از بین برود باین جهت یک عده از آنها علی را احاطه کرده و او را بمخالفت با ابوبکر تحریک نمودند و چون وجهه علی نزد عموم مسلمین از نظر دیانت خیلی خوب بود و پیغمبر هم او را بیشتر از همه دوست میداشت و بخلافت احق و اولی بود اگر میخواست مخالفت کند طرفداران زیادی پیدا میکرد ولی او چون منظوری جز پیشرفت اسلام نداشت از حق خود صرفنظر کرد برای آنکه اختلاف در اسلام پیدا نشود و محرکین را هم جواب یأس داد.

فداکاری دیگر او پس از قتل عمر بود که قضیه شوری پیش آمد و عبدالرحمن بن عوف چند بار دست او را گرفت و گفت با تو بیعت می کنم که بکتاب خدا و سنت رسول و سیره شیخین رفتار کنی ولی علی چون سیره شیخین را مخالف کتاب و سنت میدانست فقط رفتار را برطبق کتاب خدا و سنت قبول کرد و سیره شیخین را قبول نکرد در صورتیکه میتوانست مانند دیگران که قبول کردند و عمل نکردند او نیز قبول کند و بعداً عمل نکند ولی او نمیخواست که قوی بدهد و بدان عمل نکند لذا در آن موقع نیز فداکاری کرد و قوی برای خلافت نداد. که خود همین امر دلیل عدم علاقه او بریاست ظاهری بود یک علت اصراری هم که عبدالرحمن باضافه نمودن سیره شیخین داشت این بود که شیخین برای افراد مسلمین مراتب و طبقاتی قائل شده و بتفاوت مراتب حقوقی از بیت المال بآنها میدادند مثلاً زوجات پیغمبر را زیادتاً و بدرین را که پیشقدم در اسلام و خدمات زیادی انجام داده بودند بر دیگران ترجیح داده و بهمین ترتیب اختلاف طبقات قائل شدند و خود عبدالرحمن هم جزء طبقات بالاتر بود و حقوق بیشتری از بیت المال میگرفت و می دانست که علی اگر بخلافت برسد و تعهد این قسمت ننماید همان رویه معمول زمان پیغمبر را اجرا خواهد کرد و فرقی قائل نخواهد شد زیرا اسلام اجر ایمان را مافوق مادیات قرار داده و درجات بهشت و رضوان را اجر ایمان تعیین نموده نه آنکه در مادیات مزدی را برای آن تعیین کند زیرا مادیات ارزش اجر ایمان را ندارد ولی شیخین مرتبه ایمان را تنزل داده و حقوق بیت المال را روی ایمان یا نزدیکتر بودن به پیغمبر تعیین نمودند و در واقع قدر ایمان را خیلی پست نمودند علی حاضر نبود این رویه را مجری بدارد و جداً مخالف بود اگر وضع اول اسلام برمی گشت برای عبدالرحمن و امثال او مزایای مادی نداشت ازینرو او تعهد عمل بسیره شیخین را جداً از علی می خواست و علی هم جداً قبول نکرد و فداکاری نمود و بهمین نظر هم بود که بعداً هم همان کسانی که پس از عثمان با علی بیعت کرده و طرفدار جدی او بودند چون رویه او را در تقسیم بیت المال دیدند مخالف او شدند زیرا او مزایای آنها را حذف کرد و بین افراد مسلمین تساوی قرار داد.

فداکاری دیگری که نمود پس از قتل عثمان بود که قبول خلافت کرد در صورتیکه بهیچوجه مایل نبود زیرا برای العین می دید که چون وضع اول اسلام ازین رفته و مسلمین بتن پروری و عیاشی و تجمل عادت کرده و مادیت برآنها غلبه نموده او نمیتواند وضع زمان پیغمبر را کاملاً اعاده نماید در صورتیکه برای او غیرممکن بود که برخلاف رویه پیغمبر رفتار کند و با اصراری که باعاده وضع آن زمان دارد نمی تواند خلافترا مستقر نماید ولی مع ذلک برای آنکه مجدد مردم را بوضع زمان پیغمبر بهراندازه میسر باشد آشنا نماید و نشان دهد که رویه سابقین مطابق رویه پیغمبر نبوده با همه مراتبها که از قبول خلافت می دید آنها قبول کرده و جان خود را هم در راه خدمت باسلام فدا نمود و بشهادت او دوره خلفای راشدین خاتمه یافت.

سپس گفت اگر کسی از من بپرسد که اگر خلافت بر علی مستقر میشد وضع چگونه می شد من می گویم اولاً این امر گذشته و تاریخ برنمیگردد و فرض بی مورد و محالی است مع ذلک با آنکه سنی حنفی هستم بطوریکه از حاق تاریخ استنباط نموده ام معتقدم که اگر خلافت برای علی استوار میشد دوره آسایش و رفاه مسلمین و آزادی آنها در همه جا

شروع می‌شد و بسط عدالت اسلامی باعث گسترش سریع این دین مقدس در همهٔ اکناف میگردید.

ثانیاً ممکن بود خلافت پس از او باعقاب و فرزندان او که یازده نفر پیشوایان شیعه میباشند و با خود او دوازده نفر هستند برسد و چون طبق تتبعی که من در حالات آنها نموده‌ام هیچیک از آنها در هیچ موردی منافع شخصی را در نظر نداشته و مصالح دینی و حقوق اجتماعی را طبق اصول دینت بر همه چیز ترجیح میدادند ازینرو اگر خلافت بآنها میرسید مسیر اسلام در عالم اسلامیت بکلی عوض شده و بغير وضع کنونی میبود و شاید پیشرفت اسلام هم خیلی زیادتر و سریعتر می‌شد و بلکه تعداد مسلمین از همه ملل بیشتر شده و سایر مذاهب و ادیان را در همه جا تحت الشعاع خود قرار میداد بلکه دین اسلام در همه جا گسترش یافته و تنها دین حاکم بر جهان میگردید.

پس از آنکه این بیانات را نمود برای اینکه سوء تفاهمی نزد هم مذهبیان او ایجاد نشود و نسبت باو بدین نگردند مجدد گفت آنچه بیان نمود عقاید تاریخی بود که از روی تتبع تواریخ استنباط نموده‌ام ولی خودم سنی حنفی می‌باشم. نگارنده بیان سفیر سیلان را که ایشان نقل کردند خیلی پسندیدم و گفتم معلوم میشود که از روی بیطرفی و بی‌غرضی و بدون عصبیت سخن گفته است.

و گفتم من هم پارسال مقاله‌ای برای جشن مزبور توسط پست فرستاده‌ام نمی‌دانم رسیده است یا نه؟ گفتند نرسیده و خواهش کردند مجدد برای ایشان بفرستم که جزء نطق‌ها و مقالات جشن مزبور چاپ شود.

آنگاه گفتند یکی از شعرای معروف پاکستان هم که اهل ملیح‌آباد است و تخلص او جوش میباشد قصیدهٔ بسیار شیوایی با مضامین تازه بزبان اردو در مدح حضرت مولی علیه‌السلام گفته و در آن جشن قرائت نمود که مورد تحسین همهٔ حضار واقع گردید و یکی از مضامین آن این است که خطاب بخداوند نموده میگوید هرچه دلیلی برای وجود تو اقامه شده همهٔ آنها را شنیده و در کتب و عالم وجود دیدم و هیچکدام مرا قانع ننمود تنها دلیلی که مرا بسوی تو راهنمائی و در اقرار بتو ملزم نمود همانا وجود علی بن ابیطالب است که اگر او نمی‌بود دلیل کافی برا وجود تو نبود، گفتم بسیار نکتهٔ خوبی گفته و اتفاقاً عمان شاعر سامانی نیز در گنجینه‌الاسرار خود قصیده‌ای دارد که نزدیک همین مضمون را درج کرده است که گوید:

پرده بود جمال جمیل عزوجل
بخویش خواست کند جلوه‌ای بصبح ازل
چو خواست آنکه جمال جمیل بنماید
علی شد آینه خیرالکلام قل و دل

طرز تشکیل حکومت در پاکستان

آنگاه من پرسیدم که زمانی در جراید دیدم که دولت پاکستان در نظر دارد مالیات خود را طبق قوانین زکوتی اسلام قرار دهد و میخواهد قانونی در این باب بمجلس بدهد آیا صحت دارد یا نه؟ گفتند این مذاکرات بوده و اکنون هم هست و بلکه از موقعی که حکومت پاکستان تشکیل شده و استقلال آن اعلام گردید رجال مملکت اظهار داشتند که میخواهند حکومتی مطابق حکومت اسلامی تشکیل دهند، و نظریات اشخاص بصیر را در طرز آن خواستند چون این موضوع ابراز شد نظریات مختلفی در این باب اظهار گردید از جمله بسیاری از اهل سنت گفتند چون حکومت اسلام جمهوری و رویهٔ اولیه بانتهاب بوده باید حکومت پاکستان نیز جمهوری باشد و در طرز انتخاب رئیس جمهور بین آنها اختلاف بود بعضی گفتند باید برای تعیین رئیس جمهور بآراء عموم ملت مراجعه نمود و بعضی هم گفتند ملت باید نمایندگانی انتخاب کند و آنها بنشینند و یک نفر را برای ریاست جمهور تعیین کنند و

همچنین در اینکه مدت ریاست جمهور باید محدود یا مادام‌العمر باشد نظریات مختلفی بود و هر کدام برای خود دلیل‌هایی اقامه میکردند.

ما نیز (مراد زعمای شیعه در پاکستان است) چون عده زیادی در پاکستان داریم در این باب با یکدیگر مشورت نموده و جلساتی از علما و زعمای شیعه ترتیب دادیم و مذاکرات زیادی در این باب نمودیم و بالاخره بدین ترتیب پیشنهاد دادیم که در اسلام طبق عقیده شیعه نباید جمهوری باشد بلکه سلطنتی بتعیین سابق بر لاحق است و رأی او مناط است و مشورتی هم که می‌کند در امور و احکام دینی نیست زیرا احکام دین از طرف خدا نازل شده و بآراء افراد تغییر نمی‌کند بلکه این مشورت که در قرآن هم خطاب به پیغمبر رسیده در امور اجتماعی و سیاسی ظاهری و جنگی است که آن نیز در حدود دستورات اسلامی باید اجرا شود و در آن نیز اصل تصمیم خود پیغمبر است که «فاذا عزم فتوکل علی‌الله» و امر بمشورت که در قرآن رسیده در حقیقت برای تألیف قلوب ضعفاء رسیده که میفرماید:

«ولو كنت فظاً غليظاً القلب لانفضوا من حولك فاعف عنهم واستغفر لهم و شاورهم في الامر» که اشاره است باینکه با کسانی که ممکن است از اطراف تو پراکنده شوند مشورت کن و بعداً خودت تصمیم بگیر و هر تصمیمی که گرفتی با توکل بر خداوند اجرا کن، پس برای خود او که صاحب امر است مناط می‌باشد و در فقه ما رسیده که امور دین باید توسط امام یا نمایندگان او که حکام شرعند اجرا شود و در زمان غیبت هم توسط نواب او که حاکم شرع می‌باشند باید اجرا گردد و در صورت نبودن حاکم شرع بعدول المؤمنین مراجعه شود و اگر از عدول المؤمنین کسی نبود از روی ناچاری بسایر مؤمنین بتفاوت مراتب مراجعه شود مانعی ندارد ولی تعیین آن هم بانتخاب ملت و اکثریت آراء نیست بلکه مناط تعیین خبره است که مافوق و مطلع و بصیر بر احوال است.

پس طریق تعیین شخصی که برای حکومت لیاقت داشته باشد در این دوره که زمان غیبت است باین طریق است که زعمای اسلامی بنشینند و با مشورت یکدیگر کسی را که از حیث دیانت و سیاست شایستگی مقام پیشوائی را داشته باشد انتخاب کنند.

و بر اثر پیشنهادهای مختلفی که درباره تشکیل حکومت بدولت موقتی شد تصمیم قطعی تاکنون در این باب گرفته نشده و طرز حکومت فعلی موقتی است و شاید بعداً قانون اساسی تدوین گردد و طرز حکومت قطعی هم برای پاکستان بعداً تعیین خواهد شد.

من گفتم با آنکه بنظر من قسمت اخیر هم چندان با نظریات شیعه وفق نمیدهد زیرا باز بانتخاب راجع می‌شود در صورتیکه اگر بخواهیم طبق عقائد تشیع طابق النعل بالنعل رفتار کنیم در زمان غیبت نیز باید حکومت از طرف نایب امام که حاکم شرع است تعیین شود ولی مع ذلک پیشنهاد شما خوب و پسندیده و میتوان گفت با عقاید شیعه نزدیک است و گفتم البته مراقبت و هشیاری در این قبیل مواقع که خیلی حساس است بسیار لازم و ضروری می‌باشد و زعمای شیعه نیز باید مراقب وضع حساس فعلی باشند و مصالح اجتماع را در نظر بگیرند.

از نظریه ایشان در این باب معلوم می‌شود که عقیده ایشان آن است که حکومت اسلام بعقیده شیعه در زمان غیبت هم سلطنتی است که بر حسب انتخاب و تعیین اصلح می‌باشد.

در خلال مذاکراتیکه میکردیم مشغول گردش در کنار دریا نیز بوده و از جزر و مد دریا و مناظر زیبای طبیعت و غروب خورشید و گلکاریهایی که در نزدیک آنجا بود استفاده نمود و اول مغرب نیز در باغچه مصفائی که در همان نزدیک واقع شده و گردشگاه عمومی بود نماز خوانده و قدری برای رفع خستگی نشسته بعداً در حدود یکساعت از شب

برای مراجعت بشهر آماده شدیم.

تعطیل یکشنبه و جمعه

در همان موقع که مهبای مراجعت بودیم نگارنده دنباله سخن سابق را گرفته باقای پویا گفتم با وضعی که برای دولت پاکستان اظهار نمودید و علاقه او و ملت را با اجرای احکام اسلامی بیان داشتید علت چیست که تعطیل رسمی دولتی هنوز هم یکشنبه است و تبدیل بجمعه نشده در صورتیکه تعطیل رسمی اسلامی که برای ترک کارهای دنیا و اشتغال بعبادت تعیین شده جمعه میباشد و من در لاهور با آقایان اساتید زبان فارسی دانشگاه همین مذاکره را نمودم و تذکر دادم که حق این بود که دولت پاکستان تعطیل رسمی خود را بجمعه تبدیل مینمود.

ایشان جواب دادند اتفاقاً موقعی که انجمن یادگار مرتضوی تشکیل بود علمائی که از ایران بسمت نمایندگی بزرگان شیعه در آن شرکت کرده بودند عصر روز قبل از حرکت از طرف ژنرال اسکندر میرزا رئیس جمهور بچای دعوت داشتند و در آنجا مذاکراتی شد از جمله آقایان همین موضوع را از رئیس جمهور سؤال کردند رئیس جمهور بالبداهه گفت در اسلام تعطیل رسمی تعیین نشده است! آنها جواب دادند که سورة جمعه برای همین موضوع است و در آنجا میفرماید «یا ایها الذین آمنوا اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکرالله و ذروالبیع ذلکم خیر لکم ان کنتم تعلمون» که صریحاً میفرماید «وذروالبیع» رئیس جمهور جواب داد این آیه دلالت بر لزوم تعطیل روز جمعه نمی کند بلکه فقط لزوم حضور در نماز جمعه را می رساند نه غیر آن و آن را نیز ما مراقبت داریم بهمین جهت دستور داده ایم که روز جمعه همه وزارتخانه ها و ادارات دولتی ساعت یازده و نیم تعطیل کنند و همه کارمندان برای نماز جمعه بروند ولی تعطیل برای غیر نماز جمعه نمیرساند بدلیل آنکه بعداً نیز میفرماید «فاذا قضیت الصلوة فانتشروا فی الارض وابتغوا من فضل الله واذکروا الله کثیراً» که دلالت بر جواز معاملات پس از نماز جمعه میکند.

آقایان هم پس از جواب رئیس جمهور ساکت شدند و اظهار دیگری نکردند.

نگارنده گفتم اتفاقاً از همین آیه لزوم تعطیل روز جمعه را تا بعدازظهر استدلال می کنیم و آقایان هم شاید از نظر احترام رئیس جمهور سکوت کرده اند، زیرا که در آیه شریفه میفرماید «اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة» نه «اذا نودی للصلوة الجمعة» و معنی آیه این است که ای مؤمنین هرگاه ندای نماز برای روز جمعه بلند شد برای یاد خدا بشتابید و خرید و فروش را واگذارید و این عبارت اعم از نماز جمعه است و شامل نماز صبح هم می شود که در حقیقت از اذان صبح جمعه که ندای نماز از روز جمعه می باشد طبق این آیه شریفه باید ترک کار دنیا کرد نه از اذان ظهر که موقع نماز جمعه است و اگر اذا نودی للصلوة الجمعة میفرمود بیان رئیس جمهور صحیح بود ولی عبارت آیه مخالف منظور ایشان و تصریح در لزوم ترک کار دنیا در روز جمعه است و در تہذیب از جابر بن یزید از حضرت باقر علیه السلام روایت شده که جابر از حضرت درباره قول خداوند «فاسعوا الی ذکرالله» سؤال کرد فرمود «اعملوا و عجلوا فانه یوم مضیق علی المسلمین فیه و ثواب اعمال المسلمین فیه علی قدر ما ضیق علیهم و الحسنة و السیئة تضاعف فیه قال و قال ابو جعفر علیه السلام و الله لقد بلغنی ان اصحاب النبی صلی الله وعلیه و آله و سلم كانوا یتجهزون للجمعه یوم الخمیس لانه یوم مضیق علی المسلمین» خلاصه معنی آنست که حضرت در جواب جابر میفرماید عمل کنید و تعجیل در آن کنید که روز جمعه خیلی تنگ و کوتاه است برای مسلمین و ثواب اعمال در آن زیاد است و نیکی و بدی در آن دو برابر می شود بخدا سوگند که بمن رسیده که اصحاب پیغمبر در روز پنجشنبه خود را برای درک فضیلت جمعه مهیا مینمودند زیرا جمعه روز متبرکی است برای مسلمین و

مدت آن کم است ازینرو در پنجشنبه خود را برای فیض جمعه آماده می‌کردند، این حدیث دلالت میکند براینکه اصحاب پیغمبر صلی‌الله‌وعلیه‌وآله‌وسلم غالباً از پنجشنبه ترک کار می‌کردند البته آیه دوم که میفرماید «فاذا قضیت الصلوة فانتشروا فی الارض و ابتغوا من فضل الله» بر جواز بیع و شری در بعد از ظهر دلالت می‌کند بهمین جهت بعضی معامله و کار دنیا را بعد از نماز جمعه مستحب دانسته‌اند و حتی بعض اهل سنت واجب دانسته‌اند که در تفسیر روح‌البیان^{۹۲} از حضرت رسول صلی‌الله‌وعلیه‌وآله‌وسلم در ذیل همین آیه روایت کرده که فرمود «طلب الکسب بعد الصلوة هو الفریضة بعد الفریضة» هر چند که بعض اخبار هم دلالت دارد براینکه مراد روز شنبه است.

چنانکه در من لایحضره الفقیه از حضرت صادق علیه‌السلام که فرمود «الصلوة یوم الجمعة والانتشار یوم السبت» و باضافه اجماع مسلمین است براینکه روز جمعه تعطیل عملی مسلمین می‌باشد و از صدر اسلام عموماً تعطیل می‌کردند و علماء نیز بر آن اجماع و اتفاق دارند البته اجماع مسلمین حجت است و باضافه خود متابعت از غیر مسلمین در تعطیل یکشنبه و مخالفت با مسلمین در تعطیل جمعه بهیچوجه شایسته نیست. بنابراین بیان جواب آقای رئیس جمهور مقنع نیست ولی دلالت بر اطلاعات ایشان در علوم دینی و مذهبی میکند و امیدواریم بعدها انشاءالله این قانون را تغییر دهند و تعطیل مملکت اسلامی پاکستان را بجمعه تبدیل نمایند. آقای پویا نیز نظریه نگارنده را پسندیده و اظهار امیدواری کردند که شاید در آیه انشاءالله این امر نیز عملی شود.

رادیو پاکستان پس از مراجعت از آنجا با آقای پویا مستقیماً برای دیدن ایستگاه رادیو پاکستان رفتیم ابتدا باطاق آقای شبر رئیس قسمت فارسی رادیو رفتیم ولی ایشان نبودند و چون آقای پویا از شخصیت‌های معروف و محترم پاکستان میباشند و کارمندان اداره رادیو را می‌شناختند احترامات لازمه را بجا آورده و آقای نجفی رئیس قسمت عربی رادیو پذیرائی نمودند آقای پویا بنگارنده اظهار داشتند که خیلی خوب است سخنرانی مختصری در رادیو پاکستان بنمایم و البته کارمندان رادیو نیز از این امر استقبال می‌کنند من گفتم چون تعجیل در حرکت دارم و باید اواخر هفته حرکت کنم فرصت توقفی نیست که بتوانم سخنرانی نمایم آقای نجفی هم دنباله کلام را گرفته خواهش و اصرار کردند ولی من همان جواب را گفتم.

بعداً آقای زرنگار معاون آقای شبر آمده خیلی محبت نمودند سپس بهمراهی ایشان برای بازدید قسمت‌های فنی اداره رادیو که در همانجا بود رفتیم این اداره خیلی مفصل و دستگاههای آن وسیع و برای هر قسمت محل معینی دارند مثلاً محلی برای قسمت فارسی ایرانی دارند محل دیگری برای فارسی افغانستان و برای زبان اردو که در غالب ساعات و اوقات کار می‌کند محل دیگری برای موسیقی که محل جداگانه و اطاق آن بوضع قدیم است و موسیقی‌دانها بر رویه قدیم روی زمین می‌نشینند و بمتکا تکیه میدهند و بهمین ترتیب هر قسمت مجزی است و در یک موقع ممکن است چند قسمت متفاوت بچند زبان مختلف و چند موج مشغول پخش و کار باشند چنانکه همان موقع قسمت فارسی افغانستان مشغول پخش برای افغانها و قسمت دیگر با موج دیگری برای خود پاکستان مشغول پخش بود و بطور کلی چهارده استودیو دارد و برای هر یک از قسمت‌ها و زبان‌های خارجه یک استودیو دارای تشکیلات و اداره جداگانه وجود دارد،

^{۹۲} - تألیف اسماعیل حقی مولی مکنی بابی الفداء صاحب روح‌البیان و شرح محمدیه و شرح مثنوی و اصول حدیث از بزرگان صوفیه اهل سنت متوفی در ۱۱۲۷ هجری مطابق ۱۷۱۴ میلادی خودش تاریخ وفاتش را چنین گفته «کبش روحم حقه قربان ایدم».

قسمت ضبط نوار و صفحات نیز که پرمیکردند دقیقاً مشاهده نمودیم و ساعت ۹ بعدازظهر با اظهار تشکر از کارمندان رادیو و تودیع با آنها بیرون آمده و بهتل برگشتیم و آقای پویا تا هتل همراهی نموده و ما از محبت و ملاحظت ایشان خیلی ممنون شده و در آن مدت از کمالات علمی ایشان استفاده کامل بردیم و با ابراز تشکر و امتنان ایشان را خداحافظی نمودیم و بعداً بمنزلشان مراجعت نمودند.

روز بعد آقای شبر تلفن نموده عذرخواهی کردند که شب گذشته اگر قبلاً اطلاع میداشتند در اداره حاضر می شدند و اظهار تمایل و اشتیاق بملاقات نمودند لذا قبل ازظهر ایشان را در همان اداره رادیو ملاقات نمودیم و خیلی ملاحظت نمودند، نام ایشان محمد عید شبر اهل لکنهور از هندوستان و مذهب ایشان تشیع و مدتی استاد علوم دینی در دانشگاه الیگر بوده و پس از تقسیم و پیدا شدن پاکستان آنجا را ترک نموده و پاکستان آمده و ریاست شعبه فارسی رادیو پاکستان بایشان واگذار شده بود و ایشان از دانشمندان بنام شیعه میباشند و بفارسی هم خوب تکلم میکنند.

ایشان ابتدا از نبودن در شب گذشته عذرخواهی کرده و بعداً از وضع امور دینی ایران پرسیدند؟ گفتم بحمدالله خوبست البته اوضاع دنیا طوری شده که غالب صاحبان ادیان و مذاهب در بیشتر جاها تقید کامل بآداب و اعمال مذهبی خود ندارند مخصوصاً مسلمین در این قسمت بی قیدترند و این امر در همه ممالک اسلامی وجود دارد و غالباً بوظایف دینی رفتار نمیکنند و اگر مسلمین مراقبت کامل در احکام دینی می کردند وضع عمومی ممالک اسلامی بهتر از این بود و این بلیه در همه جوامع اسلامی موجود و همه بدان مبتلا هستند و وظیفه پیشوایان دینی مسلمین در همه جا آنست که مردم را بحقایق دیانت آگاه نموده و آنها را بمراقبت در احکام و ادا نمایند و روح علاقه مندی بدیانت را در آنها پرورش دهند. بعداً پرسیدند وضع پاکستان را چگونه دیدید؟ گفتم علاقه مردم پاکستان بامور دینی نسبتاً خوب و مخصوصاً اینکه اختلافی بین شیعه و سنی نیست و با هم برادری و دوستی رفتار می کنند باعث خوشوقتی است ولی مع ذلک باید زعمای شیعه و سنی بکوشند که مردم را بیشتر بوظایف دینی خود آشنا نمایند و مخصوصاً توسط رادیو که در همه طبقات شنوندگانی دارد دستورات اخلاقی و دینی و حقایق دیانت و لزوم اتحاد و اتفاق گوشزد شود چون امروز رادیو زبان عمومی و مورد علاقه همه است و باید در تصحیح و اصلاح برنامه آن نیز کوشید و حشر و زوائد را حذف کرد و آنچه با حقایق دیانت تطبیق نمی کند در آن وارد نکرد و شما که در رأس امور زبان فارسی هستید باید این وظیفه را کاملاً مراقب باشید ایشان هم تصدیق کردند.

سپس آقای جذبی پرسیدند آیا برنامه های دینی هم در رادیو زیاد اجرا می کنید یا نه؟ گفتند من میکوشم که برنامه های دینی بیشتر اجرا شود و در روزهای مذهبی مرتباً برنامه های مخصوص دینی داریم مثلاً در ایام عاشورا برنامه های سوگواری کاملاً اجرا می گردد و در اعیاد دینی نیز سخنرانی های مذهبی میشود و بمناسبت های دیگر نیز مطالب دینی گفته می شود من گفتم خوبست برنامه هر روزه برای مطالب دینی و اخلاقی داشته باشید تا مردم بیشتر بآنها آشنا شوند، گفتند امیدواریم بتوانیم بتدریج توسعه دهیم.

آنگاه خواهش کردند همانطور که قبلاً مذاکره شده روز شنبه آینده از رادیو سخنرانی نمایم و گفتند خیلی میل داشتم که زودتر انجام شود ولی چون برنامه های ما هفتگی است و در اول هفته برای تمام روزهای هفته برنامه تهیه می کنیم ازینرو برنامه ها قبلاً تهیه شده و زودتر از این میسر نشد من بعنوان جمله معترضه گفتم معلوم می شود اول هفته شما غیر از اول هفته رسمی دولتی است زیرا دولت یکشنبه را تعطیل و آخر قرار داده و شما شنبه را اول هفته و جمعه را طبق معمول اسلامی آخر قرار داده اید گفتند اتفاقاً همینطور است و برنامه های ما از روز شنبه، تا جمعه تنظیم می شود، گفتم این خود

باعث خوشوقتی است که اقلا در این مورد رعایت تعطیل معمول اسلامی شده است.

بعداً خواهش خود را تکرار کرده گفتند برای روز شنبه تعیین ساعت می‌کنیم و خواهش کردند در سخنرانی برای کشمیر نیز دعا شود که از یوغ تسلط کفار و دشمنان دیانت خلاص شود، من از محبت ایشان اظهار تشکر نموده گفتم چون روز پنجشنبه با ترن قصد حرکت بطرف زاهدان داریم و شنبه در کراچی نیستیم ازینرو میسر نیست و باضافه من در سخنرانی خود اگر هم توفیق حاصل شود برای عموم مسلمین و آسایش همه پیروان دیانت مقدسه اسلام دعا میکنم و اگر دعا مؤثر باشد شامل کشمیر نیز میشود و اگر تأثیری نداشته باشد خواه بطور خصوصی خواه بطور عموم فرق نمی‌کند گفتند منظور من آنست که مردم پاکستان به علاقه‌مندی ملت و دانشمندان ایران بموضوع کشمیر و طرفداری از پاکستان در این باب آگاه باشند گفتم اولاً چون من در سیاست بهیچوجه داخل نشده و نمی‌شوم و مناسب مقام روحانیت نمیدانم اگر درباره کشمیر بخصوص دعا شود بوی سیاست می‌دهد و در نزد شنوندگان خارجی هم که برویه ما آگاه می‌باشند تأثیری ندارد.

تأیماً اگر نام آن بخصوص برده شود شائبه خلوص در دعا ازین می‌رود و شبهه سمعه و تملق در آن خواهد بود ولی اگر برای همه مسلمین دعا شود ارتباط آن با قلب بیشتر و شائبه دیگر در آن کم است لذا من مناسب نمیدانم که کشمیر را اختصاص بذكر بدهم هرچند در آن موضوع حق را بمسلمین آنجا و با اهالی پاکستان داده و برای اهالی مسلم آنجا خیلی متأثر و همیشه برای آسایش و خلاصی آنها دعا می‌کنم نه آنکه من تنها بلکه همه مسلمین جهان برای خلاصی آنها دعا می‌کنند، ایشان از عقیده من اظهار انبساط نموده و باز هم اظهار میل بایراد سخنرانی کردند ولو آنکه آن قسمت را ذکر نکنم من همان عذر سابق را ذکر کرده سپس با اظهار امتنان خداحافظی نموده بیرون آمدم بعداً ایشان مجدد توسط آقای احمد فرزین که کارمند رادیو هم بودند پیغام دادند که ممکن است مقاله‌ای بنویسم که در رادیو خوانده شود نگارنده با اظهار کمال تشکر گفتم فعلاً بواسطه عدم فرصت و ضیق وقت از نوشتن آن معذورم.

خانه فرهنگ ایران صبح سه‌شنبه آقایان پسیان و مهاجر شجاعی برای ملاقات آمدند و قدری که نشستند بعداً با آقایان برای دیدن خانه فرهنگ ایران که در بند رود (ولتن مارگت) نزدیک بمبئی بازار واقع است رفتیم محل آن از بهترین محل‌های شهر میباشد و آقای پسیان عهده‌دار امور آنجا هستند و چند نفر کارمند هم دارند و چند اطاق در یک طبقه در اختیار دارند که یک اطاق مخصوص دفتر ایشان و اطاق دیگر برای کتابخانه و قرائتخانه میباشد و در طبقه فوقانی آن هم کلاسی برای تدریس زبان فارسی تأسیس نموده‌اند و آن نیز تحت مراقبت خود آقای پسیان است در کتابخانه آن کتب و مجلات زیادی بزبان فارسی موجود و بسیاری از مجلات ایران هم بدانجا فرستاده می‌شود که مورد استفاده دوستداران زبان فارسی است و بعضی کتب چاپ دانشگاه هم از هر کدام چند جلد برای اهداء بعض دانشمندان پاکستانی موجود است و منظور از تأسیس خانه فرهنگ ایران اشاعه زبان فارسی در پاکستان می‌باشد و تأسیس کلاس هم بهمین منظور است که از ساعت ۵ تا ۷ بعدازظهر زبان فارسی در آنجا تدریس میشود چنانکه در لاهور نیز این کلاس در خانه فرهنگ ایران تأسیس شده است و این قسمت برای توسعه زبان فارسی در آنجا خیلی مفید است و البته اگر دولت ایران بخواهد زبان فارسی در آنجا شایع گردد و توجه مردم بآن زیادتر شود باید در توسعه خانه فرهنگ ایران بکوشد، زیرا اهالی پاکستان که در گذشته نیز ذکر کردیم طبعاً بزبان فارسی علاقه‌مندند و این زبان در حقیقت زبان ثانوی آنها است و کسانی که زبان مادری آنها اردو است باز هم علاقه زیادی بزبان فارسی دارند و بسیاری از شعرای اردو زبان بفارسی هم

شعر میگویند و یکنوع نزدیکی خاصی بین این دو زبان موجود است چون ریشه هر دو همان زبان آریای سابق است که سانسکریت نیز از آن منشعب شده و هم اکنون در بیشتر شهرهای پاکستان زبان فارسی مورد توجه و در دانشگاهها نیز تدریس می‌شود مثلاً بطوریکه مسموع شد در دانشگاههای کراچی و داکا و حیدرآباد و سند و ملتان و لاهور و پیشاور شعبه زبان و ادبیات فارسی موجود و تدریس می‌شود و حتی در بسیاری از شهرها که دانشگاه ندارد در بعض مدارس متوسطه و کالجها تدریس فارسی می‌شود مانند شهر سیالکوت و وطن شاعر معروف پاکستان محمد اقبال و شهر کوئته که در کالج آن تدریس می‌شود بطور کلی زبان فارسی مورد علاقه همه اهالی پاکستان است.

این زبان از اواسط قرن چهارم هجری که سلسله‌های سلاطین فارسی بر هندوستان تسلط یافتند زبان رسمی دربارهای اسلامی هند شد و بتدریج شیوع یافت در آن قرن غزنویان بتدریج بر هندوستان دست یافتند و بعد از آنها نیز دولت‌های اسلام در آنجا حکومت کردند و زبان آنها زبان فارسی بود حتی شعرای هندوستان بزبان فارسی شعر گفته و بعض آنها مانند امیر خسرو دهلوی (متولد ۶۵۱ و متوفی در ۷۲۵) از شعرای فارسی زبان معروف می‌باشد و عرفا و بزرگان اسلامی هندوستان هم عموماً آشنائی بزبان فارسی داشته بلکه زبان معمول آنها همان بوده است، تا آنکه ظهیرالدین محمد بابر بن عمر شیخ بن ابوسعید بن محمد بن جلال‌الدین میرانشاه بن امیر تیمور گورکانی که با آنکه از نژاد مغول بوده بواسطه آنکه خود و اجدادش در ایران نشو و نما یافته و تربیت شده بودند زبان آنها فارسی بود در سال ۸۹۹ در فرغانه بسطنت نشست و در ۹۱۱ کابل را تصرف نمود و در سال ۹۳۲ هجری بر هندوستان تسلط یافت (۱۵ شعبان ۹۳۲) و قسمت اعظم آن سرزمین را با سرعت تصرف کرد و امپراطوری بزرگی تأسیس نمود و فرزندان او در حدود ۳۴۲ سال یعنی تا سال ۱۲۷۴ هجری سلطنت نموده و یکی از بزرگترین سلطنت‌های اسلامی جهان را داشتند و زبان رسمی آنها زبان فارسی بود ازینرو این زبان در زمان آنها رواج زیادی در همه مملکت پیدا کرد بطوریکه زبان‌های دیگر تحت الشعاع واقع شد و زبان مملکتی و علمی هندوستان همان زبان فارسی شد مخصوصاً از زمان اکبر شاه که از سال ۹۶۴ تا ۱۰۱۴ سلطنت کرد و فرزندش شاه جهان و نوه‌اش جهانگیر که در زمان آنها دولت مغولی هندوستان باوج قدرت و عظمت رسید زبان و صنایع ایرانی نیز رونق زیادی پیدا کرد و حتی در دوره مغول صنعت نقاشی و مینیاتور سازی و کاشی کاری و سایر صنایع نیز بتشویق آنها از ایران بهند رفت و بطور کلی تمدن ایرانی نفوذ کامل یافت.

تا آنکه در سال ۱۲۷۴ قمری مطابق ۱۸۵۷ میلادی که سلطنت مغول توسط انگلیس‌ها بکلی منقرض و بهادرشاه آخرین پادشاه مغول ازین رفت، مدت‌ها بود که انگلیس بدسائس و حیل نفوذ سیاسی خود را در آنجا برقرار نموده و بتدریج ایالات و شهرها را متصرف می‌شدند و در اواخر بر پادشاه مغول نیز دست یافته و او را در حقیقت محبوس خود نمودند و در آن سال او را ازین بردند در سال ۱۸۵۰ یعنی هشت سال پیش از انقراض مغول زبان فارسی از رسمیت افتاد و حکومت استعماری آنرا از مکاتبات رسمی حذف نمود و از آن ببعده جدیت زیادی برای ازین بردن آثار دینی و علمی آنجا شد و روابط علمی و فرهنگی و تجاری بین ایران و هند خیلی کم و مرابوده و معاشرت و مسافرت دانشمندان دو مملکت ازین رفت و زبان انگلیسی و بعد اردو جای فارسی را گرفت بطوریکه در این اواخر اکثر مردم بزبان فارسی آشنائی نداشتند و بی اطلاع بودند در صورتیکه در اوائل نفوذ استعمار اکثریت قریب باتفاق بدان آشنائی داشتند و بدان تکلم مینمودند و بزبان فارسی خو گرفته و آن زبان در ریشه تمدن آنها رسوخ یافته بود.

پس از بازیافت استقلال و تقسیم پاکستان و هندوستان که در سال ۱۳۲۷ شمسی واقع شد دو زبان عربی و فارسی در پاکستان عرض اندام کرده و نماینده عربستان سعودی برای ترویج زبان عربی تبلیغات زیادی کرد از طرفی دولت ایران

هم اقدام بتأسیس نمایندگی فرهنگی نمود و هرچند نمایندگی ایران باندازه عربستان جدیدیت و تبلیغ نداشت ولی چون خود مردم این زبان را دوست میداشتند همان اقدام مختصر حسن تأثیر بخشید و مردم متوجه زبان فارسی شدند ولی در عین حال بطوریکه شنیدم چون مخارخ تبلیغاتی عربستان خیلی زیاد و از طرفی زبان عربی زبان دینی است ازینرو پیشرفت زیادی کرد و دومین زبان رایج گردید و زبان فارسی در درجه سوم واقع شد در صورتیکه در زمان مغول رایجترین زبان بود.

اکنون هم وظیفه دولت و فرهنگ ایران است که جدیدیت و کوشش زیادی برای ترویج این زبان بخرج دهد و نگذارد عقب بماند و خوشبختانه اخیراً دولت متوجه شده و در این قسمت کوشش زیادی دارد و خانه فرهنگ ایران را تأسیس نموده و انجمن فرهنگی ایران و پاکستان هم تأسیس شده و در انتشار زبان فارسی جدبلیغی دارد وزارت انتشارات و تبلیغات پاکستان هم دو مجله بزبان فارسی یکی بنام هلال و دیگری بنام سروش که هر دو از حیث مطلب و سلاست و همچنین چاپ و کاغذ بسیار مطلوب و مرغوب است منتشر می کند و دانشگاهها هم همانطور که ذکر کردیم زبان فارسی تدریس می کنند و امیدواریم بتدریج این زبان در پاکستان اهمیت و مقام بسزائی پیدا کند.

تقسیم و انشعاب لغات چون در اینجا اشاره بزبان سانسکریت شد مناسب میدانم مختصری راجع بریشه لغات و انشعاب آنها ذکر بنمایم.

لغات مختلفه جهان در اصل، درحقیقت بیک لغت که مربوط به بشر دوره اولیه بوده میرسد که برحسب اختلاف محیط و جوامع بتدریج رشتههای مختلف پیدا کرده و بکلی متباین شده است ولی بعضی لغات هستند که اکنون هم با یکدیگر مربوط و نزدیک میباشند مانند زبان فارسی و زبان اردو، و بعضی از یکدیگر دورند مانند عربی و فرانسه و در صرف و نحو و گرامر این زبانها هم اگر دقت کنیم این نزدیکی و دوری مشهود می شود و این امر دلیل است براینکه زبانهای نزدیک یکدیگر یک ریشه دارند در نژادها هم مشهود است.

مثلاً زبانهای نژاد آریین با نژاد سامی که آنرا سیمیتیک (Semitique) میگویند با یکدیگر فرق دارد ولی زبانهای خود آن نژادها با آنکه خیلی از هم دور است باز یکنوع نزدیکی دارند مانند زبان عربی و عبری که هر دو از نژاد سیمیتیک میباشند.

نژادی که ایرانیان از آن میباشند نژاد آریین است که ابتداء در فلات جنوبی روسیه (Steppe) زندگانی مینمودند و بعداً بواسطه کثرت جمعیت در حدود ۱۲ قرن پیش از میلاد مهاجرت نموده یکدسته بطرف جنوب که خاک آسیا و مملکت هندوستان و ایران است آمده و دسته دیگر بقسمت های غربی و شمال غربی که خاک اروپا است رفتند و بر اثر این تقسیم بتدریج زبان آنها تغییر کرده و پس از گذشت چند قرن بکلی از یکدیگر متمایز شدند مثلاً زبان قسمتی که بهند رفت زبان سانسکریت که از شعبات آن زبان هند و کولی میباشد و قسمتی که بایران آمدند زبان پارسی قدیم و اقسام آن که زبان فعلی فارسی منشعب از آن است و قسمتی که باروپا رفتند پنج دسته شدند، یکدسته لاتین ها که زبان رومی و فرانسوی و اسپانیولی شعبه های آنست دیگر یونانی ها که زبان یونان قدیم و کنونی از آن میباشد، سوم ژرمن که زبان های فعلی آلمانی و سوئدی و نروژی و انگلیسی از آن پیدا شده چهارم اسلاو که زبان روسی و بالکانی از آن مشتق است پنجم زبان سلتی که زبان بعضی قبائل قدیم ساکن جزیره بریتانیا می باشد.

زبانهای شبه جزیره عربستان شعبه های نژاد سامی است که زبان عربی و عبری و کلدانی و فنیقی و سریانی از آن

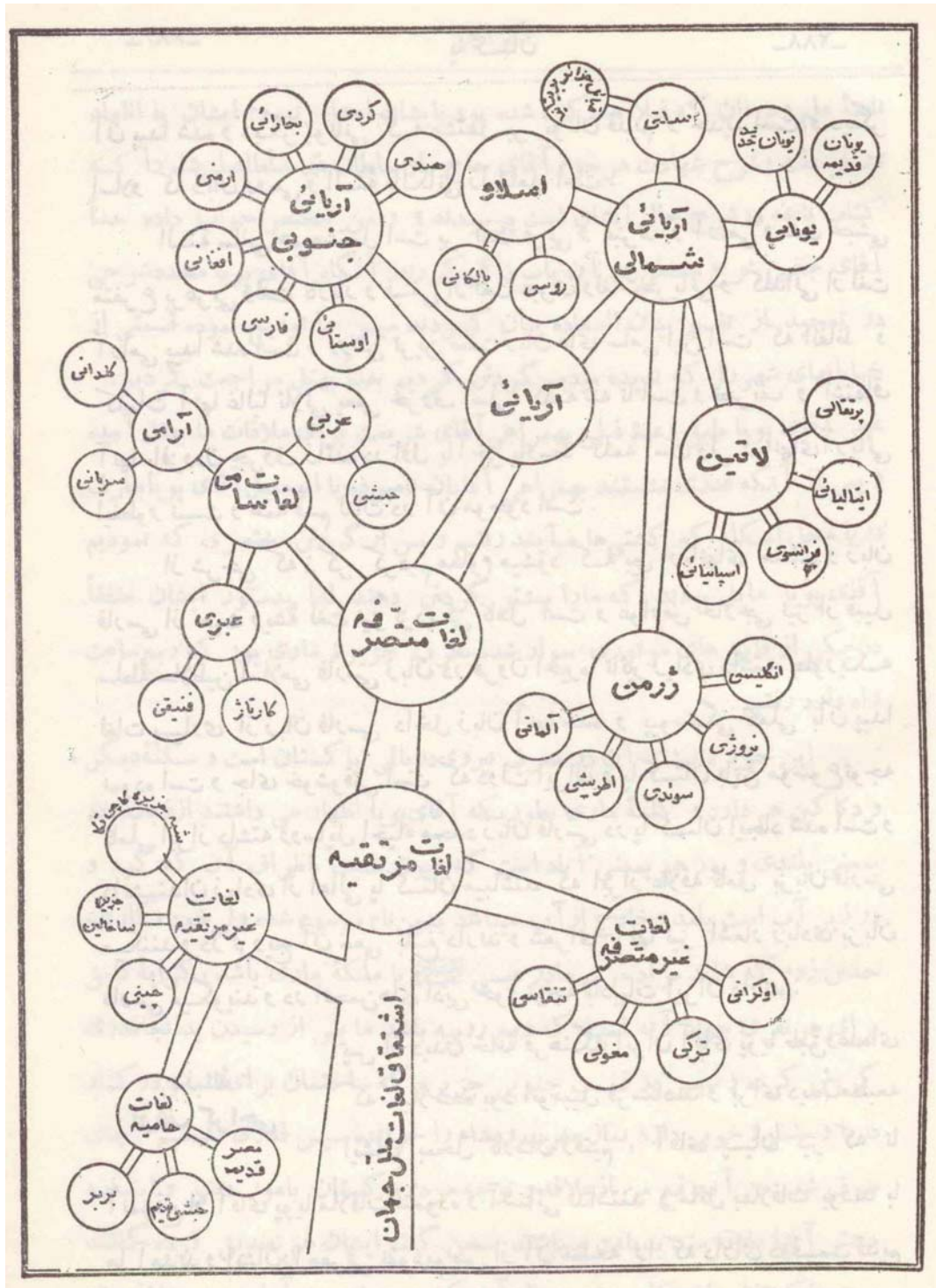
منشعب می‌باشد.

جرجی زیدان در کتاب طبقات الامم خود که در سال ۱۹۱۲ در مصر چاپ شده در این باب شرحی دارد که در اینجا نقل بمعنی بابعضی نقصان و اضافات ذکر می‌شود: کلیه لغاتی که اقوام جهان بدان تکلم می‌کنند بر دو قسمند مرتقیه و غیرمرتقیه، زبان‌های مرتقیه آنها هستند که بسط و وسعت داشته و الفاظ و کلمات آنها بسیار و برای بیشتر موارد احتیاج دارای لغات و الفاظی می‌باشند و زبان‌های غیرمرتقیه پست تر می‌باشند و الفاظ آنها بسیار اندک و برای رفع احتیاج ملل متمدن کافی نیست مانند زبان سکنه جنوب آفریقا و اهالی جزیره ساخالین در شمال شرقی آسیا و هندوهای آمریکا و شبه جزیره کامچاتکا و لغات حامی که عبارت از لغات حبشی قدیم و مصر قدیم و بربر باشد.

زبانهای مرتقیه نیز دو قسمند متصرفه و غیرمتصرفه، غیرمتصرفه زبانهایی هستند که از الفاظ جامد تشکیل شده و اشتقاقی در آنها نیست و بنای آنها تغییر نمی‌کند و تصریف آنها برای فهماندن معانی مختلفه باینطور است که الفاظ مستقلی باول یا آخر کلمه می‌افزایند بدون آنکه بنای اصلی کلمه را تغییر دهند مانند کلمه «یاز» در ترکی که معنی نوشتن دارد و هنگام تصریف یازدن، یازار، یازان که بمعنی نوشت و مینویسد و نویسنده است می‌گویند و زبانهای ترکی و اوکرانی و مغولی از ایندسته می‌باشند.

متصرفه زبانهایی را گویند که الفاظ و کلمات آن هم بطریق اشتقاق و هم بالحاق ادوات تصریف میشود و الفاظی هم که برای تصریف ملحق میکنند غالباً دارای معنی است و متصرفه هم دو قسمند یکی زبانهای آریائی که آنرا هند و اروپائی هم می‌گویند که مربوط بقبائل آریا است که از فلات جنوبی روسیه به آسیا و اروپا مهاجرت نموده و بگذشتن قرون بر حسب اختلاف محیط، زبانهای آنها با یکدیگر متمایز شده و با زبان اولی خودشان فرق کرده است، دوم زبانهای سامی که مربوط بفرزندان سام بن نوح است.

زبان آریائی هم دو قسمت شده یکی آریائی جنوبی و دیگری شمالی و زبانهای اوستائی و فارسی و هندی (که آن را سانسکریت گویند) و افغانی و ارمنی و کردی از شعب آریائی جنوبی است آریائی شمالی هم چند شعبه شده یکی ژرمن که زبانهای آلمانی و سوئدی و نروژی و انگلیسی و اطریشی از آن منشعب است دیگر لاتین که زبانهای فرانسوی و اسپانیولی و رومی و پرتغالی از آن پیدا شده و دیگر یونانی که مشتمل بر یونان قدیم و جدید است و دیگر اسلاو که زبان روسی و السنه بالکانی را شامل است.



السنه سامی هم مشتمل است بر لغت عربی و عبری و آرامی و لغت حبشی متفرع بر عربی و لغت کارتاژ و فینقی از لغت عبری و لغات سریانی و کلدانی از لغت آرامی پیدا شده است و روشن ترین صفت زبان های سامی این است که الفاظ و کلمات آنها غالباً ثلاثی یعنی حروف اصلی کلمه سه تا است و تصریف و اشتقاق آنها با افزودن حروف زائده در اول یا آخر یا وسط کلمه است ولی زبانهای آریائی اینطور نیست و همه قسم لغات در آن موجود است. از شرحی که ذکر کردیم معلوم میشود که بین زبانهای هندی و زبان فارسی از حیث ریشه لغت نیز نزدیکی کامل

است و عوارض خارجی نیز از قبیل سلطه سلاطین اسلامی فارسی زبان در قرون اخیره تأثیری زیادی داشته بطوریکه لغات بسیاری از زبان فارسی داخل آنها شده و پیوستگی کامل بآن پیدا نموده است و جای خوشوقتی است که دولت ایران و پاکستان باین موضوع توجه کاملی ابراز داشته و وسایل احیاء مجدد زبان فارسی در پاکستان ایجاد شده است و دانشمندان زیادی از اهالی پاکستان میباشند که ابراز علاقه کامل بزبان فارسی میکنند و در ترویج آن سعی بلیغ دارند و شعرای آنها نیز اشعار زیادی بزبان فارسی میگویند و در انجمن‌های ادبی خود توجه بادیات ایران دارند.

دنباله توقف کراچی

پس از دیدن خانه فرهنگ ایران آقای پویا طبق وعده‌ای که قبلاً شده بود اتومبیل فرستادند و برای دیدن مطبعه ایشان بمحل کارشان رفتیم، آقای پسیان نیز که تا آنموقع از آقای پویا ملاقات ننموده و آشنائی نداشتند و مائل بملاقات بودند با ما آمدند و ایشان را معرفی نمودیم پس از آن مطبعه را که دارای دو قسمت قدیم و جدید و وسایل گراور و چاپ و لوازم آن بود گردش کردیم و یکجلد کتاب نابغه علم و عرفان که قبلاً مذاکره شده بود بایشان اهداء نمودم ایشان با اظهار تشکر علت و شرح شهادت مرحوم آقای حاج ملاسلطان محمد سلطانعلی شاه را که کتاب نابغه در شرح حال ایشان است پرسیدند؟ و من مختصر جواب داده بعداً آقای جذبی شرح مفصلی در آن باب ذکر کردند آنگاه آقای پویا مجدد شرحی در تمجید از تفسیر بیان السعاده بیان کردند سپس ما تودیع نموده قسمتی از خیابانهای شهر را که ندیده بودیم گردش کردیم بعداً بهتل مراجعت کردیم.

عصر آقای پویا طبق وعده قبلی بهمراهی آقای شریعت برای ملاقات ما بهتل آمده و پس از آنکه قدری نشستند بهمراهی آقایان نامبرده با اتومبیل آقای پویا بطرف دریا محل اسکله که کشتی‌ها می‌آیند رفتیم و پس از گردش مختصری که نمودیم آقای پویا مایل بودند که ما را بیشتر گردش دهند لذا بدستور ایشان متفقاً در یکی از قایق‌های موتوری سوار شده بطرف جزیره ماری پور که ربع ساعت راه دارد رفتیم.

این جزیره بیشتر آن در تصرف نیروی دریائی پاکستان است و سکنه دیگر و دکاکین هم دارد و کلمه ماری بطوریکه آقای پویا اظهار می‌داشتند از زبان اردو بمعنی بلندی و پور هم بمعنی آباد است که چون نسبت باطراف آن که گود و در زیر آب است بلند و خارج از آب میباشد بدین نام موسوم شده ولی خود نگارنده حدس زدم که شاید مراد مریم مادر عیسی علیه‌السلام یا ملکه ماری باشد، کرایه قایق برای هر نفری چهار آنه است که ربع رویه باشد ما پس از رسیدن بدانجا قدری گردش کرده و سپس در قسمت جنوبی جزیره که ساختمان برای نشستن در کنار دریا و منظره خوبی دارد نماز مغرب و عشاء را خوانده سپس قدری نشستیم و چای صرف شد. در آنموقع من از علاقه و توجه مردم پاکستان بامور دینی و اینکه بیشتر آنها علاقه‌مند بدیانت میباشند سخن گفتم ایشان هم تصدیق کرده گفتند مردم پاکستان بطورکلی حتی رجال آن کشور بدیانت و آداب دینی علاقه‌مند میباشند و این علاقه در میان آنها بیش از رجال ایران است مثلاً مرحوم جناح قائداعظم موقعی که در یکی از کنفرانس‌های دول مشترک المنافع در لندن بود و بنا بود خود پادشاه انگلستان هم شرکت کند اتفاقاً آن کنفرانس در عاشورا اتفاق افتاده بود جناح شب عاشورا اطلاع داد که من فردا شرکت نمی‌کنم علت را پرسیدند؟ گفت فردا عاشورا و روز عزای مذهبی ما و شهادت یکی از بزرگان دین اسلام است و من در آنروز کار نمی‌کنم هرچه خواستند ایشان را راضی کنند قبول نکرد و بالاخره مجبور شدند کنفرانس را در آن روز تعطیل نموده و یکروز بتأخیر بیندازند که نهایت علاقه‌مندی او را بمذهب میرساند در صورتیکه بطوریکه میشنوم در ایران چنین نیست بلکه گاهی بعکس هم می‌شود چنانکه شنیده‌ام رجال ممالک اسلامی که گاهی بطهران می‌آیند و رسماً از آنها دعوت

میشود برای نماز بمساجد میروند ولی نامی از رجال ایران برده نمیشود که با آنها همراهی نموده باشند و همچنین بعض چیزهای دیگر بهمین قسم شنیده‌ام. من گفتم در میان رجال ایران هم هر دو قسم وجود دارد و بعض از رجال کاملاً بامور دینی و مذهبی علاقه‌مند میباشند البته عکس آنهم در میان آنان وجود دارد.

سپس گفتند ژنرال اسکندر میرزا رئیس جمهور فعلی هم که شیعه است در اوائل استقلال پاکستان که معاون وزارت دفاع بود موقعی که در وزارت دفاع کمیسیونی برای تعیین نشانها و مدالهای افتخاری که در ارتش داده میشود و نامگذاری آنها تشکیل شده بود برای تعیین نام بزرگترین و عالیترین نشان افتخاری ارتش مذاکره شد ایشان گفته بودند نشان حیدر نام گذاشته شود دیگری از حاضرین که مذهب دیگری از مذاهب اسلام را داشت گفته بود چرا نشان خالد یا طارق و امثال آن نامیده نشود ایشان با تعصب و تشدد گفته بودند اینجا وزارت دفاع است و باید برای افتخار کسی را که از همه جهت شایستگی و لیاقت او در شهامت و شجاعت و جوانمردی معلوم باشد در نظر گرفت و شما یکنفر را پیدا کنید که بتصدیق خودتان در همه صفات حمیده در ردیف علی باشد من هم موافقت میکنم که نام او را تعیین کنند در صورتیکه هیچیک از اینها که شما گفتید شایستگی آنها ندارند که نام آنها حتی پس از نام علی ذکر شود تا چه رسد بآنکه در ردیف او باشند و هر کدام از آنها دارای نواقص و صفاتی نکوهیده هستند که علی از همه آنها منزه و مبری بود و بعداً هم عقیده خود را با ادله واضح ثابت کرده بودند و همه آنها تصدیق نموده و بالاخره همان نام حیدر با اکثریت آراء قریب باتفاق تعیین گردید و این خود دلالت بر علاقه‌مندی رئیس جمهور بامور مذهبی میکند ساعت هشت مجدد بکنار دریا آمده در قایق نشستیم و بشهر مراجعت نموده بهتل رفتیم.

ساعت نه صبح آقای پویا مجدد اتومبیل را فرستاده و بمطبعه ایشان رفتیم و طبق مذاکره که قبلاً با اداره تلفن نموده و وقت تعیین شده بود از مطبعه ایشان بطهران تلفن نموده احوالپرسی کردیم و وضع تلفن خیلی خوب و مرتب بود بعداً قدری نشستیم آنگاه حرکت کردیم در این چند روزه آقای پویا همانطور که مشروحا ذکر کردیم کمال محبت و همراهی با ما نموده و ما محبت‌های ایشانرا فراموش نمی‌کنیم و کمال امتنان قلبی داریم.

شهر ملتان از روزیکه وارد کراچی شدیم مرتباً مذاکره و اظهار علاقه برفتن شهر ملتان و زیارت قبر شیخ بهاءالدین عارف بزرگوار مینمودیم ولی متأسفانه این توفیق حاصل نشد و معذکک چون این شهر مورد علاقه مردم پاکستان و از شهرهای مذهبی آنان میباشد و مدفن شیخ بهاءالدین نیز هست ازینرو مناسب میدانم که مختصری درباره آن شهر ذکر نمایم.

شهر ملتان بر وزن سلطان از شهرهای مهم و معروف پاکستان و بطوریکه در مرصداالاطلاع فی معرفة الامکنه والبقاع تألیف شهابالدین یاقوت حموی متوفی در ۶۲۶ هجری مذکور است کلمه مولتان غالباً با واو نوشته میشود جمعیت آن طبق آنچه در اطلس تاریخ اسلامی مذکور است در حدود ۱۷۶ هزار نفر است، این شهر جزء ایالت سند و در جنوب غربی لاهور و شمال شرقی کراچی واقع است.

طول آن ۷۱ درجه و ۳۱ دقیقه و عرض آن ۳۰ درجه و ۱۵ دقیقه و انحراف قبله از جنوب بمغرب ۸۰ درجه و ۱۶ دقیقه و ۳۹ ثانیه است و اختلاف نصف‌النهار آن با طهران یکساعت و بیست دقیقه شرقی است.

هوای آن مانند سایر شهرهای ایالت سند گرم و باصطلاح اهل هیئت قدیم جزء اقلیم سوم است، اطراف آن باز و گشاده و باغات زیاد دارد و میوه‌های گرمسیری آن فراوانست، در بستان‌السیاحه مذکور است که قبور اولیاء و مشایخ و

سادات صحیح‌النسب در آن دیار بسیار است از جمله مزار سیدعلی‌اکبر و سید شمس‌الدین و شیخ بهاء‌الدین زکریا و شیخ رکن‌الدین در غایت اشتهار و زیارتگاه اهل روزگار است شهر ملتان در سابق بلقب دارالامان معروف بوده است.

شیخ بهاء‌الدین ملتانی در بین مشایخ و بزرگانی که در ملتان مدفون میباشند شیخ بهاء‌الدین از همه مشهورتر و بیشتر مورد توجه و علاقه مردم است.

شیخ بهاء‌الدین زکریا بطوریکه آقای بدیع‌الزمان فروزانفر در ذکر حالات مولوی از رحله ابن بطوطه نقل می‌کنند از احفاد محمدبن قاسم قرشی است که در زمان حکومت حجاج‌بن یوسف ثقفی (۷۵-۹۵ هجری) بقصد جهاد بسند آمد و در آنجا سکونت گزید و شیخ بهاء‌الدین در ملتان متولد گردید، جامی در نفحات‌الانس مینویسد که وی پس از تحصیل و تکمیل علوم صوری مدت پانزده سال بدرس و افاده علوم مشغول بود و هر روز هفتاد تن از علماء و فضلا از محضر او استفاده میکردند بعداً عزیمت حج کرد و در مراجعت بیخداد رسید و در آنجا خدمت شیخ شهاب‌الدین سهروردی رسیده حلقه ارادت او را به گردن آویخت تا تکمیل شد.

شیخ شهاب‌الدین ابوحفص عمر بن عبدالله از معروفترین مشایخ زمان خود در ۵۳۹ متولد شده و در ۶۳۲ وفات یافت. شیخ بهاء‌الدین در ۵۶۵ متولد شد و پس از ریاضات و تصفیه و تحلیه و رسیدن بکمال بدستور شیخ شهاب‌الدین بملتان مراجعت نمود و در آنجا مشغول راهنمایی شد و مورد توجه عموم گردید و رویه او بطوریکه در نفحات در ذکر شیخ فخرالدین عراقی مینویسد اشتغال بذکر و مراقبه بوده یعنی دستور سلسله ایشان مراقبه و ذکر خفی در جلسات و ترک وجد و سماع و تغنی بود و به پیروان نیز همین دستور را میداد و در مراقبت در احکام ظاهر شرع مقدس و حفظ حدود و مقررات اسلامی جدی وافر داشت ازینرو معاندین نمیتوانستند بر او اعتراضی نموده و ایرادی وارد کنند در سال ۶۶۶ وفات یافت و در ملتان مدفون گردید و فرزندش شیخ صدرالدین بعقیده بعض پیروان جانشین وی گردید و در خانقاه پدر نشست این بیت از شیخ بهاء‌الدین است:

دوستان را غنیمتی پندار هر یکی پنج روزه مهمان است

از مریدان وی میرحسینی هروی و شیخ فخرالدین عراقی معروفیت بسزائی دارند.

شرح حال میرحسینی قبلا مذکور گردید شیخ فخرالدین ابراهیم بن بزرگمهر بن عبدالغفار جوالقی از اهل یکی از دهات همدان بود و عراقی تخلص داشته و در حدود سال ۶۰۶ تا ۶۱۰ متولد شده و در سال ۶۴۱ در ملتان خدمت شیخ بهاء‌الدین رسید و تلقین ذکر یافت و بدستور پیر مشغول ریاضت شد و اشعاری عاشقانه و عارفانه میسرود و مردم آن اشعار را پسندیده در کوی و بازار با دف و نی می‌خواندند خبر بشیخ رسید و بعض مریدان بطریق انکار خدمت شیخ عرضه داشتند روزی شیخ مخفیانه بدرج حجره او آمد و گوش فرا داشت شنید که عراقی این غزل را با لحن جانسوزی مترنم است.

| | |
|-----------------------------|---------------------------|
| نخستین باده کاندر جام کردند | ز چشم مست ساقی وام کردند |
| زلالی از لب لعلش چشانند | خضر را آب حیوان نام کردند |
| بخود گفتند ارنی لن ترانی | بموسی نام عرض الهام کردند |
| نهان با محرمی گفتند رازی | جهانی را ازین اعلام کردند |

چو خود کردند سر خویشان فاش عراقی را چرا بدنام کردند

شیخ چون این غزل را شنید در را زد و او را احضار کرد و گفت کار تو انجام گرفت و خرقة در او پوشانید و اجازه ارشاد داد و بعداً دختر خود را بعقد وی درآورد و از او فرزندی پیدا کرد و کبیرالدین نامید و عراقی ۲۵ سال یعنی تا سال ۶۶۶ که سال وفات شیخ بود در خدمت شیخ بود و باعتقاد بعضی چون وفات شیخ نزدیک رسید عراقی را نزد خود خواند و خلیفه خود قرارداد ولی بعداً دیگران بر او حسد برده و نزد پادشاه وقت تمامی کرده او را مغضوب شاه نمودند و او از آنجا بقصد حج حرکت کرده بعداً در روم خدمت شیخ صدرالدین قونوی رسید و فصوص را از او استماع نمود و پس از چندی بمصر رفت بعداً بدمشق مراجعت نمود و پس از شش ماه مریض شده و در سال ۶۸۸ و بقولی ۷۰۷ فرزند خود کبیرالدین را جانشین خود نموده از دنیا رفت و در صالحیه پشت قبر شیخ محی‌الدین عربی در همان مقام مدفون گردید. عراقی از بزرگترین عرفای زمان خود بوده و دارای اشعار عرفانی و نغز و بسی سوزناک و عاشقانه است از جمله این چند بیت از یکی از غزلیات او است.

| | |
|--------------------------------------|--|
| ز دو دیده خون فشانم ز غمت شب جدائی | چکنم که هست اینها گل باغ آشنائی |
| سر برگ گل ندارم بچه رو روم بگلشن | که شنیده‌ام ز گلها همه بوی بیوفائی |
| بکدام مذهب است این بکدام ملت است این | که کشند عاشقی را که تو عاشقم چرائی |
| بطواف کعبه رفتهم بحرم رهم ندادند | که تو در برون چه کردی که درون خانه آئی |
| بقمار خانه رفتهم همه پاکباز دیدم | چو بصومعه رسید همه زاهد ریائی |
| در دیر میزدم من که ندا ز در درآمد | که درآ درآ عراقی که تو هم از آن مائی |

مقدمات حرکت از کراچی از روز اول که وارد کراچی شدیم چون بنا بود آقایان موفق‌السلطان تفضلی و رضا صالحی زودتر حرکت کنند من و آقای جذبی مائل شدیم که از کراچی به عتبات عالیات مشرف شویم لذا روز اول ورود تلگرافی حضور پدر بزرگوارم جناب آقای صالح‌علیشاه نموده برای تشریف عتبات استجازه کردیم و تقاضا نمودیم جواب را فوری تلگراف کنند عریضه‌ای هم توسط آقای صالحی و یکی نیز با پست حضورشان عرض و موضوع را تذکر داده تقاضا نمودم هرچه زودتر تلگرافا جواب دهند که توقف زیادی در کراچی نکنیم و عرض کردم چون خط آهن برای زاهدان در هفته یکروز حرکت می‌کند و ما اگر تا یکهفته دیگر تصمیم نگیریم و بنای حرکت عتبات هم نباشد حرکت زاهدان یکهفته دیگر هم تأخیر خواهد شد لذا اگر تا یکهفته دیگر جواب نرسد معلوم میشود صلاح نمیدانند و ما تا یکهفته دیگر منتظریم و اگر جواب نرسد از راه زاهدان مراجعت خواهیم کرد.

بعداً برای وسیله دریائی و هوائی هم تحقیقات کرده معلوم شد وسیله مرتب موجود و هواپیما برای بغداد و بصره و کشتی هم برای بصره در حرکت است هواپیما هم در درجه دو توریست (سیاحان) ۸۰۰ روپیه و درجه اول ۱۰۹۴ روپیه و کرایه کشتی درجه اول ۶۸۵ روپیه و درجه دو ۴۵۳ روپیه میباشد و ما تصمیم گرفتیم که اگر اجازه حرکت رسید برای اینکه دریا و کشتی را هم ببینیم از راه دریا حرکت کنیم مدت بین راه هم پنج تا شش روز است.

در این چند روز مرتب در انتظار وصول تلگراف بودیم ولی متأسفانه تا روز چهارشنبه که نهمین روز توقف ما در کراچی بود خبری نرسید و از طرفی راه آهن کویته بزاهدان در هفته فقط روزهای شنبه حرکت میکند و ما اگر بخواهیم

بآن برسیم باید روز پنجشنبه از کراچی حرکت کنیم و گرنه یک هفته بتأخیر می‌افتد و در آن صورت مجبور بودیم که روز چهارشنبه وسایل حرکت را مهیا کنیم و از طرفی همانطور که قبلاً ذکر کردیم ما میل داشتیم دو سه روزی بملتان برویم و قبور اولیاء آنجا را زیارت کنیم ولی آقای جذبی گفتند اگر ما در پنجشنبه حرکت نکنیم یک هفته بتأخیر می‌افتد و جواب هم نرسیده لذا بهتر این است که تهیه حرکت بطرف زاهدان را بینیم من هم رعایت حال و میل ایشان را بر میل خودم مقدم داشته موافقت کردم و با آنکه اگر من اصرار میکردم ایشان نیز بواسطه نهایت لطفی که بمن دارند میل مرا مقدم میداشتند معذک من میل ایشان را مقدم داشتم. لذا روز چهارشنبه پس از بیرون آمدن از مطبعه آقای پویا باداره پلیس رفته ویزای خروجی از زاهدان گرفتیم و از آنجا بایستگاه اول راه آهن رفته بلیت درجه دو برای زاهدان گرفتیم که روز پنجشنبه فردا یکساعت و چهل دقیقه بعدازظهر حرکت کنیم و کرایه تا زاهدان طبق آنچه در بلیت نوشته شده بود و یک روپیه و یازده آنه شد در بلیت هم نوشته شده کراچی تا زاهدان برای روپری سپیزند و سپیزند محلی است که راه آهن زاهدان و کوئته در آنجا جدا می‌شود و فاصله تا کوئته ۱۶ میل (۲۴ کیلومتر) است و چون در بلیت نام سپیزند نوشته شده بود بعداً در کوئته گفتند باید کرایه از سپیزند تا کوئته جداگانه گرفته شود زیرا طبق آن بلیت ما باید از سپیزند بطرف زاهدان برویم و بکوئته برویم در صورتیکه ما اولاً آنرا نمیدانستیم ثانیاً تصمیم رفتن کوئته هم داشتیم لذا در کوئته از هر نفری سه روپیه دیگر هم گرفتند.

پس از گرفتن بلیت بهتل مراجعت نموده و عصر برای تهیه وسایل حرکت و انجام کارهای لازم بیرون رفته شب مراجعت نمودیم.

صبح ساعت هشت بمدير هتل گفتیم صورت حساب ما را برای قبل از ظهر بنویسد و خودمان برای تودیع با آقای سفیر کبیر و کارمندان سفارت ایران به سفارتخانه رفتیم و در آنجا ویزای ورودی بایران هم گرفتیم. موقعیکه برای تودیع نزد آقای سفیر رفتیم ایشان گفتند تلگرافی برای شما رسیده و دستور دادند آنرا بیاورند چون آوردند و خواندیم معلوم شد تلگراف از آقای حاج میرزا علی محمد سلطانیور خالوی نگارنده از بیدخت است که ورود آقای صالحی را اطلاع داده و ضمناً تذکر داده بودند که نه عریضه پستی ما حضور مبارک و نه تلگرافی که کردیم رسیده عریضه‌ای که توسط آقای صالحی فرستاده بودیم رسیده و برای تشریف عتبات هم اجازه فرموده بودند که معلوم شد پس از رسیدن عریضه من و مذاکره آقای صالحی فوری دستور فرموده بودند تلگرافی بشود ولی رسیدن این تلگراف از دو جهت باعث تأسف ما شد. یکی از جهت اینکه دیر رسیده که ما مهیای خروج از طریق زاهدان شده‌ایم و از اینجهت توفیق تشریف عتبات در این سفر برای ما حاصل نمی‌شود دیگر برای بی ترتیب بودن وضع پست و تلگراف پاکستان در صورتیکه ما گمان میکردیم وضع آنجا مرتب است.

مخصوصاً قسمت اول خیلی ما را متأسف کرد از این جهت بعضی از دوستان گفتند حال هم منصرف شده ویزای خروجی را تغییر دهیم و از بلیت هم قدری نقصان نموده مسترد داریم ولی آقای جذبی گفتند معلوم نیست میسر گردد و از طرف دیگر از وضع سفارت عراق هم که آیا ویزا میدهد یا نه بی‌اطلاع بودیم و اشکالات دیگری هم در نظر بود لذا معتقد بودند که فعلاً که وسائل مراجعت از راه زاهدان مهیا شده معلوم میشود صلاح در همانست و بهتر این است با نهایت تأسفی که برای عدم توفیق تشریف عتبات داریم بر تصمیم خود در حرکت زاهدان باقی باشیم لذا من هم رعایت میل و نظر ایشان را نموده اطاعت کردم و در آنجا با همه تودیع نمودیم و از آنجا با اتومبیل سفارت برای تودیع آقای شریعت رفتیم ایشان موافق با حرکت ما نبوده و معتقد بودند که برای آشنائی مردم با ما، و ما با فرقه‌های صوفیه و بزرگان شیعه و

اهل سنت چندی در آنجا بمانیم و من هم نظریه ایشان را تصدیق داشتم ولی متأسفانه بجهت مختلف مجبور بحرکت بودیم لذا با ایشان تودیع کرده و از محبتشان اظهار تشکر نمودیم سپس از آقای پویا در محل کارشان تودیع نموده و از محبت‌ها و ملاحظت چند روزه ایشان ابراز امتنان و سپاسگزاری کرده خداحافظی نمودیم آنگاه بهتل برگشته نهار صرف و حساب را تصفیه نمودیم و پس از خواندن نماز اثنائیه را با تاکسی بطرف ایستگاه دوم کراچی حرکت دادیم و در تمام این مدت و چند روزه توقف مخصوصاً در روزهای اخیر آقای احمد فرزین راهنمای ما همراه بوده و کمال محبت نمود و از لوازم خدمت و راهنمایی فروگذار نکرد و تا موقعی که قطار حرکت کرد در ایستگاه با ما بود و ما را ممنون محبت‌های خود نمود از خداوند مهربان خواهانم که بایشان اجر و وسعت رزق و برکت عنایت فرماید.

حرکت از کراچی

یکساعت و ربع بعد از ظهر روز پنج‌شنبه چهاردهم ربیع‌الثانی مطابق ۱۶ آبان بایستگاه رفته منتظر ورود قطار بودیم در این بین آقای پویا هم برای بدرقه ما آمده و ما از محبت خالصانه ایشان خیلی تشکر کردیم و هرچه خواهش کردیم که چون هوا گرم است مراجعت کنند ایشان قبول نکردند. ساعت یک و پنجاه دقیقه قطار که ده دقیقه قبل از آن از ایستگاه اول حرکت کرده بود وارد شد و ما با آقای پویا و آقای فرزین تودیع نموده سوار شدیم و قطار یکساعت و پنجاه و پنج دقیقه بعد از ظهر حرکت کرد.

یکی از شهرهای بزرگ بین راه همانطور که قبلاً ذکر شد حیدرآباد سند است که ۱۱۳ میل تا کراچی فاصله دارد و در حدود دویست و پنجاه هزار نفر جمعیت دارد.

طول آن ۶۸ درجه و ۲۸ ثانیه و عرض ۲۵ درجه و ۲۵ دقیقه و انحراف قبله آن ۸۸ درجه و ۱۹ دقیقه و ۷ ثانیه میباشد و اختلاف نصف‌النهار آن با طهران تقریباً یکساعت و شش دقیقه است.

و راه آهنی که بکوئته می‌رود تا اینجا با راه آهن لاهور یکی است و از یکی از ایستگاههای بعد جدا می‌شود و شهری که سر دو راهی و محل جدا شدن راه کوئته از لاهور میباشد شهر روهری است ما شب را در قطار خوابیده صبح راه جدا شد و وارد قسمت کوهستانی که مشتمل بر چندین تونل کوچک و بزرگ است شدیم که یکی از تونل‌ها در حدود یک میل طول آن بود و چون این راه کوهستانی و رو بلندی است ازینرو حرکت قطار هم کند میشود و حتی چندجا هم توقف زیادتری کرد، ساعت یازده و نیم وارد ایستگاه سپینند که محل جدا شدن راه آهن کوئته و زاهدان است شدیم و فاصله سپینند تا کوئته ۱۶ میل (بیست و چهار کیلومتر) است.

شهر کوئته

ساعت دوازده و نیم وارد کوئته شدیم فاصله کوئته تا حیدرآباد ۴۲۸ میل (۶۴۲ کیلومتر) و تا کراچی ۵۴۱ میل (۸۱۲ کیلومتر) میباشد، این شهر همانطور که قبلاً ذکر کردیم مرکز ایالت بلوچستان پاکستان میباشد جمعیت آن شهر در حدود شصت هزار نفر است و چون نسبتاً نزدیک بایران و اهالی آن غالباً بلوچ هستند ازینرو بیشتر آنها زبان فارسی میدانند و ایرانی نیز در آن شهر زیاد است شهریست کوچک و زیبا و هوای آن سرد و متغیر است.

طول آن ۶۷ درجه و ۴ دقیقه و عرض ۳۰ درجه و ۱۳ دقیقه و انحراف قبله آن ۷۶ درجه و ۳۹ دقیقه و ۲۲ ثانیه است. موقعی که وارد شدیم در ایستگاه ابتدا گذرنامه‌ها را ثبت کردیم و بعداً برای تهیه جا در قطار زاهدان که روز بعد بنا بود حرکت کند مذاکره کردیم قدری دفتر را دقت کرده گفتند در درجه دو محل برای دو نفر نیست فقط برای یک نفر

ممکن است گفتم ما بلیط برای زاهدان گرفته و هرطور هست باید ما را با هم حرکت دهید گفتند خیلی مشکل است مگر آنکه بخواهید در درجه سوم بنشینید گفتم آن هم ممکن نیست گفتند ممکن است از کوبه‌های رئیس و مهندسین خود قطار اگر موافقت کردند استفاده کنیم، گفتم پس با آنها مذاکره نموده موافقت آنان را جلب نمائید، در این بین اتومبیل کنسولگری ایران با آقای فقیر علی سلطانی یکی از کارمندان کنسولگری که اهل کویته است رسید که ما را به کنسولگری راهنمایی کند ما خواهش کردیم که چون خسته‌ایم بهتل رفته مختصری استراحت نموده پس از خواندن نماز و صرف ناهار بکنسولگری برویم ایشان اظهار داشتند که آقای فروبار کاردار سفارت از کراچی تلگرافا ورود ما را اطلاع داده‌اند و آقای کنسول انتظار ما را دارند ما با اظهار تشکر گفتیم از طرف ما از ایشان هم خواهش کنید که با ورود ما بهتل موافقت کنند.

بعداً بهمراهی و راهنمایی ایشان ائاثیه را بگراند هتل (بتلفظ انگلیسی و پاکستانی گریند هتل) که نزدیک راه آهن است برده و پس از صرف ناهار و خواندن نماز ساعت سه بعدازظهر با اتومبیل کنسولگری که فرستاده بودند بانجا رفتیم، آقای افراسیاب نوائی سرکنسول ایران که انتظار ما را داشتند کمال پذیرائی و محبت را نموده و از اینکه برای ناهار بدانجا نرفتیم گله کردند پدر ایشان آقای حسین پاشا نوائی نیز که از کارمندان وزارت امور خارجه و قبلاً سرکنسول ایران در هرات بودند و در این موقع بازنشسته شده برای ملاقات فرزندشان بکویته آمده بودند در آنجا بودند و خیلی اظهار محبت نمودند آقای حسن ثقفی نیز از کارمندان کنسولگری و آقای حسن هروی بیرجندی هم که ساکن کویته و در آنجا تجارت داشتند حاضر بودند و محبت کردند پس از مدتی که در آنجا بودیم آقای سرکنسول خواهش کردند که شب را برای شام بدانجا برویم و چون برای ظهر انتظار داشتند و ما نپذیرفتیم لذا در آن موقع رد خواهش ایشان را خلاف ادب دانسته قبول کردیم، آنگاه برای گردش در شهر بیرون آمدیم و بهمراهی آقای هروی با اتومبیل کنسولگری قدری گردش کردیم و خیابان‌ها و مواضع مهمه شهر را دیدن نمودیم و پس از گردش در شهر نماز مغرب و عشاء را در هتل خوانده و ساعت هفت بعدازظهر اتومبیل کنسولگری را فرستادند و با آن بکنسولگری رفتیم و پس از صرف شام مراجعت نمودیم. برای مهیا کردن جا در قطار همانطور که پیش نوشتیم قدری باشکال مواجه شدیم لذا موضوع را در کنسولگری با آقای نوائی سرکنسول مذاکره نموده و ایشان آقای فقیرعلی را مأمور کردند که این موضوع را انجام دهند ایشان هم بایستگاه تلفن کرده و جواب دادند که از اطاق‌های درجه دو آنچه مانده چند نفر از کارمندان قطار برای خود رزرو کرده‌اند و محل نیست. ایشان خواهش کردند که هرطور هست محلی فراهم کنند لذا از دو نفر از کارمندان که بنا بود با درجه دو حرکت کنند خواهش کردند که بدرجه یک بروند آنها هم قبول کرده بکوپه درجه یک رفتند و محل خود را بما واگذار نمودند و صبح ساعت هشت و نیم آقای فقیرعلی بایستگاه رفته و محل ما را مرتب نموده و در مدت توقف ما در کویته و در کار حرکت ما کمال خدمت و همراهی نمودند و ما از ایشان نهایت تشکر را داریم و ساعت ۹ که ما از هتل بایستگاه رفتیم ایشان جا را تعیین و مرتب نموده و در انتظار ما بودند و ما را رهین محبت‌های خود نمودند.

موقعی که انتظار حرکت قطار را داشتیم آقای سرکنسول و آقای هروی هم برای بدرقه آمدند در این بین آقای عنایت علی چاوله‌ای اهل کراچی که از برادران ایمانی میباشند تصادفاً بایستگاه آمدند و در آنجا ما را دیده جلو آمده و ما و ایشان از این حسن تصادف و ملاقات ناگهانی خیلی خوشوقت شدیم چون در کراچی که بودیم طبق آدرسی که قبلاً خودشان داده بودند جویای حال ایشان شدیم گفتند فعلاً در اینجا نیستند و در کویته میباشند و آدرس کویته ایشان اینست: قندهاری بازار اندرسن رود مغازه معرفت عوض علی، و ما عصر روز پیش طبق همان آدرس جویای ایشان شدیم

ولی چون روز جمعه بود مغازه تعطیل بود و از ملاقات ایشان مایوس شدیم صبح هم در ایستگاه یاد ایشان نموده و اظهار علاقه بملاقاتشان کردیم.

و حسن اتفاق در آن موقع ایشان برای کار دیگری بایستگاه آمده و ملاقات حاصل شد و ایشان از اینکه در موقع توقف ما در کراچی در آنجا نبودند خیلی افسوس خوردند و گریه کردند و گفتند مدتی است چشم من درد گرفته و تار شده و چون هوای اینجا از کراچی بهتر است در اینجا مشغول معالجه میباشم و من خیلی متأثر شدم آنگاه با ایشان تودیع نموده سوار شدیم و قطار در ساعت نه و پنجاه دقیقه حرکت کرد.

بسوی ایران قطار ساعت ده و چهل و پنج دقیقه وارد اسپینند که محل جدا شدن راه آهن زاهدان است گردید و قریب یک ساعت توقف کرد و بطور کلی این قطار در بین راه توقف زیاد داشت بعداً از آنجا حرکت کردیم و نماز در بین راه خوانده ناهار هم در قطار صرف شد، همراهان در آن کوپه دو نفر دیگر بودند یکی بنام ولایت مخدوم که از سادات آل رسول صلی الله وعلیه وآله وسلم و بطوریکه می گفت نسب او بحضرت امام هادی علی النقی علیه السلام میرسد و رئیس ایستگاه زاهدان و اهل لاهور و شیعه بود دیگر محمد هرون مکانیک رئیس فنی خط آهن که او نیز شیعه بود و قدری هم فارسی میدانستند و در بین راه با آنها مأنوس شده و با ما خیلی محبت کردند یک نفر دیگر هم موقتاً سوار شد و او پیرمردی بود بنام محمد حفیظ رئیس ایستگاه شیخ واصل از ایستگاه های بین راه که ابتدا آشنائی نداشت و با ما سخنی نمی گفت و فارسی هم نمیدانست و بعداً بتدریج توسط آن دو نفر که فارسی میدانستند سؤالاتی کرد و آشنائی پیدا نمود و بعداً خیلی اظهار محبت میکرد و مرتب سؤالات مذهبی عرفانی مینمود آنگاه درخواست کرد که دعائی برای گشایش دنیوی و اطمینان قلبی باو داده شود گفتم دعا باید فقط برای خدا باشد و قصد قربت در آن بشود که در آن موقع استعجاب می شود که فرموده «ادعونی استجب لکم» نه برای امور مادی که در آنوقت اثر نمی کند البته در موقع دعا و در ضمن نیازمندی بدرگاه بی نیاز همه چیز را می شود از خدا خواست ولی علت اصلی خواندن دعا را امور مادی قراردادن خوب نیست بلکه اثر ندارد و اگر خدا را بخواهیم و امور خود را باو بسپاریم او کفایت امور ما را میکند که «من جعل همه هما واحد اکفاه الله سایر همومه»

مصلحت دید من آنست که یاران همه کار بگذارند و خم طره یاری گیرند

ولی در حال دعا هر چه از او بخواهیم صحیح است چون شخص کریم اگر از روی محبت نزد او برویم رد نمی کند که «ربنا آتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة» ایشان گفتند من دعائی می خواهم که برای تصفیة نفس بر آن مداومت کنم و هر طور دستور داده شود عمل میکنم و منظور من آنست که بیشتر متوجه حق باشم آنگاه دستوری بایشان داده شد و ایشان در آن مدت خیلی ابراز علاقه می کردند بطوریکه در ایستگاه شیخ واصل که خواست پیاده شود گفت من میروم ولی دل من پیش شما است و صورت شما در نظرم مجسم و از دل من دور نمی شود و محبت شما در اعماق قلب من جای گرفته است من از علاقه مندی ایشان ابراز امتنان نموده بعداً تودیع کردیم.

یکی از ایستگاههای بین راه که زیاد توقف کرد ایستگاه نوشکی بود که ساعت پنج و سی و پنج دقیقه وارد شده و بیست دقیقه توقف نمود بعداً ایستگاه احمدوال که ساعت شش و نیم وارد و ساعت هشت و ده دقیقه حرکت کرد بعداً هوا تاریک بود و متوجه نشدیم و شب استراحت کردیم ساعت هشت صبح وارد ایستگاه نوکندی (Nokkundi) که

محل گمرک مرزی پاکستان و مرزبانی آنست شدید و گذرنامه‌ها را ثبت کردند و بازرسی نمودند و ساعت ده از آنجا حرکت کردیم فاصله بین کوئته و نوکندی ۳۰۲ میل (۴۵۳ کیلومتر) است آخرین ایستگاه مرزی پاکستان ایستگاهی است بنام کوه تفتان چون در مقابل کوه تفتان واقع شده و از کوئته تا آنجا ۳۷۸ میل میباشد و از آنجا تا خط مرزی پاکستان که وارد خاک ایران میشود پنج میل و فاصله مرز تا کوئته ۳۸۲ میل است ساعت دو و ربع بعد از ظهر ساعت کراچی از آنجا عبور کرده و ساعت دو و سی و پنج دقیقه کراچی وارد میرجاوه اولین آبادی مرزی ایران که تا کوئته ۳۸۷ میل (۵۸۱ کیلومتر) فاصله دارد شدیم.

اوضاع پاکستان در این موقع که خاک پاکستان را ترک می‌گویی مناسب میدانم مختصری راجع باوضاع عمومی پاکستان ذکر کنم هر چند بسیاری از قسمت‌ها در خلال صفحات و مطالب سابقه ذکر شده و در اینجا تکرار خواهد بود ولی بعض نکات هم مذکور نگردید لذا در اینجا برای تذکر و تشریح اوضاع آن مملکت بذکر آنها پرداخته و از تکرار بعض آنها پوزش می‌خواهم.

پاکستان پس از آنکه از هندوستان مجزی شد از نظر جغرافیائی بدو قسمت گردید شرقی و غربی که قسمتی از هندوستان بین این دو قسمت قرار گرفته و ارتباط زمینی بین آن دو برقرار نیست و فقط از راه هوا و دریا ارتباط دارند پاکستان غربی مشتمل است بر ایالات سند و پنجاب و پشتونستان و بلوچستان، و کراچی پایتخت مملکت در این قسمت واقع شده و جمعیت آن قسمت ۳۵ میلیون میباشد و پاکستان شرقی ایالت بنگال است که دارای ۴۵ میلیون جمعیت و مرکز آن داکا است و اهمیت صنعتی آن بیشتر از پاکستان غربی و اکثر کارخانجات مملکت در آن قسمت واقع شده است.^{۹۳} هوای بیشتر پاکستان خیلی گرم و مخصوصاً کراچی که هم گرم و هم مرطوب و برای ما خیلی ناراحت کننده بود و یکی از علل اینکه نتوانستیم زیادتر در آن شهر توقف کنیم همین قسمت بود و در آنجا برف اصلاً نمی‌بارد و بعضی از اهالی کراچی که بخارج مسافرت نکرده‌اند برف را نمیدانند چیست! هوای حیدرآباد هم خیلی گرم و کثیف و لاهور هم با آنکه خیلی گرم است ولی باندازه کراچی و حیدرآباد گرم نیست و چون مرطوب نیست خیلی ناراحت کننده نبود باران در اطراف کراچی با آنکه در کنار دریا است بقرار مسموع خیلی زیاد نیست ولی رطوبت هوا و شب‌نم تقریباً همیشگی است بطوریکه دو سه شب اول موقع صبح که ما قبل از آفتاب از اطاق مهمانخانه بخایبان مینگریستیم چون همه‌جا تر بود گمان میکردیم باران آمده ولی بعداً معلوم شد نم و رطوبت هوا و شب‌نم است که همین قسمت بیشتر باعث گرمی خسته کننده آنجا بود ولی دو سه روزی که در پیشاور بودیم مرتباً باران می‌آمد و قسمت‌های سردتر پاکستان حدود کشمیر و اطراف پیشاور و تنگه خیبر است که بعض محل‌های کوهستانی آن جنبه ییلاقی دارد و کشمیر هم که مورد اختلاف هندوستان و پاکستان است بطوریکه می‌گویند هوای آن خیلی خوب و ییلاقی و بسیار مفرح است.

اوضاع مذهبی پاکستان همانطور که قبلاً هم ذکر شده خوب و مردم باآداب مذهبی و امور دینی نسبتاً علاقه‌مند میباشند و مساجد آنها در مواقع نماز دارای عده زیادی از نماز گزاران میباشد و شیعه هم مانند اهل سنت مقیدند و نماز جمعه را نیز معمول میدارند و در بیشتر امکنه عمومی محلی برای نماز موجود است مثلاً در هتل دنیس در پیشاور همانطور که پیش گفتیم مسجدی بود که همه کارمندان برای نماز بدانجا میرفتند رجال مملکت نیز بامور مذهبی نسبتاً ابراز علاقه می‌کنند و

^{۹۳} -در سال ۱۳۹۱ قمری (۱۳۵۰ شمسی و ۱۹۷۱ میلادی) پاکستان شرقی تقاضای استقلال و مجزی شدن از پاکستان نموده و دولت هند هم کمک کرد و پس از جنگهای خونین که هند هم شرکت داشت پاکستان شرقی استقلال یافت و بنگلادش موسوم گردید.

غالباً برای نماز جمعه حاضر میشوند هر یک از صاحبان مذاهب در آداب مذهبی خود آزاد و با یکدیگر تصادمی ندارند و عده افراد اقلیت‌های غیرمسلم در آنجا خیلی کم است مثلاً اقلیت زردشتی و مسیحی در آنجا موجود ولی نسبت بمسلمین بسیار کمند و در عین حال در آداب خود آزادند و زردشتیان آنجا مرکب از عده‌ای ایرانی یا نژاد ایرانی و عده‌ای پاکستانی هستند مسیحیانی هم که وجود دارند غالباً خارجی و عده قلیلی پاکستانی هستند مثلاً بعضی دهات اطراف لاهور مسیحی هستند و آنها از نژاد نجس در مذهب هندو میباشند که همانطور که قبلاً ذکر کردیم ورود آنها در جامعه هندوان ممنوع و آنها و اولادشان از طبقه پست محسوب میشوند و دیگران باید از آنها پرهیز کنند حتی نباید با آنها غذا خورند و محدودیتها و سختی‌های زیاد دیگری هم برای آنها موجود که آنها را از حقوق اجتماعی محروم میکرد و قبل از آنکه پاکستان و هندوستان مجزی شوند عده زیادی هم از طایفه نجسها در اطراف لاهور و سایر شهرهای پاکستان بودند و آنها جلسه مشورتی تشکیل داده و تصمیم گرفتند برای اینکه از محدودیت‌ها خارج شوند بدین اسلام بگردند تا آزادی برای آنها پیدا شود در این بین بعضی خارجی‌ها و مبلغین مسیحی که بیدارتر بودند بکمک اولیای استعمار شروع بتبلیغ نموده و حتی بعضی بی‌نویان کمک‌های مالی کردند و بدین ترتیب همه آنها بدین اسلام نگریدند بلکه جمعی اسلام آورده و بعضی هم بر اثر تبلیغات پیرو دینت مسیح علیه‌السلام شدند بطوریکه در کلیسای لاهور که دیدیم جمعی از اهالی خود پاکستان نیز در آنجا حضور داشتند در این بین گاندی هم مرام خود را اظهار و طایفه نجس را از محدودیت خارج کرد ازینرو عده‌ای از اینها که در نزدیکی پایتخت هندوستان و بعضی شهرهای دیگر بودند پیروی مرام گاندی نموده بدون آنکه مذهب خویش را ترک کنند از سختی‌های زندگی راحت و داخل در اجتماع شدند.

پس از تقسیم هندوستان و پاکستان اختلاف مذهبی شدید بین مسلمین و هندوان پیش آمده و منجر بقتل و خونریزی‌های زیادی شد و عده زیادی از مسلمین خارجی مملکت نیز حتی ایرانیان در شهرهای هندوستان توسط هندوان مقتول گردیده و اموال آنها تاراج شد و حتی مأمورین پلیس و نظامیان هندو نیز در این امر با مردم کمک میکردند و از طرف آنها هتک ناموس بسیاری از دوشیزگان و زنان مسلمین نیز شد و مسلمین بهیچوجه تأمین جانی و مالی و ناموسی نداشتند و خونهای زیادی از آنها بخاک ریخته شد که شرح آن در کتاب بلوای هند نگارش آقای فتح‌الله حکیمی مذکور و مطالعه آن فجایع برای هر بشر رحم دل و با انصاف تأثرانگیز بلکه گریه‌آور است ولی متأسفانه دولت هندوستان هم بهیچوجه از آنها جلوگیری نکرد در صورتیکه هر دولتی باید حافظ آسایش و امنیت و راحت افراد مملکت خود باشد این موضوع باعث خشم و غضب عموم مسلمین دنیا شده و همه‌جا آن رویه را تقبیح کردند مخصوصاً مملکت پاکستان که اعتراضات شدیدی نموده و مسلمین پاکستان هم تا اندازه‌ای نسبت بهندوان عمل متقابل کرده و در همه‌جا بهندوان حمله شد و عده قلیلی از آنها توسط مسلمین کشته شدند، ازینرو بسیاری از مسلمین هندوستان که بیشتر آنها اهل سنت بودند پاکستان پناهنده شده و اموال آنها را هندوان ضبط نمودند و هندوان پاکستان نیز به هندوستان مهاجرت کردند و دولت پاکستان اموال آنها را ضبط و بسیاری از منازل آنها را به مهاجرین هندوستان داد و اکنون جدیت شدیدی بین اهالی دو مملکت و بین دو حکومت موجود میباشد و عده مهاجرین هندوستان در پاکستان در حدود ده میلیون و مهاجرین هندو در حدود شش میلیون شدند و مهاجرین مسلم در پاکستان غالباً در زحمت و مشقت میباشند و بکارهای کم استفاده مانند داشتن تاکسی‌های کوچک سه چرخه و حمالی و واکس زدن کفش و امثال آنها مشغولند و فاقد منزل و اثاثیه هستند و در زیر چادر زندگی می‌کنند و وضع آنها خیلی تأثرآور است و مشاهده آنها مانند وضع اسف‌آور مهاجرین فلسطین برای هر مسلمی بلکه هر بشر با احساسی تأثرآور است و قلب را جریحه‌دار می‌کند دولت پاکستان هم چون جدیدالتأسیس است و

بنیه مالی قوی ندارد با کوشش زیادی که برای بهبود وضع آنها دارد نتوانسته است کاملاً کاری انجام دهد و وضع تقسیم پاکستان و هندوستان هم طوری است که بیشتر مناطق ثروت خیز و شهرهای آباد و کارخانجات بتصرف هندوستان درآمده و پاکستان فاقد آنها است ازینرو نیز بمشکلات مالی و اقتصادی زیادی دچار است و وضع اقتصادی مردم پاکستان هم خوب نیست و طبقه متوسط در میان آنها خیلی کم و عده خیلی ثروتمند و بقیه عموماً بسیار نادار و پریشانند. همین اختلاف مذهبی و جنایات و فجایع هندوان نسبت بمسلمین علت خشم و کینه توزی مردم پاکستان نسبت به هندوستان گردیده که با آنها کمال عداوت و دشمنی دارند.

موضوع دیگری هم که باعث خشم و غضب آنها نسبت به هند شده مسئله کشمیر است و پاکستانی ها نسبت بدان نیز خیلی حساس هستند و از آن بابت هم کینه عجیبی با هند دارند زیرا سرچشمه بسیاری از رودخانه های پاکستان در کشمیر است و چون هندوستان احتیاج بمواد غذایی دارد مردم پاکستان میترسند که اگر کشمیر را هند تصرف کند جریان آب رودخانه ها را از پاکستان قطع نموده بطرف هند سرازیر نماید ازینرو بهیچوجه راضی نیستند که کشمیر بتصرف هند درآید چنانکه موضوع رود هیرمند در اهالی زابل بلکه همه ایرانیان همین احساس را نسبت بافغانستان ایجاد نموده و همچنین موضوع^{۹۴} بحرین که بهمان اندازه که ملت ایران نسبت بحرین و رود هیرمند علاقه مند است آنها نسبت به کشمیر نیز ابراز علاقه میکنند.

سطح زندگی در پاکستان خیلی پائین و بیشتر اجناس در آنجا ارزانتر از ایران است حقوق کارمندان دولت و افراد کارگر هم کم است مثلاً حقوق ولایت مخدوم رئیس ایستگاه زاهدان که قبلاً نام بردیم با آنکه در خارج از مملکت خود کار میکرد و اضافات و فوق العاده داشت مجموعاً در ماه پانصد روپیه بود در صورتیکه کارمندان ایرانی در خارج کشور خیلی بیشتر از این حقوق میگیرند ازینرو مردم آنجا خیلی مایلند که برای کار بایران بیایند ولی مسبوق نیستند که همانطور که حقوق در ایران زیادتر از پاکستان است مخارج هم بهمین نسبت زیادتر و نرخ همه چیز گرانتر است، دولت پاکستان هم برای تقویت مالی افراد اقدامات زیادی بعمل آورده از جمله در اصلاح امور کشاورزی و تقویت کشاورزان کوشش زیادی دارد و قدری هم در این باب موفق شده ولی البته هنوز در مراحل اولیه تکامل است.

وضع تعلیمات در آنجا نسبتاً خوب و مدارس و دانشکده های زیادی وجود دارد و زبان رسمی دولتی که در همه مدارس تدریس می شود و طبق تصویب مجلس مؤسسان تا بیست سال برای آزمایش رسمیت دولتی دارد زبان انگلیسی و خط نیز همان خط است و بعد از بیست سال تصمیم قطعی برای زبان و خط رسمی گرفته خواهد شد ازینرو زبان انگلیسی پس از زبان اردو که مادری است در همه مدارس تدریس میشود و در قسمت پشتونستان زبان ملی و مادری آنها بجای اردو زبان پشتو است و هرچند در سابق زبان فارسی زبان رسمی درباری بوده و ادبیات عمومی آنها نیز بزبان فارسی بوده ولی اکنون همانطور که قبلاً ذکر کردم بر اثر آنکه سالها تحت تسلط بیگانه بوده و آنها باشاعه زبان فارسی مخالف بوده اند ازینرو امروز عده زیادی با زبان فارسی آشنا نیستند ولی در تشکیلات اخیر اولیای عربستان در ترویج و اشاعه زبان عربی کوشش زیادی نموده و خرج های هنگفتی در این باب کرده و میکنند ازینرو زبان عربی نیز در آنجا شیوع دارد. مع ذلک چون مردم بزبان فارسی علاقه مندند هنوز جلوتر از عربی است و در مدارس پاکستان که قریب پنج میلیون نفر تحصیل میکنند در حدود یک میلیون و نیم آنها مشغول تحصیل زبان فارسی هستند و میگویند زبان فارسی مادر و ریشه

^{۹۴} -جزیره بحرین نیز بعداً با موافقت دولت ایران استقلال یافت و ایران استقلال آنرا برسمیت شناخت.

زبان اردو است و هرکس آنرا نداند نمیتواند بر زبان اردو مسلط شود و زبان عربی نیز از جهت آنکه زبان مذهبی و دینی است و در زبان اردو نیز وارد است مورد توجه میباشد و محصلین مخیرند که یکی از آن دو زبان را فراگیرند و چون فارسی آسانتر و نفوذ آن در زبان اردو بیشتر است غالب محصلین بفارسی بهتر راغبند و اقدامات اخیر دولت ایران و تأسیس خانه فرهنگ و کلاسهای تدریس زبان فارسی و انجمن روابط فرهنگی باعث امیدواری است لیکن مرتباً باید بر آن افزوده شود و بودجه مفصلی برای آن تصویب گردد و همانطور که اکنون آقای پسیان خیلی مراقب این امر و کوشش در ترویج زبان فارسی دارند برای بعدها نیز دولت مراقب باشد که اشخاص دانشمند مجرب صحیح العمل که علاقه قلبی بترویج فرهنگ ایران داشته باشند مأمور اداره آن باشند و البته این قسمت باید شامل امور مذهبی نیز باشد زیرا امروزه زبان و فرهنگ ایران در همه جا مقارن با مذهب تشیع ذکر میشود و یک علت آنکه بعضی ممالک اسلامی که حکومت آنها مذهب تسنن دارد مایل بدوستی ایران نیستند از نظر مذهب است پس باید در فرهنگ ایران و زبان فارسی کوشش کرد که امور مذهبی نیز گنجانده شود و حقایق مذهب تشیع تشریح گردد تا اشخاص بی اطلاع از حقیقت آن آگاه شده و رفع عناد و بدبینی آنها بشود یا آنکه یک شعبه برای امور مذهبی که تحت نظر مرکز روحانیت شیعه اداره شود در سفارتخانه ایران با استقلال در همه ممالک اسلامی موجود باشد که در نشر حقایق تشیع و عقائد اصلی شیعه بکوشد و هرچند در پاکستان اینطور نمایندگی از طرف دولت ایران نیست ولی آقای شریعت در این قسمت کاملاً مراقبت داشته و حقاً وظیفه خود را در این باب بخوبی انجام میدهند و وضع رفتار ایشان خیلی پسندیده و مورد تمجید و ستایش همه اشخاص است، امیدوارم در خدمات بعالم تشیع موفق باشند.

تحصیل در مدارس متوسطه و عالیۀ پاکستان مجانی نیست و مخارج آن خیلی زیاد است ازینرو ادامه و تکمیل تحصیلات برای طبقات پائین تقریباً میسر نیست و برای طبقه متوسط هم که عده آن در پاکستان بسیار کم است خیلی مشکل میباشد وضع پست و تلگراف آنجا بطوریکه در خلال آن چند روزه معلوم شد چندان مرتب نیست مثلاً تلگراف ما به بیدخت که قبلاً ذکر آن شد نرسید مراسلات پستی هم خیلی دیر میرسید و گاه هم نمیرسید بالاخره بر ما معلوم نشد که نرسیدن یا تأخیر در وصول در ایران است یا پاکستان و مشاهده این وضع در ایران^{۹۵} و پاکستان و افغانستان با مقایسه نسبت بممالک اروپا بلکه بممالک عربی که وضع پست و تلگراف آنها خیلی مرتب می باشد تأسف آور است.

راههای ارتباطی پاکستان خیلی خوب و جادهها عموماً آسفالت و راه آهن هم خیلی زیاد و همه راههای آهن دو تا است یکی برای رفتن و دیگری برای مراجعت و ازین جهت خطر تصادف دو قطار با یکدیگر خیلی کم است فقط راه آهن زاهدان که عبور و مرور از آن زیاد نیست یکی است.

بیشتر مسافرتها هم با راه آهن است زیرا همه شهرها با یکدیگر بوسیله راه آهن ارتباط دارند و ایستگاه کراچی از حیث ورود و خروج قطار خیلی مهم و دیدنی است و ما که در نزدیک راه آهن و حرکت آنرا میدیدیم کاملاً تعجب داشتیم زیرا رفت و آمد قطارها تقریباً مانند حرکت اتومبیلها در خیابان مرتب و بدون انقطاع بود و درموقع صرف صبحانه که جلو پنجره نشسته و کاملاً می دیدیم در ظرف چند دقیقه صرف صبحانه چند قطار وارد و چند تا هم خارج میشد و تمام مدت شب و روز بهمین ترتیب بود البته ساختمان راه آهن و آسفالت راهها همه در زمان حکومت انگلیس در آنجا بوده ولی دولت جدیدالتأسیس پاکستان نیز در حفظ آنها مراقبت کامل دارد.

^{۹۵} - ولی اکنون با توجه اولیای دولت نسبتاً اوضاع پست و تلگراف ایران مرتب و منظم شده است.

خطوط هوایی هم خیلی مرتب و بسیاری از شهرها با یکدیگر ارتباط کامل دارند و مخصوصاً بین کراچی و داکا که راه زمینی نیست سرویس هوایی منظم است و چون کراچی بندر بزرگ و مهمی است خطوط کشتیرانی پاکستان هم مفصل است و کشتی تجارتي و نیروی دریائی آنهم خوب است.

وسایل نقلیه شهر کراچی هم مختلف است تراموای برقی هم دارد ولی مانند تراموای ممالک اروپا که با برق شهر باشد نیست بلکه موتور آن در داخل خودش میباشد مانند اتومبیل، نهایت آنکه روی خط آهن حرکت میکند خط اتوبوس هم خیلی زیاد و تا ۷۴ شماره دیدیم اتومبیل تاکسی هم زیاد ولی قیمت آن از همه وسایط نقلیه گرانتر است و دو قسم تا کسی دیگر هم هست که اکثر تا کسی های کراچی از آن دو قسم است یکی تاکسی که دارای اطاق کوچکی است که روی سیکلتهای سه چرخه گذاشته شده و سقفی از پارچه دارد و فقط دو سمت آن دارای پایه و دیوار چوبی است و دو نفر در آن می نشینند و با موتور است و آنرا ریکشا میگویند.

دیگری سه چرخه پائی که در پشت سر راننده جا برای نشستن دو نفر تهیه شده و بعضی آنها دارای سقف هم هستند ولی محل راننده در هر دو سقف ندارد و در معرض آفتاب تابستان و باران زمستان است و این سه چرخه بی موتور با پا حرکت می کند که راننده باید آنرا با پا ببرد و البته در راههای طولانی برای راننده خیلی خسته کننده است و غالب راننده های این دو قسم سه چرخه از مهاجرین هندوستان می باشند که از همین راه امرار معاش میکنند و وضع آنها خیلی بد و دولت پاکستان هم که در ابتدا باین سه چرخه ها اجازه کار داد فقط برای کمک بآنها بود.

دیگر از وسایط نقلیه آنجا درشکه های معمول در ایران و درشکه های معمول افغانستان است که هر دوی آن در کراچی موجود میباشد گاری های حمل بارها را نیز با شتر و با الاغ می کشند و هر دو قسم در خیابان های کراچی گاهی دیده میشوند.

حرکت وسایط نقلیه هم در پاکستان طبق مرسوم در انگلستان که در زمان حکومت انگلیس در آنجا هم معمول شده از طرف چپ است و بطوریکه شنیده شد چند سال قبل در اوائل تأسیس حکومت پاکستان تصمیم گرفتند که مانند سایر ممالک جهان از طرف راست قرار دهند و دو سه روز هم عملی کردند و شهربانی هم خیلی مراقبت نمود ولی علاوه بر آنکه رانندگان چون بترتیب سابق عادت کرده بودند اشتباه میکردند و مردم نیز گاهی در طرز عبور خود از حیث مراقبت در حرکت وسایل نقلیه دچار اشتباه میشدند اسبها و شترها و الاغها هم نیز که گاریها را حرکت میدادند بهمان ترتیب عادت کرده بودند و تغییر رویه آنها خیلی مشکل بود و این امر ایجاد خطراتی میکرد لذا مجبور شدند و بهمان ترتیب سابق برگردانند.

تجارت خارجی پاکستان هم چندان رونقی نداشت چوت روابط آن با دولت هند خوب نیست ازینرو داد و ستد تجارتی کمتر دارند تجارت با ایران هم از نظر آنکه ارز خارجی کم دارند نمیخواهند زیاد از مملکت خارج کنند و باندازه اجناس صادره اجازه ورود میدهند و صادرات آنها نیز کم است ازینرو معاملات زیادی ندارند و بهمین جهت داد و ستد آن مملکت با سایر کشورهای دوست کم است و اجناس وارداتی غالباً گران و از ایران خیلی گران تر است مثلاً اتومبیل خیلی کمتر و گرانتر از ایران است رادیو و امثال آن نیز باندازه و فور آن در ایران، در آنجا موجود نیست.

ایران

ورود ایران همانطور که پیش ذکر کردیم روز یکشنبه ۱۷ ربیع الثانی ۱۳۷۷ مطابق نوزدهم آبان ۱۳۳۶ و دهم نوامبر ۱۹۵۷ ساعت دو و سی و پنج دقیقه بعد از ظهر کراچی، مطابق یکساعت و پنج دقیقه طهران وارد میرجاوه شدیم در آنجا آقای غلامعلی دادگستر رئیس پست و تلگراف زاهدان و بلوچستان و آقای سید احمد مقدس زاده و آقای دکتر حسین زندی که هر سه از برادران ایمانی میباشند با چند نفر دیگر از محترمین زاهدان برای استقبال آمده و پس از رسیدگی گمرکی و اثاثیه و تودیع با آقای ولایت مخدوم بخواش آقای دادگستر قدری در اداره پست و تلگراف آنجا استراحت نموده بعد با اتومبیل آقایان بطرف زاهدان حرکت کردیم فاصله بین میرجاوه و زاهدان ۸۲ کیلومتر (۵۴ میل) میباشد ساعت سه و چهل و پنج دقیقه وارد زاهدان شدیم و بمنزل آقای دادگستر رفتیم جمعی از محترمین و دوستان در آنجا دیدن نمودند پس از صرف شام بنا باصرار آقای مقدس زاده برای خواب بمنزل ایشان رفتیم.

در زاهدان دو روز بیشتر قصد توقف نداشتیم ولی رفقا خیلی اصرار داشتند که شب جمعه را بمانیم لذا توقف ما شش روز طول کشید و رد آن چند روز آقای کفعمی امام جمعه و جماعت و فقیه شیعه زاهدان و جناب آقای مهران استاندار بلوچستان و آقای مهندس غفاری فرماندار و همه رؤسای ادارات اظهار محبت نموده دیدن کردند و از همه بازدید نمودیم در چند روز توقف زاهدان چند تلگراف از رفقای کرمان رسید که خواش حرکت بدان حدود نموده بودند آقای جذبی هم شائق تشریف ماهان و زیارت مزار حضرت شاه نعمه الله ولی بودند لذا با آنکه قبلاً تصمیم آن حدود نبود و قصد مراجعت گناباد بود تغییر عزم داده تصمیم گرفتیم که برای یک هفته الی ده روز بماهان و کرمان برویم و از راه زاهدان مجدد مراجعت نمائیم و بهمین نظر اثنائیه مختصری با خود برداشته و جامه دان را در زاهدان گذاشتیم.

ماهان و کرمان عصر شنبه ۲۵ آبان ساعت هشت بعد از ظهر با اتوبوس پست بهمراهی آقای سیداحمد مقدس زاده بقصد زیارت ماهان از زاهدان حرکت کردیم قبلاً تصمیم داشتیم اتومبیل سواری کرایه کنیم ولی گفتند سواری در آن راه بواسطه شن زیاد و کمی آبادی عرض راه صلاح نیست لذا با اتوبوس حرکت کردیم یکساعت از طلوع آفتاب گذشته وارد فهرج شدیم ساعت هشت حرکت و ساعت ده وارد بم شدیم این اتوبوس در بین راه خیلی توقف میکرد و معطل میشد در بم هم قریب پنجساعت توقف کرد و ساعت سه بعد از ظهر حرکت کردیم. ساعت نه آقای حاج میرزا ابوتراب خان مظفری و آقای سرهنگ سعیدی و چند نفر دیگر که برای استقبال بماهان آمده بودند چون ورود ما تأخیر شده بود از ماهان جلوتر آمده و در چهار فرسخی ماهان بما رسیدند و ما پس از ملاقات و احوالپرسی با اتومبیل ایشان بماهان آمدیم و بزیارت آستانه مقدسه مشرف شده و عده دیگر هم که باستقبال آمده بودند در آنجا بوده ملاقات شدند بعداً آقایان بشهر مراجعت نموده و ما که بقصد زیارت بودیم در آنجا توقف کردیم و در بالاخانه صحن مطهر که برای پذیرائی واردین است بیتوته نمودیم و روز بعد هم در آنجا برای زیارت توقف کردیم.

آستانه مقدسه ماهان مزار حضرت شاه نعمه الله ولی است که افتخار فقرای نعمه اللهی باتصال بانحضرت است حضرت شاه نعمه الله ولی در روز ۲۲ رجب سال ۷۳۰ یا ۷۳۱ در قصبه کوه بنان کرمان متولد شده و در طریقت جانشین حضرت شیخ عبدالله یافعی و در مذهب تشیع اثنی عشری تعصب شدید داشت و بدان افتخار میکرد ازینرو علامت فقراء پیروان خود را

تاج^{۹۶} دوازده ترک قرار داد، در روز پنجشنبه ۲۲ رجب سال ۸۳۴ رحلت فرمود و در قصبه ماهان بخاک سپرده شد و آرامگاه او اکنون زیارتگاه فقراء و جمیع صاحب‌دلان است بنای اول آرامگاه آنحضرت توسط سلطان احمد بهمنی پادشاه دکن هندوستان که از مریدان آنحضرت بود انجام یافت در پائین پای آن حضرت در بین بقعه و رواق شرقی بطوریکه می‌گویند قبر حضرت میرشاه برهان‌الدین خلیل‌الله ثانی است که جانشین میرشاه کمال‌الدین عطیة‌الله و فرزند میرشاه تقی‌الدین بن میرشاه شمس‌الدین محمد بن میرشاه برهان‌الدین خلیل‌الله بن شاه نعمت‌الله بوده است و میرشاه برهان‌الدین خلیل‌الله اول فرزند و جانشین حضرت شاه نعمت‌الله که در سال ۸۶۰ وفات یافته در دکن مدفون است.

شرح صحن‌ها و بقعه و بارگاه آن حضرت مفصل که مرحوم حاج شیخ عباسعلی کیوان آنرا نوشته بضمیمه کتاب صالحیه (چاپ اول) بچاپ رسیده و اخیراً هم آقای رضا نور نعمت‌اللهی کتابی بنام گنجینه پادشاهی در شرح حال آنحضرت و بقعه و بارگاه تألیف نموده‌اند.

عصر روز دوشنبه بطرف کرمان حرکت کردیم آقای حاج میرزا ابوترابخان مظفری و آقای سرهنگ اسدالله سعیدی و چند نفر دیگر از آقایان نیز که آنشب و روز با ما در ماهان بودند بهمراهی حرکت نموده نزدیک غروب بکرمان منزل آقای مظفری ورود نمودیم.

در مدت چند روز توقف کرمان چند مرتبه مجدد برای زیارت ماهان مشرف و دو سه روز هم برحسب اصرار رفقای جوپار بدانجا که قریب هفت فرسخ تا کرمان فاصله دارد رفتیم جوپار در دامنه کوهی واقع شده و هوای آن خوب و منظره زیبایی دارد من گمان می‌کردم اصل آن جوپار است که مخفف شده و جوپار می‌گویند ولی بعضی مطلعین و فضلاء آنجا گفتند در قرون سابقه در اینجا یکی از قبایل اعراب سکونت داشته و نهر آنرا نهرالفار می‌گفتند و کلمه فار معرب پار است و اصل آن جوپار بوده است.

در ایام توقف کرمان خدمت آیه‌الله حاج شیخ علی‌اصغر صالحی که مجتهد مسلم و امام جمعه کرمان میباشند رسیده و ایشان بواسطه آشنائی و ملاطفتی که از سابق داشتند با من کمال لطف و محبت نمودند چند نفر دیگر از علما و روحانیین و وعاظ نیز اظهار محبت نموده و ملاقات بعمل آمد و بعضی هم مذاکرات مذهبی نمودند و مطالب دینی مورد گفتگو واقع شد و چون این یادداشت‌ها بطول انجامیده از شرح در آن باب و همچنین از ذکر مشروح مسافرت داخلی ایران و ملاقات‌ها و مذاکراتی که شده صرف‌نظر نموده و خیلی باختصار ذکر میکنم، جناب آقای بنی‌آدم استاندار و رؤسای ادارات و بسیاری از اعیان و رجال دیدن نمودند و بازدید هم شد، در ایام رحلت حضرت زهرا علیهماالسلام نیز شبها مرتب در جلسات فقری ذکر مصیبت میشد.

ما تصمیم داشتیم که از کرمان مجدد بزاهدان مراجعت کنیم ولی اتفاقاً رفقای اصفهان و شیراز و یزد و طهران مسبق شده و مرتب تلگرافاتی برای مسافرت بدانحدود مینمودند و نگارنده موکول بنظریه حضرت آقای والد نمودم و آقایان بگناباد تلگرافاتی کرده و ایشان هم بنظر خود من واگذار فرمودند. در این بین آقای حاج مهدی آقا ملک صالحی و آقای مهندس علیرضا جذبی از اصفهان آمده و برای حرکت بدانجا اصرار و مجدد تلگرافی بگناباد نمودند در جواب، مجدد بنظریه خودم موکول فرموده بودند در این موقع که اصرار آقایان زیاد بود من بنا را باستخاره گذاشته و اتفاقاً استخاره برای

^{۹۶} - بطوریکه مینویسند سیدی بنام منهاج ابتداء تاجی دوازده ترک تهیه و بنظر آنحضرت رسانید و اجازه دوختن خواست ایشان اجازه داده و پسندیدند و به پیروان خود نیز آنرا دستور دادند.

رفتن از آن حدود مساعد و مراجعت از راه زاهدان خوب نبود لذا تصمیم حرکت اصفهان گرفتیم.
در چند روزه توقف کرمان حاج آقای مظفری کمال لطف و محبت و پذیرائی را نموده و سایر آقایان دوستان نیز نهایت محبت را داشتند و از همه تشکر داریم.

یزد و اصفهان و شیراز

لذا صبح دوشنبه ۱۷ جمادی الاولی مطابق ۱۸ آذر با آقای حاج مهدی آقا ملک صالحی و سیداحمد مقدسزاده و آقا علی شهیدی جوپاری با اتومبیل سواری آقای دانش که از فقراء میباشند و اتومبیل ایشان را تا اصفهان کرایه کرده بودیم از کرمان حرکت و جمع زیادی از دوستان تا باغین پنج فرسخی بدرقه نموده و نهار در انار، آبادی بین راه توقف و عصر وارد یزد شدیم. و بمنزل آقای نورمحمدخان میرعمادی رئیس اداره اقتصاد یزد که از برادران ایمانی و بسیار با محبت میباشند و انتظار ورود ما را داشته پیشواز نمودند وارد شدیم. و آقایان رفقای یزد عموماً برای ملاقات آمدند و آقای حاج شیخ اسماعیل صالحی فیروزآبادی میبیدی و سایر دوستان اطراف نیز برای ملاقات آمدند. آقای حاج شیخ اسماعیل اصرار نموده سوگند دادند که بفیروزآباد هم برویم عصر به تفت که در پنج فرسخی جنوب غربی یزد در دامنه کوهی واقع است برای دیدن آرامگاه یکی از احفاد حضرت شاه نعمه الله و خواندن فاتحه رفتیم در این محل بطوریکه آقای سید مهدی صالحی فیروزآبادی نقل میکردند در چند سال قبل که ایشان هم مأمور دولتی در آنجا بودند در زیر ساختمان آن سردابهایی پیدا شد و تابوتهای زیادی در آن با اجسادى جای داشت که بعداً جلوی آنرا بستند و بطوریکه در آنجا معروف است آرامگاه حضرت شاه برهانالدین خلیل الله ثانی که در ماهان نیز بنام ایشان قبری موجود است با بسیاری از افراد خاندان و احفاد حضرت شاه نعمه الله در تفت میباشند.

معروف است که حضرت شاه خلیل الله در قریه ای در اطراف یزد موسوم بهرات شهید شده و جنازه ایشان را به تفت که مسکن بسیاری از افراد فامیل ایشان بوده آورده دفن نمودند و بطوریکه آقای سیدمهدی صالحی کوچه باغی که از برادران ایمانی میباشند نقل کردند در چند سال قبل لوحه ای از سرداب عمارت روی قبری کشف شد و این چند بیت روی آن حک شده بود:

| | |
|--------------------------|---------------------------|
| شاه برهان دین خلیل الله | کرد در خاکدان چو قطع حیات |
| سال تاریخ فوت او جستم | از دل خویشتن بوقت وفات |
| گفت چون در هرات گشت شهید | سال فوتش بود شهید هرات |

که مطابق ۹۲۵ هجری^{۹۷} می شود.

^{۹۷} - خلاصه یادداشت آقای سید مهدی صالحی میبیدی کوچه باغی برای مزید اطلاع خوانندگان و یاد از نویسنده محترم ذکر میشود:
در خرداد سال ۱۳۱۷ شمسی فقیر سید مهدی صالحی خلف مرحوم سید حسین در بخشداری تفت بانجام امور مشغول بودم در آنموقع آقای سید جواد علوی خاله زاده ام ریاست شعبه ثبت اسناد آنجا و آقای علیمحمد منوچهری نمایندگی ثبت (که هر دو از اخوان طریق بودند) داشته و آقای حسین رحیمی مهریزی که از فقرای صفی علیشاهی بود امین دارائی تفت بودند.

محلّه شاه ولی تقریباً در وسط تفت در ساحل شرقی رودخانه وسیع بی آبی واقع و بنام حضرت شاه نعمه الله ولی که میگویند پانزده سال در تفت توقف فرمودند موسوم شده و قناتی بنام نعمت آباد دائر فرمود که اکنون هم نه سنگ آب که نود قفیز باصطلاح یزد است دارد، آبش در محلات گرمسیر غربی رودخانه در اراضی و باغات مشروب میشود ولی سابقاً متعلق باراضی و باغات خانقاه بوده است.
گذشته از عمارات و باغات متعلق بخانقاه بازارچه و دکاکین اطراف حسینیّه نیز متعلق بآن بود و در آنجا آثار عمارات با شکوه دیده میشود

که اکنون مخروبه است آثار بقعه‌ای هم در وسط محوطه شاه ولی جنب ایوان بزرگ مخروبه بود که سقفش فروریخته و ستونهایش درهم شکسته و در آن سنگ مرمر بزرگ ساده و در زیر آن بقعه سردابی و در آن جنازه‌هایی وجود داشت که در صندوقهائی نهاده شده و در آنموقع راه آن تقریباً مسدود و حقیر بسختی چند جنازه را که در اول سرداب بود دیدم و اجساد آن صندوقها هم خشکیده بود بدون آنکه از هم پاشیده شده باشد.

چون این بقعه در میان اهالی بمزار سید محمد فرزند شاه نعمه‌الله که در ۲۳ سالگی در زمان حیات پدر بزرگوارش از دنیا رفته مشهور و اینطور معروف است که شاه فرمود که هر کس حاجتش را از او بخواهد خداوند روا میگرداند لذا حقیر برای ساختمان بقعه تصمیم با اقدام گرفتم و چون برفقاء اظهار کردم گفتند مخارج آن زیاد است گفتم مردم را دعوت بکمک مینمایم گفتند کسی حاضر نخواهد بود لذا مردد شدم خودم هم شخصاً تمکنی نداشتم اتفاقاً شب جمعه بود و در منزل آقای علوی دعوت داشته و همانجا خوابیدم خواب دیدم که وارد اداره ثبت میشوم از قفا شنیدم کسی مرا باسم صدا زد و گفت قصد و نیتی که نمودی اقدام کن صورت میگیرد نگاه کردم جوانی را بسن بیست و دو سه ساله با صورتی نورانی و قامتی متوسط و اندامی باریک که لباسی پاکیزه در تن داشت دیدم مجدد نیز مرا امر با اقدام فرمود موقع اذان صبح از خواب بیدار و تصمیم با اقدام گرفته از اهالی برای کمک دعوت کردم و مبلغی جمع‌آوری و شروع بساختن نمودم و در سال ۱۳۱۸ شمسی بکمک آقای حسین رحیمی پایان رسید.

در تیرماه ۱۳۱۷ در خلال ساختمان بقعه سید محمد یکرز صبح اطلاع دادند که دیشب بطور پنهانی سنگی قیمتی از روی قبر شاه خلیل‌الله کشف و چند نفر که قبلاً هم چند سنگ قیمتی برده بودند آنرا از آنجا بمحل دیگری برده که بشهر حمل کنند فوراً بیرون آمده و آن سنگ را که بمحل دیگری برده بودند دیدم این اشعار اطراف آن سنگ منقش بود:

| | |
|-------------------------|---------------------------|
| شاه برهان دین خلیل‌الله | کرد در خاکدان چو قطع حیات |
| سال تاریخ فوت او جستم | از دل خویشستن بوقت وفات |
| گفت اندر هرات گشت شهید | سال فوتش بود شهید هرات |

که ۹۲۵ میشود.

آقای حاج شیخ عبدالرضا آیه‌اللہی عالم و مرجع روحانی تفت که در مسجد شاه ولی قرب خانقاه و همان مزار امامت جماعت داشتند بنده فرمودند که من دو دفعه برای دیدن جنازه شاه خلیل‌الله که هنوز سقف ایوان خراب نشده بود و سنگ آن بجای خود بود بسرده رفتم و جنازه را دیدم اولاً صندوق جنازه از طرف دست راست در انتهای سردابه واقع است و از سایر صندوقها بزرگتر و سالم و محاذی همان سنگ لوحش میباشد کفنی پاکیزه و بدنی تازه دارد ریش مبارکش مخضب، در گودی شانه راستش علامت فرورفتگی کاردی میباشد که او را شهید نموده‌اند و بطوریکه از ماده تاریخ معلوم است در هراتی که چهل فرسخی یزد است شهید شده و جنازه باین محل که آرامگاه خانوادگی بوده حمل و دفن شده است.

پس از شنیدن این مطلب برای دیدن جنازه تصمیم گرفتم و باتفاق آقای رحیمی با چراغ توری رفته ابتدا وضو گرفته با چراغ از راه تنگ و باریکی که بسرده میرسد وارد شدم و آقای رحیمی از آمدن خودداری نمود بتهائی وارد سردابه شدم در طرفین سردابه صندوقهائی از چوب کاج بود و در آنها اجساد وجود داشت بهمان علامت که آقای آیه‌اللہی گفته بودند بانهای سردابه رفتم صندوقی را دیدم که سالم بود درب آنرا برداشتم کفنی پاکیزه دیدم و اجزای بدن از قبیل برآمدگی شکم و سینه و شان و سر و صورت از روی کفن مشهود بود و همه اعضا بحال طبیعی بود خواستم کفن را دور کنم و زیارت کنم منقلب شدم و دستم مرتعش گردید لذا آنرا بی‌احترامی دانسته و صرفنظر نمودم و درب صندوق را گذاشته مراجعت کردم باول سردابه که رسیدم در سمت راست صندوقی دیدم که تخته پائین پای آن افتاده بود دیدم دو پای متوفی تا ساق از کفن خارج شده و کاملاً حتی موهای پشت پا و انگشتان سالم و طبیعی بود آنگاه بیرون آمده گفتم درب آنرا مسدود کردند.

بعداً تصمیم گرفتم که در ساختمان آن ایوان هم پس از اتمام بقعه سید محمد اقدام نمایم در این بین از تفت منتقل شدم اتفاقاً در همان اوقات آقای قاسمی که از ارادتمندان مرحوم آقای ذوالریاستین شیرازی بود بریاست فرهنگ یزد منصوب گردید ایشان را باین امر راهنمایی نمودم و ایشان بکمک دوستان فقر و طریقت بساختن آن ایوان اقدام کردند، در نامه بعدی شرحی نوشته‌اند که خلاصه آن اینست: در وقفنامه خطیره ملا در یزد که رونوشت مصدق آن در دست است ذکر شده: واقف حاج شمس‌الدین محمدبن زین‌الدین علیشاه میدی و تولیت بفرزندان دختران خود مفوض نموده نام آنها خواجه حکیم الدین ابوعلی ولد وزارت مآب خواجه جمال‌الدین احمد منشی و دیگر (پس از

موقعی که در یزد بودیم آیت‌الله آقای سیدعلی اکبر برقی قمی نیز که در آنجا از نظر سیاسی در تبعید بودند اظهار ملاحظت نموده دیدن کردند و از فرمایشات ایشان و مذاکراتی که فرمودند بهره‌مند شدیم.

صبح چهارشنبه از یزد حرکت کردیم آقای مقدس‌زاده در اینجا خداحافظی نموده عازم مراجعت براه‌دان شدند و ما بطرف اصفهان حرکت کردیم، ابتدا قریب یکساعت در منزل آقای منوچهری در اردکان توقف نموده و برای ناهار به فیروزآباد که دو فرسخی اردکان است رفتیم و شب در آنجا توقف نموده صبح حرکت و ناهار در نائین منزل آقای سالک که از برادران ایمانی هستند صرف شد و مسجد مخروبه تاریخی آنجا را که مشغول تعمیر بودند دیدیم خیلی مهم و تاریخی بود، بعدازظهر حرکت کردیم جمعی از آقایان دوستان اصفهان تا کویا باستقبال آمده بودند بآبادیه‌های دیگر بین راه هم عده‌ای پیشواز کردند.

یکساعت بغروب وارد اصفهان شده و منزل آقای سرهنگ احمد ملک صالحی^{۹۸} که قبلاً در نظر گرفته بودند توقف کردیم و در مدت توقف اصفهان هر شب مرتباً برای اجتماعات فقری بمنزل یکی از برادران ایمانی می‌رفتیم و در چند روز توقف اصفهان جمع زیادی از آقایان علما و روحانیین و وعاظ و معروفین شهر اظهار ملاحظت نموده دیدن کردند از جمله حجج اسلام حضرت آقای میرمحمد مهدی امام جمعه و آقای حاج آقا مصطفی سیدالعراقین و آقای شیخ محمدباقر کلباسی و آقایان آقامیرزا زین‌العابدین از سادات محترم خاتون آبادی پاقلعه و آقا میرزا محمدرضا روضاتی و آقا میرزا محمدعلی روضاتی و آقای شیخ ابوالقاسم اشراقی و آقا میرزا محمد هاشم غروی و غیر هم حفظهم‌الله، و در آن چند روزه از آقایان بازدید هم نموده و از محضرشان مستفید گردیدیم. خدمت آیت‌الله حاج آقا رحیم ارباب^{۹۹} نیز که مدت‌ها خدمتشان تلمذ نموده‌ام رسیدم و کمال ملاحظت نمودند، آقایان دوستان نیز کمال لطف و محبت کردند، آثار تاریخی و ابنیه شهر را هم دیدن کردیم.

بعدازظهر روز چهارشنبه ۲۶ جمادی‌الاولی (۲۷/۹/۱۳۳۶) پس از صرف ناهار در منزل آقای مهندس علیرضا جذبی فرزند آقای هبه‌الله جذبی با آقای حاج مهدی آقا ملک صالحی و آقا علی شهیدی بطرف شیراز حرکت و شب در آباده منزل آقای عباس سرشار فرماندار توقف نمودیم چند نفر از دوستان اصفهان نیز برای بدرقه آمده بودند صبح ساعت ده حرکت و ناهار در بین راه صرف شد.

در بین راه آقای غلامعلی شادان‌باز افسر هواپیمائی و چند نفر از برادران ایمانی که در اداره هواپیمائی بودند اظهار محبت نموده با هواپیما استقبال کردند آقای سید مجدالدین مصباحی که از برادران محترم و اجازه اقامه جماعت دارند و

القاب) سید شرف‌الدین مرتضی و لدجناب سیادت مآب (پس از القاب) سید برهان‌السعادة والدین خلیل‌الله میبیدی و تاریخ تنظیم وقفنامه سال ۹۲۴ مییاشد و از طرفی متولیان موقوفه مزبور تاکنون از اولاد سید شرف‌الدین مرتضی هستند و سید برهان‌الدین خلیل‌الله که در سال ۹۲۵ وفات یافته پدر سید شرف‌الدین مرتضی و از معاریف فرزندان شاه نعمه‌الله بوده چه آنکه از اقطاب یا از بزرگان اولاد بوده است.

این بود خلاصه آنچه آقای صالحی نوشته بودند و ایشان و برادرانشان که همه از اخوان طریق میباشند در صدق گفتار و درستی رفتار و خوبی کردار مورد اتفاق همه اهالی و آشنایان بوده و محل وثوق همه مردم میباشند، لذا یادداشت ایشانرا که از نظر تاریخی خالی از فائده نیست خلاصه نموده در اینجا ذکر کردم.

^{۹۸} - متأسفانه در روز چهارشنبه یازدهم ذی‌القعده ۱۳۷۸ مطابق ۲۹ اردیبهشت ۱۳۳۸ بسکنه از دنیا رفت و دوستان را از دوری خود سوگواری نمود رحمة‌الله‌علیه.

^{۹۹} - در روز جمعه هیجدهم ذی‌الحجه ۱۳۹۶ قمری (عید غدیر) در سن صد سالگی در اصفهان برحمت ایزدی پیوست و در قبرستان تخت فولاد مدفون گردید.

از وعاظ معروف شهر هستند با جمع زیادی از برادران تا تخت جمشید استقبال نموده و در آنجا در هتل آپادانا مختصر توقف کرده بطرف شیراز حرکت کردیم و بمنزل آقای حاج محمدآقا سالکی که قبلاً هم تلگراف و خواهش نموده بودند وارد شدیم.

در آنجا نیز آقایان دوستان همه مجتمع بوده و جلسات فقری مرتب در اوائل همه شب ادامه داشت، سحرها هم در تمام شهرها از زاهدان بعد رفقاء از یکساعت باذان صبح حاضر شده و موقع طلوع فجر اقامه نماز شده و بعداً قرآن قرائت سپس اشعار مناجات فارسی خوانده میشد و تا طلوع آفتاب مجتمع بودیم در آنموقع متفرق میشدند.

درموقع توقف شیراز رفقای شهرهای اطراف از قبیل کازرون و لار و جهرم و فسا و اصطهبانات و ششده و غیر آنها مرتباً یا تلگراف نموده یا بعضی می آمدند و برای رفتن بدانجا اصرار داشتند ولی چون سفر طول کشیده بود قبول نکرده فقط برای ششده که عده برادران آنجا زیاد و غالباً مسافرت برای آنها مشکل است موافقت کردیم.

صبح چهارشنبه چهارم دی مطابق سوم جمادی الثانیه بطرف فسا حرکت و ناهار در فسا منزل آقای نظام الدین عرفانی صرف و عصر هم کارخانه قند را بازدید نموده شب هم در فسا توقف و صبح پنجشنبه بطرف ششده که شش فرسخی فسا است حرکت کردیم و منزل آقای حاج محمد بصیری که از برادران ایمانی بسیار با محبت و همسفر حج بودیم وارد شدیم آقای شیخ علی بحرانی که از برادران ایمانی و صاحب دفتر رسمی و مجاز در اقامه جماعت لیلی جمعه و دوشنبه هستند با همه برادران در آنجا حاضر شدند و چون قبلاً با آنها قرار داده بودیم که استقبال نکنند آنها هم بقول خود وفا نموده و فقط در خارج آبادی حاضر شدند شب جمعه و شنبه در ششده توقف نموده صبح شنبه حرکت و در فسا نیمساعت منزل آقای محمد کریم حامد توقف نموده بطرف شیراز روانه شدیم و ناهار بمنزل آقای حاج محمدآقا سالکی وارد شدیم.

در چند روزه توقف شیراز بسیاری از علما و روحانیین و وعاظ و رجال دیدن نموده و ملاقات کردیم از جمله خدمت آیه الله رضوی و آیت الله شیخ بهاء الدین محلاتی و حجة الاسلام شیخ عبدالرسول نیر و آقای ابن یوسف و بسیاری دیگر رسیدیم و آثار تاریخی شیراز را از قبیل تخت جمشید و نقش رستم و در شیراز از باغ دلگشا و باغ ارم و موزه و کتابخانه فرهنگ و بازار و مسجد وکیل و مسجد جامع و غیر آنها دیدن کردیم و بمزارات اولیاء بزرگان نیز رفتیم از جمله زیارت حضرت احمد بن موسی بن جعفر علیهم السلام (معروف بشاه چراغ) و محمد بن موسی و حسین بن موسی ملقب بعلاء الدین و علی بن حمزه بن موسی رفتیم و آرامگاه شیخ بزرگوار شیخ مصلح الدین سعدی نیز که در طریقت ارادت بشیخ شهاب الدین سهروردی داشت و در سال ۶۹۱ وفات نمود و خواجه شمس الدین محمد حافظ را متوفی در ۷۹۲ زیارت نمودیم و مزار شیخ ابو عبدالله علی بن محمد بن عبدالله معروف بابن باکویه شیرازی مشهور بابا کوهی که از مریدان شیخ ابو عبدالله خفیف و در قرن چهارم و پنجم هجری میزیسته و در حدود ۳۳۰ متولد شده در ۴۴۲ وفات نموده و قبرش در بالای کوه واقع است رفتیم و بقعه هفت تن را نیز زیارت نمودیم و مشهور است هفت تن از درویشان در آنجا سکونت داشته و هر کدام که از دنیا رفته بقیه او را غسل داده کفن و دفن نمودند و چون نوبت به هفتم رسید او شبانه بمنزل حسین غسل که شخص نیکی بوده رفته و اطلاع داد که در فلان مکان درویشی از دنیا رفته بیا تا او را غسل داده کفن و دفن کنیم و حسین بعداً از دنبال او روان شد و چون درویش داخل آن مکان شد گفت اندکی تو صبر کن هر موقع صدای تکبیر من بلند شد تو درآ، پس از ساعتی صدای تکبیر شنید وقتی داخل شد کسی را خوابیده دید و دیگری را ندید چون نگاه کرد دید همان کسی است که او را احضار کرده بود و روی سینه او کاغذی در شرح حال و مرگ شش نفر سابق نوشته شده

و وصیت کرده بود که قبر مرا در پائین پای آن شش نفر حفر کن و برای خودت هم پهلوی خودمان قبری آماده کرده‌ام که هر وقت مردی بما ملحق شوی و اتفاقاً همانطور هم شد ولی نام آن هفت تن معلوم نیست.

بعداً به بقعهٔ چهل تنان که میگویند چهل تن از اولیاء در آنجا مدفون هستند و در گوشهٔ حصار آن قبر شیخ ابواسحق اطعمه که از مریدان حضرت شاه نعمه‌الله بود قرار دارد و در قبرستان عمومی هم برای زیارت مرقد مرحوم حاج میرزا زین العابدین رحمتعلی شاه^{۱۰۰} متوفی در ۱۷ صفر سال ۱۲۷۸ قمری و شیخ روزبهان ابو محمد ابوالنصر بقلی شیرازی متوفی در نیمهٔ محرم ۶۰۶ که از مریدان شیخ ابوالفتوح سعید صعیدی مصری بوده و قبر سید نظام‌الدین محمود ملقب بداعی الی الله که از راه یافتگان خدمت شاه نعمت‌الله ولی بوده و در سال ۸۶۷ وفات نموده و مزار مرحوم شیخ محسن سروسستانی صابرعلی که از مریدان مرحوم حاج ملا سلطان محمد سلطانعلی شاه گنابادی و از مجازین زمان مرحوم حاج ملاعلی نورعلیشاه ثانی بود و در سال ۱۳۳۷ وفات نموده و در مزار شاه داعی الی الله مدفون گردید و بسیاری دیگر از اولیاء و بزرگان مدفونین در آنجا رفتیم.

ضمناً در چند روزه توقف شیراز برای معاینه و معالجهٔ روماتیسم و سایر کسالت‌های خودم چندین بار به بیمارستان نمازی رفته دستوراتی گرفته و چند جلسه برق هم دادند و چون در حرکت عجله داشتم برای تعقیب معالجه نیز دستوراتی گرفتم و در آنجا ادامه ندادم.

بسوی کاشان و تهران صبح چهارشنبه یازدهم دی دهم جمادی‌الثانیه از شیراز حرکت و جمعی از دوستان تامرودشت بدرقه نمودند یک ساعت بعد از ظهر وارد آباده شده و طبق وعده‌ای که قبلاً شده بود واز شیراز هم اطلاع داده بودیم نهار در منزل آقای شهریار که از برادران ایمانی هستند صرف شد و پس از خواندن نماز ساعت سه بعد از ظهر حرکت و اول غروب وارد شهرضا شده و مطابق وعده و اطلاع بمنزل آقای دکتر صفائی که از اخوان ایمانی میباشند رفتیم و آقای حاج قوام التجار ملک صالحی و آقای سرهنگ ملک صالحی تا آنجا با استقبال آمده و صبح ساعت ۹ از شهرضا حرکت و ساعت ۱۱ وارد اصفهان شدیم و بمنزل آقای سرهنگ ملک صالحی رفتیم و در چند روزه توقف مرتباً مشغول دید و بازدید بوده و شب‌ها در جلسات فقری شرکت میکردیم. آقای مهندس نصرت‌الله اربابی و آقای ابوالقاسم نظری‌زاده از اخوان کاشان به اصفهان آمده و اصرار داشتند که از راه کاشان برویم و چون وقت زیادی نداشتیم و از طرفی آقایان هم اصرار داشتند با تعهد آن‌ها باینکه به توقف زیاد اصرار نکنند قبول کردیم.

روز دوشنبه ۱۶ دی پس از آنکه نهار در منزل آقای سرگرد اسماعیل صالحیان صرف نمودیم بطرف کاشان حرکت کردیم آقای حاج جعفرقلی برجیان علاقه‌مند بودند و خواهش کردند که چون خودشان هم قصد کاشان دارند ما هم با اتومبیل ایشان برویم لذا با اتومبیل ایشان حرکت کردیم و جمعی از اخوان استقبال آمده شب در کاشان بمنزل آقای دهقان رئیس شرکت بیمه وارد و پس از صرف شام بمنزل آقای مهندس اربابی که قبلاً در نظر گرفته شده بود رفتیم صبح روز بعد حجة الاسلام آقای علامه فیض که از احفاد مرحوم فیض کاشانی هستند و چند نفر دیگر از وعاظ و روحانیین برای دیدن آمدند و بعداً هم آقای سپهرنیا فرماندار و سایر رؤسای ادارات دیدن کردند و همه کمال محبت را نمودند.

^{۱۰۰} - اخیراً بنا بمیل و علاقهٔ نگارنده از طرف آقای حاج سید علی اکبر روح‌الامین ساختمان و گنبد زیبایی روی آرامگاه ایشان بنا شد و فعلاً وضع آن مرتب و یکنفر هم بدستور این فقیر بخدمت آنجا گماشته شد.

ساعت سه بعدازظهر بنوش آباد رفته و از اخوان ایمانی آنجا دیدن نمودیم و یکساعتی هم توقف کردیم همه خیلی خوشحال شده و ابراز بشاشت می نمودند از آنجا بآران رفته بمزار امامزاده معروف بهلال بن علی رفتیم ولی در کتب رجال کسی باین نام ندیده ام و از تاریخ او اطلاعی ندارم لیکن در آران مورد توجه و علاقه مردم است در یکی از حجرات صحن آنجا قبر مرحوم آقا میرزا صدرالدین آرانی که از فقرای با محبت زمان مرحوم آقای حاج ملاعلی نورعلی شاه بوده و در سال ۱۳۳۸ قمری وفات نموده واقع است و برای خواندن فاتحه رفتیم از آنجا اول غروب به بیدگل رفته و شب در منزل آقای ارباب علی بیدگلی توقف نموده و ایشان و فرزندانشان و سایر برادران آنجا کمال پذیرائی و محبت را انجام دادند.

صبح چهارشنبه از بیدگل حرکت و برای تسلیت برادران برزکی که در سیل های یک سال و نیم قبل مصیبت زده شده و چند نفر از بستگان آنها را سیل برده بود از راه خود کاشان ببرزک رفتیم راه برزک خیلی بد و بزحمت عبور کردیم نهار را منزل آقای مجدالاشرف توقف نموده عصر بکاشان مراجعت و شب منزل آقای مهندس اربابی بودیم.

صبح پنجشنبه آقای سید عزیزالله امامت که از علماء و ائمه جماعت کاشان هستند با چند نفر دیگر دیدن کردند و ملاقات خیلی دوستانه در کمال محبت نمودند بعداً از آقای علامه فیض بازدید نموده آنگاه خدمت آیه الله آقا میرسیدعلی حسینی یشربی کاشانی رسیدیم و کمال ملاحظت نمودند بعداً برای تماشای باغ شاه در فین رفته و گردش روزگار را که باعث عبرت است بخاطر آوردیم «ان في ذلك لعبرة لاولي الابصار» آنگاه برای خواندن فاتحه بآرامگاه مرحوم حاج ملامحمد جعفر برزکی ملقب بمحبوبعلی که از مشایخ مرحوم حاج ملاسلطان محمد سلطانعلیشاه بودند و در ۱۵ رجب ۱۳۱۶ قمری وفات نموده رفتیم، از آنجا برای زیارت قبر مرحوم ملامحسن فیض ملقب بمرتضی که از بزرگترین علمای قرن یازدهم هجری و معاصر شاه عباس ثانی بوده رفتیم آنجناب در معقول و منقول جامع و در مراتب عرفان و سلوک نیز کامل و بمصاهرت مرحوم صدرالمتألهین شیرازی مفتخر بوده و بواسطه تصوف و عرفان مورد طعن و قدح بعض علمای زمان خود مانند مرحوم شیخ علی محشی شرح لمعه از احفاد شهید ثانی و مولانا محمد طاهر اردستانی بوده است و قبر او در قبرستان عمومی کاشان در محوطه ای که دارای ساختمان مختصری است قرار دارد و بعض بستگان او نیز در آنجا مدفون میباشند.

عصر برای تماشای مسجد جامع و مدرسه سلطانی و از آنجا ببازدید آقای سید عزیزالله امامت رفته و خدمت آقای والد ایشان نیز که از علمای مهم کاشان هستند رسیدیم و کمال محبت را نمودند. شب برای جلسه فقری در منزل آقای ابوالقاسم نظری زاده بودیم.

صبح جمعه بیستم دی با اتومبیل آقای سرهنگ ملک صالحی که از اصفهان بهمراهی آقای مهندس علیرضا جذبی آمده بودند از کاشان حرکت و قبل از ظهر وارد قم شده پس از تشرف بحرم مطهر و بازدید از مسجد آیه الله بروجردی که از بزرگترین مساجد خاورمیانه است برای صرف نهار بمنزل آقای آقا سیدمحمد شریعت که از برادران ایمانی و بسیار با محبت و متدین و مورد اطمینان و علاقه دوست و دشمن هستند رفتیم و پس از خواندن نماز و صرف نهار و تشرف مجدد بحرم مطهر ساعت دو و ربع بعدازظهر حرکت کردیم بین راه بسیاری از رفقاء و دوستان طهران برای استقبال آمده و در نیمه راه طهران و قم حضرت آقای آقا مهدی آقا مجتهد سلیمانی تنکابنی که از بزرگان ما و از مشایخ و ملقب وفاعلی میباشند اظهار لطف نموده با جمعی از دوستان پیشواز کرده بودند پس از دو سه فرسخ که گذشتیم حضرت آقای حاج محمدخان راستین اراکی ملقب بدرویش رونقعلی که از مشایخ ما میباشند ملاحظت و استقبال نمودند جمع بسیاری

از رفقاء نیز در بین راه پیشواز نموده و از آنجا بحضرت عبدالعظیم رفته بحرم مطهر مشرف شده و پس آن برای زیارت قبر مرحوم آقای حاج محمدکاظم سعادتعلیشاه و مرحوم آقای حاج ملاعلی نورعلی شاه که در صحن امامزاده حمزه واقع است مشرف شدیم.

طهران پس از زیارت از آنجا حرکت کرده در حدود ساعت پنج و نیم بعدازظهر بطهران وارد و بمنزل آقای دکتر علی نورالحکماء که از فقهای بزرگوار و پدر خانواده نگارنده میباشند وارد شدیم و خانواده و فرزندان من هم مدتی بود که بدستور خود نگارنده بطهران آمده بودند.

و بسیاری از اخوان در همان شب و درین راه ملاقات شدند بقیه هم در دو سه روز بعد مرتب برای ملاقات آمده و شبها هم در مجالس فقری که حضور آقای وفاعلی و آقای رونقعلی می رسیدیم اغلب حاضر بودند و درک خدمتشان می شد. بعضی از علماء و روحانیین نیز که سابقه ملاطفت داشتند مانند جناب آقای دکتر سیدحسن امامی امام جمعه و حضرت حجة الاسلام آقای آقا محمد شریعت سنگلجی و آقای آقا محمد کاظم شریعت و آقای شیخ حسنعلی راشد و چند نفر دیگر اظهار ملاطفت نموده ملاقات شدند، بسیاری از رجال و نمایندگان مجلس و محترمین نیز برای ملاقات آمدند و در مدت توقف طهران از غالب آقایان بقدری که میسر شد بازدید نمودم و در مدت توقف آنجا آقای حاج سیدابوالقاسم روح الامین که از برادران بسیار با محبت میباشند اصرار کرده که با اتومبیل ایشان حرکت کنیم و بنا بخواهش ایشان قبول نموده و طبق دستور ایشان شوفرشان موسوم بامیر هوشیار فتحعلی مرتباً اتومبیل را آورده و تمام روز همراه بود و من از ملاطفت آقای روح الامین کمال تشکر داشته و توفیق و وسعت و برکت برای ایشان خواستارم و از خدمت و محبت راننده ایشان نیز امتنان دارم و برکت و آسایش برای ایشان خواهانم.

روز شنبه پنجم بهمن مطابق چهارم رجب بر حسب اصرار آقای محمدعلی تمدن دوست رئیس اداره کار قزوین که از فقهای بسیار با محبت میباشند بقزوین حرکت کردیم و عصر وارد قزوین شده و در آن روز و روز بعد آثار تاریخی و مزارات آنجا از جمله مزار حضرت شیخ احمدغزالی که از اقطاب سلسله میباشند زیارت نموده دیدیم و رؤسای ادارات و بعضی محترمین دیدن نمودند و بعدازظهر روز یکشنبه پس از صرف ناهار و خواندن نماز حرکت کردیم و اول شب دوشنبه وارد طهران و مستقیماً بمنزل جناب آقای حاج مشیرالسلطنه امیر سلیمانی که جلسات فقری لیلی دوشنبه در آنجا منعقد می شود رفتیم. در مدت توقف طهران بیشتر روزها برادران خودم آقایان حاج دکتر محب الله آزاده و مهندس نصرالله تابنده و شکرالله تابنده و محمود تابنده ملاقات میشدند و مخصوصاً آقای دکتر آزاده در بسیاری از بازدیدها موقعی که گرفتاری و کار زیاد نداشتند همراهی میکردند، سایر بستگان و اقوام هم که در طهران بودند اغلب ایام برای ملاقات می آمدند و آقایان دوستان هم کمال محبت را داشتند.

روز دوشنبه هفتم بهمن مطابق ششم رجب با آقای دکتر حسن شفیعیان که معاون بیمارستان راه آهن میباشند مذاکره شد که بلیت درجه یک برای من و آقای جذبی و آقای شهیدی که قصد آمدن گناباد داشتند تا شاهرود بگیرند و ایشان هم بلیت برای عصر سه شنبه گرفتند و قیمت بلیت درجه یک تا شاهرود با پول رزرو آن ۵۱۰ ریال است و ما خود را مهیای حرکت نمودیم و با بسیاری از آقایان که اظهار لطف داشتند تودیع کرده شب سه شنبه هفتم رجب هم جلسه فقراء از طرف آقای زهادی در منزل مرحوم آقای حاج شیخ عبدالله حائری منعقد بود از حضور آقای مجتهد سلیمانی و آقای حاج محمدخان راستین کسب اجازه نموده و با همه آقایان حاضرین تودیع کرده از لطف و محبت و علاقه مندی آنها

مشهد و بین راه عصر سه‌شنبه هفتم رجب مطابق هشتم بهمن پس از تودیع در منزل آقای دکتر نور ساعت سه و نیم بعدازظهر به ایستگاه آمده و حضرت آقای وفاعلی و حضرت آقای رونقلی و آقای دکتر نور و جناب آقای فریدونی و برادران خودم و اکثر برادران ایمانی برای بدرقه بایستگاه آمده و جناب آقای مهندس گرو کان مدیر کل راه‌آهن نیز که از اخوان ایمانی میباشند نزدیک قطار آمده و دستورات لازمه برای مراقبت و پذیرائی از ما برئیس قطار و کارمندان صادر کردند رئیس ایستگاه خود طهران نیز قبلاً جداگانه آمده و از طرف خود و آقای مهندس گروکان سفارت و دستورات لازمه را صادر کردند و ما از ملاطفت و محبت هر دو اظهار تشکر و امتنان نمودیم و ساعت ۴ بعدازظهر قطار حرکت کرد.

در بین راه آقای مهندس ملکوتی رئیس قطار کمال محبت و خدمت را انجام داده و پذیرائی نمود و خود ایشان دستورات لازمه برای انجام آنچه مراجعه می‌کردیم میدادند و در همه حال مراقبت داشتند. در بین راه در ایستگاه ورامین قطار قدری معطلی پیدا کرد و یکساعت و نیم در حرکت قطار تأخیر شد ازینرو ورود قطار بایستگاههای دیگر نیز تأخیر شد مثلاً در سمنان که باید ساعت هشت و نیم وارد شود یکساعت و نیم دیرتر وارد شد و توقف آنها هم زیادتر شد در ایستگاه سمنان جناب آقای آقا شیخ هادی شریفی که از بزرگان اخوان و مجاز در امامت جماعت می‌باشند با جمیع بسیاری از اخوان باستقبال آمده و موفق زیارت آنها شدیم، در حدود ساعت دو بعد از نصف شب وارد دامغان شدیم و با آنکه خواب بودیم ولی آقایان برادران در ایستگاه برای پیشواز حاضر شده و با آقای طیب نیازمند رئیس ایستگاه دامغان که از اخوان می‌باشند وارد قطار شده و با آنها ملاقات نمودیم، قطار ده دقیقه توقف نموده بعداً حرکت کرد در حدود ساعت ۴ پس از نیمه شب وارد شاهرود شدیم و چون آقایان دوستان اطلاع داشتند جمع زیادی برای استقبال حاضر شده بودند و با آقای مهندس ملکوتی و کارکنان قطار تودیع نموده و از محبت‌های آنها تشکر کردیم و بشهر شاهرود روانه شدیم و بمنزل آقای محمدرضا وفا کاشانی کارمند شهربانی که از برادران بسیار با محبت‌ها هستند وارد شدیم و چون نزدیک اذان صبح بود بیدار ماندیم و روز چهارشنبه جمعی از رؤسای ادارات و محترمین و اعیان دیدن کردند.

روز پنج‌شنبه برای زیارت قبر بایزید بسطامی بسطام و بعداً برای زیارت قبر شیخ ابوالحسن خرقانی بخرقان رفتیم طیفورین عیسی مکنی ابویزید از بزرگترین عرفای زمان خود بوده و مدتها خدمت آستان حضرت صادق علیه‌السلام نموده بود و شیخ ابوالحسن علی‌بن جعفر نیز از عرفای بزرگ زمان خود و اهل خرقان بوده و خدمت شیخ ابوالعباس قصاب آملی رسیده بود و در سال ۴۲۵ وفات یافت و مزارش در خرقان روی تپه‌ای واقع شده است روز جمعه نیز در منزل آقای حاج رفیعیان از برادران ملاقات نموده و از بعض دوستان هم بازدید کردیم موقعی که بشاهرود وارد شدیم با آقای الهی فرزند مرحوم آقا میرزا ابوالفضل الله حکیم الهی رئیس ایستگاه شاهرود مذاکره شد که برای قطار شب شنبه محلی برای ما در درجه یک در نظر بگیرند و ایشان هم طبق دستوری که از طهران داشتند بطهران اطلاع دادند و از آنجا محلی برای ما در نظر گرفته شد و شب شنبه پس از صرف شام در منزل آقای فامیلی که از برادران می‌باشند برای استراحت بمنزل آقای فرخ‌نژاد که از برادران ایمانی و کارمند راه‌آهن هستند و منزلشان در محوطه ایستگاه است رفتیم که موقع ورود قطار آماده باشیم و با آقایان اخوان شاهرود و آقایان حسین شاطریان و عباس صالح‌نیا که از طهران آمده بودند تودیع کردیم و نیم ساعت پس از نیمه شب بایستگاه آمده بهمراهی آقایان جذبی و آقا علی شهیدی و آقایان جلال‌الدین داودی و اربابی

نیشابوری که برای استقبال آمده بودند ساعت یک و چهل و پنج دقیقه پس از نیمه شب با قطار حرکت کردیم و ساعت نه صبح شنبه وارد ایستگاه نیشابور شدیم. آقای میرزا ابراهیم خان سعیدی و آقای حاج محمدحسن همدانی و سایر برادران نیشابور استقبال نموده و از آنجا بمنزل آقای حاج محمدحسن همدانی وارد شدیم و ناهار در آنجا صرف شد و عصر بزیارت قبر شیخ سعیدبن سلام و شیخ عطار رفتیم شب را در منزل آقای سعیدی صرف شام نموده و برای خواب بمنزل آقای حاج کاظم آقا شریفان رفتیم و صبح در حدود ساعت هشت پس از تودیع با فقراء بایستگاه آمدیم و ساعت نه و پنجاه دقیقه از نیشابور حرکت و ناهار در بین راه صرف شد و یکساعت بعد از ظهر روز یکشنبه ۱۲ رجب وارد مشهد شدیم.

در ایستگاه مشهد عم معظم آقای حاج ابوالقاسم نورنژاد و پسر عمه ام آقای حسین سعیدی رئیس دادگاه شهرستان مشهد و بیشتر برادران ایمانی برای پیشواز حاضر بودند ابتداء بحرم مطهر مشرف شده از آنجا بمنزل حاج آقا نورنژاد رفتیم و آقای جذبی بمنزل آقای مسعود شریفان ورود نمودند و چون جلسه شب دوشنبه در منزل آقای حاج محمدعلی حمیدزاده است لذا برای زیارت برادران و شرکت در جلسه بدانجا رفته و چون شب عید ولادت حضرت مولی امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام بود تذکراتی در این قسمت داده شد و اظهار مسرت و خوشوقتی نمودیم که در این شب متبرک توفیق آستان بوسی حضرت ثامن الائمه علی بن موسی الرضا علیه السلام برای من حاصل شد و پس از اختتام مجلس بحرم مطهر مشرف شده و بعد از زیارت بمنزل آقای حاج آقا نورنژاد مراجعت نمودم و بخواهش آقای مسعود شریفان و نظر باینکه منزل آقای حاج آقا نورنژاد گنجایش اجتماع فقراء را در سحرها نداشت و منزل آقای شریفان نزدیک بود سحرها برای نماز و قرائت قرآن بمنزل ایشان میرفتیم.

حرکت از مشهد و پایان سفر روز چهارشنبه ۱۵ رجب ۱۳۷۷ پس از صرف ناهار و تشریف بحرم مطهر و زیارت و خواندن نماز با آقای جذبی و آقا علی شهیدی از مشهد حرکت کرده ساعت پنج بعد از ظهر وارد تربت شده و بمنزل آقای علی حسن زاده که از برادران ایمانی میباشند رفتیم آقای زارع فرماندار و آقای اسپهبدی رئیس دادگستری و آقای مهندس حبیب رئیس کارخانه قند و جمع دیگر از دوستان و محترمین دیدن نمودند و چون صبح زود عازم حرکت بودیم با اظهار تشکر از آقایان برای بازدید عذر خواستیم و صبح تصمیم گرفتیم بدون اطلاع دادن بگناباد حرکت کنیم تا کسی استقبال نکند ولی اتفاقاً حرکت ما را از مشهد اطلاع داده بودند و صبح هم از بیدخت با تلفن از منزل آقای حسن زاده استفسار کرده و چون ایشان با ما بگناباد حرکت کرده بودند از منزل ایشان در جواب بیدخت حرکت ما را اطلاع داده بودند لذا عده زیادی از بیدخت و سایر دهات باستقبال آمده و از محبت های خود ما را متشکر نمودند.

ساعت یازده صبح پنجشنبه شانزده رجب ۱۳۷۷ مطابق ۱۷ بهمن ماه ۱۳۳۶ بسلامتی وارد بیدخت شده و بزیارت پدر بزرگوارم نائل شدیم و سفر ما در آن روز که مجموعاً پنج ماه الا دو روز طول کشید خاتمه یافت. وصلی الله علی خیر خلقه محمد و آله الطاهرين.

کتابی که در این یادداشتها از آنها استفاده شده یا نام آنها برده شده است

| شماره | نام کتاب | مؤلف |
|-------|--|---|
| ۱ | احیاء العلوم | ابوحامد محمد غزالی متولد سال ۴۵۰ متوفی در سال ۵۰۵ |
| ۲ | مجالس المؤمنین | قاضی نور الله بن سید شریف بن نور الله بن شمس الدین محمد شاه الحسینی المرعشی الشوشتری مقتول در قرن یازدهم (۱۰۱۹) |
| ۳ | تنقیح المقال فی احوال الرجال | حاج شیخ عبد الله مامقانی |
| ۴ | وجیزه | مرحوم ملا محمد باقر مجلسی در علم رجال |
| ۵ | مراصد الاطلاع فی معرفة الامکنة والبقاع | شهاب الدین ابو عبدالله یاقوت حموی متوفی در سال ۶۲۶ |
| ۶ | الغدیر جلد سوم | آقای شیخ عبدالحسین احمد امینی |
| ۷ | مقاتل الطالبین | ابوالفرج علی بن حسین اصفهانی متولد ۲۸۴ و متوفی در ۳۵۶ |
| ۸ | تاریخ افغان بنام افغانستان | از انتشارات انجمن آریانا دایرةالمعارف آن کشور چاپ سال ۱۳۳۴ شمسی |
| ۹ | اطلس تاریخ اسلامی | ترجمه آقای محمود عرفان چاپ طهران از انتشارات کتاب فروشی ابن سینا |
| ۱۰ | ریاض السیاحه | مرحوم آقای حاج میرزا زین العابدین شیروانی متوفی ۱۲۵۳ |
| ۱۱ | تذکره نصر آبادی | میرزا محمد طاهر نصر آبادی |
| ۱۲ | ریاض العارفین | مرحوم رضا قلی خان هدایت |
| ۱۳ | آتشکده آذر بیکدلی | لطف علی بیک بن آقا خان بیکدلی شاملو متخلص بآذر متوفی در ۱۱۹۵ |
| ۱۴ | وفیات الاعیان | احمد بن محمد معروف با بن خلکان هکاری متولد ۶۰۸ و متوفی در سال ۶۸۱ |
| ۱۵ | نفحات الانس | شیخ عبد الرحمن جامی متوفی در سال ۸۹۸ |
| ۱۶ | سبحة الابرار و مقدمه آن | شیخ عبد الرحمن جامی و مقدمه بقلم مرحوم آقای شیخ عبدالله حائری رحمتعلی شاه متوفی در سال ۱۳۵۶ |
| ۱۷ | روضه الصفا | میر محمد میرخوند متولد ۸۳۷ متوفی ۹۰۳ |
| ۱۸ | بستان السیاحه | مرحوم حاج میرزا زین العابدین شیروانی |
| ۱۹ | خزینة الاصفیاء | غلام سرور خان هندی |
| ۲۰ | ریحانة الادب | آقای شیخ محمد علی مدرس تبریزی |
| ۲۱ | معرفة القبلة | مرحوم سرتیب عبدالرزاق بغایری |
| ۲۲ | معجم البلدان | یاقوت حموی |
| ۲۳ | لغتنامه دهخدا | مرحوم علی اکبر دهخدا متولد ۱۲۵۸ متوفی ۱۳۳۴ شمسی |

| | | |
|----|--------------------------------------|--|
| ۲۴ | آثار هرات | خلیلی افغانی چاپ هرات سال ۱۳۰۹ شمسی در دو جلد |
| ۲۵ | اسد الغابة فی معرفة الصحابة | عزالدين ابو الحسن علی بن محمد بن بن عبدالکریم مشهور بابن اثیر متوفی در سال ۶۳۰ |
| ۲۶ | عمدة المقامات | خواجه محمد افضل الله افغانی متولد ۱۱۸۴ و متوفی ۱۲۳۸ |
| ۲۷ | مکاتیب امام ربانی | شیخ احمد سرهندي معروف بمجدد الف ثاني متولد ۵۷۱ متوفی در ۱۰۳۴ |
| ۲۸ | مجله المسلم | شماره ۱۰ سال ششم ناشر افکار متصوفه مصر چاپ قاهره |
| ۲۹ | برهان جامع | در لغت تالیف میرزا محمد کریم معاصر فتحعلی شاه چاپ تبریز سال ۱۲۶۰ |
| ۳۰ | حدیقة الحقیقة | حکیم مجدود بن آدم متخلص سنائی متولد ۴۳۷ متوفی در ۵۲۵ |
| ۳۱ | تاریخ مزار شریف | حافظ نور محمد چاپ کابل سال ۱۳۲۵ |
| ۳۲ | سلطنة الحسين | مرحوم حاج ملا علی نورعلیشاه ثاني متولد ۱۲۸۴ متوفی در ۱۳۳۷ |
| ۳۳ | بلوای هند | نگارش فتح الله حکیمی |
| ۳۴ | تمدن اسلام و عرب | گستاو لوبون ترجمه سید محمد تقی داعی گیلانی |
| ۳۵ | مجله هلال | منتشره کراچی بفارسی |
| ۳۶ | سیر الاقطاب | الهدیه بن شیخ عبدالرحیم چشتی |
| ۳۷ | وافی | در حدیث مرحوم ملا محسن فیض کاشانی |
| ۳۸ | تفسیر روح البیان | اسماعیل حقی پاشا |
| ۳۹ | طبقات الامم | جرجی زیدان مصری چاپ ۱۹۱۲ میلادی |
| ۴۰ | حالات مولوی | آقای بدیع الزمان فروزانفر چاپ ۱۳۱۵ شمسی |
| ۴۱ | گنجینه پادشاهی | در شرح حال حضرت شاه نعمت الله ولی تالیف آقای رضا نور |
| ۴۲ | مناقب احمدیه و مقامات سعیدیه | شاه محمد مظهر مجددی نقشبندی در شرح حال شاه احمد سعید خلیفه نقشبندی چاپ مطبعه بهرامی کردستانی سال ۱۳۲۳ شمسی |
| ۴۳ | عقیده الشیعه | دوایت م دوفلدسن ترجمه ع. م |
| ۴۴ | کتاب علی و دو فرزند بزرگواش | دکتر طه حسین مصری |
| ۴۵ | تتمة المنتهی | حاج شیخ عباس قمی |
| ۴۶ | خلاصة الاقوال فی احوال الائمة و الال | حاج شیخ عباس فیض قمی سال ۱۳۳۰ شمسی مطابق ۱۳۷۰ قمری |

بسم الله تعالى الحمد لله الذى خلق الانسان و علمه البيان و جملة موقفا لمسافرة الانفس و
الافاق و لكتابة مشاهداته الاوراق حمداً دائماً ابداً.

نهایت خداوند متعال حی لایزال را شاکر و سپاسگزار است که با وجود عدم رجا ببقا عمر خود موفق و مفتخر که باز
یکی دیگر از مولفات مفیده مؤلف معظم جناب آقای حاج سلطانحسین تابنده گنابادی (رضاعلیشاه) روحی فداه که در
واقع دائرةالمعارف مختصری است بچاپ رسیده و منتشر گردید. رجاء واثق است توفیق رفیق شده و فضل الهی شامل که
سایر مؤلفات آن بزرگوار نیز که تاکنون بچاپ نرسیده بطبع رسد و مورد استفاده و استفاضه فضلا و دانشمندان و طالبان
حقیقت و عرفان واقع گردد.

حقیر سراپا تقصیر سید هبة الله جذبی

خاک پای فقرای سلطانعلیشاهی

بتاریخ غره محرم ۱۳۹۷ هجری قمری مطابق دوم دیماه ۱۳۵۵ شمسی